

نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسيد العتره في حرب البصره

نویسنده: مفید، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود

تاریخ وفات مؤلف: ۴۱۳ ق

محقق / مصحح: مهدوی دامغانی، محمود

موضوع: تاریخ

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر نی

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۳ ش

نوبت چاپ: اول

ص: 7

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح حال شیخ مفید

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان معروف به ابن المعلم و مشهور به مفید از اعقاب سعید بن جبیر «۱»، درخشانترین چهره علمی و کلامی شیعه در ربع آخر قرن چهارم و سیزده سال اول قرن پنجم هجری است.

تولدش به نقل ابو العباس نجاشی، شاگرد برجسته او، در یازدهم ذی قعدة ۳۳۶ ه ق (۹۴۷ م) بوده است و اگر چه ندیم در الفهرست و شیخ الطائفه طوسی هم در الفهرست خود تولد او را در ۳۳۸ ه ق نوشته اند، ولی با توجه به اهمیت و تخصص نجاشی در رجال، همان سال ۳۳۶ ه ق مورد پذیرش بیشتر تذکره نویسان قرار گرفته است. او پس از هفتاد و

هفت سال زندگی - بدون هیچ اختلافی - شامگاه پنجشنبه دوم رمضان ۴۱۳ ه ق (۱۰۲۲ م) در بغداد در گذشته و در حرم کاظمین کنار آرامگاه استاد خود ابن قولویه به خاک سپرده شده است. «۲»

(۱) برای اطلاع بیشتر از شرح حال سعید بن جبیر مرد آزاده و آزاداندیشی که به دست حجاج بن یوسف کشته شد، رجوع کنید به بحث مفصل محمد بن سعد، طبقات، چاپ ادوارد ساخا، بریل، ۱۳۲۵ ه ق؛ ج ۶، ص ۱۸۷-۱۷۸.

(۲) رجوع کنید به ندیم، الفهرست، چاپ رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ ه ش؛ ص ۲۴۷ و شیخ طوسی، الفهرست، چاپ اسپرنگر، به کوشش استاد فقید دکتر محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ ه ش؛ ص ۳۱۴ و نجاشی، رجال، چاپ داوری، قم، ۱۳۹۷؛ ص ۲۸۳، که کتاب اخیر نسب وی را تا قحطان بر شمرده است.

ص: 8

زادگاه او دهکده کوچکی به نام سوتقه از توابع شهرک عکبرا «۱» در ده فرسخی بغداد است و پدرش در همان شهر معلم بوده است.

شیخ مفید در کودکی به بغداد آمد و در نوجوانی به محضر استادان بزرگ علوم نقلی و عقلی راه یافت و با استعداد فراوان و نبوغ خدادادی در چهل سالگی از شناخته شده ترین چهره های علمی شیعه و از متکلمان بنام جهان اسلام شد و این موضوع در اظهار نظر بزرگان اهل سنت که معاصرش بوده اند مکرر آمده است و برای نمونه می توان به آنچه ندیم در الفهرست و ابو حیان توحیدی در الامتاع و المؤانسه گفته اند، مراجعه کرد. راست است که اختلاف مذهب و دیدگاه کلامی و عقلی او موجب آمده تا برخی از نویسندگان اهل سنت از لحاظ اعتقادی او را نکوهش کنند، ولی عظمت مقام علمی وی «قولی است که جملگی بر آنند». «۲» شیخ مفید از لحاظ جنبه های عبادی و روحیات پسندیده اخلاقی هم سرآمد اقران بوده است. ذهبی در کتاب العبر خود در این مورد چنین نوشته است:

«مفید مردی بود که بیش از اندازه فروتن بود، بسیار صدقه می داد و فراوان نماز مستحبی می گزارد و روزه می گرفت و جامه خشن می پوشید.» «۳» ابن حجر هم چنین می نویسد:

«مفید مردی بود که در راه انجام امور مستحبی خود را سخت به زحمت می انداخت و بسیار فروتن بود. خود را به خاکپای علم و دانش در افکنده بود و چنان در بیان عقاید و کلام شیعه ورزیده بود که می گفتند او را بر هر امامی حق نعمت است.» «۴» از نظر ما شیعیان علاوه بر مقام شامخ علم و عمل، از نظر قدس هم مورد کمال توجه است و او را از معدود افرادی می دانیم که افتخار دریافت نامه های مکرر از

(۱) رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان، مصر، ۱۳۲۴ ه ق؛ ج ۶، ص ۲۰۳.

(۲) رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۲۲۶ و الامتاع و المؤانسه؛ ج ۴، ص ۱۴۱ و خطیب، تاریخ بغداد، چاپ مکتبه السلفیه، مدینه؛ ج ۳، ص ۲۳۱.

(۳) العبر فی خبر من غیر، چاپ صلاح الدین المنجد، کویت؛ ص ۱۱۴.

(۴) لسان المیزان، چاپ حیدرآباد؛ ج ۵، ص ۳۶۸.

ص: 9

حضرت حجة بن الحسن صلوات الله علیه را داشته است. برای اطلاع از متن این نامه‌ها می‌توان به کتاب نهج العلوم یحیی بن بطریق و احتجاج احمد بن علی طبرسی مراجعه کرد و به گفته ابن شهر آشوب لقب مفید هم از سوی همان حضرت به شیخ عنایت شده است، هر چند در این باره گفتارهای دیگری هم آمده است. «۱» استادان بزرگ و مشهور شیخ مفید در علوم نقلی، شیخ صدوق (در گذشته به سال ۳۸۱ ه ق) و جعفر بن محمد قمی، معروف به ابن قولویه (در گذشته به سال ۳۶۸ ه ق) بودند و در علوم عقلی از علی بن عیسی رمانی و شیخ صدوق بهره فراوان برده و گاه در درس عبد الجبار معتزلی هم حاضر می‌شده است. در شعر و ادب هم از ابو عبد الله مرزبانی استفاده کرده است.

شاگردان مشهور شیخ که همگی از استوانه‌های علمی قرن پنجم هجری هستند، عبارتند از: سید رضی، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو العباس نجاشی، سلار، ابو یعلی جعفری و گروه بسیاری دیگر که بر شمر دن آنان سخن را به درازا می‌کشاند. «۲» قبل از شرح آثار علمی شیخ مفید، مناسب است به ارزش اجتماعی او اشاره شود؛ نیمه دوم قرن چهارم هجری دوره چیرگی آل بویه بر عراق و بغداد بود و با توجه به ضعف و سستی دستگاه خلافت عباسی، در کار شیعه گشایش بیشتری پیدا شد. پس از مرگ ابن قولویه توجه عموم شیعه به شیخ مفید معطوف شد و چون شیخ صدوق هم به ایران آمد، این توجه افزون شد و پس از مرگ شیخ صدوق رضوان الله علیه (۳۸۱ ه ق) زعامت و ریاست عامه شیعه به مفید رسید و تا هنگام مرگ، این ریاست به مدت ۳۲ سال مخصوص او بود. از سوی دیگر ورزیدگی و کارآیی شیخ مفید در مسائل کلامی و جدل و مناظره منطبق با موازین علمی با دیگران

(۱) رجوع کنید به طبرسی، احتجاج، چاپ نجف؛ ج ۲، ص ۳۲۵-۳۱۸ و شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤة البحرين، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ه ق؛ ص ۱۱۳. کتاب نهج العلوم ابن بطریق در دست نیست.

(۲) برای اطلاع از مشایخ و اساتید و شاگردان شیخ مفید رجوع کنید به شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ نجف؛ ج ۱، مقدمه استاد سید حسن خراسان و بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۱، مقدمه استاد فقیه مرحوم حاج شیخ عبد الرحیم ربانی شیرازی، ص ۷۴ و اعیان الشیعة، چاپ بیروت، ۱۴۰۳ ه ق؛ ج ۹، ص ۴۲۱.

ص: 10

موجب آمد تا گروهی بسیار از طلاب و دانشمندان غیر شیعی در محضر درس او حاضر شوند.

به گفته یافعی، مفید با معتقدان به عقاید مختلف به مناظره می پرداخت «۱» و همو می‌گوید: عضد الدولة دیلمی مکرر به دیدار مفید می‌آمد، این توجه عضد الدولة موجب توجه دیگر امیران و فرماندهان به شیخ می‌شد، و علویان و تقییان آنان نیز چنان به مفید توجه داشتند و احترام می‌گزاردند که دو نقیب بزرگ آنان یعنی سید رضی (در گذشته ۴۰۶ ه ق) و سید

مرتضی (در گذشته ۴۳۶ ه ق) که از شاگردان برجسته او بودند و پدر ای‌شان حسین بن موسی نیز از هیچ گونه احترام نسبت به شیخ کوتاهی نمی‌کردند.

خوانندگان گرامی توجه دارند که عضد الدوله به سال ۳۷۲ ه ق یعنی زمانی که شیخ مفید سی و شش ساله بود، در گذشته است و این نشان دهنده اهمیت شخصیت والای اجتماعی شیخ مفید است که در کمتر از چهل سالگی در موقعیتی بوده که امیری چون عضد الدوله لازم می‌دیده است از او دیدار کند. «۲» پس از مرگ عضد الدوله و ضعف حکومت آل بویه از یک سو و به قدرت رسیدن محمود غزنوی از سوی دیگر و تحکیم قدرت القادر بالله خلیفه عباسی (که از ۳۸۱ تا ۴۲۲ ه ق مدت چهل و یک سال خلیفه بود) و درگیریهای میان شیعه و سنی در بغداد و عراق، شیخ مفید سه بار در سالهای ۳۹۳ و ۳۹۸ و ۴۰۹ ه ق از بغداد تبعید شد و هر سه بار پس از مدت اندکی با احترام به بغداد بازگشت. «۳» شرکت هشتاد هزار تن در تشییع جنازه شیخ - به طوری که میدان اشنان بغداد گنجایش آن را نداشت - و گریستن موافق و مخالف در سوگ وی دلیل دیگری

(۱) یافعی، مرآة الجنان، چاپ حیدرآباد دکن؛ ضمن حوادث سال ۴۱۳.

(۲) لسان المیزان، چاپ حیدرآباد؛ ج ۵، ص ۳۶۸.

(۳) در این مورد رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ، چاپ بیروت، ۱۹۶۵؛ ج ۹، ص ۱۷۸ و ابن جوزی، المنتظم؛ ج ۷؛ ص ۲۲۰ و اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۴۲۲ و دکتر مارتین مکدرموت، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه استاد احمد آرام، تهران، ۱۳۶۳ ه ش؛ ص ۲۷-۲۲.

ص: 11

بر موقعیت ممتاز اجتماعی شیخ مفید می‌باشد. «۱» می‌گویند خلیفه عباسی آنگاه که می‌خواست سندی بنویسد و نسبت فاطمیان را مخدوش سازد ناچار بود در آن مورد از مفید امضا بگیرد. «۲»

آثار علمی شیخ مفید

شیخ مفید یکی از پرکارترین عالمان بزرگ اسلام است و از کمتر کسی این همه اثر علمی ثبت و نقل شده است. دو شاگرد برجسته‌اش یعنی شیخ طوسی (در گذشته ۴۶۰ ه ق) و ابو العباس نجاشی (در گذشته ۴۵۰ ه ق) هر دو نوشته‌اند که آثار او حدود دویست کتاب و رساله است. با توجه به این نکته که او حداقل پنجاه سال قدرت علمی خود را صرف تألیف کتاب کرده و بسیاری از آثار او هم رسالات یا به تعبیر امروز مقاله بوده است؛ نباید در آن تردید کرد. از آنجا که در کتابهای عربی و فارسی موجود «۳»، این فهرست آمده و در دسترس است ضرورتی برای ثبت آن در این مقدمه نیست و تنها به تذکر چند نکته قناعت می‌شود؛ نخست اینکه با درگیریها و آتش زدن کتابخانه‌ها در فتنه‌های بغداد طبیعی است که بسیاری از آثار شیخ مفید از میان رفته باشد. دوم اینکه ظاهراً از تمام این آثار فقط حدود بیست کتاب به هنگام تألیف بحار الانوار در دسترس مرحوم علامه مجلسی بوده است که وی در مقدمه آن کتاب از آنها نام برده است. «۴»

سوم آنکه خوشبختانه بعدها آثار شیخ مفید کم و بیش از گوشه و کنار بدست آمده و چاپ هم شده است؛ چنانکه شیخ محمد حسن آل یاسین در مجله البلاغ «۵» سی و یک کتاب چاپ شده شیخ مفید را معرفی کرده

(۱) العبر؛ ج ۳، ص ۱۱۴.

(۲) کامل التواریخ، بیروت، ۱۹۶۵ م؛ ج ۹، ص ۲۳۶.

(۳) برای اطلاع رجوع کنید به نجاشی، رجال، ص ۲۸۷-۲۸۴ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام؛ مقدمه به قلم سید حسن موسوی خراسان و اعیان الشیعه؛ ج ۹، ص ۴۲۳ و اندیشه های کلامی شیخ مفید؛ ص ۶۱-۳۶، که بدون تردید از همه بهتر است.

(۴) بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۱، ص ۷ و روضات الجنات، چاپ جدید؛ ج ۶، ص ۱۵۵.

(۵) مجله البلاغ، بغداد، ۱۹۷۰ م؛ شماره ۳، ص ۱۴-۱۳.

ص: 12

است. چهارم آنکه یکی از کتابهای چهارگانه حدیث و فقه شیعه، یعنی تهذیب الاحکام شیخ طوسی شرح مقنعه شیخ مفید است «۱» و تألیف تهذیب در دوران زندگی شیخ مفید شروع شده و تا صفحه دوازده جلد دوم آن (چاپ نجف) زمان حیات وی نوشته شده است. پنجم آنکه در مجموعه آثار شیخ مفید، امور اعتقادی و عقلی، که در اصطلاح از آن به فقه اکبر تعبیر شده است، بیشتر است و در واقع سیر کلامی شیعه در آثار شیخ مفید به نقطه اوج بیشتری می رسد. بحث و بررسی بیشتر در این مورد بر عهده صاحب نظران است و در این مقدمه با توجه به کمی بضاعت این بنده توضیح بیشتر جایز نیست.

کتاب الجمل

در اینکه این کتاب از تألیفات شیخ مفید است، ظاهراً نمی توان هیچ تردیدی کرد، زیرا در فهرست نجاشی و فهرست طوسی و معالم العلمای ابن شهر آشوب نام آن آمده است، و در کتابهای دیگری هم که آثار شیخ مفید را برشمرده اند نام این کتاب ذکر شده است. ولی با توجه به آنکه این کتاب در دسترس مرحوم علامه مجلسی (رض) نبوده و میرزا عبد الله افندی هم در آنجا که کتابهای باقی مانده شیخ مفید را نام می برد از این کتاب نام نبرده است «۲» معلوم می شود تا همین اواخر نسخه های آن در دسترس نبوده است. «۳» خوانندگان گرامی توجه دارند که درباره جنگ جمل که نخستین درگیری و کشتار میان دو گروه از مسلمانان است و در آن - به اختلاف روایات - پانزده تا

(۱) شیخ طوسی، تهذیب؛ مقدمه، ص ۳.

(۲) میرزا عبد الله افندی، ریاض العلماء، چاپ قم، ۱۴۰۱ ه ق؛ ج ۵، ص ۱۷۸.

(۳) شیخ مفید، کتاب الجمل، چاپ افست از چاپ نجف، قم، بدون تاریخ؛ ص ۶.

این موضوع در مقدمه ناشر (چاپ نجف، ۱۳۶۸ ه ق) آمده است. اکنون چاپ دوم کتاب در دست است، منتهی بعدها بدون رعایت امانت در قم افست شده است و ناشر (!) تنها به حذف تاریخ اصلی چاپ دوم قناعت کرده است. کتاب آکنده از اغلاط فراوان چاپی است و ناشر و مصحح حوصله تنظیم غلطنامه هم برای آن نکرده اند، اما با این وجود کتاب از پاورقیهای ارزشمند خالی نیست. م

ص: 13

بیست و پنج هزار تن از دو گروه کشته شدند، کتابهای زیادی نوشته شده است. با مراجعه به فهرست ندیم به راحتی می‌توان با یازده مؤلف آشنا شد که کتابی به نام جمل نوشته اند؛ گروهی از آنان چون نصر بن مزاحم مؤلف ن امدار وقعه صفین، واقدی مؤلف مغازی و ابو مخنف و برقی از شهرت فراوان برخوردارند و گروهی دیگر چون ابن سراج و محمد بن زکریای غلابی از شهرت کمتری ولی آنچه که مهم است این است که این نویسندگان گاهی تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی بوده‌اند و بدیهی است که چیرگی سیاسی خاندان زبیر - هر چند برای مدت چند سال - و تسلط امویان و مروانیان طی یک قرن و سپس پیروزی سیاسی - نظامی عباسیان، در نگارش این کتب و چگونگی برداشت و نتیجه‌گیری درباره این واقعه، بی اثر نبوده است. از سوی دیگر مسئله امامت میان مسلمانان از دیدگاههای مختلف مطرح است، و طبیعی است که بررسی‌کنندگان جنگ جمل نیز آن را از دیدگاه خود تجزیه و تحلیل کنند. همچنین موضوع خروج و قیام بر ضد امام عادل و حاکم از نظر فرق مختلف متفاوت است. مسئله دیگر اینکه گرفتاری مسلمانان در جنگ جمل دشوارتر از موارد دیگر است، زیرا در مورد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) تمام فرقه‌های مسلمان، غیر از خوارج، متفقند که ایشان در زمره خلفای راشدین و پیشوایان عادل مسلمانان است و خروج بر آن حضرت را نمی‌توان موضوعی ساده فرض کرد.

عایشه و طلحه و زبیر هم از طبقه ای نیستند که به عنوان مثال آلودگی آنان قابل مقایسه با اف رادی همچون معاویه و مروان باشد، زیرا عایشه با برخورداری از عنوان ام المؤمنین در اذهان عمومی دارای احترام ویژه‌ای است و زبیر هم پسر عمه رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) است و از عنوان حواری پیامبر (ص) برخوردار، در روایات مسلمانان به طلحه نیز عنوان شهید زنده داده شده «۱» و مسلمانان معتقد بودند که او در جنگ احد جانفشانی کرده و دست خویش را سپر بالای وجود مقدس پیامبر قرار داده است؛ به همین سبب است که قضاوت درباره آنان که در عین حال

(۱) رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۵۶ و نویری، نهایة الارب، چاپ مصر، ۱۹۷۵ م؛ ج ۲۰، ص ۸۷ و همان کتاب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه ش؛ ج ۵، ص ۱۵۸.

ص: 14

بر امام عدلی چون علی (ع) خروج کرده و موجب کشته شدن گروه زیادی از مسلمانان شده اند دشوار است. بسیاری چنین باور دارند که آنان توبه کرده اند و مورد رحمت و غفران قرار خواهند گرفت و در این مورد هم میان گروههای

مختلف مسلمان اختلاف نظر است. این شک و تردید در محیط بغداد (قرن چهارم و پنجم هجری) با توجه به رشد مکتبهای اعتزال و شیعه بیشتر مطرح بوده است. برای اطلاع می‌توان به پاسخهای سید مرتضی به قاضی عبد الجبار معتزلی که در جای جای کتاب شریف شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است مراجعه کرد. در منابع فارسی خوشبختانه با مروری به کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید می‌توان نمونه‌های آن را بسیار واضح دید.

شاید به همین جهت است که شیخ مفید بر خود لازم می‌دیده است درباره این جنگ تألیفی انجام دهد تا بتواند شک و تردید را بزداید یا از آن بکاهد، در صورتی که این وظیفه را در مورد جنگ صفین احساس نمی‌کرده است، زیرا معاویه پس از شهادت امیر المؤمنین علی (ع) با پادشاهی بیست ساله خود پرده از چهره برداشته بود و خود را به مصداق «از کوزه همان برون تراود که در اوست» نشان داده بود. به این جهت دفاع از علی (ع) در برابر او مطلقاً لزومی نداشت، در حالی که در جنگ جمل به سبب کشته شدن طلحه و زبیر و مطالبی که بعدها از سوی عایشه و خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر و طرفداران عثمان مطرح می‌شد، دفاع از امیر المؤمنین علی (ع) لازم بوده است.

همان طور که قبلاً گفتیم با مراجعه به الفهرست ندیم با نام یازده کتاب که پیش از مفید درباره جمل نوشته شده است آشنا می‌شویم و با مراجعه به الفهرست شیخ طوسی معلوم می‌شود ابو اسحاق اسحاق بن محمد ثقفی مؤلف الغارات (در گذشته به سال ۲۸۳ هـ ق) هم کتابی با نام الجمل دارد. «۱» اما متأسفانه غالب این کتابها تا آنجا که این بنده اطلاع دارد اگر از میان نرفته باشد، چاپ هم نشده است.

کتاب جمل شیخ مفید که چاپ شده است، ظاهراً دو کتاب اوست که پیوسته به یکدیگر است، هر چند در پشت جلد کتاب نوشته شده است: الجمل او النصره

(۱) شیخ طوسی، الفهرست؛ ص ۱۷، سطر ۴ و الغارات، چاپ انجمن آثار ملی؛ مقدمه، ص یح.

ص: 15

فی حرب البصرة «ولی دو استاد بزرگ یعنی شیخ طوسی و ابو العباس نجاشی که هر دو از شاگردان برجسته شیخ مفیدند، ضمن بر شمردن آثار او، النصره را کتاب دیگری دانسته اند و نام آن را هم به صورت النصره لسید العتره ضبط کرده‌اند و شیخ طوسی پس از آن افزوده است: فی احکام البغاه علیه بالبصرة «۱» و می‌افزاید که «همه این کتابها را خود از او شنیده و پیش او خوانده‌ام و برخی را بیش از یک بار بر او خوانده‌ام و خود گوش می‌داده است.» بنابراین در نسبت این کتاب هم به شیخ مفید تردیدی نخواهد بود.

در مقدمه شیخ مفید بر این کتاب قرینه‌ای دیده می‌شود که حاکی از آن است که بخش نخست این کتاب همان کتاب النصره است، زیرا خطبه کتاب، با این عبارات آغاز می‌شود: «الحمد لله الذی ضمن النصره لنا صریه».

در این بخش، شیخ مفید اختلاف آراء فرقه‌های مسلمان را بیان می‌کند و رأی معتزله و حشویه و اشاعره را بررسی می‌کند و تسلط کامل او بر عقاید گوناگون در اینجا به خوبی آشکار می‌شود. اعتراضات گروههای مختلف را در مورد چگونگی بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) طرح کرده و پاسخ می‌دهد؛ طبیعی است که برخی پاسخها، پاسخ نقضی است. و

علل قیام مردم بر ضد عثمان و ریشه‌های آن را با استناد بیشتر به روایات اهل سنت بررسی کرده و شکافته است و بدون تردید برای شیعیان و عموم مسلمانان بسیاری از شک و تردیدها را زدوده است و سرانجام موضوع جنگ جمل و چگونگی آن را، با استناد به روایات سنی و شیعه و بیشتر اقوال اهل سنت، بیان می‌کند و برای خواننده روشن می‌سازد که رفتار امیر المؤمنین علی (ع) چگونه بوده و در مقابل، عایشه و طلحه و زبیر چگونه عمل کرده‌اند. شیخ مفید در این کار بیشتر از جمل واقعی و مدائنی استفاده کرده و در مواردی که لازم دانسته است با ارائه مدرک، سخن آنان را توضیح داده یا رد کرده است. خود وی می‌نویسد:

من بیشترین استفاده را از احادیث و رجال عامه کردم و از نقل مطالب شیعه در این باره خودداری کردم و خواستم با استفاده از مطالب خودشان بطلان پاره‌ای از ادعاهای آنان را ثابت کنم.

در واقع، کتاب جمل شیخ مفید خط فاصل میان شیعه و معتزله در مسئله امامت و عصمت امام است و از این جهت حائز کمال اهمیت می‌باشد. ضمناً در سراسر

(۱) شیخ طوسی، الفهرست؛ ص ۳۱۶، سطر اول و نجاشی، رجال؛ ص ۲۸۷.

ص: 16

کتاب هیچ گونه شتم و ناسزا و نفرتی دیده نمی‌شود و مطالب در حیطه ادب و بحث و استدلال و مناظره علمی بیان شده است. توضیح بیش از این ضروری نیست و امید است بلعرجه به کتاب این موضوع بر خواننده بصیر روشن شود.

با توجه به محتوای کتاب جمل ترجمه آن به جهات گوناگون ضروری به نظر می‌رسید و اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود:

نخست آنکه پاسخگوی بسیاری از پرسشهایی است که در ذهن طرح می‌شود، هر چند ممکن است همه مشکلات را برطرف نسازد ولی باید توجه داشت که امور نسبی است و اگر این کتاب مقداری از شبهات را هم بزدايد باز ارزش خود را خواهد داشت و هرگز هم نباید انتظار داشت که یک کتاب پاسخگوی همه پرسشها باشد.

دوم آنکه مؤلف کتاب از چهره‌های درخشان علمی جهان اسلام و از بزرگان عالم تشیع است. درباره مقام علمی ایشان، قضاوت بسیاری از دانشمندان مسلمان را در خلال این مقوله ملاحظه کردید.

سوم آنکه ظاهراً مفصلترین کتابی است که در این مورد تألیف شده است و از دستبرد حادثه محفوظ مانده و به دست ما رسیده است. هر چند تاریخ دقیقی برای تألیف آن در دست نداریم ولی شک نیست که از نیمه دوم قرن چهارم هجری است و در ردیف نوشته‌هایی چون کتابهای مسعودی و نظایر اوست.

چهارم آنکه مباحث طرح شده در آن بر مبنای بررسی و شکافتن اخبار و مقایسه و نتیجه گیری منطقی است و مؤلف گرانقدر هرگز از دایره انصاف قدم بیرون ننهاده است و همان گونه که گفتم هیچ گونه سب و لعن و دشنامی در آن راه نیافته است و نشان دهنده همت علمای بزرگ شیعه در راه دفاع منطقی از عقیده است.

پنجم آنکه این کتاب نشان دهنده گوشه ای از مظلومیت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و با مطالعه و بررسی آن می توان به روشنی این موضوع را ملاحظه کرد و دید که چگونه مطامع مادی و شیفتگی مردم به امور دنیایی برای مردی که مظهر کامل اعراض از آنهاست، مشکلات سنگین فراهم می آورد و در عین حال پس از پیروزی بر مخالفان با آنان همان گونه رفتار می کند که یوسف علیه السلام نسبت به برادران خود رفتار کرد و نموداری دیگر از مهر و عاطفه حضرت ختمی مرتبت (ص) را آشکار می سازد. این عظمت و بزرگواری چنان است که درک و هضم آن برای بزرگانی چون عمار یاسر هم عجیب می نماید و برخی از قاریان قرآن و به اصطلاح

ص: 17

مقدس مآبها با شگفتی می پرسند: سهم ما در مورد اسیران چیست؟

چه تصویری آموزنده تر از این می توان برای عفو پس از قدرت دید که مروان را به حضور می پذیرد و از او در می گذرد و در عین حال به او متذکر می شود که از دست تو و فرزندان بر سر این امت چه خواهد رسید . رفتار کریمانه اش با عایشه را نیز ملاحظه خواهید کرد.

روش ترجمه

از آنجا که مطالب و توضیحات نویسندگان مقدمه نسخه اصلی کافی به نظر نمی رسید و لازم بود مطالب دیگری هم بر آن افزوده شود، ضمن استفاده از آن مقدمه، از ترجمه آن خودداری شد . پاورقیهای مفیدی که مصححان زده بودند همه ترجمه شد ولی چون در مواردی مدارک موجود استفاده ایشان چاپ بهتری شده بود (مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید) سعی شد تا ارجاعات به چاپ تازه آن منابع و مدارک داده شود.

توضیحات مختصری که از طرف خود این بنده درباره اعلام تاریخی و جغرافیایی و احیاناً مآخذ اشعار عربی داده شده است، با اضافه «م» مشخص شده است . متن چاپ شده متأسفانه دارای غلطهای چاپی بسیار است و من تا آنجا که فهمیده ام اصلاح کرده ام. پاورقیها، خود نشان دهنده منابع و مآخذ خواهد بود و ضرورتی ندیدم که در اینجا یادآور شوم.

در مورد برخی از منابع عربی که به فارسی ترجمه و منتشر شده است، برای اینکه خوانندگان ارجمندی که امکان استفاده از زبان عربی را ندارند بهتر بتوانند استفاده کنند به ترجمه ارجاع داده شده است؛ نظیر تاریخ طبری ترجمه مرحوم ابو القاسم پاینده، و اخبار الطوال ترجمه این بنده، و غیره ... در پایان این مقدمه در کمال خلوص یادآوری می کنم که اگر اندک خدمتی صورت گرفته باشد از باب عنایات الهی است که «و ما بکم من نعمه فمن الله» و هر گونه سهو و زلت سرزده از نفس گنهکار این بنده است که «ما اصابک من سیئه فمن نفسک» و امید است از راهنمایی و ارشاد اهل فضل و دانش برخوردار باشم.

از دو برادر معظم و بزرگوار خود حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد رضا و حضرت استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی دامت افاضاتهما

ص: 18

بسیار سپاسگزارم که در این کار راهنما و مشوق بوده اند و اگر بنده متوجه مشکلی شده و پرسیده ام، رفع کرده اند. بدیهی است آنچه را متوجه نشده و نپرسیده ام خطایش بر عهده این بنده است.

از شرکت محترم نشر «نی» به ویژه دوست گرامی و دانش دوست آقای جعفر همایی سپاسگزارم که این کتاب را با گشاده رویی در سلسله کارهای خود قرار داده اند.

خداوند به آنان توفیق بیشتر ارزانی فرماید.

امیدوارم با همه خردی و اندکی، به عین رضا و مرحمت مقبول درگاه حضرت مولی الموحدين و قائد الغر المحجلین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین قرار گیرد و با کمال خضوع عرضه می دارد:

«یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا بیضاعة مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین.» کمترین بنده درگاه علوی محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس، چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۴۰۸ قمری بیست و پنجم آذر ۱۳۶۶ خورشیدی (۱۶ دسامبر ۱۹۸۷ میلادی)

ص: 19

فهرست مطالب

مقدمه مترجم: ۷- ۱۸

شرح حال شیخ مفید: ۷؛

آثار علمی شیخ مفید: ۱۱؛

کتاب الجمل: ۱۲؛

روش ترجمه: ۱۷

مقدمه ۲۳

سخن در اختلاف نظر مردم درباره جنگ جمل و کشتار آن ۲۴

اختلاف عقیده فرقه‌ها ۲۵

عقیده معتزله ۲۹

عقیده خوارج ۳۴

عقیده شیعه ۳۵

عصمت امیر المؤمنین ۳۶

پرداخت صدقه در حال نماز ۳۸

حدیث منزلت ۳۸

نظری درباره نصوص ۴۲

انکار کردن خوارج و امویان، فضل علی علیه السلام را ۴۳

جواز کشتن ناکثان ۴۴

بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پس از عثمان ۴۵

خودداری سعد بن ابی وقاص و اسامه بن زید از شرکت در جنگ جمل ۴۹

بیعت مهاجران ۵۶

بیعت انصار ۵۷

بیعت بنی هاشم ۵۸

ص: 20

بیعت شیعیان دیگر ۵۸

اجبار در بیعت ۵۹

انکار گروهی، بیعت ابو بکر را ۶۳

کراهت مسلمانان از خلیفه ساختن ابو بکر، عمر را ۶۶

صحابه در شورا ۶۷

خطبه علی (ع) روزی که با او بیعت شد ۶۹

خطبه شقشقیه ۶۹

خودداری امیر المؤمنین از پذیرفتن بیعت مردم ۷۱

بیعت طلحه و زبیر با علی (ع) ۷۲

ناکثان (پیمان‌گسلان) ۷۵

انگیزه‌های قیام بر ضد عثمان ۷۶

ناسپاسی و شوراندن طلحه، مردم را بر عثمان ۸۳

ناسپاسی و شوراندن عایشه، مردم را نسبت به عثمان ۸۵

پشیمانی طلحه و زبیر از بیعت ۸۷

زن و حجاب ۸۹

عایشه علی را دشمن می‌دارد ۹۲

عایشه نخست شادمان و سپس اندوهگین می‌شود ۹۵

برائت امیر المؤمنین علی (ع) از خون عثمان ۱۰۱

آنچه از کردار عثمان که مورد اعتراض قرار گرفت ۱۰۵

علی (ع) عثمان را نصیحت می‌کند ۱۱۲

خطبه عثمان ۱۱۴

نامه عثمان به معاویه ۱۱۷

آراء مختلفی که در مورد کارهای عثمان اظهار داشته‌اند ۱۱۸

عقیده جاحظ درباره علی (ع) ۱۲۲

عقیده طرفداران عثمان در این باره ۱۲۳

دفاع از علی علیه السلام ۱۲۷

فتنه جمل ۱۳۴

رایزنی پیمان گسلان با یکدیگر ۱۴۱

ص: 21

ام سلمه عایشه را بر حذر می‌دارد ۱۴۲

علی علیه السلام با پیمان گسلان جهاد می‌کند ۱۴۴

نامه علی (ع) به ابو موسی اشعری ۱۴۶

نامه علی (ع) برای اهل کوفه ۱۴۸

خطبه امام حسن و عمار و قیس در کوفه ۱۴۹

خطبه ابو موسی اشعری ۱۵۰

برخاستن زید و یارانش ۱۵۱

اشتر به سوی قصر حکومتی می‌رود ۱۵۳

خطبه اشتر ۱۵۴

خطبه حجر بن عدی ۱۵۵

علی (ع) در راه ۱۵۸

خطبه عمار در کوفه ۱۵۸

خطبه علی (ع) در ذو قار ۱۶۱

خطبه دیگر در ذو قار ۱۶۱

سخنان ابو التیهان ۱۶۳

عدی بن حاتم ۱۶۴

ابو زینب ازدی ۱۶۴

عثمان بن حنیف و پیمان گسلان ۱۶۵

شادی حفصه ۱۶۸

ام کلثوم نزد حفصه ۱۶۹

خطبه عایشه در مرید ۱۶۹

پیوستن ابن حنیف به علی (ع) ۱۷۳

علی (ع) در بیت المال ۱۷۴

زبیر در حال شک و تردید ۱۷۵

خپ دادن علی (ع) درباره تعداد کسانی که از کوفه پیش او خواهند آمد ۱۷۷

موضع احنف بن قیس ۱۷۸

نامه عایشه به مردم مدینه و یمامه ۱۸۰

خطبه طلحه ۱۸۲

ص: ۲۲

خطبه دیگر طلحه ۱۸۴

خطبه عایشه ۱۸۶

نصیحت علی (ع) به اصحاب جمل ۱۸۸

علی (ع) لشکر را مرتب می کند ۱۹۲

خطبه ابن زبیر ۱۹۶

خطبه حسن بن علی ۱۹۷

خطبه طلحه ۱۹۷

خطبه امیر المؤمنین علی (ع) ۱۹۸

شروع جنگ ۲۰۰

خطبه علی (ع) روز جنگ جمل ۲۱۳

کشته شدن طلحه بن عبد الله ۲۲۹

کشته شدن زبیر بن عوام ۲۳۲

امیر المؤمنین علی (ع) کشته شدگان را مورد خطاب قرار می دهد ۲۳۵

شهید با خون خود احتجاج می کند ۲۳۷

نامه های علی (ع) به مدینه و کوفه ۲۳۷

خطبه علی (ع) ۲۴۰

زهد علی (ع) ۲۴۰

خطبه علی (ع) پس از تقسیم اموال ۲۴۱

نامه علی (ع) به اهل کوفه ۲۴۲

روش علی (ع) درباره مردم بصره ۲۴۳

نکوهش علی (ع) مردم بصره را ۲۴۴

انگیزه های کینه و دشمنی عایشه ۲۴۵

فرستادن عایشه به مدینه ۲۴۸

اعتراف مروان به ستم خویش ۲۴۹

ابن عباس والی بصره ۲۵۱

فهرست راهنما ۲۶۵

[مقدمه: شبهه در جنگ جمل]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* سپاس پروردگاری را که پیروزی را برای یاری دهندگان خویش ضمانت کرده است و با توفیق خود پیروان خویش را یاری داده است و کسی را که از آیین او سرپیچی کرده و الحاد ورزیده خوار و زبون کرده است. و دروهای خداوند بر برگزیدگان و گزینگان خلق او محمد (ص) و خاندان آن حضرت که مخصوص به طهارت و پاکیزگی‌اند. و سپس خداوندت مؤید دارد، از من خواسته ای که برای تو اختلاف نظر و آراء اهل قبله را در مورد فتنه بصره (جنگ جمل) و خونریزی و کشتار میان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و طلحه و زبیر و عایشه، و اعتقاد هر گروه را در این باره بیان کنم و شرح دهم و سبب این فتنه را بازگو کنم و اخبار آن و آنچه را که میان ایشان اتفاق افتاده است فراهم آورم.

همه کتابهایی که در این باره تصنیف شده است متضمن اخباری است که درک آن برای عموم مردم دشوار و شبهه انگیز است و هیچ‌یک از مصنفان چگونگی جنگ را با ترتیب و نظام نیاورده‌اند و اخبار را چنان در هم آمیخته‌اند که نمی‌توان به طور دقیق و آشکار از نیت و مقصودشان آگاه شد، و من در این تألیف برای تو - که خدایت موفق دارد - آنچه گفته شده است فراهم آورده‌ام و برهانی را ثابت کرده‌ام که هر کس آن را بنگرد می‌تواند اعتقاد درستی در مورد آنان و رفتارشان پیدا کند و متوجه شود که کفر و ایمان و عصیان و طاعت و گمراهی و هدایت چگونه بوده است و امیدوارم تو هم موفق شوی که از آن عبرت‌گیری و از حالت تقلید گمراه‌کننده بیرون آیی و به حق‌برسی و آنچه که موجب اشتباه و سرگردانی است از تو زایل شود و اکنون با توکل به خدای عز و جل و یاری جستن از پیشگاه او و آرزوی توفیق و راهنمایی برای تو، پرسشی را که کرده‌ای پاسخ می‌دهم.

سخن در اختلاف نظر مردم درباره جنگ جمل و کشتار آن

درباره کسانی که عهده دار این جنگ بوده‌اند، عمل آنان نشان دهند ه اعتقاد ایشان و ظاهر ایشان راهنمای باطن آنان است. در مورد امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندان و خویشاوندانش - که از بنی هاشمند - و پیروانش از مهاجر و انصار و دیگر مؤمنان، معلوم است که در این جنگ و خونریزی و روا داشتن کشتار گروه مخالف هرگز در فکر جستجوی نعمت این جهانی و ترک پاداش آن جهانی نبوده‌اند و قصد آنان تمسک به دین و تقرب به خداوند متعال بوده است و لازم می‌دانسته‌اند در آن مورد کوشش کنند و ترک جنگ و روی گرداندن از آن را از کارهای ناپسند و موجب عقاب می‌دانسته‌اند.

مگر این گفتار مشهور امیر المؤمنین علی (ع) را نشنیده‌ای؟ که چون درباره جنگ با آن قوم از او پرسیدند چنین فرمود:

«چاره‌ای جز جنگ با ایشان یا کافر شدن به آنچه که خداوند بر محمد (ص) نازل کرده است نداشتم.» «۱» و این سخن عمار بن یاسر - که خدایش رحمت‌کناد - که چنین گفت: «ای مردم به خدا سوگند آنان مسلمان نشدند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر را در دل خویش پوشیده داشتند و چون برای اظهار آن یاورانی یافتند کفر خود را آشکار کردند.»

«۲» و نظیر این دو گفتار از گروه بسیاری از شیعیان علی (ع) نقل شده است که بیان تمامی آنها موجب طولانی شدن سخن است و معانی گفتارشان از ظاهر کردارشان نیز استنباط می شود و نیت ایشان آشکار می گردد و دانشمندان در این باره چیز دیگری نمی گویند، ولی بدیهی است برای نادانان که اخبار صحیح را نشنیده و در مورد روایات تأمل و دقت نکرده و عبرت نگرفته اند موضوع شبهه ناک است.

از سوی دیگر، از ظاهر عایشه و طلحه و زبیر و گروه بسیاری از همراهان آنان چنین استنباط می شود که در مورد جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) و یارانش

(۱) این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) با اندک تفاوتی در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۱۳۳، ضمن خطبه ۵۳ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۹ م؛ ج ۴، ص ۶ آمده است. م

(۲) این گفتار عمار یاسر با سوگندی مؤکدتر در وقعه صفین نصر بن مزاحم (در گذشته ۲۱۲ ه ق)، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۲ ه ق؛ ص ۲۱۵ و ۲۱۶ آمده است. م

ص: 25

اعتقاد داشته اند که به قصد قربت و نیت خالص و پس از کمال بررسی همه جانبه فقط برای رضای خدا و خونخواهی عثمان - که از دیدگاه آنان مظلوم کشته شده است - جنگ می کنند و معتقد بوده اند که عثمان بدون گناه و به ناحق کشته شده است و آنان چاره ای جز آنچه کرده اند، نداشته اند و از این دو گفتار به ظاهر چنین نتیجه گرفته می شود که هر یک از این دو گروه کردار خود را صحیح و مقرون به صواب می دانسته و عمل گروه دیگر را باطل، و خود را صحیح و مقرون به صواب می دانسته و عمل گروه دیگر را باطل، و خود را رستگار و گروه مقابل را گمراه می پنداشته است. البته امیر المؤمنین علی (ع) در این مورد صریح بود و کسانی را که با او جنگ کرده بودند به مکر و پیمان شکنی وصف می کرد و انگهی می فرمود که پیامبر (ص) به او درباره جنگ کردن با آنان فرمان داده و جهاد با ایشان را بر او واجب کرده است. ولی از سوی مقابل چنین چیزی در مورد او اظهار نشده است و هیچ عیبی و منقصتی اظهار نداشته اند، اگر چه معلوم است که در اندیشه خود، او را تخطئه می کرده اند و در مورد مقاومت آن حضرت برای حفظ حکومت و واگذار نکردن انتخاب خلیفه به شوری و تسلیم نکردن قاتلان عثمان به ایشان، معترض بوده اند و می پنداشته اند که علی (ع) از انجام حق و صواب به اعتقاد ایشان خطا کرده و لغزش داشته است.

سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، محمد بن مسلمه انصاری، اسامه بن زید و امثال ایشان که معتقد به خودداری از شرکت در این جنگ بودند، امیر المؤمنین علی و حسن و حسین (ع) و محمد حنفیه و دیگر اعقاب ابی طالب و همه پیروان علی (ع) - اعم از بنی هاشم و مهاجران و انصار و معتقدان به یاری دادن علی (ع) - را به اشتباه و خطا و بدعت متهم می کنند و در مورد عایشه و طلحه و زبیر و همفکران ایشان که به خود اجازه جنگ با امیر المؤمنین را می دادند، همین عقیده را دارند که آنان از حق و صواب برکنارند و در حلال دانستن ریختن خون مسلمانان اهل بدعتند. از ایشان در مورد هیچ یک از دو گروه بیش از این نقل نشده است و هیچ طرف را به فسق و تباهی نسبت نداده و آنان را با وجود شرکت در جنگ و کشتار از دایره ایمان خارج ندانستند.

اختلافی که درباره جنگ جمل وجود داشته بعدها شاخ و برگ بیشتری پیدا کرده و کسانی که به پندار خود سنی و اهل سنت‌اند عقاید گوناگونی را اظهار

ص: 26

داشته‌اند که مشهور و در کتابها از قول ایشان ذکر شده است.

گروهی از اهل سنت، از عقیده سعد بن ابی وقاص و دیگر همفکران او پیروی می کنند، یعنی از یاری دادن هر دو گروه خود را کنار می کشند و در عین حال اصل جنگ را محکوم می کنند و معتقدند امیر المؤمنین علی (ع)، حسن، حسین و محمد - پسران آن حضرت - و ابن عباس، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن التیهان، عمار بن یاسر، قیس بن سعد بن عباد و دیگر بزرگان مهاجر و انصار مرتکب اشتباه شده اند؛ در مورد عایشه و طلحه و زبیر و پیروان آنان هم که در جنگ شرکت کرده و آن را حلال دانسته اند همان گونه معتقدند و می گویند آنچه کرده اند دور از صواب بوده است و فقط به همین اندازه بسنده کرده اند، حتی مدعی نشده اند که آنان گرفتار عقاب خداوند خواهند شد، بلکه برای آنان امید رحمت و آمرزش دارند و امیدشان به رستگاری ایشان بیشتر از بیم بر عقاب ایشان است . گروهی دیگر از اهل سنت هم مانند گروه گذشته معتقدند که ه مه شرکت کنندگان در جنگ جمل مرتکب خطا شده اند؛ ولی می گویند به طور قطع امیر المؤمنین علی، حسن و حسین (ع)، ابن عباس، عمار بن یاسر و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین هر چند در مورد جنگ و خونریزی مرتکب اشتباه شده اند، ولی با توجه به عظمت اطاعت ایشان از خداوند متعال و شرکت آنان در جنگها در التزام پیامبر (ص) و به پاس مصاحبت با رسول خدا و فداکاری برای آن حضرت این لغزش ایشان آمرزیده است.

این گروه درباره عایشه و طلحه و زبیر و دیگر کسانی که سابقه صحابی بودن و سابقه شرکت در جهاد داشته‌اند نیز همین گونه قضاوت می کنند، ولی دیگر شرکت کنندگانی را که خونریزی را روا دانسته اند، اهل آتش می دانند؛ و از یکی از مشایخ و ائمه دینی خود نقل می کنند که می گفته است، رهبران جنگ جمل رستگارند و پیروان نابود و بدبخت . خلاصه آنکه در این مورد میان صحابی و غیر صحابی فرق قائل شده اند و به حدیثی که از پیامبر (ص) روایت شده است استناد می کنند که ایشان به یکی از مسلمانان که محضر پیامبر را درک کرده ولی از اصحاب نبوده است و خود را برتر از مردی از اصحاب دانسته است، فرموده اند: «از تفاخر نسبت به اصحاب من پرهیز کنید زیرا اگر کسی از شما به اندازه کوه احد زر در راه خدا اتفاق کند هرگز به پایه یکی از ایشان بلکه به نیمی از رتبه او نمی رسد (۱)».

(۱) نظیر این روایت با اختلافی اندک در سنن ابی داود، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر؛ ج ۴، ص ۲۱۴، ذیل شماره ۴۶۵۸ آمده است. م

گروهی دیگر می‌گویند: برای هیچ کس شایسته نیست که در مورد اصحاب پیامبر (ص) و نزاع و اختلافی که میان آنان بروز کرده و منجر به کشتار یکدیگر هم شده است سخنی بگوید و اظهار نظری کند یا در آن باره ببیند یا از آنان روی گردان شود و اگر بتواند که چیزی از این گونه اخ‌بار را نشنود چنان کند، زیرا اگر بر خلاف این موضوع رفتار کند و به اخبار اختلاف میان اصحاب گوش دهد و در آن مورد یک کلمه اظهار نظر کند و درباره ایشان قضاوت نادرستی کند که موجب بدنامی شود، با شرع مخالفت کرده و در دین بدعت آورده است و از آنچه پیامبر منع کرده ان- که از گفتگو درباره آنچه میان صحابه بزودی اتفاق خواهد افتاد بر حذر باشید- پرهیز نکرده است. و پنداشته‌اند که ذکر روایات سقیفه، کشته شدن عثمان و جنگ جمل و صفین بدعت است و تألیف و تصنیف در آن باره گمراهی است و گوش دادن به چیزی از آن، مایه کسب گناهان است.

این گروه، مردمی مستضعف از حشویه هستند که بسیاری از عوام مردم مایل به این گفتار ایشانند و آنان را مشاهده می‌کنیم. کسانی هم که متظاهر به زهد و پارسایی هستند و طالب سلامت و سکونتند و به اصطلاح می‌خواهند زبان خود را نگه دارند به این عقیده مردم را فرا می‌خوانند و آنان به راستی از علم و اهل آن به دورند و در نادانی خود فرو رفته‌اند.

گروهی دیگر از عامه که در واقع از حشویه اند ولی خود را اهل نظر می‌دانند و مدعی شناخت فقه هستند و خود را از صاحب نظران می‌پندارند، می‌گویند: علی بن- ابی طالب (ع) و کسانی از مهاجران و انصار و دیگر مردم که پیرو آن حضرت بوده‌اند، و عایشه و طلحه و زبیر و همراهان ایشان با وجود اختلاف نظری که منجر به جنگ و کشتار و خونریزی و گردن زدن شده است، همگی بر صواب بوده‌اند.

زیرا موضوع اجتهاد در رهبران هر دو گروه یکسان بوده است و با ارتکاب این اعمال هیچ یک از اطاعت خداوند بیرون نرفته‌اند و بر آن کار دست نزده‌اند مگر اینکه بر صواب و هدایت بوده‌اند و اگر با در نظر گرفتن اجتهاد آنان- که ایشان را بر آن کار واداشته است- احتمال قصور هم داده شود، از راه حق ناخودآگاه به گمراهی افتاده و خلاف هدایت و راه راست رفته‌اند.

این افراد می‌پندارند که هر دو گروه شرکت‌کننده در جنگ جمل با آنکه

ص: 28

موجب خونریزی و کشتار و آوارگی و هزینه سنگین شده اند، در کمال صفا و مودت و موالات و خلوص نیت و نیک‌اندیشی بوده‌اند؛ و در این باره چنین استدلال می‌کنند که ما هر یک از دو گروه را دارای برهان و حجتی می‌بینیم که ناچار از عمل به آن بوده‌اند و همان حجت، انجام آن عمل را بر ایشان واجب کرده است؛ از جمله آنکه علی (ع) کشتن گروهی را در قبال خون یک فرد- هر چند همگی در کشتن او شرکت داشته باشند- حرام می‌دانسته است و این از مذاهب مشهور اصحاب اجتهاد است.

وانگهی در نظر آن حضرت موضوع شرکت متهمان در قتل عثمان روشن نبوده است که آیا همه کسانی که این اتهام را به آنان می‌زنند در آن کار دست داشته‌اند یا نه؟ و به همین سبب علی (ع) نمی‌توانست آن گروه را به کسانی که ایشان را

مطالبه می‌کردند - تا در قبال خون عثمان بکشند - تسلیم کند، بلکه در اجتهاد علی (ع)، در هر حال دفاع از ریخته شدن خون آنان واجب بوده است. «۱» از سوی دیگر در مذهب عایشه و طلحه و زبیر، قصاص کردن گروه در قبال خون یک فرد جایز بوده است؛ و این عقیده عبد الله بن عمر و برخی دیگر از صحابه و گروهی از تابعان است و گروهی از فقها و مجتهدان نیز این فتوا را پذیرفته‌اند.

در نظر عایشه و طلحه و زبیر این مسأله ثابت بود که گروه را باید در قبال خون عثمان بکشند و می‌گفتند: چون مردم عهده‌دار کشتن و شریک ریختن خون عثمان بوده‌اند و عثمان به عقیده آنان پیشوایی پسندیده بوده که مظلوم کشته شده است، طبق مذهب خود نمی‌توانسته‌اند خونخواهی عثمان را ترک کنند و از قاتلان او انتقام نکشند و در آن راه کوشش نکنند؛ بدین سبب دو گروه اختلاف پیدا کردند و هر یک پایبند مذهب اجتهادی خود بودند و عمل هر گروه بر طبق رأی خود و در پیشگاه خدا مأجور و پسندیده بود، هر چند در مورد عقیده خود خونریزی و بذل اموال کردند.

این اعتقاد گروه بسیاری است که من با آنان دیدار و گفتگو کرده‌ام و به روزگار ما شمار ایشان بسیار و فراوان است.

از جمله مشایخ بزرگ اشعری که خود با آنان گفتگو کرده‌ام، ابو بکر تمار

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۶، وصیت حضرت امیر المؤمنین که ضمن آن چنین می‌فرماید: «همانا که نباید در قبال خون من کسی جز قاتلم کشته شود، منتظر بمانید اگر از این ضربت او مردم فقط یک ضربه به او بزنید...»

ص: 29

معروف به درزان است که در روزگار خویش شیخ اصحاب عبد الله بن سعید بن - کلاب است و از همه سالخورده تر، و در مباحث کلامی از همگان جلوتر بود؛ دیگر محارب صیدیانی است که کنیه اش ابن العلاء و در مسند قضا جانشین ابو السائب بود؛ دیگری کسی که معروف به وشعی بود . از افراد دوره بعد از ایشان با ابو عبد الله اشعری - که بیشتر به ابن مجاهد بصری معروف است و از دوستان باهلی شاگرد علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری «۱» است - و با ابو بکر بن طیب معروف به ابن الباقلانی «۲» و ابو العباس بن حسین بن ابی عمر قاضی نیز گفتگو کرده‌ام و همه این اشخاص که نام بردم اشعری هستند، برخی کلابی و برخی اشعری . و در این روزگار عموم اصحاب شافعی در بغداد و بصره و خوزستان و شهرهای فارس و خراسان و دیگر شهرها همین اعتقاد را دارند و من هیچ یک از شافعیان معروف میان قوم خود را نمی‌شناسم مگر اینکه همین عقیده را دارند تا به آن طریق، از اعتقاد شیعیان و معتزلیان دور شوند.

عقیده معتزله

در این مورد معتزله هم اختلاف نظری همچون حشویه دارند، دو پیشوای مهم و دو شیخ بزرگ ایشان که در واقع اصل عقیده اعتزال از آن دو تن است و آغاز سخن از آن دو بوده و مایه افتخار معتزله شمرده می‌شوند و هیچ کس را با آن دو - واصل بن عطاء غزال «۳» و عمرو بن عبید بن باب مکاری «۴» - برابر نمی‌دانند در

(۱) علی بن اسماعیل اشعری متکلم بزرگ ربع اول قرن چهارم هجری که مذهب کلامی اشعری به او منسوب است، برای اطلاع بیشتر از شرح حال و منابع رجوع کنید به عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین؛ ج ۷، ص ۳۵.

(۲) برای اطلاع بیشتر از شرح حال باقلانی رجوع کنید به حاج شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۲، ص ۵۶.

(۳) واصل بن عطاء غزال (۱۳۱- ۸۰ ه ق) مؤسس و سالار معتزله است، گروهی از پیروان او به «واصلیه» معروفند و چون مواظب زنان بافنده فقیر بوده به غزال معروف شده است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۱۲۱ و شهرستانی، الملل و النحل، چاپ محمد سید کیلانی، مصر، ۱۹۶۷ م؛ حاشیه ص ۴۶ م.

(۴) عمرو بن عبید بن باب (۱۴۴- ۸۰ ه ق) از پیشوایان بزرگ معتزله است و پدر و پدر بزرگش از اسیرشدگان بودند. پدرش نخست بافنده و سپس از زندانبانان حجاج بوده است. این مرد به شدت مورد توجه منصور عباسی بوده است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۵، ص ۲۵۲ و خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۱۸۸-۱۶۶ و کتاب الجمل؛ حاشیه ص ۲۵ م.

ص: 30

این باره چنین می‌گویند که در جنگ جمل یکی از دو گروه بدون تردید گمراه و گمراه‌کننده و تبهکار و بیرون از اسلام و ایمان، و ملعون و سزاوار جاودانگی در آتش است و گروه دیگر راهنما و هدایت شده و سزاوار برای پاداش و جاودانگی در بهشت است، ولی هیچ دلیل قاطع و گواه صادقی در دست نیست که به آن وسیله بتوان یکی از این دو گروه را از دیگری تشخیص داد! در عین حال به هیچ روی روا نیست که پنداشته شود علی بن ابی طالب (ع)، حسن، حسین و محمد- پسران آن حضرت- عبد الله، قثم، فضل و عبید الله پسران عباس، عبد الله پسر جعفر بن ابی طالب، عمار بن یاسر، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن التیهان و عموم پیروان و شیعیان علی (ع) از مهاجر و انصار و شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان- که متدین و مسلمانان واقعی هستند- گروه گمراه و تبهکار و سرکش و بیرون از دایره ایمان و اسلام و دشمن خدا و تبری جوینده از آیین خدا باشند و ملعون و سزاوار جاودانگی در دوزخ؛ و در مقابل، افرادی چون عایشه، طلحه، زبیر، حکم بن ابی العاص و پسرش مروان، عبد الله بن ابی سرح، ولید بن عقبه، عبد الله بن عامر بن کریم بن عبد شمس و نظایر ایشان که در جنگ جمل بوده‌اند گروه هدایت شده باشند و سزاوار بزرگداشت و جاودانگی در بهشت. این دو تن گفته‌اند در عین حال که ما منکر این موضوع نیستیم، ایمان هم به آن نداریم زیرا دلیلی در دست نیست که آنچه گفتیم کاملاً درست باشد و این موضوع را درباره گروه دیگر هم منکر نیستیم که آنان- عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان- در اشتباه بوده و گروه گمراه‌کننده، ملعون، دشمن خدا و بیزار از دین او و مستحق جاودانگی در آتشند و علی (ع) و اصحابش گروه راهنمون و هدایت شده‌اند و ولی خدا در راه خداوند و در قبال جنگ با عایشه و طلحه و زبیر و کشتن کسانی که کشته‌اند، سزاوار ثواب بزرگ و بهشت هستند.

و گفته‌اند منزلت این دو گروه منزلت دو گروهی است که یکی از ایشان تبهکار و سزاوار لعن و نفرین است ولی آن گروه را به طور مشخص کسی جز خدای عز و جل نمی‌شناسد و نمی‌داند. سخنی که از این دو تن نقل کردیم، سخنی مشهور است و جاحظ «۱» آن را از قول ایشان در کتاب فضیلة المعتزله آورده است و اصحاب مقالات

(۱) عمرو بن بحر معروف به جاحظ (۲۵۵-۱۵۰ ه.ق) از دانشمندان بزرگ قرن دوم و سوم هجری که فرقه جاحظیه هم منسوب به اوست، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۲۲۰-۲۱۲. م

ص: 31

هم آن را نقل کرده اند و دانشمندان در مورد صحت صدور این قول از آن دو، اختلافی ندارند و حتی آن دو تا هنگام مرگ بدون تردید همین عقیده را داشته و با آن عقیده از دنیا رفته اند.

ابن یحیی نقل می کند که ابو الهذیل علاف هم «۱» در مورد امیر المؤمنین علی (ع) و عایشه و طلحه و زبیر همین عقیده را داشته و نظر این دو پیشوای معتزله را پیروی می کرده است و همواره بر همین اعتقاد بوده تا در گذشته است.

شیخ و دیگر متکلم بزرگ معتزله که در فقه و احکام شریعت هم صاحب نظر است، ابو بکر اصم «۲» می باشد که به جریال هم معروف است. او می گوید: من در مورد هر یک از دو گروه شرکت کننده در جنگ جمل متوقف هستم و درباره هیچ کدام نه به هدایت حکم می کنم و نه به گمراهی و درباره پسندیدگی و برتری هیچ یک از دو گروه سخن نمی گویم، ولی می گویم اگر علی بن ابی طالب (ع) در جنگ با عایشه و طلحه و زبیر به این قصد و نیت بوده است که از فتنه و فساد در زمین جلوگیری کند و آنان را از به ناحق چیره شدن و ستم بر بندگان خدا بازدارد، همانا که راهش صحیح و مأجور است و اگر با این کار اراده زور و ستم و استبداد و کومت بدون مشورت با علما را داشته و می خواسته است با چیرگی بر مردم فرمانروایی کند و به دیگران زیان برساند گمراه و گمراه کننده و اهل دوزخ است. سپس سخن خود را چنین توضیح داده است که من از آن جهت که موضوع برایم پوشیده و نیت افراد برایم پنهان و باطل شبهه انگیز و حق نزد عاقلان سخت پوشیده است، چنین می گویم، و درباره گروه دیگر نیز همین گونه می گویم که اگر عایشه و طلحه و زبیر در جنگ با علی (ع) و یارانش قصد داشته اند او را از استبداد در حکومت بدون رضایت علما بازدارند و از قاتلان عثمان خونخواهی کنند و کار خلافت را به شورا واگذارند تا مسلمانان خود هر که را می خواهند برگزینند، بدون تردید افرادی هدایت کننده،

(۱) محمد بن هذیل عبدی نخستین متکلم نظری معتزله (۲۳۵-۱۳۰ ه.ق) است و از آثارش چیزی بر جای نمانده است. رجوع کنید به دانشنامه ایران و اسلام؛ مقاله ینبرگ، ص ۱۱۲۶-۱۱۲۴. م

(۲) ابو بکر اصم قهستانی (درگذشته ۳۱۳ ه.ق). رجوع کنید به معجم المؤلفین؛ ج ۹ ص ۱۵۹. م

ص: 32

نیکوکار و مستحق پاداش بوده اند، و اگر با این کار قصد دنیا و تعصب و تباهی در امر خلافت و عهده دار شدن آن- بدون خشنودی علما- را داشته اند، بدون تردید گمراه و مستحق لعنت و جاودانگی در آتشند. جز اینکه برای من دلیل و حجتی وجود ندارد که معنی اعمال آنان را بفهمم و بدین سبب در مورد آنان نیز همان گونه که در مورد علی (ع) و همراهانش متوقف هستم، متوقفم؛ اگر چه بگویند طلحه و زبیر از علی (ع) در آنچه انجام داده است نیکو حال تر بوده اند.

هشام فوطی و دوستش عباد بن سلیمان صیمری «۱»- که این دو هم از پیشوایان فرقه معتزله اند- چنین می گویند که علی (ع) و طلحه و زبیر و عایشه و گروهی از هر طرف بر حق و هدایت و راه راستند، ولی باقی یاران هر دو گروه گمراه و در هلاکتند و این بدان سبب است که عایشه و طلحه و زبیر به منظور خونخواهی عثمان از کسانی که به او ستم کرده بودند، به بصره رفتند و قصدشان امر به معروف و نهی از منکر بوده و ظاهراً هم برای طلب رضای خداوند این کار را کرده‌اند. علی بن ابی طالب (ع) هم به م‌نظور آنکه با آنان در مورد مصالح اسلام و مسلمانان و جلوگیری از فتنه مذاکره کند و عوام را از مداخله در اموری که به آنان مربوط نبود بازدارد و در کاری که سر رشته آن در دست عالمان و خردمندان است بر مبنای انصاف و کوشش در راه وصول به حق، به تراضی و توافق برسد، ب‌ه آن کار اقدام کرد. ولی همین که دو گروه رویاروی شدند، سفلگان و عوام ایشان در برافروختن آتش جنگ شتاب کردند، و بدون آنکه اوضاع در اختیار رهبران باشد، جنگ را شروع کردند و کار از دست پیشوایان بیرون شد و در واقع فتنه و خونریزی به دست عامه مردم صورت گرفت و حال آنکه علی (ع) و طلحه و زبیر و عایشه و بزرگان اصحاب ایشان که اهل فضل بودند به آن کار راضی نبودند و بدین سبب است که پیروان هلاک و نابود شده‌اند و سران و رهبران نجات یافته.

این سخن ایشان شبیه همان سخن است که از قول برخی از عامه نقل کردیم؛ البته از جهتی با آن اخ‌تلاف دارد و آن اینکه هشام فوطی و عباد مسائلی را که بسیار آشکار است مورد انکار قرار داده‌اند و در آن علم اضطرابی را وارد کرده‌اند.

(۱) نام هشام بن عمرو فوطی و عباد بن سلیمان صیمری یا ضمری در کتابهای ملل و نحل ضمن بحث مکرر آمده است، رجوع کنید به توضیح الملل، چاپ استاد دانشمند سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۲ ه‌ش؛ ج ۱، ص ۹، ۹۸، ۹۹ م.

ص: 33

دیگر بزرگان معتزله مانند بشر بن معتمر، ابو موسی المراد «۱»، جعفر بن بشر، اسکافی، خیاط، شحام، ابن مجالد بلخی، جبایی و پیروان ایشان، و شیعیان امامیه و زیدیه معتقدند که امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگهای دوره حکومت خود بر حق بوده و در جنگ با مردم بصره و شامیان و خوارج نیز بر حق بوده و مأجور است و آنچه را خدای بر او واجب کرده بود انجام داده است و نیز معتقدند همه کسانی که بر او خروج کرد ه و با آن حضرت جنگ کرده اند، از راه حق و هدایت گمراهند و به سبب مخالفت و جنگ با او مستحق دوزخ و آتشند. در عین حال این کسانی که از معتزله نام بردیم عایشه و طلحه و زبیر را از استحقاق عقاب بیرون دانسته و چنین می پندارند که آنان به سبب توبه و پشیمانی از آنچه در جنگ انجام داده‌اند مستحق پاداشند. و در این مورد بر خلاف ظاهر اعمال آنان حکم کرده اند و دلایل آنان در این مورد ضعیف است و من چنین می پندارم به منظور تقیه از عامه مردم و تقرب به حاکمان زمان چنین اظهار داشته اند و شکی نیست که اشخاص آگاه به اخبار و کسانی که عالم به علم کلامند و در زمره تقلیدکنندگان نیستند این عقیده را باطل می‌دانند.

همین افراد معتزله که نام بردیم در این مورد با عقیده ای که اصم اظهار داشته است به شدت مخالفند، زیرا او چنین اظهار داشته که معاویه هم به مناسبت اجماع امت بر امامت او، امام بر حق بود ه است، البته پس از کشته شدن امیر المؤمنین علی (ع). همین مرد در عین حال درباره امامت علی (ع) شک و تردید کرده است و ما این شک او را در مباحث گذشته

این کتاب آوردیم. همه این اشخاص که نام بردیم غیر از اصم، علی (ع) را بر راه حق و صواب می‌دانند و کسانی را که با او جنگ کرده‌اند فاسق و تبه‌کار؛ و در مورد معاویه و عمرو عاص هم که با امیر المؤمنین علی (ع) مخالفت کرده و جنگ با او را روا دانسته‌اند حکم بر دوزخ می‌دهند و معتقدند که آن دو در حال فسقی که موجب دوام عقاب است از دنیا رفته‌اند. و نیز اعتقاد دارند که هر کس به امامت معاویه و صحیح دانستن جنگ او با علی (ع) معتقد باشد، گمراه و خارج از اسلام و مستحق جاودانگی در آتش است و این گروه

(۱) لقب این مرد در کتابهای ملل و نحل مردار آمده است و ضمن فرق معتزله فرقه مرداریه ذکر شده است. او در گذشته حدود ۲۲۶ هـ ق است. رجوع کنید به شهرستانی، الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۶۸. م

ص: 34

از معتزله که نام بردیم و عموم شیعیانی که بعدها از خوارج شده‌اند، در تخطئه معاویه و عمرو عاص و گمراهی آنان در جنگ با علی (ع) متفقند.

گروهی از مرجئه «۱» و گروهی از اصحاب حدیث که مجبره‌اند نیز همین عقیده را دارند، با این تفاوت که در مورد عذاب معاویه و عمرو عاص و به دوزخ در افتادن آن دو سکوت می‌کنند و برای آن دو و همه کسانی که همراه آن دو بوده‌اند و ظاهراً مسلمان شمرده می‌شدند امید عفو از پیشگاه خداوند دارند و آنان در مورد خوارج هم با اینکه حکم به گمراهی آنان می‌دهند همین عقیده را دارند.

عقیده خوارج

خوارج همگی می‌گویند که علی (ع) در جنگ با مردم بصره و شامیان، بر حق و صواب بوده است و آنان که با علی (ع) جنگ کرده‌اند کافر و گمراه و سزاوار جاودانگی در آتشند. با وجود این مدعی هستند که علی (ع) در خودداری از ادامه جنگ با شامیان پس از اینکه آنان قرآن را بلند کردند مرتکب خطا شده است، زیرا آنان با این کار حيله کردند. خوارج در این مورد خود را هم گنه‌کار می‌دانند، که نخست در این کار موافق بوده‌اند و از ادامه جنگ با ستمگران خودداری کرده‌اند ولی مدعی هستند که چون پشیمان شده‌اند و توبه کرده‌اند و به جنگ قیام کرده‌اند از عهده جبران گمراهی خود بیرون آمده‌اند و به اسلام و ایمان بازگشته‌اند و چون علی (ع) تقاضای آنان را برای ادامه جنگ نپذیرفته و بر صلح با معاویه پایدار مانده است از دین مرتد و از دایره اسلام بیرون رفته است. این شبهه ایشان مضمحل شده است و فساد آن بر اهل خرد پوشیده نیست، زیرا علی (ع) از جنگ با شامیان دست برداشت مگر به سبب سستی و زبونی یاران خود و اینکه از یاری او خودداری کردند و از ادامه جنگ دست برداشتند و او را مجبور به پذیرفتن حکمیت کردند و پس از آن در مدت صلح، ادامه جنگ برای آن حضرت جایز نبوده است که پیمان شکنی میان هر ملتی به ویژه ملت مسلمان ممنوع و نارواست.

(۱) «مرجئه، گویند که مسلمانان را گناه با ایمان هیچ ضرر نرساند». به نقل از توضیح الملل؛ ج ۱، ص ۱۴. و برای

اطلاع بیشتر رجوع کنید به اشعری، المقالات و الفرق، تعلیقه استاد دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران، ۱۳۶۰ هـ ش؛ ص ۱۳۱. م

ص: 35

عقیده شیعه

شیعه در مورد کفر کسانی که با امیر المؤمنین علی (ع) جنگ کرده‌اند اجماع دارند، ولی در عین حال آنان را از ملت اسلام بیرون نمی‌دانند، زیرا کفر آنان از طریق تأویل، کفر ملی است و در واقع از اسلام بیرون نرفته‌اند، زیرا به توحید و نبوت گواهی می‌دادند و برخی فرایض دینی را برپا می‌داشته‌اند و بدین گونه از اسلام بیرون نبوده‌اند، هر چند که از ایمان بیرون و مستحق لعنت و جاودانگی در آتش می‌باشند. در مباحث قبل هم این موضوع را گفتیم.

معتزلیانی هم که درباره کسانی که با امیر المؤمنین جنگ کرده‌اند حکم به فسق و استحقاق جاودانگی در آتش داده‌اند، حکم به کفر آنان نداده‌اند و حال آنکه خوارج و اهل بصره و اهل شام را تکفیر می‌کنند و با کفری که خود در مورد آنان اعتقاد دارند، آنان را از دایره اسلام و ملت مسلمان بیرون می‌دانند. برخی از خوارج نیز اهل بصره و شام [شُرکت‌کنندگان در جنگ جمل و صفین که با علی (ع) جنگ کرده‌اند] را علاوه بر کافر، مشرک هم می‌دانند.

اینها که بر شمرده خلاصه اقوالی بود که نشان دهنده اختلاف آراء اهل قبله در مورد فتنه جمل - و کشته‌شدگان در آن - و جنگ صفین و نهروان بود و من سعی کردم اقوال ارباب مذاهب را - که از قول ایشان نزد دانشمندان محفوظ است - بیان کنم، هر چند معتقدان به برخی از این اقوال از میان رفته‌اند و اجماع بر تباهی و باطل بودن گفته‌های ایشان است. گفته می‌شود برخی از معتقدان به این اقوال تا این زمان باقی هستند و هنوز کاملاً منقرض نشده‌اند و بنا بر این در مورد فساد عقیده این دسته هنوز اجماع صورت نگرفته است، با این وجود برای هر خردمندی که در آن دقت کند، دلایل واضحی بر بطلان آن عقاید موجود است.

اکنون من به خواست و یاری خداوند متعال بخشی از ادله و احتجاجاتی که در بطلان هر یک از این عقاید - که بر خلاف حق است - اقامه شده است را بیان می‌کنم و از اخبار نقل شده در مورد درستی راه و بر حق بودن امیر المؤمنین علی (ع) در جنگهای مختصری می‌آورم که همین مختصر از اطاله سخن بی‌نیاز می‌کند و بخشی از اسباب و انگیزه‌های جنگ جمل را همان گونه که در آغاز این کتاب تعهد کردم خواهم آورد.

ص: 36

عصمت امیر المؤمنین علی (ع)

در مورد بر حق بودن امیر المؤمنین (ع) در تمام جنگهای دوره حکومتش و بر حق بودن او در تمام گفتارها و کردارهایش و موفق بودن افرادی که آراء او را پذیرفته و به آن مقرر بوده‌اند؛ و همچنین در مورد بر باطل بودن ستیزه‌گران و دشمنان او، نخست باید دلایلی روشن عصمت او را از خطا و لغزش مورد بررسی قرار داد.

به این موضوع از دو طریق می‌توان رسید، نخست امور اعتباری و دوم اعتماد به اخباری که در این مورد رسیده است.

مهمترین موضوع اعتباری که دلیل بر عصمت آن حضرت و در عین حال دلیل بر امامت ایشان و وجوب اطاعت همگان از اوست، این است که امام ناچار باید عصمتی همچون عصمت پیامبران داشته باشد و دلایل این موضوع بسیار است و ما آن را در کتابهای معروف خود که در موضوع امامت نوشته ایم آورده و ثابت کرده ایم و به سؤالی که در این مورد شده است پاسخ داده ایم؛ از جمله اینکه امامان پیشوایان دینی هستند و معنی پذیرفتن کسی را به امامت، پیروی از او و اقتدا کردن به اوست و حقیقت اقتدا عبارت از پیروی کردن از گفتار و کردار امام است، از این روی که امام حجت است و در مورد پیروی از حجت معصوم چنان نیست که در اثر ادله و مطابق بودن رفتار و گفتار او با دلایل از او پیروی شود، بلکه فقط به دلیل اینکه او حجت است باید از او پیروی کرد، زیرا اگر چنین نباشد باید از هر مدعی مذهب و صاحب مکتبی - که سخن او ظاهراً منطبق با ادله است - بدون در نظر گرفتن حجت بودن گفتار و کردارش پیروی کرد و به او اقتدا نمود و او را امام دانست، و این باطل است. زیرا ما با برخی از گفتار و کردار کافران یهود و مسیحی و دیگر گمراهان و اهل باطل از این نظر که دلایلی بر صحت گفتار و کردارشان وجود دارد موافقیم، و هرگز از این جهت که آنان مطالبی را نقل کرده یا عملی را انجام داده‌اند به آنان توجهی نداریم و هیچ گونه شکي در نادرستی آن مطالب نیست.

وانگهی یکی از اسباب نیاز عامه مردم به امامان (ع) این است که اشتباه و خطا برای رعیت ممکن و جایز است و آنان از عصمت برخوردار نیستند و باید امام، امت را از خطا و اشتباه نگه دارد و او را از هر گونه کثری به استقامت و راستی وادارد و او را از سهو و اغفال بی‌گانه‌اند و در مورد جنایاتی که انجام می‌دهد بر او حد جاری

ص: 37

سازد و اگر امامان همچنان که ما در مباحث خود ثابت کرده ایم معصوم نباشند، خود در کارها و اشتباهات رعیت شریکند و محتاج به آن خواهند بود که ائمه معصومی آنان را هدایت کنند و بی‌نیاز از داعیان و رهبران نخواهند بود و این به اجماع باطل است و مسلم است که ائمه خود باید بی‌نیاز از امام باشند. علاوه بر این دلیل، ادله دیگری هم - که بسیار است - در مورد عصمت ائمه به طور مفصل در کتابهای خود آورده ایم که در جای خود موجود است و آن را استقصاء کرده ایم، و عصمت امامان به همان گونه که بیان کرده ایم ثابت شده است. امت مسلمان هم در این مسأله اجماع دارد که اگر کسی بلافاصله پس از پیامبر (ص) به امامت می‌رسید، اطاعت و فرمانبرداری از او بر همگان لازم می‌بود و چون در مورد هیچ کس از مدعیان امامت، ادعای عصمت نشده است و ما با نظر صحیح، عصمت را برای امام واجب می‌دانیم و از سوی دیگر شیعه امامیه اجماع بر عصمت علی (ع) دارند، از میان همه مدعیان و از میان همه مردم فقط علی (ع) مخصوص به امامت است و اگر چنین نباشد حق از اجماع مردمی که اهل نمازند [مسلمانان شیعه] بیرون می‌رود و آنچه در عقلها در مورد وجوب عصمت ائمه ثابت شده است فاسد و باطل می‌گردد؛ و چون عصمت علی (ع) از خطا و لغزش بدین گونه ثابت می‌شود، لازم است که از جهت عصمت همچون رسول خدا (ص) باشد و در همه گفتار و کردار خویش به حقیقت و راه راست بگردد و به طور قطع و یقین باید بر خطا و گمراهی مخالفان او و استحقاق آنان بر عقاب حکم کرد و این موضوع برای هر کس که تدبر کند روشن است. و خداوند توفیق دهنده بر راه صواب است.

دلیل دیگری که بر امامت علی (ع) دلالت دارد این است که اثبات مقام امامت به آراء و شورای مردم نیست و چون فساد این موضوع معلوم است، واجب است در مورد ائمه نص وجود داشته باشد و چون موضوع حکومت و فرماندهی میان دو

تن مورد تردید قرار گیرد و یکی از آن دو بر طبق نص امام باشد همان شخص امام است . علاوه بر جهات دیگر از این جهت هم امامت علی (ع) ثابت می‌شود، خاصه که دیگری از آوردن نص در مورد خود عاجز باشد و امامت را با رأی مردم به دست آورده باشد و چون این موضوع با رأی مردم فراهم نمی‌شود و نمی‌توان گفت حق از همه ائمه اسلام بیرون است،

امامت علی (ع) بر طبق نص ثابت می‌شود.

ص: 38

پرداخت صدقه در حال نماز

از جمله نصوص قرآنی که دلالت بر امامت علی (ع) دارد این گفتار خداوند است که می‌فرماید: «همانا که ولی شما خداوند است و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند؛ آن کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.» «۱» این خطاب به گروهی است که خداوند برای آنان اولیایی تعیین کرده و ضمن آن چنین بیان داشته است که خدا و رسول او و کسی از خودشان - که از او چنین تعبیر فرموده است : از کسانی است که ایمان آورده و نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع صدقه می‌دهند - ولی ایشان است. بدیهی است که در این مورد خداوند سمت ولایت را بر همه مکلفان عنایت نکرده است، زیرا در آن صورت اضافه فرد به خودش صورت گرفته و این محال است و از میان مؤمنان کسی را مخصوص به ولایت قرار داده است که علاوه بر ایمان و اقامه نماز در حال رکوع صدقه پرداخته است و چون در مورد هیچ کس از مؤمنان چنین ادعایی نشده - که در حال رکوع صدقه داده باشد - جز درباره علی (ع)، همان سخن شیعه صحیح است که ولایت ویژه علی (ع) است. و چون امامت او بدین گونه تأیید می‌شود، او در همه گفتار و کردارش بر صواب بوده و مخالفانش همان گونه که شرح دادیم بر خطایند.

حدیث منزلت

یکی دیگر از دلایلی که مورد اجماع اهل قبله است و در صحت آن هیچ یک از علمای روایت و حدیث ستیزه نکرده‌اند، این گفتار پیامبر (ص) است که فرموده‌اند:

«منزلت علی نسبت به من چون منزلت هارون نسبت به موسی (ع) است بجز اینکه پس از من کسی پیامبر نخواهد بود.» «۲» به این ترتیب تمام منزلتهایی که برای هارون (ع)

(۱) آیه ۵۵ از سوره مائده، که به نقل عموم مفسران شیعه و گروه بسیاری از مفسران اهل سنت در مورد امیر المؤمنین علی (ع) نازل شده است . برای اطلاع از مجموعه روایاتی که در این باره آمده است، رجوع کنید به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۲۰۶ - ۱۸۳ و استاد سید مرتضی فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة؛ ج ۲، ص ۱۹ - ۱۳. که با توجه به منابع اهل سنت موضوع را بررسی کرده‌اند. م

(۲) برای اطلاع بیشتر از کتابهای اهل سنت که این حدیث را نقل کرده اند، مانند: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، صحیح ابن ماجه و مسند احمد و مستدرک حاکم و خصائص نسائی، رجوع کنید به بحث مفصل استاد فیروزآبادی، فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۲۹۹. م

ص: 39

نسبت به موسی (ع) بوده است غیر از مقام نبوت که پیامبر استثناء کرده اند، برای علی (ع) ثابت می شود؛ از جمله آنکه خداوند فرمانبرداری از علی (ع) را بر امت محمد واجب کرده است همان گونه که فرمانبرداری از هارون (ع) را بر امت موسی (ع) واجب کرده است و خداوند علی را برای امت مسلمان امام قرار داده است همان گونه که هارون را برای امت موسی؛ و این منزلت پس از رحلت رسول خدا (ص) نیز برای علی باقی است، همچنان که اگر هارون زنده می ماند پس از موسی (ع) برای او این منزلت باقی می بود و در هیچ حال علی (ع) از این منزلت بیرون نبوده است و بدین گونه امامت علی (ع) ثابت می شود و همچنان که قبلاً بیان کردیم لازمه امامت، عصمت است و عصمت در هر کس که باشد همان گونه که توضیح دادیم همه اقوال و افعال او بر صواب خواهد بود و در نتیجه امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگها و همه کردار و رفتار خویش بر صواب بوده است و مخالفانش بر خطا و گمراه بوده اند.

در این مورد معتزله و حشویه و خوارج را پرسشهایی بوده است که پاسخ ایشان را در جای خود - غیر از این کتاب - داده ایم و با دلیل و برهان شبهه های آنان را زایل کرده ایم و آن را در این کتاب نیاوردم، زیرا با اثبات امامت علی (ع) به طرق دیگر، از آن بی نیازیم و در این کتاب به بیان همین دلایل بسنده کردیم و از بیان فروع مختلف و احتجاج خودداری کردیم و در مورد بر حق بودن علی (ع) و تباهی عقیده اصحاب جمل فقط به اصولی اشاره کردیم که هر کس به این کتاب ما نظر افکند مقصد عمده ما را بفهمد و اگر کسی خواهان شرح بیشتر است می تواند آن را در کتابهای ما و دیگر متکلمان گروه حق پیدا کند و غرض اصلی در این کتاب بیان دلایلی است که برای اثبات حقانیت علی (ع) در جنگهایش و بر خطا بودن مخالفان و کسانی که با او جنگ کرده اند، مورد نیاز است.

البته ما ضمن همین فصل موضوع امامت و ثبوت آن را بر مبنای اصول مخالفان خود، توضیح خواهیم داد ولی همان طور که قبلاً توصیف و بیان کردیم، راه آنان بر نصوص نیست و حال آنکه در روایات آشکاری که از پیامبر (ص) نقل شده است بر حق بودن امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگهایش روشن، و گمراهی مخالفانش معلوم می شود.

از جمله این گفتار پیامبر که فرموده اند: «ای علی جنگ تو جنگ من و صلح

ص: 40

تو صلح من است.» «۱» و این گفتار آن حضرت که: «من با آن کس که با تو جنگ کند در حال جنگم و با آن کس که با تو صلح کند و تسلیم باشد صلح و تسلیم هستم.» «۲» و این دو گفتار رسول خدا (ص) از طریق عامه و خاصه و از سوی محدثان سنی و شیعه روایت شده است و هیچ یک از علما متعرض طعن و سستی در سند آنها نشده اند و هیچ کس که در احادیث صاحب نظر باشد، مدعی نادرست بودن روایت این دو گفتار نشده است، و هر کس که راه او چنین باشد لازم است تسلیم این دو روایت شود و به آن دو عمل کند زیرا اگر این دو روایت سست و باطل بود، امت اسلامی خالی

از عالمی نمی ماند که آن را تکذیب کند و دروغ بداند و از طعن سالم نمی ماند و جعلی بودن و نادرستی آن شناخته می شد و دلیل خداوند بر بطلان این دو روایت برپا می شد. سلامت ماندن این دو خبر از این گونه اعتراضات که گفتیم، دلیل واضح بر صحت آنهاست. دیگر از این گونه روایات، این گفتار نقل شده از پیامبر (ص) است که به علی (ع) فرموده اند: «ای علی درباره تأویل قرآن جنگ کن همچنان که من درباره تنزیل آن جنگ کردم». «۳» و نیز این گفتار پیامبر (ص) به سهیل بن عمرو و افرادی که همراهش آمده بودند تا وابستگان و بردگان مسلمان شده خود را برگردانند: «ای گروه قریش! آیا بس می کنید یا آنکه خداوند مردی را بر شما برانگیزد که درباره تأویل قرآن به شما ضربت بزند همچنان که من درباره تنزیل آن با شما جنگ کردم و ضربت زدم». یکی از یاران پیامبر به ایشان گفت: ای رسول خدا او کیست؟ آیا فلانی است؟ فرمود: نه، باز پرسید:

آیا فلانی است؟ فرمود: نه، ولی آن کسی است که هم اکنون کفش را در حجره پینه می زند و اصلاح می کند. چون نگریستند ناگاه متوجه علی (ع) شدند که در حجره مشغول پینه زدن به کفش پیامبر (ص) بود. «۴» و این گفتار پیامبر (ص) به علی (ع) که: «پس از من با ناکثان و قاسطان و

(۱ و ۲) این دو روایت با اختلافات لفظی اندک در صحیح ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۱۹ و مسند احمد حنبل؛ ج ۲، ص ۴۴۲، آمده است و همچنین رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۲۵۱ م

(۳ و ۴) برای اطلاع بیشتر از این دو روایت، رجوع کنید به نسائی، خصائص؛ ص ۴۰ و هیشمی، مجمع؛ ج ۵، ص ۱۸۶ و حاکم، مستدرک؛ ج ۳، ص ۱۳۹ و فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۳۶۰-۳۴۹ م

ص: 41

مارقان جنگ کن. «۱» و این روایت هم چون روایات پیش، از هر نوع خدشه در سند محفوظ مانده و هیچ کس دلیلی بر ضعف و سستی آن عرضه نکرده و چون هر دو گروه آن را روایت کرده اند، صحت و استواری آن ثابت است.

دیگر از اقوال پیامبر (ص) در این مورد، این سخن آن حضرت است که فرموده اند: «علی همراه حق و حق همراه علی است.» و «پروردگارا حق را همراه علی و هر جا که باشد قرار بده». و این گفتار پیامبر (ص) را هم محدثان سنی نقل کرده و در کتابهایی که از صحابه ایشان شمرده می شود آورده اند و هیچ کس مدعی خدشه ای در سندش نشده و نسبت کذب به ناقلان آن نداده است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر فساد آن وجود ندارد و لازم است معتقد به صحت و استواری آن بود. «۲» دیگر از این نمونه، این گفتار رسول خداست که فرموده اند: «پروردگارا! دوست بدار هر کس که علی را دوست می دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن می دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و از یاری آن کس خودداری کن که از یاری او خودداری کند». و این سخن پیامبر (ص) مشهورتر از آن است که محتاج به بیان سندی باشد و از نظر محدثان و نقل کنندگان اخبار، حدیث استوار و مسلمی است. «۳» و این گفتار پیامبر (ص) که فرموده اند: «ای علی! خدا بکشد آن را که با تو جنگ و ستیز کند و خدای دشمن بدارد آن را که با تو دشمنی کند». این خبر هم مشهور و نزد اهل روایت معروف و مذکور است. «۴» دیگر از این موارد، این گفتار پیامبر است که فرموده اند: «هر کس

علی را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد همانا خدا را آزرده است.» و بدین گونه آزار دادن علی (ع) را آزار خدای عز و جل دانسته‌اند و آزار دادن خداوند مایه گمراهی و خروج از ایمان است. «۵»

(۱) با اختلافات لفظی اندک، در مستدرک حاکم؛ ج ۳، ص ۱۳۹ و تاریخ بغداد؛ ج ۸، ص ۳۴۰ و ج ۱۳، ص ۱۸۶ با توضیح بیشتر آمده است و رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۳۵۸ م

(۲) رجوع کنید به ترمذی، صحیح؛ ج ۲، ص ۲۹۸ و حاکم، مستدرک؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و خوارزمی، مناقب؛ ص ۵۶ م

(۳) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۳۸۴ - ۳۴۹ م

(۴ و ۵) رجوع کنید به علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۳۳۴ - ۳۳۰، که از منابع اهل سنت نقل کرده است. م

ص: 42

خداوند در آیه ۵۷ سوره احزاب می‌فرماید: «همانا کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و برای آنان عذابی خوارکننده فراهم ساخته است.» نظیر این احادیث که همگی دلالت بر صحت رفتار علی (ع) و خطای مخالفان او دارد بسیار است و اگر بخواهیم همه را نقل کنیم طولانی می‌شود و سخن به درازا می‌کشد و به خواست خداوند متعال همین مقدار که گفته شد برای غرض و مقصود ما کافی است.

نظری درباره نصوص

اگر کسی بگوید، چگونه این اخبار را که خبر واحد است و از اخبار متواتر نیست و احتمال دارد که کسی آن را ساخته و پرداخته باشد مورد اعتماد و ملاک عصمت علی (ع) قرار می‌دهید؟ و چه تفاوتی میان شما و مخالفان شما وجود دارد؟ زیرا آنان هم از پیامبر (ص) اخباری در فضیلت فلان و بهمان و معاویه بن ابی سفیان روایت می‌کنند، به او گفته می‌شود، اخباری که مخالفان ما در بیان فضیلت کسانی که نام بردی نقل کرده‌اند، دو نوع است؛ یک نوع آن روایاتی است که هر چند ما منکر صحت آن نیستیم ولی هیچ کس از ما آن را نقل نکرده است و مخالفان ما فقط خودشان آن را آورده‌اند، و حال آنکه فضایل و مناقب علی (ع) را - که ما نقل کرده‌ایم - آنان هم نقل کرده‌اند، ولی آن را آن گونه که خواسته‌اند تعبیر کرده‌اند و در معنی کردن آن مرتکب خطا شده‌اند، و نوع دوم اخباری است که به عقیده ما بدون تردید باطل است و دلایل ما در مورد بطلان آن اخبار چنان واضح است که بر اهل بینش و خرد پوشیده نیست. بنا بر این، این گونه روایاتی که ما یقین به بطلان آن داریم و درباره صدق و صحت روایانش تردید داریم چگونه قابل مقایسه با روایاتی است که ما درباره فضایل علی (ع) نقل کرده‌ایم و مورد قبول مخالفان ماست و تسلیم آن شده‌اند و در کتابهای خود آورده‌اند و در مورد هیچ یک از روایان آن طعنی نزده‌اند؟ و همان طور که قبلاً گفتیم، مخالفان ما به صحت آن روایات معتقدند و آن را نقل کرده و امانت روایان آن را پذیرفته‌اند. وانگهی قاعده بر این است که در احتجاج و جدل، اقرار به صحت آنچه که از طرف مقابل نقل می‌کند، موجب شبهه و تردید در صحت گفتار خود انسان است، زیرا در این صورت درستی ادعای مذکور را پذیرفته ولی معنی آن را با عقیده خود تعبیر و تفسیر می‌کند و همین اقرار به صحت گفتار طرف مقابل، موجب

سستی

ادعای مدعی است و دلیل و برهان بر صحت گفتار طرف مقابل است و چون در این مورد دیدیم که در صحت صدور اخباری که ما نقل کرده ایم، هر دو گروه اتفاق دارند، ولی آنان اعتقادشان در معنی و شرح آن اخبار با ما متفاوت است و این اختلاف نظر در معنی، میان ما و مخالفان ما وجود دارد، نمی توان اخباری را که ما در فضیلت علی (ع) آورده ایم با اخبار آنان در مورد دیگران برابر و این دو موضوع را یکسان دانست.

انکار کردن خوارج و امویان، فضل علی علیه السلام را

اگر مخالفان ما بگویند اخباری را که شما درباره عصمت علی (ع) نقل می کنید - خوارج قبول ندارند و امویان هم آن اخبار را رد می کنند، با وجود روشن بودن گمراهی ایشان و انکارشان آنچه را که ما روایت می کنیم، می گوئیم: انکار کردن ایشان اخبار ما را مانند انکار کردن ایشان اخبار شما راست و در این مورد تفاوتی نیست و هیچ یک از خردمندان ما و شما گفته های خوارج را قبول ندارند و خوارج را نمی توان شایسته نقل حدیث و روایت دانست. آنان به اخبار و روایات اعتماد ندارند زیرا تمام امت مسلمان غیر از خود را کافر می شمردند و همه فرقه های مسلمانان را - در روایاتی که نقل می کنند - مورد تهمت قرار می دهند و ظاهراً فقط به ظاهر قرآن اعتماد و اعتقاد دارند و همه فرایضی را که - به عقیده خودشان - منطبق با قرآن نباشد انکار می کنند و کسانی که اعتقاد و مذهب ایشان این چنین است هیچ گاه به آنچه که مخالف آن باشد اعتقاد ندارند.

اما در مورد امویان و طرفداران عثمان، سبب انکار ایشان، فضایل علی (ع) را، روشن و معروف است و آن حرص درباره نگهداری حکومت و تعصب درباره پادشاهان و ستمگران قبیله خودشان است و از این جهت نظیر خوارج هستند و نمی توان اعتراض آنان را در مورد اخبار نقل شده پذیرفت، که خود از عمل به اخبار و روایات دور و از فهم معانی آن عاجز بودند و عمل به اخبار و روایات را رها کرده بودند و خدا را شکر که همگی منقرض شده اند و نه تنها هیچ کس از آنان باقی نمانده است که بتوان او را با فضایل علی سنجید بلکه از آنان هیچ دانشمندی هم باقی نمانده و هیچ عالمی نداشته اند که مخالفت او در مورد چیزی از احکام قابل نقل باشد. بنا بر این اخبار مورد اعتماد ایشان هم نظیر اخبار خوارج

است، با این تفاوت که خوارج در مورد اخباری که ما در موضوع عصمت علی (ع) بیان داشته ایم طعنی که می زنند کافر بودن راویان است و آنان علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر و عایشه را هم کافر می دانند و حتی هر کس که یکی از این اشخاص را دوست بدارد و او را مسلمان بداند نیز کافر می دانند و این طعن ایشان همه راویان مسلمان را در بر می گیرد و به همین سبب طعن آنان قابل اعتنا نیست و ارزشی ندارد، و حال آنکه طعن ما در مورد اخباری که ناصبی ها نقل کرده اند به سبب دروغگویی ایشان و وجود دلیل روشن بر باطل بودن معنای آن حدیث است بدون اینکه در مورد عقیده آنان که ناصبی بودن است طعنی بزنیم، هر چند بطلان عقیده ایشان برای ما قطعی است. به این ترتیب فرق میان ما و کسانی که به ما در مورد این اخبار اعتراض می کنند روشن شد.

جواز کشتن ناکثان [شرکت کنندگان در جنگ جمل]

در این مورد بر صواب بودن علی (ع) در جنگهایش و بر خطا بودن و گمراهی مخالفانش را که در این باره شک و تردید داشتند، توضیح می‌دهیم.

با توجه به امامت منصوص امیر المؤمنین علی (ع) و اعتقاد به عصمت ایشان بر طبق اخباری که نقل کردیم یقین حاصل می‌شود که آنچه علی (ع) معتقد بوده و گفته و عمل کرده، عین حقیقت بوده است و چون صحت اخباری که قبلاً آوردیم ثابت شد و مضمون آن هم بر طبق حکم پیامبر (ص) - در مورد فسق و خروج از ایمان جنگ کنندگان با علی (ع) - ثابت شده است، هیچ گونه راهی برای شک کردن در حقانیت علی (ع) و خطای مخالفان او باقی نمی‌ماند، و به همین اندازه که اکنون و در فصلهای گذشته گفتیم برای خردمندان کافی است و برای اقامه دلیل و حجت در مباحثه با مخالفان بسنده است.

ما برخی از عقایدی را که مخالفان ما در مورد امامت گفته اند و اختلاف آنان درباره شمار افرادی که با بیعت ایشان امامت منعقد می‌شود، و اجتماع آنان را در مواردی که اتفاق نظر داشته اند، نیز بیان می‌کنیم تا هر کس به این کتاب می‌نگرد قوت حق را تشخیص دهد و قدرت احتجاج و مناظره بیشتر پیدا کند و خداوند توفیق دهنده بر صواب است.

ص: 45

بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پس از عثمان

با اخبار متواتر و احادیث آشکار این موضوع ثابت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) در فتنه‌ای که منجر به کشته شدن عثمان شد، گوشه‌گیری کرده و حتی از خانه خود در مدینه بیرون رفته است «۱» تا بر او این گمان برده نشود که رغبتی در بیعت کردن مردم با خود داشته است. اما اصحاب پیامبر (ص) پس از کشته شدن عثمان به جستجو برآمدند و از محل او پرسیدند تا او را پیدا کردند و به حضورش رفتند و مسئلت کردند که امامت مردم را بر عهده گیرد و از ترس خود در مورد تباه شدن کار مردم شکایت کردند، و آن حضرت از پذیرش فوری خلافت خودداری کرد، زیرا سرانجام کار را می‌دانست و آگاه بود که آن قوم با او مخالفت خواهند کرد و در دشمنی نسبت به او یکدیگر را یاری خواهند داد، ولی خودداری او از پذیرفتن تقاضای آنان پذیرفته نشد و در آن باره اصرار کردند و او را به خداوند سوگند دادند و گفتند:

هیچ کس برای امامت مسلمانان غیر از تو شایسته و سزاوار نیست و کسی جز تو را پیدا نمی‌کنیم که بتواند به این کار قیام کند و باید درباره کار دین و مسلمانان از خدا بترسی و این کار را بپذیری. امیر المؤمنین علی (ع) در این هنگام متذکر شد که مسلمانان با یکی از همان دو تنی که بعدها پیمان شکنی کردند، یعنی طلحه و زبیر بیعت کنند و در این مورد ایثار کرد و متعهد شد که تا هنگامی که آن دو در مورد اصلاح دین و مواظبت از اسلام عمل کنند آنان را یاری دهد. اما مسلمانان از بیعت بلهر کس دیگر جز علی (ع) خودداری کردند و هیچ کس جز او را به امیری نپذیرفتند.

چون این خبر به طلحه و زبیر رسید هر دو با اظهار رغبت به بیعت با آن حضرت، به حضورش آمدند و با کمال رضایت او را در امامت بر خود مقدم داشتند، اما علی (ع) نپذیرفت و آن دو اصرار کردند که بیعت ایشان را با خود بپذیرد و همه مردم نیز با رضایت بر امامت آن حضرت اتفاق کردند و تصمیم گرفتند با هیچ کس دیگر غیر از

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۵۴ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۳۱، آمده است که چون عثمان محاصره شد علی (ع) در خیبر بود و در عقد الفرید ابن عبد ربه، چاپ مصر، ۱۹۶۷ م؛ ج ۴، ص ۳۱۰، آمده است که علی (ع) در فتنه کشتن عثمان به ینبع (از شهرهای ساحلی دریای سرخ) رفت و چون کار بر او (عثمان) دشوار شد نامه نوشت و تقاضا کرد که آن حضرت به مدینه بازگردند. و در الامامۃ و السیاسة ابن قتیبہ چاپ طه محمد الزینی، مصر، بدون تاریخ؛ ص ۳۷، نیز نظیر همین مطلب آمده است. م

ص: 46

او بیعت نکنند و به امیر المؤمنین گفتند: اگر این تقاضای ما را، در مورد قبول امامت و بیعت با خود، نپذیری در اسلام شکاف و در دین رخنه ای پدید خواهد آمد که اصلاح آن ممکن نخواهد بود. علی (ع) که برای تأکید حجت، از پذیرش خلافت خودداری می کرد، پس از شنیدن این گفتار آنان، برای بیعت دست دراز کرد و مردم همچون شترانی که به آبشخور هجوم می آورند برای بیعت هجوم آوردند؛ آن گونه که از شدت هجوم ردای علی (ع) را پاره کردند و حسن و حسین از فشار مردم زیر دست و پا افتادند.

این بیعت نموداری از رغبت و اشتیاق مردم درباره حکومت علی (ع) بود و اینکه او را بر تمام افراد دیگر مقدم می دانستند و خواهان هیچ کس دیگر نبودند و برای خود چاره و پناهی جز این کار نمی دیدند و با این ترتیب بیعت همه مهاجران و انصاری که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده بودند و همه مؤمنانی که در راه دین پیکار کرده و از پیشگامان تشرف به اسلام بودند و در التزام رکاب پیامبر نیکو از آزمایش بیرون آمده بودند و از نیکان و صالحان و گزیدگان شمرده می شدند صورت گرفت. و بیعت با علی (ع) چنان نبود که یک یا دو یا سه تن بیعت کرده باشند؛ آنچنان که بیعت با ابو بکر منحصر به چند تن از یارانش بود و تنها نخست بشیر بن سعد با او بیعت کرد و پس از او گروهی دیگر از مردم آن کار را انجام دادند. «۱» برخی هم گفته اند بیعت با ابو بکر نخست فقط از سوی بشیر و عمر بن خطاب صورت گرفته است. برخی هم گفته اند بیعت با ابو بکر با بشیر بن سعد و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و سالم (وابسته ابو حذیفه) تمام شده و صورت گرفته است. و گفته اند بیعت با کسی با کمتر از چهار تن از مسلمانان صورت نمی گیرد. برخی هم گفته اند بیعت با شرکت پنج تن صورت می گیرد؛ پنج تنی که با ابو بکر بیعت کرده اند و نخستین افراد بوده اند، عبارتند از: قیس بن سعد (!؟) «۲» و اسید بن حضیر - که این دو از انصارند - و عمر و ابو عبیده و سالم، از مهاجران، و سپس دیگر مردم با توجه به بیعت این پنج تن بیعت کرده اند. به روزگار ما جابایی «۳» و پدرش و گروهی از اصحاب آنان بر همین عقیده اند.

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۳۴۷ و ابو بکر جوهری

(در گذشته ۲۲۳ ه ق)، السقیفه و فدک، چاپ دکتر محمد هادی امینی؛ ص ۴۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۳۹. م

(۲) به احتمال قوی اشتباه است و همان بشیر بن سعد صحیح است. م

(۳) عبد السلام بن محمد جبائی (درگذشته ۳۲۱ ه ق) از بزرگان معتزله است. م

ص: 47

در مورد بیعت با عمر بن خطاب هم همین گونه است؛ برخی پنداشته اند که بیعت با کسی، با بیعت کردن یک تن از مردم با او صورت می گیرد و از جمله متکلمانی که این چنین عقیده دارند، خیاط «۱»، بلخی، ابن مجالد و برخی از اصحاب اختیارند و می گویند بیعت و امامت برای عمر چنین صورت گرفت که ابو بکر به تنهایی امامت را برای عمر قرار داد و با او بیعت کرد. اینان درباره عثمان هم همین عقیده را دارند و می گویند خلافت عثمان فقط با بیعت عبد الرحمن بن عوف با او صورت گرفته است، ولی کسانی که با این گروه در این موضوع مخالفند می گویند بیعت با عمر از این جهت صورت گرفته است که ابو بکر با سمت امامتی که داشته است خلافت را برای او تعیین کرده است و در مورد عثمان هم می گویند علاوه بر عبد الرحمن بن عوف دیگر افراد شورا که چهار تن بوده اند نیز بیعت کرده اند و جمع بیعت کنندگان با عثمان پنج نفرند که یکی از ایشان عبد الرحمن بن عوف بوده است. بنا بر این، مخالفان ما هم معترفند که شمار بیعت کنندگان با ائمه ایشان [ابو بکر، عمر و عثمان] بسیار اندک بوده است و همان شماری است که ما ذکر کرده ایم و این خود از براهینی است که بر ضرر ایشان است.

حال آنکه بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) با شرکت همه مهاجران و انصار و مردمی که در بیعت رضوان شرکت داشته و در آن هنگام در مدینه بوده اند، صورت گرفته است. علاوه بر ایشان گروهی از مردم مصر و عراق که از صحابه و تابعین بوده اند و در آن هنگام در مدینه حضور داشته اند نیز بیعت کرده اند و هیچ کس مدعی نشده است که بیعت با علی (ع) فقط با بیعت یک تن یا یک شخص معروف صورت گرفته باشد و شمار بیعت کنندگان بیرون از شمار است و نمی توان گفت بیعت با امیر المؤمنین فقط با حضور چند تن صورت گرفته است و حال آنکه این موضوع درباره ابو بکر و عمر و عثمان گفته شده است.

و هرگاه موضوع امامت امیر المؤمنین علی و بیعت با او و برگزیدن آن حضرت به اجماع بزرگان مسلمانان و مؤمنان فاضل مهاجر و انصار، در حالت رضایت صورت گرفته باشد و حکومت علی (ع) با وضع بهتر و مؤکدتری از حکومت سه تن پیش از او مورد اجماع بزرگان مهاجر و انصار و تابعان قرار گرفته باشد

(۱) عبد الرحیم معتزلی معروف به خیاط و ابن خیاط (در گذشته حدود ۳۰۰ ه ق) است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین. م

مفید، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره،
جلد ۱، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

وجوب اطاعت و فرمانبرداری از او بر همگان ثابت می شود و بر همگان ارتکاب مخالفت با او و سرپیچی از فرمانش حرام می شود و حکم کردن در مورد مخالفان و کسانی که با او جنگ کرده اند واضح می شود که همگی گمراه هستند و مخالف امر او در بطلان است و کسی که از فرمانش سرپیچی کند تبهکار و فاسق است، زیرا خداوند متعال اطاعت از اولیای امر را در کتاب محکم خویش واجب کرده و فرمانبرداری از ائمه را قرین فرمانبرداری از خود قرار داده است، آنجا که فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.»^۱ این آیه دلالت دارد بر اینکه سرپیچی از فرمان آنان همچون سرپیچی از فرمان خداوند می باشد و حکم آن یکسان است.

موضوع فاسق و فاجر بودن کسانی که با امام عادل جنگ کنند، هم مورد اجماع اهل قبله می باشد و هم به طریق عقل و نقل ثابت است. و چون امیر المؤمنین پس از بیعت عمومی مردم با او، مرتکب رفتاری نشده که موجب خروج آن حضرت از عدالت باشد و پیش از آن هم هرگز متهم به خیانت در دین نبوده و از امامت هم کناره نگرفته است، پس کسی که از اطاعت او سرکشی کند گمراه است، تا چه رسد به کسی که با او جنگ کند و ریختن خون او و همراهانش را روا بدارد و با این کار موجب ستم و تباهی بر روی زمین گردد، که در این صورت طبق حکم صریح قرآن او را باید با انواع عذاب سرکوب کرد که خداوند چنین فرموده است: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسولش جنگ می کنند و در زمین به تباهی می کوشند جز این نباشد که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان را به خلاف قطع کنند یا از سرزمین خود تبعیدشان کنند.»^۲

(۱) آیه ۵۹ از سوره چهارم (نساء). برای اطلاع بیشتر از اقوال مفسران رجوع کنید به شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان؛ ج ۳ و ۴، ص ۶۴ م

(۲) بخشی از آیه ۳۳ سوره پنجم (مائده) است. در این باره رجوع کنید به تفاسیر، از جمله محمد بن عبد الله که بیشتر به ابن عربی معافری اندلسی مشهور و در گذشته به سال ۵۴۲ ه ق است. در احکام القرآن؛ ج ۲، ص ۲۲۴ می گوید بدون تردید علی (ع) امام و حاکم مردم بوده است زیرا مردم بر او اجتماع کردند و برای او امکان نداشت که مردم را به حال خود رها کند و خود او شایسته و سزاوارتر کسی بود که با او بیعت شود و او به منظور حفظ مردم و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج که ممکن بود به شکست - اسلام منجر شود بیعت مردم را پذیرفت، و چون مردم شام از او خواستند که قاتلان عثمان را به آنان تسلیم کند، فرمود: نخست در بیعت درآیید و سپس در طلب حق باشید تا به آن برسید؛ و در این باره علی (ع) از همگان نیک اندیش تر و دارای فکر و تدبیر صحیح تر بود، زیرا اگر می خواست با شتاب و عجله قصاص کند قبایل قاتلان به طرفداری از آنان قیام می کردند و جنگ سومی صورت می گرفت. از این رو به آنان

مهلت داد تا مسئله حکومت و بیعت همگانی استوار شود و سپس با محاکمه و قضاوت صحیح موضوع را بررسی کند و میان امت هیچ اختلافی نیست که برای امام جایز است جهت جلوگیری از فتنه و پراکندگی، قصاص را به تأخیر اندازد و با این ترتیب هر کس که بر علی (ع) خروج کرده، یاغی و ستمگر است و جنگ با ستمگر و یاغی تا هنگامی که تسلیم حق نشود و صلح نکند واجب است و جنگ امیر المؤمنین با مردم شام که از بیعت خودداری کردند و با اصحاب جمل و خوارج که بیعت او را شکستند واجب و بر حق بوده است، و بر آنان واجب بوده است که به حضور علی (ع) بروند و برابرش بنشینند و آراء خود را بر او عرضه دارند و بخواهند در صورت صحت، برآورد و چون هیچ کدام چنین نکرده اند همگی یاغی و سرکشند و مصداق این گفتار خداوند که می فرماید: «با گروهی که از حق سرکشی می کنند جنگ کنید تا به فرمان خدا تسلیم شوند.» و معاویه سعد بن ابی وقاص را سرزنش کرد که چرا با او در جنگ همراهی نکرده است. سعد پاسخ داد آری از اینکه در جنگ با گروه سرکش و ستمگر خودداری کردم پشیمانم، و مقصودش از گروه سرکش معاویه و پیروانش بود.

جصاص (درگذشته ۳۷۰ ه ق) در احکام القرآن؛ ج ۳، ص ۴۹۲، آورده که علی (ع) در جنگ با گروههای سرکش بر حق بود و در این باره هیچ کس مخالفت نکرده است.

و آلوسی در تفسیر روح المعانی؛ ج ۲۶، ص ۱۵۱، از حاکم نیشابوری و بیهقی از قول عبد الله بن عمر نقل می کند که می گفته است در هیچ مورد آن قدر پشیمان نیستم و اندوه نمی خورم که در مورد جنگ نکردن خودم با گروه سرکش، و مقصودش از گروه سرکش معاویه و پیروان اوست که بر علی (ع) خروج کردند. آلوسی در این مورد سخن دیگری از خود اظهار نداشته ولی از برخی از علمای حنبلی نقل می کند که جنگ با سرکشان واجب است و علی (ع) که در مدت خلافت خود با آنان جنگ کرده است و به جهاد با کافران پرداخته بهترین جهاد را انجام داده است و کار او برتر از جهاد بوده است.

ص: 49

و این موضوع اگر پرده هوی و هوس آن را نپوشاند و خرد از درک آن کور نگردد، روشن است و از خداوند توفیق مسئلت می کنم.

خودداری سعد بن ابی وقاص و اسامه بن زید از شرکت در جنگ جمل

سؤال:

اگر کسی بگوید چگونه مدعی اجماع مردم در بیعت امیر المؤمنین علی (ع)

ص: 50

هستید و حال آنکه خودتان می دانید که بر طبق اخبار صحیح، سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر بن خطاب، اسامه بن زید و محمد بن مسلمه به اتفاق از شرکت در جنگ جمل و یاری دادن علی (ع) خودداری و با او مخالفت کردند.

به این شخص چنین پاسخ داده خواهد شد که حرکت نکردن این اشخاص در التزام امیر المؤمنین (ع) به بصره و عقیده آنان در خودداری از شرکت در جنگ جمل معروف و مشهور است، ولی این موضوع منافاتی با بیعت کردن آنان با علی (ع) و تسلیم شدن ایشان با آزادی و اختیار به امامت آن حضرت ندارد. کسی که ادعا می کند ایشان از بیعت با علی امتناع داشته اند چنین پنداشته است که خودداری آنان از یاری - دادن امیر المؤمنین در جنگ جمل به سبب خودداری آنان از بیعت بوده است و حال آنکه آنچنان که پنداشته نیست و گاهی برای آدمی در موضوعی که سلطان آن را با یقین مقرون به صلاح می داند شک و تردیدی حاصل می شود و سلطان هم به مناسبت رعایت پاره ای از مقتضیات، مصلحت نمی بیند که او را بر انجام چیزی که در آن شک دارد مجبور کند. گاهی هم آدمی کار صحیح و صواب دیگری را نادرست و منطبق بر هوی می داند و در این مورد به ایراد شبهه می پردازد و همین شبهه موجب می شود که بسیاری از مردم او را در مخالفت موجه و معذور بدانند. وانگهی هر کس که معتقد به امامت کسی باشد ناچار از هماهنگی در همه امور با او نیست و ممکن است در مورد کسی این اعتقاد را داشت که او رئیس و امام و مقدم در امور دینی است و در عین حال برخی از فرم‌انهای او را اجرا نکرد و اگر چنین نباشد هر کس که خدا را می شناسد و به او معتقد است نباید مرتکب خلاف شود و نباید با هیچ یک از فرمانهای پیامبری که به او ایمان دارد مخالفت کند و هیچ یک از مخالفان ما معتقد نیستند که در مورد امامت کسی باید در همه امور از او پیروی کرد. بنابراین نمی توان - این شبهه را پذیرفت که آنان بیعت علی (ع) را قبول نداشته اند، وانگهی اخباری رسیده است که آنان اذعان به بیعت داشتند و در عین حال از یاری و مساعدت علی (ع) در جنگ جمل خودداری کردند و در این مورد بهانه‌هایی برای خود تراشیدند و جنگ جمل را کاری نادرست پنداشتند و در مورد خطایی که مرتکب شدند بهانه‌هایی آوردند که در نظایر آن آورده می شود.

ص: 51

ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی «۱» در کتابی که درباره جنگ بصره (جمل) تصنیف کرده است از قول اصحاب خود، و همچنین دیگر راویان اخبار و سیره، از قول اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) روایت می کنند که چون امیر المؤمنین آهنگ بصره کرد، آگاه شد که سعد بن ابی وقاص، اسامه، محمد بن مسلمه و عبد الله بن عمر از حرکت با او سنگینی و خودداری می کنند. کسی پیش آنان فرستاد و چون آمدند، فرمود: از قول شما سخنان سبکی شنیده‌ام که خوش نمی دارم و در عین حال با آنکه بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمی کنم که همراه من بیایید. گفتند: چنین است. فرمود: چه چیز موجب شده است از همراهی با من خودداری کنید؟ سعد بن ابی وقاص گفت: من خوش ندارم در این جنگ شرکت کنم، که می ترسم مبادا مؤمنی را بکشم و اگر به من شمشیری بدهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، همراه تو جنگ خواهم کرد.

اسامه گفت: تو گرامیترین خلق خدا در نظر منی، ولی من با خدا پیمان بسته و عهد کرده ام، با کسی که لا اله الا الله می گوید جنگ نکنم. اسامه به روزگار رسول خدا (ص) در یکی از جنگها با مشرکان نیزه خویش را به سوی مردی بلند کرد و آن مرد ترسید و لا اله الا الله گفت، اسامه توجه نکرد و نیزه را فرو آورد و آن مرد را کشت و چون این موضوع به اطلاع پیامبر (ص) رسید، فرمودند: ای اسامه آیا مردی را که شهادت لا اله الا الله می دهد می کشی؟ گفت: ای رسول خدا او این کلمه را برای نجات از مرگ بر زبان آورد. فرمودند: آیا از کشتن او نترسیدی؟ و اسامه مدعی بود که پیامبر (ص) به او فرموده اند: با شمشیرت همراه کسی که با کافران جنگ می کند، جنگ کن. چون جنگ میان مسلمانان درگرفت،

شمشیرش را به سنگ زد و شکست. «۲» عبد الله بن عمر هم گفت: من در این جنگ چیزی را درست نمی شناسم و از تو می خواهم مرا به کاری که نمی شناسم مجبور نکنی.

(۱) از دانشمندان بزرگ قرن دوم هجری (و در گذشته ۱۵۷ ه ق) است. برای اطلاع از نام کتابهای او، رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۱۰۵. م

(۲) برای اطلاع از این موضوع که در سریه بشیر بن سعد به فدک که در شعبان سال هفتم هجرت اتفاق افتاده است، رجوع کنید به واقدی، المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ه ش؛ ج ۲، ص ۵۵۰. این ادعای اسامه که پیامبر به او چنان فرموده اند در آن کتاب نیامده است. م

ص: 52

امیر المؤمنین (ع) فرمودند: هر شیفته و به فتنه درافتاده را نمی توان سرزنش کرد. مگر شما در بیعت من نیستید؟ گفتند: آری. فرمود: بروید که به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. آنان اعتراف به بیعت کردند و برای شرکت نکردن خود بهانه هایی آوردند که امیر المؤمنین آن بهانه ها را باور نکرد و به آنان تذکر داد که با شرکت نکردن در جهاد، به فتنه در افتاده اند و فقط به همین مقدار قناعت کرد و لازم ندانست که بیش از آن چیزی بگوید، زیرا دلایلی که در مورد بر حق بودن آن حضرت وجود داشت چنان آشکار بود که او را از احتجاج با ایشان بی نیاز می ساخت و بیشتر گفتگو کردن با آنان ضرورت نداشت. وانگهی علی (ع) از باطن کار ایشان آگاه بود که برای مخالفت خود به هر حال بهانه تراشی خواهند کرد و ضرورتی برای تذکر بیشتر احساس نکرد و همان اندازه تذکر داد.

خداوند متعال هم در مورد این حالت بهانه تراشی آدمی در آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره قیامت چنین فرموده است: «بلکه انسان بر نفس خویش بیناست و هر چند عذرهایی بر خود بیفکند».

یکی از علما می گوید: انگیزه آنان در یاری ندادن امیر المؤمنین (ع) پس از بیعت با آن حضرت معلوم و آشکار است و بهانه هایی که می آوردند نوعی حيله گری و سرپوش نهادن بر نیت های درونی ایشان بود که از بیم رسوایی اظهار می داشتند.

او می گوید: سبب اصلی خودداری سعد بن مالک «۱» از یاری دادن امیر المؤمنین (ع) حسد بود، زیرا سعد طمع داشت که خود به مقام خلافت رسد و چون از آن ناامید شد و به آن مقام نرسید، حسد موجب آمد که از نصرت علی (ع) خودداری کند و با رأی و اندیشه او مخالفت ورزد، و در واقع طمع سعد درباره کاری که شایستگی آن را نداشت و گستاخی او در اینکه خود را همپایه علی (ع) بداند او را به تباهی کشاند و این موضوع از آنجا سرچشمه می گرفت که عمر بن خطاب، سعد را هم از اعضای شورای شش نفری قرار داد و شایستگی او را برای رسیدن به خلافت تصویب کرد و سعد هم پنداشت که شایستگی احراز مقام امامت و رهبری را دارد و این فکر دنیا و دین او را تباه ساخت و سرانجام هم به آنچه امید بسته بود نرسید و تهیدست

(۱) نام اصلی ابی وقاص، پدر سعد، مالک است و گاهی به جای سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالک می گویند. رجوع

کنید به ابن عبد البر، استیعاب؛ ج ۲، ص ۱۸ در حاشیه الاصابه فی تمییز الصحابه ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ۱۳۲۸.م.

ص: 53

از دنیا رفت.

اما اسامه بن زید را پیامبر (ص) در بیماری قبل از رحلت خود بر ابو بکر و عمر و عثمان فرماندهی بخشید ولی پس از رحلت آن حضرت آن قوم از لشکرگاه اسامه برگشتند و با او مکر و خدعه کردند و متعهد شدند که خلافت از ایشان و فرماندهی لشکر از او باشد و چون از حرکت کردن با او و اطاعت فرمانش سرپیچی کردند او را بدین گونه فریفتند و او هم فریفته شد و بازی دادن آنان را پذیرفت و خوب می دانست که امیر المؤمنین علی (ع) هرگز با او معامله نخواهد کرد و چون آنان او را به بازی نخواهد گرفت و او را از منزلت واقعی خودش برتر نخواهد داشت و سمتیابی را که آنان به او داده اند نخواهد داد؛ و با او چون بردگان آزاد شده و کسانی که بر ایشان حق نعمت دارد رفتار می کند. چنانکه می دانیم رسول خدا پدر اسامه، یعنی زید را پس از آنکه برده بود آزاد کرده بود و پس از پیامبر (ص) این حکم درباره اسامه هم جاری بود. و به هر حال اسامه از آن طبقه که موالی هستند بوده است و از این جهت بیم آن داشت که از مقام و مناصبی که دیگران به او داده اند در افتد و گویا چاره ای جز کفران نعمت و مخالفت با سرور و سید خود ندیده و نفسش او را به این کار کشانده بود.

اما محمد بن مسلمه از دوستان ویژه و سرسپرده عثمان بن عفان بوده و همین موضوع او را وادار به معاونت خونخواهان عثمان کرده است، در عین حال دوست نمی داشت که تظاهر به همراهی با طلحه و زبیر کند، چون راه آنان با راه او تفاوت داشت. از سوی دیگر نمی خواست دشمنان آنان را هم یاری دهد، این بود که بر خلاف میل باطنی خود مصلحت ندانست در سرکوبی طلحه و زبیر هم شرکت کند و برای نهان داشتن بدسرشتی خود چنان عذر و بهانه ای تراشید.

اما عبد الله بن عمر مردی نادان و کم خرد بود و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی (ع) را هم از گذشته خود به ارث برده بود و مودت و عداوت پدران را نسبت به اشخاص، فرزندان به ارث می برند. وانگهی علی (ع) او را با مهدور الدم دانستن برادرش - عبید الله بن عمر که هرمزان را کشته بود - به وحشت انداخته بود. عبد الله برادرش را از مدینه بیرون برد و او در سرزمینهای دیگر سرگودان بود و در امان

ص: 54

نبود که اگر به او دسترسی پیدا کنند قصاص خواهد شد «۱» و به این سبب عبد الله بن عمر تن به اطاعت از امیر المؤمنین علی (ع) نداد و خشم او مانع شد که آن حضرت را یاری دهد و در مورد لزوم جنگ با سرکشان تجاهاول کرد و مدعی شد که در آن مسئله سرگردان است.

در مورد انگیزه های این قوم در یاری نکردن امیر المؤمنین علی (ع) همین مطالب از خود آن حضرت هم روایت شده است و اگر آن روایت صحیح باشد، موجب تأکید بیشتر است و اگر ثابت هم نشود کسی که چنان اعتراضی می کند نمی تواند از اهل علم و دارای فکر درست و زیرکی باشد.

بر فرض که ما این ادعای مخالفان خود را بپذیریم که سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید و عبد الله بن عمر به دلیل کناره‌گیری از یاری دادن امیر المؤمنین در جنگ جمل از بیعت با آن حضرت امتناع داشته‌اند و علاوه بر این چهار تن گروه دیگری را هم که آشکارا دشمنی خود را با علی (ع) اظهار داشته‌اند بر آنان بیفزائیم، نظیر زید بن ثابت، حسان بن ثابت، مروان بن حکم بن ابی العاص، عبد الله بن زبیر و فرزندان عثمان؛ و جماعتی از بنی امیه که روز کشته شدن عثمان و محاصره خانه او آنجا بودند و همگی معروف به دشمنی با بنی هاشم و چه در دوره جاهلی و چه بعد از اسلام با آن حضرت مخالفت کرده‌اند، باز هم بنا بر اعتقاد مخالفان ما در مورد چگونگی عقد بیعت و امامت، زیانی به امامت علی (ع) نمی‌رساند و قبلاً گفتیم که حشویه و مرجئه و خوارج و معتزله ثابت شدن خلافت را با بیعت کردن آزادانه تنی چند از اهل خرد کافی می‌دانند و ما هم نمی‌خواهیم در مورد امامت علی (ع) مدعی شویم که تمام مسلمانان بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، بلکه به همان چیزی که عقل حکم می‌کند استناد می‌کنیم که بسیاری از اهل فضل و اجتهاد با علی (ع) بیعت کرده‌اند و گروه بسیاری از مهاجران نخستین و بزرگان انصار

(۱) برای اطلاع از چگونگی کشته شدن هرمان و یکی از وابستگان سعد بن ابی وقاص به نام جفینه و دختری از ابو لؤلؤه به دست عبید الله بن عمر، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، ص ۲۵۹ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۰۸۵-۲۰۸۳. عبید الله پس از به خلافت رسیدن امیر المؤمنین علی (ع) به شام گریخت و به معاویه پناه برد و در جنگ صفین با او بود و در همان جنگ کشته شد. در این باره رجوع کنید به نویری، نهایه الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۴، ص ۳۳۶-۳۳۴. م

ص: 55

و فضلاء مسلمانان که در آن روزگار در مدینه بودند و گروه بسیاری از تابعان و گزیدگان و نیکوکاران حجاز و عراق و مصر و دیگر سرزمینها که در آن هنگام در مدینه حضور داشتند همگی - بجز همین چند تنی که مخالفان ما ادعا می‌کنند - به امامت علی (ع) راضی شدند و با کمال میل عهده دار شدن خلافتش را پذیرفتند و معتقد بودند که هیچ کس جز او سزاوار آن نیست و با رغبت و آزادی او را برگزیدند و از او پیروی کردند، و پس از بیعت هم در جنگ با دشمنانش جانفشانی کردند و معتقد بودند که خودداری از اطاعت فرمان او در جنگ با دشمنانش گمراهی و تباهی و مایه خروج از ایمان است.

قبلاً گفتیم که به اعتقاد مخالفان ما بیعت فقط با شرکت اندکی از مردم منعقد می‌شود. برخی بیعت پنج تن و برخی دیگر بیعت چهار تن و برخی بیعت دو تن و گروه زیادی از ایشان فقط بیعت یک تن را کافی می‌دانند. بنابراین مخالفت این چند تن در مورد بیعت علی (ع) و درستی آن چه زیانی دارد و آن هم شرکت نکردن ایشان در جنگ است که پس از بیعت با علی (ع) از شرکت در آن خودداری کردند و مخالفت معاویه بن ابی سفیان و عمرو عاص هم - پس از آنکه خودشان به علی (ع) نامه نوشتند و پیام دادند که حاضرند به شرط آنکه همان گونه که عثمان آن دو را بر سرزمینهایی والی کرده است علی (ع) هم آن دو را تثبیت کند بیعت نمایند و علی (ع) از خوف خداوند متعال پیشنهادشان را نپذیرفت - چه ارزشی می‌تواند داشته باشد و آن دو پس از این تقاضا که پذیرفته نشد مخالفت خود را آشکار ساختند. مخالفان ما خود را به نادانی می‌زنند یا آنکه اطلاع صحیحی از اخبار ندارند و در نادانی خود غوطه می‌خورند.

ما اکنون گروهی از بیعت کنندگان با امیر المؤمنین علی (ع) را که همگان به امامت او راضی بوده و در فرمانبرداری از او جانفشانی کرده‌اند نام می‌بریم، تا هر شخص منصفی با آگاه شدن از نامهای ایشان متوجه مراتب عنایت آنان به دین و منزلت ایشان در نظر پیامبر (ص) و پیشگامی آنان گردد، و بداند که حتی یک تن از ایشان اگر با کسی بیعت کند بنا به اعتقاد مخالفان ما، امامت آن شخص منعقد می‌شود تا چه رسد به این گروه، و آنچنان که مخالفان ادعا می‌کنند که ثبوت امامت با اختیار مردم و آراء ایشان است با توجه به شمار اشخاصی که با امیر المؤمنین بدون هیچ تردید بیعت کرده‌اند و به اتفاق سر تسلیم به امامت او فرو آورده‌اند، شبهات امویان و دیگران

ص: 56

که خواسته‌اند در این موضوع اشکال تراشی کنند باطل می‌شود و وجوب اطاعت علی (ع) و حرمت مخالفت با او و سرپیچی از فرمانش ثابت می‌گردد.

در جنگ جمل یک هزار و پانصد تن از بزرگان مهاجران نخستین و پیشگامان در اسلام و انصاری که از اصحاب عقبه و شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان بوده‌اند همراه علی (ع) شرکت کرده‌اند، هفتصد تن از مهاجران و هشتصد تن از انصار غیر از فرزندان و همپیمانان و وابستگان ایشان و گروه بسیاری از قبایل دیگر عرب که همگی از تابعان هستند و در این مورد اخبار صحیح و ثابت شده رسیده است.

بیعت مهاجران

از جمله مهاجرانی که با امیر المؤمنین بیعت کرده‌اند عمار بن یاسر است که از اصحاب خاص و دوستان نزدیک پیامبر (ص) است و پیش از بعثت پیامبر (ص) مورد اعتماد بوده و پس از بعثت از یاری‌دهنده‌ترین افراد است و از افرادی است که در راه اطاعت فرمان پیامبر (ص) بسیار کوشش کرده است، او و پدر و مادرش در آغاز اسلام در راه خدا سخت شکنجه شده‌اند و هیچ‌یک از اصحاب رسول خدا در این مورد به درجه او نمی‌رسد و به هیچ‌یک آن همه سختی که به او رسیده نرسیده است و او برای اسلام شکیبایی کرده و در راه خدا سرزنش سرزنش‌کننده را اهمیت نداده است و با شردت گرفتاری همواره در ایمان خود استوار بوده است و پیامبر (ص) او را چنان ستوده است که هیچ‌یک از صحابه در آن مورد از او پیشی نگرفته است و پیامبر برای او گواهی به بهشت داده است و بطور قطع قاتل او را بیم داده و فرموده است: «بر قاتل عمار مژده باد بر آتش» (۱) و اخبار دیگری که مورد اتفاق اهل حدیث و تاریخ است در ستایش او از پیامبر (ص) نقل شده است، از جمله این حدیث که فرموده اند: «همانا بهشت مشتاق عمار است و بهشت به عمار مشتاق‌تر از عمار به بهشت است.» و این گفتار رسول خدا که فرموده‌اند: «قاتل عمار

(۱) برای اطلاع بیشتر از مقام شامخ عمار یاسر و عنایات مخصوص پیامبر (ص) به او، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به بحث مفصل محمد بن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۸۹-۱۷۶ و همان مأخذ، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، و همچنین رجوع کنید به ابن عبد البر، ۱ استیعاب؛ ج ۲، ص ۴۸۱-۴۷۶ (در حاشیه اصابه) که شأن نزول چند آیه قرآن را هم درباره او آورده است. م

و کسی را که جامه های او را بیرون کشد به آتش مژده دهید .» و این گفتار آن حضرت که فرموده اند: «عمار همچون پوست میان چشم و بینی من است.» و این گفتار پیامبر که: «مرا در مورد عمار آزار مدهید.» و این گفتار آن حضرت که: «عمار سراپا انباشته از ایمان و عمل و علم است.» و نظایر این ستایشها و بزرگداشتها که مخصوص او بوده است.

بعضی دیگر از بیعت کنندگان با علی (ع) عبارتند از: حصین بن حرث بن عبد المطلب و طفیل بن حرث که هر دو از مهاجران شرکت کننده در جنگ بدرند.

مسطح بن اثاثه، حجار بن سعد غفاری، عبد الرحمن بن جمیل جمحی، عبد الله و محمد پسران بدیل خزاعی، حرث بن عوف، ابو عابد لیثی، براء بن عازب، زید بن صوحان، یزید بن نویره که پیامبر (ص) برای او مژده به بهشت داده اند. «۱» هاشم بن عتبۀ بن مرقال، بریده اسلمی، عمرو بن حمق خزاعی که هجرتش در راه خدا و رسول خدا مشهور و منزلت او در پیشگاه پیامبر معروف است «۲» و ستایش پیامبر (ص) درباره او نقل شده است.

حرث بن سراق، ابو اسید بن ربیعہ، مسعود بن ابی عمرو، عبد الله بن عقیل، عمر بن محسن ، عدی بن حاتم و عقبۀ بن عامر و دیگر کسانی که در شمار و طبقه ایشانند و عصر پیامبر (ص) را درک کرده اند؛ مانند حجر بن عدی کندی و شداد بن اوس و نظایر ایشان که همگی از لحاظ تقوی و دین دارای مرتبه و مقام بلندی هستند که اگر بخواهیم همه را بیان کنیم و درباره شان سخن بگوییم مطلب به درازا می کشد.

بیعت انصار

از جمله انصاری که با امیر المؤمنین بیعت کرده اند: ابو ایوب و خالد بن زید - که از دوستان پیامبر (ص) بوده اند -، خزیمۀ بن ثابت ذو الشهادتین، ابو الهیثم بن التیهان، ابو سعید خدری، عبادۀ بن صامت، سهل و عثمان پسران حنیف، ابو عباس زرقی سوارکار شجاع رسول خدا (ص) در جنگ احد.

(۱) ابن حجر در الاصابه؛ ج ۳، ص ۶۶۴، می نویسد که پیامبر دو بار برای یزید بن نویره مژده به بهشت داده اند. م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد عمرو بن حمق در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ؛ ج ۴، ص ۱۰۰. م

یزید بن ارقم، سعد و قیس پسران سعد بن عبادۀ، جابر بن عبد الله بن حزام، مسعود بن اسلم، عامر بن اجبل، سهل بن سعید، نعمان بن حجلان، سعد بن زیاد، رفاعۀ بن سعد، مخلد و خالد پسران ابی خلف، ضرار بن صامت، مسعود بن قیس، عمر بن بلال، عمار بن اوس، مره ساعدی، رفاعۀ بن مالک زرقی، جبلة بن عمرو ساعدی، عمر بن حزم، سهل بن سعد ساعدی و گروهی دیگر از انصار که در هر دو بیعت - عقبه و رضوان - شرکت کرده اند و به هر دو قبله - بیت المقدس و

کعبه - نماز گزارده‌اند و مخصوص به مدایح قرآنی و ستایش پیامبر (ص) بوده‌اند و در این مورد حتی دو تن از اهل علم، مخالف نیستند و کسان دیگری از انصار که اگر نام همگی را ثبت کنیم این کتاب مفصل می شود و جای آن نیست که شمار همه ایشان را بیاوریم.

بیعت بنی هاشم

از خاندان هاشم، خاندانی که مخصوص به نبوت، و معدن رسالت و محل فرود آمدن وحی و آمد و شد فرشتگان بوده‌اند؛ حسن و حسین (ع) - که دو سبط رحمت و سرور جوانان اهل بهشتند - محمد بن حنفیه، عبد الله، محمد و عون پسران جعفر طیار؛ عبد الله و فضل و قثم و عبید الله پسران عباس عموی پیامبر؛ عبد الله بن ابی لهب، عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب، عبد الله بن ابی سفیان بن حرث بن عبد المطلب و عموم افراد خاندان هاشم و خاندان عبد المطلب با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کرده‌اند.

بیعت شیعیان دیگر

از جمله دیگر کسانی که بیعت ایشان قابل ذکر است و آنان اهل فضیلت در دین و ایمان و علم و فقه و قرآن بوده‌اند و فقط به عبادت خداوند و جهاد و تمسک به حقایق ایمان مشغول بوده‌اند، محمد بن ابی بکر است که ربیب و پرورش یافته امیر المؤمنین علی (ع) می‌باشد و سخت مورد محبت آن حضرت بوده است.

محمد بن ابی حذیفه که از دوستان ویژه علی (ع) بوده و در راه فرمانبرداری از او به شهادت رسیده است.

مالک بن حارث اشتر نخعی که شمشیر علی (ع) و مخلص در ولایت و دوستی اوست.

ثابت بن قیس نخعی، کمیل بن زیاد، صعصعه بن صوحان عبدی، عمر بن زراره

ص: 59

نخعی، عبد الله بن ارقم، زید بن الملق، سلیمان بن صرد خزاعی، قبیصه، جابر، عبد الله، محمد بن بدیل خزاعی، عبد الرحمن بن عدیس سلولی، اویس قرنی، هند جملی، جندب ازدی، اشعث بن سوار، حکیم بن جبلة، رشید هجری و معقل بن قیس بن حنظله، سوید بن حارث، سعد بن مبشر، عبد الله بن وال، مالک بن ضمره، حارث همدانی و حبه بن جویره عرنی و دیگر، کسانی هستند که به هنگام کشته شدن عثمان در مدینه بودند و همگی با کمال رضایت به پیشوایی امیر المؤمنین تسلیم شدند و با او بیعت کردند که با هر کس جنگ کند ایشان هم جنگ کنند و با هر کس صلح کند ایشان هم صلح کنند، و اینکه در یاری دادن او هرگز پشت به جنگ نکنند. و آنان در همه جنگهای امیر المؤمنین همراهش بودند و حتی یک تن از ایشان از شرکت در جنگ خودداری نکرد. برخی از آنان در راه یاری دادن علی (ع) شهید شدند و برخی همچنان بر راه خود پایدار ماندند تا هنگامی که علی (ع) رحلت کرد و آنان که پس از آن حضرت باقی ماندند همچنان بر ولایت او بودند و اعتقاد داشتند که علی (ع) برای امامت از همگان برتر بوده است.

و چون بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) بدین گونه بوده است که گفتیم و این عده که صفات ایشان را بر شمردیم با کمال رضا و فرمانبرداری و اعتقاد با او بیعت کرده اند؛ اعتراض معترضان در مورد شرکت نکردن آن چند تن در جنگ، یا خودداری آنان از بیعت با علی (ع) در خور اهمیت نیست، که کمی شمارشان واضح شد و گفتیم مقصود ما این است که اغلب مهاجران و انصار با او بیعت کرده اند و بیعت نکردن آن چند تن - که نام و شمار همه شان را ضبط کرده اند و شمار اندکی هستند، و از کس دیگری جز همانها نام برده نشده است - به ادعای ما زیانی نمی‌رساند و سخن ما صحیح است که عموم مهاجران و انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان، و تابعان، در مورد امامت علی (ع) اتفاق داشته‌اند؛ همان گونه که گفتیم و شرح دادیم، و مرت خدای را.

اجبار در بیعت

اگر کسی اعتراض کند و بگوید: شما در احتجاج خود با مخالفان خویش در مورد بیعت علی (ع) و اثبات آن و گمراهی مخالفان او و اینکه کسانی که با او جنگ کرده اند از ایمان خارجند؛ مدعی هستید که اصحاب پیامبر (ص) در کمال آزادی و

ص: 60

اختیار با علی (ع) بیعت کرده‌اند و همگی با میل و رغبت خواسته‌اند که او عهده‌دار امر امامت شود و می‌گویید در این باره از او استدعا کرده‌اند و او خودداری کرده و نپذیرفته است تا آنکه مسلمانان جمع شده‌اند و با اصرار و میل خود مهاجران و انصار بیعت صورت گرفته است و حال آنکه اخباری بر خلاف این موضوع در دست است، و گفته شده است که امت مجبور شده‌اند و با زور و اکراه بیعت کرده‌اند؛ از جمله واقدی «۱» از قول هاشم بن عاصم از منذر بن جهم نقل می‌کند که می‌گفته است، از عبد الله بن ثعلبه پرسیدم: بیعت علی (ع) چگونه بود؟ گفت: بیعتی دیدم که سرشته آن اشتر نخعی بود و می‌گفت هر کس بیعت نکند گردنش را خواهم زد و حکیم بن جبلة و وابستگان آن دو بر این کار گماشته شده بودند. چه تصور کرده‌ای؟

بیعتی آمیخته به سخت‌ترین اجبار بود، و سپس افزود: دیدم مردم پراکنده می‌شوند و آنان را در حالی که نسبت به ایشان خشونت می‌کردند و می‌زدند، می‌آوردند؛ برخی بیعت می‌کردند و برخی می‌گریختند.

همچنین واقدی از قول سعید بن مسیب «۲» نقل می‌کند که می‌گفته است، سعد بن زید بن نفیل را دیدم . پرسیدم: بیعت کردی؟ گفت، چه کنم که اگر بیعت نمی‌کردم اشتر و وابستگانش مرا می‌کشتند.

واقدی همچنین می‌گوید: مردم موضوع سخن طلحه و زبیر را می‌دانند که می‌گفته‌اند ما با زور و اکراه بیعت کردیم . و نیز از آن دو روایت شده است که می‌گفته‌اند، دستهای ما با علی (ع) بیعت کرد، ولی دلهای ما با او بیعت نکرد و این سخن از طلحه مشهور است که می‌گفته است: «مجبور بودم با علی (ع) بیعت کنم وگرنه گردنم زده می‌شد».

مخالفان ما می‌گویند در صورتی که بیعت با علی با زور و اکراه مردم و مجبور ساختن آنان صورت گرفته باشد امامت او ثابت نمی‌شود و نظیر این اجبار و فشار در بیعت مردم با ابو بکر و عمر و عثمان نبوده است.

در پاسخ کسی که چنین اعتراض و سؤالی کند، می‌گوییم: نخست اینکه

(۱) منظور محمد بن عمر واقدی (در گذشته ۲۰۷ هـ ق) مؤلف مغازی و کتابهای بسیار دیگر از جمله کتاب الجمل است. برای اطلاع بیشتر از آثار او، رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۱۱۱. م

(۲) سعید بن مسیب (۹۴-۱۳ هـ ق) از تابعین است. برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۵، ص ۸۸-۱۰۶. م

ص: 61

واقدی مردی است که گرایش به عثمان داشته و از علی روی گردان بوده است «۱» و آنچه که از او درباره مجبور بودن مردم به بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) نقل می‌کنند و چیزهای یاهو دیگری هم به دروغ بر او می‌بندند، چون مدعی این موضوع را نقل می‌کند، به اجماع مورد قبول نیست و آنچه طرف دعوی در مورد مخدوش کردن عدالت طرف دیگر اظهار می‌دارد، بدون اقامه دلیل پذیرفته نخواهد بود. وانگهی سخن کسی که مورد اتهام و سوء ظن است - بدون هیچ گونه اختلاف - مسموع نیست و نمی‌توان حدیثی را که از عبد الله بن ثعلبه نقل می‌کند حجت دانست.

دوم آنکه، بر فرض واقدی از همه این اموری که گفتیم منزّه باشد، خبری که نقل کرده، خبر واحدی است که با اخبار متواتری که بر خلاف آن رسیده است مغایرت دارد و در نتیجه خبر سستی است و قابل پذیرش نیست.

اما خبری که ابن مسیب از قول سعید بن زید بن نفیل نقل می‌کند، در آن اقرار صریح کرده که سعید بن زید بیعت را انجام داده است و این ادعا که سعید از بیم اشتراک بیعت کرده است صحیح نیست، زیرا ظاهر قضیه بر خلاف ادعای اوست و چنان نیست که هر کس به تصور خود از چیزی بترسد آن ترس واقعیت داشته باشد، بلکه بیشتر کسانی که مدعی ترس هستند، پندار یاهو و گمان بیهوده و خیال فاسد دارند.

وانگهی سعید هیچ گونه نشانه‌ای از آنچه می‌ترسیده نداده است که دلیلی بر ادعای او باشد، و هیچ کس نگفته است که اشتراک یا کس دیگری از شیعیان علی (ع) با کسی که از بیعت با آن حضرت خودداری کرده باشد سخنی گفته باشند و کسی را با تازیانه زده باشند و به زور و پرخاش رانده باشند، تا چه رسد ارتکاب به قتل و گردن زدن.

و با این وضع چگونه سعید از اشتراک ترسیده است و چگونه برای ترس او می‌توان دلیل صحیحی به دست آورد؟ و این دلیل بر آن است که واقدی در آنچه به سعید نسبت داده، اشتباه کرده یا آنکه سعید در ادعای خویش جهات خاصی را در نظر داشته است.

اما سخن طلحه و زبیر که مدعی شده‌اند به اجبار بیعت کرده‌اند، پاسخ آن همان است که در مورد ادعای سعید بن زید داده شد؛ با این تفاوت که تهمت زدن آن

(۱) آنچه درباره واقعی آمده قابل تأمل است. ندیم در الفهرست؛ ص ۱۱۱. می‌نویسد:

واقعی گرایش به تشیع داشته و ناچار تقیه می کرده است. این موضوع مورد قبول بسیاری از بزرگان علمای متأخر بوده است. رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقباب، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ ه ق؛ ج ۳، ص ۲۳۰ و سید محسن جبل عاملی، اعیان الشیعه و مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه. م

ص: 62

دو مؤکدتر است که آن دو این موضوع را بهانه شکستن بیعت خود و بیرون شدن از فرمان علی و ریاست طلبی خویش قرار داده‌اند، هر چند راهی به آن پیدا نکرده‌اند.

وانگهی ظاهر حال آن دو چنین بوده که با آزادی و میل خود و بدون اجبار بیعت کرده‌اند و بعد مدعی شده‌اند که ما در ضمیر و دل خویش بیعت نکرده‌ایم. این موضوع پوشیده‌ای است که کسی جز خداوند حقیقت آن را نمی‌داند و در احکام اسلامی ثابت شده است که باید به مقتضای اقرار ظاهری خود، که بیعت را پذیرفته‌اند عمل نمایند و بر آن دو لازم و واجب بوده است از کسی که با او بیعت کرده‌اند، اطاعت کنند و چون خود مدعی هستند که به ظاهر در حال اختیار و رضا دست بیعت به علی (ع) داده‌اند، دعوی آنان که ما در باطن راضی نبوده‌ایم و در دل از این کار کراهت داشته‌ایم، پذیرفته نیست، و با ظهور س‌تیز آن دو نسبت به امیر المؤمنین و اینکه در دشمنی نسبت به او پشت به پشت دادند و در این کار چنان پیش رفتند که از ریختن خونها و زدن گردنها خودداری نکردند. ادعای آنان را باطل می‌کند و نمی‌توان سخن آنان را مایه خدشه دار کردن عدالت علی (ع) دانست و در امامت آن حضرت تأثیری ندارد و او را از هیچ یک از حقوق امامت محروم نمی‌سازد.

از این مطالب گذشته، بر فرض آنکه موضوع اکراه و اجبار در بیعت با امیر المؤمنین همان گونه که مخالفان ما ادعا کرده‌اند وجود داشته باشد، در امامت ایشان خدشه‌ای وارد نمی‌شود، زیرا اگر از دیدگاه شیعه بنگریم که در مورد امامت علی (ع) معتقد به نص از سوی رسول خداوند، اطاعت از امام منصوب بر همگان واجب است، و لازم است کسانی را که مخالفت می‌کنند و از یاری دادن او خودداری می‌ورزند با تازیانه و در صورت لزوم با شمشیر به راه آورد تا تسلیم فرمان خدا و حکم امام شوند و انگیزه‌های فساد و فتنه ایشان سرکوب شود. بنا به عقیده مخالفان ما هم این موضوع در انعقاد بیعت و امامت تأثیری ندارد زیرا به عقیده و طبق مذهب ایشان اگر فقط چند تنی از اهل فضیلت با کسی بیعت کنند بیعت منعقد می‌شود و و اطاعت از آن شخص واجب می‌گردد و برای او این حق محفوظ است که مخالفان را وادار به بیعت کند و در مورد کسانی که قصد عصیان دارند از تازیانه و در صورت لزوم از شمشیر استفاده کند تا آنان را به اطاعت و هماهنگی با جماعت در آورد و معلوم است که با امیر المؤمنین علی (ع) گروه بسیاری که بیرون از شمار بودند - و همگی از مهاجران و انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت عقبه و بیعت

ص: 63

رضوان بودند و همراه آن حضرت در جنگهایش شرکت کردند و جان خود را در یاری دادن او نثار کردند و در صفحات گذشته نام گروهی از ایشان را بر شمردیم - بیعت کردند، بنابراین ادعای اکراه و اجبار در بیعت با امیر المؤمنین (ع) که مخالفان طرح می‌کنند و نقل اخبار شواذ (کم و اندک) باطل است و اخبار بسیاری خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.

انکار گروهی، بیعت ابو بکر را

علاوه بر مطالب فوق در پاسخ کسی که می‌گوید: مجبور کردن تنی چند به بیعت با امیر المؤمنین (ع) را موجب نادرستی بیعت می‌دانم، می‌گوییم: اخبار متواتر و بسیاری رسیده است که گروهی را با اجبار وادار به بیعت با ابو بکر و عمر و عثمان کرده‌اند، بنابراین ناچار باید معتقد باشی که خلافت و رهبری آنان هم فاسد است و در غیر این صورت نزد افراد عاقل متهم به تقیض گویی خواهی شد. مگر نمی‌بینی و نمی‌دانی که از اخبار رایج و منتشر - که در آن تردید نیست - مخالفت انصار در بیعت کردن با ابو بکر است؟ و انصار مردم را به بیعت با سعد بن عبادہ فرا خواندند، و گفتند بیعت با کس دیگر را نمی‌پذیریم و نزدیک بود کار از دست قریش بی‌رون کشیده شود و انصار شروع به کار کردند ولی میان خودشان اختلاف پدید آمد و سرانجام بشیر بن سعد کار انصار را به تباهی کشاند و به سبب حسدی که به پسر عموی خود سعد بن عبادہ برد - و گمان می‌کرد که اگر او رئیس شود اطاعت از او دشوار خواهد بود و نباید سعد بن عبادہ بپا او مقدم شود - با ابو بکر بیعت کرد، و فتنه در گرفت و شمشیرها از نیام بیرون کشیده شد و عمر بن خطاب آهنگ کشتن سعد بن عبادہ را کرد و مردم را بر آن کار تشویق می‌کرد و می‌گفت سعد بن عبادہ را بکشید که خدایش بکشد. و انصار بر خود ترسیدند و سعد را که به سبب ضعف بیم اری قادر نبود از جای خویش برخیزد با خود از محل سقیفه بیرون بردند و اهل بیت و خویشاوندان سعد پیش او جمع شدند «۱»

(۱) برای اطلاع بیشتر از چگونگی بیعت با ابو بکر در منابع کهن و مقدم بر عصر شیخ مفید (رض)، و صحت آنچه در این متن آمده است، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۲۹ و ج ۳، بخش دوم، ص ۱۴۴ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۳۴۹ - ۱۳۴۵ و مروج الذهب، چاپ باریه دومینار؛ ج ۴، ص ۱۸۹ و مقدسی، البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶ م؛ ج ۵، ص ۶۵ و جوهری، السقیفه و فدک؛ ص ۵۹ - ۴۸ م

ص: 64

و حال آنکه بیعت با ابو بکر را خوش نمی‌داشتند و چون بیعت با او تمام شده بود، وعده دادند که با آن مخالفت خواهند کرد.

همچنین، اخبار بسیاری رسیده است که زیبر بن عوام با بیعت ابو بکر به شدت مخالفت کرده و با شمشیر کشیده برای درگیری بیرون آمده است و قوم بر او حمله برده و شمشیرش را گرفته‌اند و به سنگها زده و شکسته‌اند و سپس او را در حالی که بسته بودند پیش ابو بکر آوردند و با اکراه و زور وادار به بیعت کردند. «۱» و چون سلمان - رضی الله عنه - آمد، نخست به زبان فارسی چیزی گفت و سپس به زبان عربی اعتراض کرد. همچنین عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر (ص) به اینکه خلافت از دست بنی هاشم بیرون رفت و آنان با دیگری بیعت کردند اعتراض کرد و امیر المؤمنین علی (ع) را فرا خواند تا دست دراز کرده و با او بیعت کند، و گفت: ای برادرزاده! دست فراز آر تا با تو بیعت کنم، تا

مردم بگویند عموی پیامبر با پسر عموی پیامبر بیعت کرد و دیگر حتی دو تن هم نتوانند با تو مخالفت کنند؛ و سخن ابو سفیان بن حرب هم که به آواز بلند چنین اظهار داشت، ای بنی هاشم! آیا راضی هستید و تن در داده اید که این پسر تیم مره (ابو بکر) بر شما حکومت کند و فرماندهی بر اعراب را عهده دار شود؟ از چه هنگامی طمع بسته که در امر خلافت، بر بنی هاشم مقدم شود؟

اینک بپاخیزید و این گروه را که با ستم بر این کار دست یازیده‌اند برانید. به خدا سوگند اگر بخواهید مدینه را از سواران و پیادگانی که علیه آنان جنگ کنند انباشته می‌کنم و سپس این ابیات را خواند:

«ای بنی هاشم مردم را در خود به طمع میندازید، به ویژه خاندان تیم بن مره و خاندان عدی را. ای ابا حسن [علی (ع)] دست قدرتمند خود را بر خلافت استوار کن که تو برای آن شایسته ای. خلافت فقط برای شما و میان شما باید باشد و هیچ کس جز ابو الحسن علی لایق آن نیست.» «۲» و چون گروهی از بنی هاشم و افراد دیگر در خانه فاطمه (ع) جمع شدند که کناره‌گیری و مخالفت خود را با خلافت ابو بکر اظهار دارند، عمر بن خطاب قنفذ - یکی

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به جوهری، السقیفه و فدک؛ ص ۵۰. مؤلف کتاب نود سال پیش از مرگ شیخ مفید (رض) در گذشته است. م

(۲) این سه بیت به ضمیمه بیت دیگری ضمن بیان اعتراض ابو سفیان، در تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ م؛ ج ۲، ص ۱۲۶، آمده است. امیر المؤمنین علی (ع) چون از نیت پلید ابو سفیان آگاه بود هیچ اعتنائی به او نکرد. م

ص: 65

از بردگان خود - را روانه کرد و گفت: هر کس را که در خانه فاطمه است بیرون بیاور و اگر بیرون نیامدند بر در خانه‌اش هیزم فراهم آور و بگو که اگر برای بیعت بیرون نیایند خانه با آنان آتش زده خواهد شد. سپس عمر خود همراه گروهی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم (وابسته حدیقه) حرکت کرد و بر در خانه فاطمه دختر رسول خدا (ص) آمد و بانگ برداشت که ای فاطمه! کسانی را که به خانه ات پناهنده شده‌اند بیرون فرست تا بیعت کنند و در کاری که مسلمانان در آمده‌اند درآیند وگرنه سر و گند به خدا آنان را به آتش خواهیم کشید. و این حدیثی مشهور است «۱». از سوی دیگر مردم یمامه چون دانستند که ابو بکر به خلافت رسیده است، حکومتش را نپذیرفتند و از فرستادن زکات خودداری کردند، آنچنان که ابو بکر لشکر فرستاد و آنان را کشت و حکم به ارتداد ایشان داد. در این مورد این ابیات سروده شده است:

«ما از پیامبر خدا تا هنگامی که میان ما بود فرمانبرداری کردیم ولی ای قوم! مرا با ابو بکر چه کار؟ چون بکر مرد، عمرو بجای او نشست و به خدا سوگند این در هم شکننده پشت [غیر قابل تحمل] است.» «۲» به هنگام بیعت ابو بکر، عبد الله بن ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب در مدینه نبود و چون به مدینه آمد، متوجه شد که مردم با ابو بکر بیعت کرده‌اند، میان مسجد ایستاد و این ابیات را خواند:

«گمان نمی‌بردم که مسئله خلافت از بنی هاشم بیرون باشد تا چه رسد از ابو الحسن علی (ع)! مگر علی نخستین کس نیست که بر قبله مسلمانان نماز گزارده و داناترین مردم به آثار و سنتها نیست؟ مگر او پایدارترین مردم در عهد با پیامبر

نیست و مگر جبریل یاور و مددکار او در غسل دادن و کفن کردن پیامبر (ص) نبوده است؟ او کسی است که آنچه در این قوم وجود دارد در او هم هست، ولی نکویی ها و پسندیدگی هایش در این قوم نیست. چه چیز شما را از او بازداشت؟ ای کاش می دانستیم! همانا که این بیعت کردن شما آغاز فتنه هاست.» «۳»

(۱) این موضوع را ابن قتیبه در الامامة و السياسة؛ ص ۱۹ و ابن عبد ربه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۵۹، آورده اند. م

(۲) تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۲۳. این دو بیت را همراه پنج بیت دیگر آورده و آن را به خطیل بن اوس برادر حطیئه نسبت داده است و برخی از الفاظ در مصراع دوم و سوم تفاوت های مختصر لفظی دارد.

(۳) تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۴، این ابیات را به عتبۀ بن ابی لهب نسبت داده و مصراع سوم آن اندک تفاوتی دارد. عتبۀ پسر ابو لهب، خواهرزاده ابو سفیان هم هست و در سال فتح مکه مسلمان شده است. م

ص: 66

این موضوع را ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی از محمد بن اسحاق کلبی و ابو صالح و هم از قول زایدۀ بن قدامه نقل می کند که جماعتی از اعراب برای خریدن خوار و بار به مدینه آمدند. مردم گرفتار مصیبت رحلت پیامبر (ص) بودند. از آنان غافل ماندند، بعد هم سرگرم مسئله بیعت و حکومت شدند. عمر به آن جماعت پیام فرستاد تا پیش او آیند. چون آمدند، گفت: در قبال بیعت با خلیفه رسول خدا، کمک هزینه خوا ر و بار خود را دریافت دارید [آنچه بخواهید به شما کمک می شود] و اکنون هم بیرون بروید و مردم را به بیعت تشویق کنید و ایشان را فراهم آورید و هر کس خودداری کرد بر سر و پیشانی اش بزنید. راوی روایت می گوید: به خدا سوگند دیدم که آن اعراب کمرهای خود را محکم بستند و پارچه های صناعی حمایل کردند و چماق در دست گرفتند و بیرون رفتند و به جان مردم افتادند و آنان را به زور و اکراه برای بیعت می آوردند.

امثال این اخبار که در مورد اجبار مردم به بیعت با ابو بکر آمده بسیار است و اگر بخواهیم همه را بیاوریم این کتاب را گنجایش آن نیست. بنابراین اگر کسی که با ما مخالف است ادعا کند که چون گروهی با اکراه و اجبار با علی (ع) بیعت کرده اند بیعت او صحیح نبوده است، اولاً دیدید که اسناد آن روایات ضعیف است، ثانیاً با این همه اخباری که ما در مورد مجبور بودن گروهی در بیعت با ابو بکر آوردیم، لازم است که بیعت او نادرست تر باشد. و این اخبار نموداری از بطلان بیعت ابو بکر است.

کراهت مسلمانان از خلیفه ساختن ابو بکر، عمر را

امت مسلمان در این موضوع متفقند که چون ابو بکر خواست عمر بن خطاب را به جانشینی خود منصوب کند، سران و بزرگان مهاجران و انصار از جمله طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص پیش او آمدند و گفتند: چه پاسخی به خدای خود می دهی که این مرد خشن سخت گیر را بر ما امارت دادی؟ هنگامی که او در زمره رعیت تو بود ما نمی توانستیم او را تحمل کنیم، وقتی که خودش والی شود چگونه خواهد بود؟ درباره اسلام و مسلمانان از خ دا بترس و او را بر مردم مسلط مکن. ابو بکر

خشمگین شد و گفت: مرا بنشانید، و آنگاه به سبب ضعف به سینه مردی تکیه داد و به آنان گفت: شما مرا از خدا می ترسانید؟ همانا که هر یک از شما به این کار (خلافت) طمع بسته است و اینک که شنیده است من خلافت را برای عمر اراده کرده ام باد به بینی (غیغ) انداخته است. اکنون که می بینید دنیا روی آورده است، آهنگ امارت دارید و می خواهید با بکار بردن پرده ها و جامه های دیبا آن را همچون پادشاهی خسروان کنید؟ نه! به خدا سوگند که پاسخ شما را در آنچه اراده کرده اید نمی دهم. من چون خدای خود را دیدار کنم و از من بپرسد چه کسی را بر آنان خلیفه کردی، خواهم گفت بهترین ایشان را بر آنان خلیفه کردم. این خبری مشهور است و دانشمندان درباره آن اختلافی ندارند. «۱» این خبر متضمن آن است که ابو بکر عمر را بدون رضایت این گروه که نام بردیم و با اجبار بر ایشان خلیفه ساخته است و بنابراین طبق عقیده کسی که مخالف ماست باید خلافت عمر بن خطاب هم به سبب کراهت این عده صحیح نباشد.

صحابه در شورا

گوید: بدان هنگام که شورایی پس از مرگ عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شده بود، عمار بن یاسر - که خدایش رحمت کند - میان مردم برخاست و گفت: اگر خلافت را به علی (ع) بدهید می شنویم و اطاعت می کنیم و اگر به عثمان دهید می شنویم و سربیزی خواهیم کرد. ولید بن عقبه هم برخاست و گفت: ای مردم! اگر عثمان را خلیفه کنید، می شنویم و فرمانبرداریم و اگر علی را به خلافت برگزینید، می شنویم و مخالفت می کنیم. عمار با او درشتی کرد و گفت: ای تبهکار فاسق! «۲» از چه وقت برای امثال تو چنین امکانی فراهم شده است که در امور مسلمانان و پراکنده کردن جمع ایشان سخن بگویدی؟ و هر دو شروع به دشنام دادن و حمله به یکدیگر کردند و مردم میان آن دو حایل شدند.

مقداد هم از پشت در گفت: ای گروه مسلمانان! بر فرض که خلافت را به کسی

(۱) این موضوع را محمد بن سعد در طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۴۲ و ۱۶۶ و تاریخ طبری؛ ج ۴، ص ۵۲ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۵۷۴ و ابن عبد ربّه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۶۷، با تفاوت اندکی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۶۴ و دیار بکری در تاریخ الخمیس؛ چاپ بیروت، بدون تاریخ؛ ج ۲، ص ۲۴۱، آورده اند. م

(۲) تعبیر فاسق (تبهکار و بدکاره) برای ولید، مأخوذ از آیه ۶ سوره چهل و نهم (حجرات) است که شأن نزول آن درباره اوست. رجوع کنید به زمخشری، تفسیر کشاف، چاپ انتشارات آفتاب، تهران؛ ج ۳، ص ۵۵۹. م

می دهید به کسی ندهید که در جنگ بدر حضور نداشته و در جنگ احد گریخته و در بیعت رضوان حاضر نبوده است. «۱» و روزی که دو گروه رویاروی شده اند، پشت به جنگ کرده است. عثمان به مقداد گفت: به خدا سوگند اگر من خلیفه شوم تو را پیش ارباب نخستینت خواهم فرستاد.

و چون عبد الرحمن دست بر دست عثمان نهاد، امیر المؤمنین علی (ع) از جای برخاست و فرمود: این مرد به خویشاوند سببی خویش گرایش پیدا کرد و دین خود را پشت سرش افکند. سپس روی به عبد الرحمن کرد و فرمود: به خدا سوگند از او همان آرزو را داری که دوست تو از دوست خودش (عمر از ابو بکر) داشت.

خدای میان شما عطر منشم «۲» [زنگار کدورت و نفاق] برافشانند. آنگاه در حالی که مخالفت خویش را با عبد الرحمن آشکار ساخت از مجلس بیرون رفت و از بیعت با عثمان کناره گیری کرد و با او بیعت نکرد تا سرانجام کار عثمان با مسلمانان به آنجا کشید که کشید. عوام و خواص می دانند که امیر المؤمنین علی (ع) تا چه اندازه کراهت خویش را آشکار و همواره از آنان تظلم کرده است.

امیر المؤمنین علی (ع) مکرر عرضه می داشت: «پروردگارا! من از تو بر ضد قریش یاری می طلبم که آنان در مورد حق من بر من ستم کردند و ارث مرا از من گرفتند و همگی با یکدیگر بر ضد من دست به دست دادند.» و همان حضرت می فرموده است: «از هنگام رحلت پیامبر (ص) من همواره مظلوم بودم.» و می گفته است: پیامبر (ص) به من فرمودند که پس از ایشان، امت نسبت به من غدر و مکر خواهد کرد.

و می گفته است: «پروردگارا! قریش را از طرف من مکافات ده، مکافاتهای، که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و حق مرا از من بازداشتند و سفلگان مردم را بر

(۱) همین سخنان را بعدها عبد الرحمن بن عوف برای برشمردن معایب عثمان می گفت.

برای اطلاع، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۹۶ م

(۲) منشم: نام زنی عطر فروش در مکه است که هرگاه قبیله های خزاعه و جرهم می خواستند جنگ کنند از او عطر می خریدند و مثل بود که: شومتر از عطر منشم است.

رجوع کنید به جوهری، صحاح؛ ج ۵، ص ۲۰۴۱ و تاج العروس؛ ج ۹، ص ۷۹ م

ص: 69

من شوراندند و در خون من گرو بستند [اندیشه ریختن خونم را داشتند]. «۱»

خطبه علی (ع) روزی که با او بیعت شد

چون حکومت ظاهری به علی (ع) رسید، به منبر رفت و پس از سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود: «همانا کارهای بسیاری اتفاق افتاده است که رفتار شما در آنها به نظر من پسندیده نبوده است و البته که اگر بخواهم می گویم. خداوند از آنچه گذشته عفو کرده است، آن دو مرد در گذشتند و سومی برخاست همچون کلاغ که همتش جز در راه شکم و فرج نیست. ای وای بر او که اگر بالهایش جدا و سرش بریده می شد، برایش بهتر و پسندیده تر می بود. «۲» تا آخر این خطبه که در آن فصاحت شگفت انگیز و سخنان بدیع بسیار است و دانشمندان متفق در این موضوعند که نسبت آن خطبه به

علی (ع) مسلم است و ابو عبیده معمر بن مثنی «۳» آن را آورده و مشکلاتش را تفسیر کرده است و مداینی «۴» هم آن را در آثار خویش آورده است و جاحظ هم با همه ستیز و دشمنی خود با امیر المؤمنین (ع) آن را در کتاب معروف خود (البیان و التبیین) آورده است.

خطبه شقشقیه

اما خطبه‌ای از آن حضرت که ابن عباس آن را روایت کرده است، مشهورتر از آن است که منابع آن را ذکر کنیم. «۵» در آغاز آن خطبه چنین فرموده است:

(۱) جاحظ، البیان و التبیین، چاپ ۱۳۳۲ ه ق؛ ج ۲، ص ۵۲.

(۲) این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) ضمیمه خطبه شانزدهم بوده ولی سید رضی (رض) آن را نیاورده است. رجوع کنید به جاحظ، البیان و التبیین، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۸ ه ق؛ ج ۲، ص ۵۰ (که از قول ابو عبیده محمد بن مثنی آن را آورده است) و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۷۵. و برای اطلاع از منابع دیگر رجوع کنید به سید عبد الزهراء حسینی، مصادره نهج البلاغه و اسانیده، بیروت، ۱۳۹۵ ه ق؛ ج ۱، ص ۳۵۵. م

(۳) معمر: (۲۰۹ - ۱۱۰ ه ق) از بزرگان علمای ادب و لغت است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۸، ص ۱۹۱. م

(۴) ابو الحسن علی بن محمد مداینی (درگذشته ۲۲۵ ه ق) از بزرگان علمای ادب است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۳، ص ۱۳۹. م

(۵) در نهج البلاغه فیض الاسلام؛ خطبه سوم، ص ۴۶ - ۳۷ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۰۶ - ۱۵۰، آمده است. ابن ابی الحدید می‌گوید: من بیشتر این خطبه را از کتابهای ابو القاسم بلخی که مدتها پیش از تولد سید رضی می‌زیسته است نقل کردم. و برای اطلاع بیشتر از مصادر این خطبه، رجوع کنید به سید عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ص ۳۱۸ - ۳۰۹ و مرحوم شیخ هادی آل کاشف الغطاء، مدارک نهج البلاغه؛ ص ۱۷۰. م

ص: 70

«همانا به خدا سوگند که پسر ابی قحافه [ابو بکر] پیراهن خلافت را بر خود پوشاند و همانا به خوبی می دانست که منزلت من برای خلافت همچون منزلت قطب آسیاست. سیل از من سرازیر می‌شود و هیچ پرنده‌ای به اوج من نمی‌رسد، جامه خلافت را رها و پهلوی از آن تهی نمودم ... میراث خود را غارت شده می‌بینم، پس شکیبائی کردم در حالی که در چشم من خاشاک و در گلویم استخوان بود. «تا آنجا که فرموده است: «و عمر مرا نفر ششم شورا قرار داد و چنین پنداشت که من هم چون یکی از ایشانم و پناه بر خدا از آن شورا! چه هنگامی در مورد مقایسه و سنجش من با ابو بکر شک و تردید بوده است که اکنون قرین این اشخاص باشم؟ و با این وجود من در فراز و نشیب با آنان مدارا کردم. «خطبه‌ای طولانی است که ما آن را در اینجا خلاصه کردیم و همین مقدار دلالت بر کراهت آن حضرت نسبت به کسانی

که در خلافت بر او پیشی گرفتند دارد و نشان - دهنده نارضایتی او بر آنچه در این باره انجام داده اند می باشد. ولی مخالفان ما به سبب ستیزی که با حق دارند خود را به نادانی می زنند و اخبار کم و نادر در مورد کراهت تنی چند از بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) را سبب نادرستی و خدشه در امامت آن حضرت می دانند، ولی این اخباری را که ما در مورد مخالفت بزرگان مسلمانان و سران مهاجر و انصار و مؤمنان، با خلافت آن سه تن آوردیم، دلیل بر سستی و بطلان آن نمی دانند و آن را سبب مخدوش بودن آن هم نمی دانند و با وجود این به سبب گستاخی و کمی امانت و به خود شیفتگی در مورد خلافت ایشان ادعای اجماع می کنند! «براستی که این چیز شگفتی است» «۱»، و من در این کتاب اندکی از اخباری را که در مورد چگونگی بیعت با امیر المؤمنین آمده است، آوردم و متذکر شدم که مورد اتفاق بوده است و امیر المؤمنین به خلافت رغبتی نشان نداده و حاضر بوده است نپذیرد و مردم او را با اختیار بر دیگران مقدم داشته و برگزیده اند

(۱) قسمتی از آیه ۴ سوره سی و هشتم (ص). م

ص: 71

و امامت او بر طبق اصول شیعیان و اصول مخالفان ما صحیح و ثابت است و در همین مقدار کفایت است

خودداری امیر المؤمنین از پذیرفتن بیعت مردم

از جمله کسانی که چگونگی بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) را نوشته اند، ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی است که در کتاب خود درباره جنگ جمل از سیف بن عمر از محمد بن عبد الله بن سواده و طلحه بن الاعلم و دو پسر عثمان نقل می کند که پس از کشته شدن عثمان در مدینه غافقی بن حرب عکی به مدت پنج روز امیر بود . و مردم در جستجوی کسی بودند که تقاضای آنان را برای قبول خلافت بپذیرد و کسی را نمی یافتند. «۱» مصریها سراغ علی (ع) را می گرفتند و او خود را از ایشان پوشیده می داشت و به نخلستانهای مدینه پناه برده بود و پس از ای نکه موفق شدند با او ملاقات کنند، نپذیرفت.

ابو مخنف می گوید: اسحاق بن راشد از عبد الحمید بن عبد الرحمن از ابن اثری نقل می کند که می گفته است: آیا می خواهی آنچه را به چشم خود دیده و به گوشم شنیده ام برایت نقل کنم؟ و آن این است که کنار بیت المال در حضور مردم علی (ع) به طلحه فرمود، دست دراز کن تا با تو بیعت کنم . گفت: تو برای این کار سزاوارتر از منی و آن مقدار از مردم که برای بیعت با تو جمع شده اند برای من جمع نشده اند. علی (ع) فرمود: ما از تو بیمناکیم، طلحه گفت: از سوی من مترس که به خدا سوگند از جانب من زبانی به تو نخواهد رسید . «۲» در این هنگام عمار یاسر، ابو الهیثم بن التیهان، رفاعه بن ابی رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب خالد بن زید برخاستند و گفتند: ای علی می بینی که کار به تباهی کشیده است و دیدی که عثمان چه کرد و به سبب مخالفتش با قرآن و سنت بر سر او چه آمد . اکنون دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم تا کار امت که به تباهی کشیده است اصلاح شود . علی (ع) نپذیرفت و فرمود: شما دیدید که با من چگونه رفتار شد و اندیشه این مردم را هم می دانید، مرا به ایشان نیازی نیست. آنان روی به انصار کردند و گفتند: ای گروه! شما انصار خدا

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۰۳ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و خلاصه‌تر، در ترجمه تاریخ بلعمی، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، آمده است. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۰۳ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و خلاصه‌تر، در ترجمه تاریخ بلعمی، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، آمده است. م

ص: 72

و رسول خداييد و خداوند شما را با وجود پيامبر (ص) گرامی داشته است و فضل علی (ع) و سابقه او در اسلام و قرب و منزلت او را نسبت به پيامبر (ص) می‌دانيد و اگر او خليفه شود برای شما خير را بنا خواهد گذاشت. انصار گفتند: ما از همگان به بيعت با او خشنودتریم و کس دیگری را به جای او نمی خواهیم. سپس همگان بر علی (ع) اجتماع کردند و چندان پافشاری نمودند تا با او بيعت کردند.

ابو مخنف همچنین با اسناد خود نقل می کند که ابو الهيثم بن التيهان به انصار گفت : شما نیک‌اندیشی مرا می‌دانيد و از منزلت من در پی‌شگاه پيامبر (ص) آگاهيد که آن حضرت مرا برای دوستی خود برگزيد، اکنون حکومت را به کسی واگذاريد که از همه شما اسلام آوردنش کهن تر و به پيامبر (ص) نزديکتر و سزاوارتر است و شايد خداوند به وسيله او الفت شما را به یکديگر فراهم کند و خونهای شما را محفوظ بدارد. انصار همگان پاسخ دادند شنوا و فرمانبرداريم.

سیف از رجال خود روایت می کند که مردم به حضور علی (ع) جمع شدند و پیشنهاد بيعت کردند و از آن حضرت خواستند که در کار ایشان نظارت کند. فرمود: کس دیگری غیر از مرا جستجو کنید. گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهيم! مگر این فتنه را نمی‌بینی، مگر از خدا نمی ترسی که کار این امت به تباهی کشد؟ فرمود : اکنون که پافشاری می‌کنيد، می‌گويم: اگر بپذيرم شما را بر آنچه که خود می‌دانم وادار می‌کنم و راه می‌برم و اگر مرا رها کنید، همچون یکی از شما خواهم بود. گفتند: همگی به حکومت تو راضی شده‌ايم و میان ما هيچ کس با تو مخالف نیست و به هر گونه که صلاح می‌دانی ما را راهبری کن. و سپس همگی بيعت کردند.

بيعت طلحه و زبير با علی (ع)

ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفی «۱» از عثمان بن ابی شيبه از ادريس از محمد بن عجلان از زید بن اسلم روایت می‌کند که می‌گفته است، طلحه و زبير به حضور علی (ع) که به نخلستانهای مدینه رفته بود، آمدند و گفتند : دست دراز کن تا با تو بيعت

(۱) ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفی از بزرگان علمای قرن سوم (در گذشته ۲۸۳ ه ق) است، ندیم در الفهرست او را از علمای مورد اعتماد و مصنفان مورد وثوق دانسته است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به الغارات؛ ج ۱، مقدمه فاضلانه استاد فقید سید جلال الدین محدث ارموی، ص یح - عا.

م

ص: 73

کنیم که مردم به کس دیگری غیر از تو خشنود نیستند. علی (ع) فرمود: مرا بر این نیازی نیست و اگر برای شما دو تن من وزیر باشم بهتر از این است که امیر شما باشم. یکی از شما که از قریش است دست فراز آرد تا با او بیعت کنم. گفتند: مردم کسی جز تو را نمی خواهند و غیر از تو به کس دیگری رغبت ندارند و دست فراز آرد تا با تو بیعت کنیم و در این مورد نخستین کس باشیم. فرمود: بیعت با من به صورت پوشیده نخواهد بود، مهلت دهید به مسجد بروم. گفتند: ما نخست همین جا با تو بیعت می کنیم و سپس در مسجد هم با تو بیعت خواهیم کرد. و آن دو نخستین کسان بودند که با علی (ع) بیعت کردند و چون مردم هم با علی (ع) بیعت کردند، نخستین کس طلحه بود که بیعت کرد؛ او از منبر بالا رفت و با دست خود که شل بود دست علی (ع) را گرفت و بیعت کرد و مردی از بنی اسد که فال می گرفت و پیشگویی می کرد آنجا ایستاده بود و به طلحه می نگریست. «۱» چون دید نخستین دستی که به دست علی (ع) رسید دست طلحه است که شل است، کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) بر زبان آورد و گفت: نخستین [بیعت کننده] دست شل است، شاید که این بیعت به انجام نرسد. «۲» و چون طلحه و زبیر از منبر فرود آمدند، مردم با علی (ع) بیعت کردند.

این اخبار که فراوان و در کتابهای سیره و تاریخ و کتابهای دیگر از سوی دانش مندان نوشته شده است و متواتر نقل شده است دلیل بر نادرستی ادعای مخالفان است که می گویند؛ علی (ع) کسی را مجبور به بیعت با خود کرده است و موجب سستی خبری است که واقعی آن را از قول هواداران عثمان که آشکارا با علی (ع) ستیزه می کنند، آورده است.

وانگهی واقعی خود در کتابی که درباره جنگ جمل تألیف کرده است، اخباری آورده که موافق با اخباری است که ما نقل کردیم و مخالف مضمون خبری است که خود از هواداران عثمان آورده است. واقعی در کتاب خود می گوید:

عبد الله بن جعفر از عثمان بن محمد برای من نقل کرد که چون عثمان کشته شد، مردم پیش علی (ع) آمدند تا با آن حضرت بیعت کنند، نپذیرفت. گفتند: بیعت می کنیم و

(۱) در تاریخ طبری؛ ص ۶۰۷ و نهایه الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۰۵، نام این شخص حبیب بن ذؤیب ثبت شده است. م

(۲) ابن عبد ربه در عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۰، نظیر این مطلب را آورده است. م

ص: 74

با اوامر تو مخالفت نخواهیم کرد. باز هم نپذیرفت. دستش را گرفتند و باز کردند و به دست خود گرفتند و بیعت کردند و گفتند: بیعت می کنیم و شایسته ای جز تو پیدا نمی کنیم و به کس دیگری غیر از تو راضی نخواهیم شد. اسماعیل بن محمد از محمد بن سعد نقل می کرد که می گفته است، علی بن ابی طالب (ع) کسی پیش پدرم سعد بن ابی وقاص فرستاد که

برود و بیعت کند. پدرم گفت: هرگاه کسی جز من باقی نمانده باشد با تو بیعت خواهم کرد. علی (ع) فرمود: سعد را آزاد بگذارید. همچنین علی (ع) کسی پیش اسامه بن زید فرستاد و اسامه پیام داد که فرمانبردار تو هستم ولی مرا از اینکه با شمشیر همراه تو بیایم [با لشکرکشی‌های تو همراه باشم] معاف بدار و علی (ع) به اسامه فرمود: من هیچ کس را به بیعت کردن با خود مجبور نمی‌کنم.

بنابراین همان گونه که قبلاً نوشتیم همه کسانی که با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کرده‌اند خود دعوت‌کننده برای بیعت با علی (ع) بوده‌اند و با آزادی بیعت کرده‌اند.

شیخ مفید که خداوند تأیید او را مستدام بدارد، می‌گوید: قبلاً در مورد امامت امیر المؤمنین علی (ع) از جهت نصوصی که پیامبر (ص) در آن مورد فرموده‌اند و او را از میان همگان برگزیده‌اند سخن گفتیم و نیز از جهت دلایل و براهینی که مورد قبول مخالفان است، امامت علی (ع) و صحیح بودن بیعت او را ثابت کردیم.

همچنین درباره عصمت او استدلال کردیم و شرح دادیم و اخباری را که از طریق خاصه و عامه در مورد وجوب حق آن حضرت و حرام بودن مخالفت با او نقل شده است بررسی کردیم. به این ترتیب باطل بودن ادعای مخالفان ما آشکار می‌شود و نمی‌توان راه کسانی را که با علی (ع) جنگ کرده‌اند راه درستی دانست و در خطا بودن آن جای هیچ گونه تردید و درنگی باقی نمی‌ماند و با توضیح کافی که در این باره دادیم، نیازی نیست که درباره باطل بودن عقیده و اصل بن عطاء، عمرو بن عبید و اصم و پیروان ایشان سخنی بگوییم و از آغاز بحث تاکنون مطالبی ایراد کرده‌ایم که باطل بودن شبهات حشویها و دیگران را مسلم ساخته است و معلوم شد که حکومت امیر المؤمنین علی (ع) به اجماع مسلمانان بوده است و برای صحت عقیده شیعیان و گروهی از معتزله و مرجئه و خوارج در مورد بر حق بودن علی (ع) و گمراهی مردم بصره و بر خطا بودن کسانی که با آن حضرت جنگ کرده‌اند برهان روشن بیان کردیم. و چون عصمت علی (ع) را ثابت کردیم، بطلان عقیده خوارج و بدعتگذاران

ص: 75

که موضوع حکمیت را نپذیرفتند و به صلح و ترک جنگ اعتراض کردند آشکار می‌شود و اکنون انگیزه‌های نهان جنگ جمل را که بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است و آنچه را که برای همگان آشکار است، بررسی می‌کنیم و اخباری را که در مورد این جنگ آمده است و چگونگی آن را در جایگاه مناسب خود با نظم و ترتیب، به خواست خداوند متعال توضیح خواهیم داد.

ناکثان «۱» (پیمان‌گسلان)

جنگ و فتنه جمل به ظاهر پدیده پیمان شکنی طلحه و زبیر است و آن دو بیعت خود را که نخست با کمال میل و آزادی با علی (ع) انجام داده بودند شکستند و در ظاهر، نخست اظهار داشتند که برای انجام عمره از مدینه به مکه می‌روند، و چون به مکه رسیدند به عایشه و کارگزاران عثمان که با اموال مسلمانان و به طمع تصرف آنها و از بیم امیر المؤمنین علی (ع) به آن شهر گریخته بودند، پیوستند و همگی هماهنگ شدند که باید خون عثمان را مطالبه کرد و برای علی (ع) چنین بهانه‌ای ساز کردند که چرا قاتلان عثمان و کسانی از مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق که عثمان را محاصره کردند،

پیرامون علی (ع) هستند و از یاران و سپاهیان او می باشند و از ویژگی‌های آن حضرت شمرده می شوند و در جنگ هم از علی (ع) طرفداری می کنند و علی (ع) هم با گفتار پسندیده و معقول و رفتار مناسب به ظاهر از آنان حمایت می کند و آنچه را نسبت به عثمان انجام داده اند زشت نمی شمرد و از ایشان روی گردان نیست؟ و نظیر این شبهات را بیان کرده و برای اشخاص ضعیف ایجاد شبهه می کردند و نادانان را می فریفتند و چنین وانمود می کردند که عثمان مظلوم بوده است و سزاوار آنچه که مردم نسبت به او انجام داده اند نبوده است و نباید او را محاصره و از خلافت خلع می کردند. و نباید خونش را حلال می شمردند. آنها گروهی را که بدین گونه فریب دادند، برگرد خود جمع کردند و آنان دعوت ایشان را پذیرفتند. سپس آن گروه همگی آهنگ بصره کردند، زیرا عموم مردم آن شهر از طرفداران عثمان بودند و از هواداران حاکم بصره - عبد الله بن

(۱) به شرکت کنندگان در جنگ جمل که با علی (ع) مخالفت و جنگ کردند «ناکثین» و به شرکت کنندگان در جنگ صفین «قاسطین» و به خوارج «مارقین» اطلاق می شود. م

ص: 76

کریم بن عامر «۱» که پسر عموی عثمان هم بود - شمرده می شدند. این ظاهر موضوع بود که طلحه و زبیر و عایشه مدعی خونخواهی عثمان بودند و حال آنکه بر طبق اخبار صحیح و با اندک تفکر و اندیشه خلاف این موضوع ثابت می شود. مگر نمی بینی که به اجماع مورخان و علمای سیره همین سه نفر خودشان از مهمترین عوامل خلع و محاصره و کشته شدن عثمان بوده اند و امیر المؤمنین علی (ع) همواره آنان را از این کار باز می داشت و برای جلوگیری از ایشان و اصلاح کار عثمان چاره اندیشی می کرد؟ با آنکه در این باره بر علی (ع) خرده می گرفتند و این کار او را ناپسند می شمردند و کارهای ناپسند و بدعتهای عثمان را بازگو می کردند. هر کس این موضوع را انکار کند یا در موردی از آن تردید نماید، یا بی اطلاع از تاریخ و ناآگاه از اخبار و آثار است و یا ستیزه جویی است که به عمد انکار می کند و در این مورد با مخالفان نباید جز با دیده انصاف و به شرط آگاه بودن از اخبار و درک محضر دانشمندان مباحثه کرد. و نیز با افرادی که از روایات شناختی ندارند یا از آنها روی گردانند و فقط به جدل و ستیزه جویی می پردازند و افراد عامی که از اخبار غافلند و به خوشبها سرگرم ند نباید در این مورد و امثال آن مباحثه کرد. بلکه بهتر است آنان با عالمان متخصص در این باره دیدار کنند و از علم ایشان بهره مند شوند.

انگیزه های قیام بر ضد عثمان

اکنون به توفیق خداوند متعال مختصری از اخباری را که دلالت بر آن دارد که اعمال طلحه و زبیر و عایشه - در روزگار عثمان - از مهمترین عوامل خلع و محاصره او و ریختن خونس بوده و فساد و تباهی ببار آورده است بیان می کنیم. از جمله این اخبار، خبری است که ابو حذیفه اسحاق بن بشر قرشی «۲» آن را در کتاب خود به نام مقتل عثمان آورده است. او از بزرگان محدثان اهل سرت و از مخالفان شیعه است و به عقیده برخی از اهل سنت چون مطالبی بر خلاف نظر ایشان گفته است، متهم است. ولی گمان دروغ گفتن بر او برده نمی شود و نمی توان گفت آنچه

(۱) نام این شخص عبد الله بن عامر بن کریز است و به صورت فوق اشتباه است. این شخص به نقل ابن اثیر در اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۹۱، پسر خاله عثمان است. برای اطلاع بیشتر درباره کارهای ناپسند او به همان مأخذ مراجعه فرمایید.

م

(۲) ابو حذیفه در گذشته ۲۰۶ ه ق است. برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۲۶. م

ص: 77

از اخبار جمع کرده دروغ است. ابو حذیفه می گوید: محمد بن اسحاق از زهری «۱» برای من نقل کرد که چون ششصد سوار از مردم مصر به فرماندهی عبد الرحمن بن عدیس بکری «۲» به مدینه آمدند و در منطقه ذو خشب «۳» اجتماع کردند و کنانه بن بشیر کنانی، ابو عمر بن بدیل بن ورقای خزاعی و ابو عروه لثی هم با ایشان بودند و گروهی از مردم بصره همراه حکیم بن جبلة عبدی و گروهی از قاریان کوفه همراه کمیل بن زیاد و مالک اشتر، و صعصعة بن صوحان و حجر بن عدی - که به سبب اعتراض به کارهای عثمان به فرمان او از کوفه به شام تبعید شده بودند - «۴» به مدینه آمدند و به آنان پیوستند، همگی آشکارا بدعتهای عثمان را می شمردند و از کارهایش خرده می گرفتند. در این هنگام عمر بن عبد الله اصم و زیاد بن نظر پیش آنان رفتند و گفتند: اگر می خواهید می توانیم از سوی شما به همسران پیامبر (ص) پیغام برسانیم و اگر آنان به شما دستور دادند که اقدامی بکنید، اقدام کنید. ایشان به آن دو گفتند:

چنین کنید و پس از اینکه با همگان گفتگو کردید با علی مذاکره کنید. آن دو رفتند و نخست با عایشه و پس از او با همسران دیگر پیامبر (ص) ملاقات کردند و پس از آن پیش گروهی از اصحاب پیامبر (ص) رفتند و موضوع را به اطلاع ایشان رساندند و همسران و اصحاب پیامبر (ص) گفتند به آنان بگویید به مدینه آیند. پس از آن به حضور امیر المؤمنین علی (ع) رفتند و موضوع را به اطلاع ایشان رساندند و برای آمدن آن قوم به مدینه از علی (ع) اجازه خواستند. علی پرسید: آیا پیش از آنکه اینجا بیایید پیش کس دیگری هم رفته اید؟ گفتند: آری، پیش عایشه و همسران پیامبر (ص) و برخی از اصحاب ایشان از مهاجران و انصار رفته ایم و آنان دستور داده اند که ایشان به مدینه آیند. علی (ع) فرمود: من به آنان چنین دستوری نمی دهم،

(۱) محمد بن مسلم زهری (۱۲۴ - ۵۸ ه ق) از بزرگان تابعان و از مردم مدینه و از فقها و حفاظ حدیث است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام، چاپ سوم، ج ۷، ص ۳۱۷. م

(۲) عبد الرحمن بن عدیس بلوی، از اصحاب شجاع پیامبر (ص) است، در فتح مصر شرکت داشته و در سال ۳۶ هجری به فرمان معاویه کشته شده است. رجوع کنید به اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۳۱۰. م

(۳) نام صحرائی که تا مدینه یک شب راه است. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۴۴۰. م

(۴) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۸۵ و کامل التواریخ؛ ج ۳۵، ص ۵۳، تبعید این گروه به شام آمده است. م

بلکه می‌گویم برای اصلاح امر از نزدیکترین اشخاص به عثمان یاری بخواهند که اگر اصلاح شود برای آنان بهتر است و اگر عثمان نپذیرفت، خودشان به کار خویش داناترند. آن دو مرد پیش ایشان برگشتند و گروهی از مردم مدینه همراه برخی از مردم مدینه همراه برخی از افراد اصیل و جوانمرد به آنان پیوستند و چون به عثمان خبر رسید که ایشان آنجا جمع شده‌اند، به علی (ع) پیام داد که ای ابو الحسن پیش آنان برو و ایشان را برگردان و از تصمیمی که دارند و برای انجامش آمده‌اند منصرف گردان.

علی (ع) پیش ایشان رفت و آنان همین که او را دیدند، خوشامد گفتند و اظهار داشتند که ای ابو الحسن! می‌دانی که این مرد [عثمان] چه کردارهای زشتی انجام می‌دهد و مسلمانان از او و کارگزارانش چه می‌بینند؟ ما با او ملاقات کردیم و خواستیم رضایت ما را جلب کند، توجهی نکرد و با او سخن گفتیم، به سخن ما گوش فرا نداد. و خشم او هم نسبت به ما برانگیخته شده است و اکنون آمده‌ایم و از او می‌خواهیم از خلافت و فرماندهی بر مسلمانان کناره‌گیری کند و در این باره از مهاجران و انصار و همسران رسول خدا (ص) - که همچون مادران همه مؤمنانند - اجازه خواستیم و به ما اجازه داده‌اند که وارد مدینه شویم و ما مصمم بر این کار هستیم. امیر المؤمنین علی (ع) به ایشان گفت: ای گروه! درنگ کنید و در مورد چیزی که سرانجامش معلوم نیست شتاب مکنید و ما در مواردی از کارهایش او را سرزنش کرده ایم و از آنها دست برداشته است. شما هم بازگردید. آنان در پاسخ گفتند: ای ابو الحسن! هرگز ما راضی و قانع نمی‌شویم مگر اینکه او خود را از خلافت عزل کند و کسی که امانت او مورد اعتماد باشد بر خلافت گماشته شود.

امیر المؤمنین پیش عثمان بازآمد و سخن آنان را بازگفت. عثمان از خانه بیرون آمد و به منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و شروع به استمداد کرد و از مردم خواست که آن گروه را از او بازدارند. عمرو عاص برخاست و گفت: ای عثمان! تو مورد اتهام قرار گرفته‌ای و آنان تو را متهم ساخته‌اند. اکنون توبه کن و به سوی خداوند بازگرد. عثمان گفت: ای پسر نابغه! «۱» تو هم این جایی؟ سپس دست به سوی

(۱) نابغه از روسپی‌های دوره جاهلی - مادر عمرو - است و عثمان برای تحقیر عمرو او را پسر نابغه خطاب کرده است. رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۱۳۵ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۲۴۲ م

آسمان برافراشت و گفت: به پیشگاه خداوند توبه می‌کنم. پروردگارا! من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم.

امیر المؤمنین علی (ع) کسی را پیش آن قوم فرستاد و پیام داد که عثمان توبه کرد و خود را از انجام آن کارها بیرون کشید. ولی آنان همگی به مدینه آمدند و عمرو بن معدی کرب بگروه بسیاری به آنان پیوست و ایشان را بر ضد عثمان تحریک می‌کرد و کارهای ناپسندش را بر می‌شمرد و این ابیات را می‌خواند:

«چون کشته شویم و هیچ کس بر ما گریه نکند، قریش می‌گویند آری سرنوشت چنین بود. شخص آزاده در تابستان از همه اندامهایش خون جاری می‌شود و فقط در تب و تاب آن با ما برابری می‌شود [گرما در تابستان همه جا گسترده

است و با ما در تب و تاب آن برابری می‌شود] آری در مورد ضربه‌های نفوذ کننده نیزه برابری است ولی به هنگام عطای دینارها برابری نیست.» «۱» از مهاجران طلحه و زبیر و از انصار عموم ایشان به آن گروه پیوستند.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش آنان رفت و فرمود: ای گروه! از خدا بترسید، شما را با این مرد [عثمان] چه کار است؟ مگر از آنچه خوش نمی‌دارید بازنگشته است، مگر بر منبر آشکارا توبه نکرده است؟ و همواره نسبت به آنان با مهربانی رفتار می‌کرد و سخنان نرم می‌گفت تا آنکه خشم و خروش ایشان فرو نشست.

سپس اهالی مصر از علی (ع) خواستند که با عثمان ملاقات کند و بخواهد تا عبد الله بن سعد بن ابی سرح را از حکومت مصر برکنار کند. مردم کوفه هم خواستند تا برکناری سعید بن عاص را از حکومت کوفه از عثمان بخواهد و مردم نهروان هم خواستند تا برکناری ابن کریم را بخواهد، و به عثمان تذکر دهد تا از کارهای ناپسندی که انجام می‌داده است خودداری کند.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش عثمان برگشت و چندان پافشاری کرد تا عثمان پیشنهادهای آن قوم را پذیرفت و عهد و پیمان استوار بست.

علی (ع) پیش آن گروه برگشت و فرمود که عثمان همه خواسته‌های ایشان را

(۱) عمرو بن معدی کرب در سال نهم هجرت مسلمان شد. پس از رحلت پیامبر (ص) مرتد گردید و دوباره مسلمان شد و در سال ۲۱ هجرت درگذشت؛ شرح حالش به تفصیل در اغانی، چاپ وزارة الثقافة مصر؛ ج ۱۵، ص ۲۴۵-۲۰۸ آمده است. دو بیت از ابیات بالا در همان کتاب، ص ۲۴۳ و عقد الفرید؛ ج ۲، ص ۶۶ آمده است. م

ص: 80

پذیرفته است و چندان با آنان گفتگو کرد که پراکنده شده و عازم سرزمینهای خود شدند، ولی مصریان همین که مقداری از راه را رفتند. ناگاه به سواری برخوردند که شتابان می‌رفت و چون نزدیک ایشان رسید، دقت کردند و دیدند غلام عثمان است که بر یکی از ناقه‌های او سوار است. نسبت به او بدگمان شدند و پرسیدند: کجا- می‌روی؟ گفت: عثمان مرا برای انجام کاری فرستاده است. پرسیدند: به کجا؟ زبانش بند آمد و نتوانست درست سخن بگوید. نسبت به او درشتی کردند، بناچار گفت:

مرا به مصر فرستاده است. گفتند: برای چه کاری؟ گفت: نمی‌دانم. بدگمانی ایشان بیشتر شد. او را بازرسی بدنی کردند چیزی همراهش نیافتند. باروبنه‌اش را بررسی کردند و نامه ای پیدا کردند که عثمان بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح نوشته بود و مضمون آن چنین بود: چون این نامه من به دست تو رسید، گردن عمرو بن بدیل و عبد الرحمن بکری را بزن و هر دو دست و پای علقمه و کنانه و عروه را قطع کن و بگذار چندان در خون خود دست و پا بزنند تا بمیرند و چون مردند، پیکرشان را بر درختان خرما بیاویز.

آنان که چنین دیدند، غلام را گرفتند و با خود به مدینه آوردند و از علی (ع) اجازه خواستند و آن نامه را به ایشان دادند. علی (ع) از آن نامه وحشت کرد؛ پیش عثمان رفت و فرمود: «مرا وادار کردی در کاری وساطت کردم و کمال کوشش خود را برای تو و خیرخواهی تو انجام دادم و از قوم خواستم دست از تو بردارند و از تو درگذرند. عثمان گفت: مگر چه پیش آمده است؟ علی (ع) آن نامه را بیرون آورد و گشود و خواند. عثمان منکر آن شد. علی پرسید: آیا این خط را می‌شناسی؟ گفت:

آری شبیه خط کاتب من است. فرمود: آیا این مهر را می‌شناسی؟ گفت: ممکن است جعلی باشد. فرمود: این شتری را که بر در خانه تو ایستاده است می‌شناسی؟ گفت:

آری این شتر من است، ولی من به هیچ کس چنین دستوری نداده‌ام و اطرافیان من هم مرتکب چنین کاری نمی‌شوند. فرمود: غلام تو را چه کسی روانه کرده است؟ گفت:

بدون دستور من روانه کرده‌اند. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: در این صورت من از کار تو کناره می‌گیرم، خود دانی و یارانت. و از خانه عثمان بیرون آمد و به خانه خویش رفت و در بر روی خود بست و اجازه نداد هیچ کس از آن قوم به حضورش آیند. «۱»

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹ و تاریخنامه طبری، چاپ استاد محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ ه. ش، ج ۱، ص ۵۹۹. م

ص: 81

در این هنگام طلحه و زبیر پیش آن گروه رفتند و به آنان گفتند: علی بن ابی طالب کناره گرفته است و ما آماده‌ایم همراه شما بر ضد این مرد [عثمان] اقدام کنیم و تصمیم گرفتند او را محاصره کنند.

عثمان چون دانست که او را محاصره کرده‌اند و تصمیم بر خلع او گرفته‌اند، نامه‌ای به معاویه نوشت و از او خواست با لشکریان شام به مدینه آید و نامه‌ای هم به عبد الله بن عامر نوشت و از او خواست با لشکرهای بصره و فارس به مدینه آید تا به وسیله آنان بر آن قوم پیروز شود و آنان را از خود براند و دور کند.

مردم مصر و عراق و حجاز آگاه شدند که عثمان مردم شام و شیعیان خود را از بصره و فارس و خوزستان فرا خوانده است که با ایشان وارد جنگ شوند. این بود که بر شدت محاصره خود افزودند و طلحه و زبیر این کار را بر عهده گرفتند و بر عثمان سخت گرفتند و از رساندن آب جلوگیری کردند. طلحه سرپرستی محاصره کنندگان و کسانی که خانه عثمان را احاطه کرده بودند بر عهده داشت و اجازه نمی‌داد هیچ کس آب و خوراک به خانه ببرد و نیز اجازه نمی‌داد کسی از داخل خانه بیرون آید و جای دیگر برود. «۱» با این حال آیا بر هیچ شخص عاقلی براءت امیر المؤمنین علی (ع) از آنچه پیمان گسلان بر او بسته‌اند پوشیده می‌ماند؟ آنان مدعی شدند که علی (ع) مردم را بر عثمان شورانیده و درباره ریختن خون او کوشش کرده است و حال آنکه روایتی که در بالا آوردیم از ابو حذیفه اسحاق بن بشر است که گفتیم از اهل سنت است؛ و آیا هیچ کس در مورد آنچه طلحه و زبیر انجام دادند و خود عهده دار محاصره او شدند تا آنکه به

کشته شدنش انجامید تردید می‌کند؟ و آنگاه همین دو تن پس از کشته شدن عثمان چنین تهمتی به علی (ع) می‌بندند و برای خود از آنچه کرده اند ادعای براءت می‌کنند و این شبهه باطل خود را انگیزه روا بودن جنگ با علی (ع) قرار می‌دهند و بدیهی است که این ادعای باطل و بهتان آشکار است. این خبر نشان دهنده این است که اظهار خونخواهی آنان برای عثمان بر خلاف نیت واقعی آنان است. از جمله اخبار دیگری که درباره کارهای طلحه و زبیر نسبت به عثمان نقل شده است،

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۸ و عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۹۱. م

ص: 82

خبری است که ابو اسحاق جبلة بن زفر «۱» نقل می‌کند و می‌گوید: خودم طلحه و زبیر را دیدم در حالی که زره پوشیده بودند خرامان برای کشتن عثمان می‌رفتند و مردم را بر می‌انگیختند و سپس خود با میل خویش به حضور علی (ع) آمدند و بدون اکراه و اجبار با او بیعت کردند و سپس کردند آنچه کردند.

ابو حذیفه قرشی هم از حصین بن عبد الرحمن از عمرو بن جاران از احنف بن قیس «۲»، حدیث مفصلی درباره چگونگی سرانجام عثمان نقل می‌کند و ضمن آن می‌گوید: به مدینه آمدم و همین که متوجه فتنه شدم و دیدم مردم عثمان را محاصره کرده اند و در خطر است، پیش طلحه و زبیر رفتم و گفتم: چنین می‌بینم که عثمان کشته خواهد شد. شما دو تن به من چه دستور می‌دهید و با چه کسی بیعت کنم که شما او را برای من بیسندید؟ هر دو گفتند: با علی (ع) بیعت کن. من از مدینه بیرون آمدم و به مکه رفتم. عایشه آنجا بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین می‌پندارم که عثمان کشته خواهد شد، نظرت چیست، با چه کسی بیعت کنم؟ گفت: با علی (ع). من چون حج خود را گزاردم به مدینه بازگشتم و در آن هنگام عثمان کشته شده بود. با علی (ع) بیعت کردم و به بصره بازگشتم. ناگهان دیدم عایشه و طلحه و زبیر آنجا آمدند و شروع به خونخواهی عثمان کردند و به ما فرمان دادند با علی بن ابی طالب جنگ کنیم و از این موضوع سخت تعجب کردم. «۳» ابو حذیفه همچنین از قول رجال حدیث خویش نقل می‌کند که می‌گفته‌اند، چون مردم بر ضد عثمان اجتماع کردند، به او پیام فرستادند که خود را از خلافت خلع کن. او گفت: جامه‌ای را که خداوند بر من پوشانده از تن خویش بیرون - نمی‌آورم. و سپس نامه‌ای به معاویه نوشت و از او خواست همراه لشکریان شام به مدینه آید، و نامه دیگری به عبد الله بن عامر بن کریز نوشت و او را همراه لشکریان بصره به مدینه احضار کرد. پس از آن عثمان به مسجد آمد و به منبر رفت و شروع به ایراد

(۱) ظاهراً به نقل زرکلی در الاعلام؛ ج ۲، ص ۱۰۲، نام پدر این شخص زحر است نه زفر. م

(۲) نامش ضحاک، متولد سه سال قبل از هجرت و در گذشته سال ۷۲ هجرت است و در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۷، ص ۶۶. م

(۳) این موضوع را ابن حجر هیثمی در تطهیر الجنان (که در حاشیه الصواعق چاپ شده)؛ چاپ ۱۳۱۲ هـ ق، ص ۱۱۳، آورده است و با تفصیل بیشتری در عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۹، آمده است. م

ص: 83

خطبه کرد. همین که آغاز به سخن کرد، مردی از انصار برخاست و گفت: ای عثمان! احکام کتاب خدا را برپا دار. عثمان گفت: تو باید چنین کنی. آن مرد دو بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و سپس نشست. گروهی از انصار برخاستند و او را بیرون بردند.

در این هنگام از هر سوی به عثمان ریگ می زدند و چنان شد که عثمان از هو ش رفت و افتاد. بنی امیه، عثمان را برداشتند و به خانه اش بردند. علی (ع) برای اینکه از حال عثمان پیرسد، پیش او آمد و بنی امیه همگی با هم و یک صدا گفتند: ای علی! زندگی ما را تیره کردی و نسبت به ما این چنین رفتار کردی. به خدا سوگند اگر به آنچه که می خواهی برسی زندگی را بر تو تلخ خواهیم کرد. علی (ع) خشمگین از پیش آنان بیرون رفت. «۱» بنی امیه، عباس بن زبرقان را- که خواهرش همسر حارث برادر مروان حکم بود- از پی علی (ع) روانه کردند و گفتند: به او بگو تو را با کار این پسر عمومیت چه کار است؟ عباس بن زبرقان از پی علی (ع) رفت و این پیام را رساند. علی (ع) در حالی که خشمگین بود گفت: این نتیجه کارهای ناپسندی است که عثمان انجام داده و می دهد و اکنون هم که می خواهم حال او را بیرسم، مورد تهمت قرار می گیرم. به خدا سوگند اگر موقعیت من نبود عثمان تاکنون سر مرا از بدنم جدا کرده بود.

ناسپاسی و شوراندن طلحه مردم را بر عثمان

چون عثمان از برکناری خودداری کرد، طلحه و زبیر سرپرستی مردم را در محاصره کردن او بر عهده گرفتند و او را در محاصره سختی قرار دادند و آب را از او بازداشتند. عثمان به علی (ع) پیام فرستاد که طلحه و زبیر از تشنگی مرا می کشند و حال آنکه کشته شدن با شمشیر بهتر است. علی (ع) در حالی که دست مسور بن مخرمه زهری «۲» را در دست داشت بیرون آمد و به خانه طلحه رفت. طلحه در حالی که پیراهنی هندی بر تن داشت در خانه خود مشغول تراشیدن تیر بود و چون علی را دید خوشامد گفت و برای او روی تشکچ ه خود جا باز کرد. علی (ع) فرمود: عثمان به من پیام

(۱) در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۸، نیز آمده است. م

(۲) مسور (متولد سال دوم هجرت) خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف است و در سال شصت و چهارم هجرت همراه عبد الله بن زبیر بوده و در اثر اصابت سنگ داخل مسجد الحرام کشته شده است. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۳۶۵ م

ص: 84

داده است که شما او را از تشنگی خواهید کشت و این ستوده نیست و کشته شدن با شمشیر بهتر است. هر چند با خویش تعهد کرده‌ام که پس از مصریان هیچ کس را از او بازندارم، ولی من خوش می‌دارم که برای او آب بفرستید تا تصمیم خود را درباره‌اش بگیرید. طلحه گفت: نه، به خدا سوگند نمی‌گذاریم آسوده باشد و اجازه نمی‌دهیم چیزی بخورد و بیاشامد. علی فرمود: گمان نمی‌کردم از هیچ فرد قرشی تقاضایی کنم و نپذیرد، ای طلحه! این حال را رها کن. طلحه گفت: ای علی تو را در این کار بهره‌ای نخواهد بود. علی (ع) خشمگین برخاست و فرمود: ای پسر زن حضرمی بزودی خواهی دانست که مرا در این کار بهره‌ای هست یا نیست. و از خانه او برگشت.

ابو حذیفه اسحاق بن بشر قرشی همچنین از قول یزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کند که می‌گفته است، به خدا سوگند هنگامی که عثمان در محاصره بود طلحه را دیدم که بر اسبی سیاه سوار است و نیزه به دست دور خانه عثمان جست و خیز می‌کند و گویی هم اکنون سپیدی جامه اش را از زیر زره می‌بینم. «۱» ابو اسحاق روایت می‌کند که چون محاصره عثمان سخت شد، بنی امیه تصمیم گرفتند عثمان را شبانه به مکه منتقل کنند. مردم فهمیدند و پاسدارانی بر کنار خانه گماشتند که این کار صورت نگیرد و فرمانده آن پاسداران طلحه بود و هم او نخستین کس بود که به خانه عثمان تیر انداخت. او می‌گوید، در همین حال عثمان که به شدت در محاصره بود و از تشنگی بی تاب شده بود، از فراز بام بانگ برداشت که ای مردم! جرعه‌ای آب به ما برسانید و از آنچه خداوندتان روزی داده است به ما بخورائید. زیر بن عوام بانگ برداشت که ای پیر نادان! سوگند به خداوند که آب نخواهی چشید.

ابو حذیفه قرشی از اعمش از حبیب بن ثابت از ثعلبه بن یزید حمانی «۲»، نقل می‌کند که می‌گفته است، در احجار الزیت «۳» پیش زیر رستم و گفتم: ای ابو عبد الله! میان ساکنان خانه عثمان و آب مانع شده‌اند. به سوی خانه نگریست و این آیه را خواند:

(۱) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، موارد متعددی از چگونگی گفتار و رفتار طلحه و زیر در مدت محاصره عثمان را آورده است. از جمله چاپ قدیم آن؛ ج ۲، ص ۴۰۴ م.

(۲) ثعلبه مدتی سالار شرطه امیر المؤمنین (ع) بوده و نسائی او را مورد اعتماد و ثقه می‌داند و ذهبی هم این موضوع را آورده است. رجوع کنید به میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۳۷۱ م.

(۳) نام یکی از محلات مدینه است. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۱۳۳ م.

ص: 85

«میان ایشان و آنچه می‌خواستند جدایی افکنده شد، چنانکه به امثال ایشان از پیش چنین شد؛ به درستی که ایشان در شکی بودند به شک افکننده.» «۱» از این اخبار، در این باره بسیار آمده است و کاشف از همان چیزی است که در مورد دغلبازی این قوم گفتیم که اگر چه به ظاهر مدعی خونخواهی عثمان بودند، ولی خود آن کار را انجام داده و همواره عثمان را نکوهش کرده بودند. اما همین که مردم با علی (ع) بیعت کردند، از کردار خویش اظهار پشیمانی کردند و تهمت

زدند و فتنه برانگیختند و از آنچه درباره عثمان آرزو می کردند، ندامت آشکار کردند؛ حال آنکه در باطن جز آن بودند که به ظاهر می گفتند.

ناسپاسی و شوراندن عایشه، مردم را نسبت به عثمان

اخباری که در مورد شوراندن عایشه مردم را نسبت به عثمان آمده است، بیشتر و آشکارتر از اخباری است که درباره طلحه و زبیر و سهم آن دو در این کار آمده است؛ از جمله خبری است که محمد بن اسحاق مؤلف «سیره» از قول مشایخ خویش از حکیم بن عبد الله نقل می کند که می گفت: «است، روزی وارد مسجد مدینه شدم، ناگاه دیدم دستی بلند است و صاحب دست می گوید: ای مردم! روزگار پیامبر هنوز چندان نگذشته است و این پیراهن و کفشهای رسول خداست که هنوز نو و درخشان باقی مانده است و حال آنکه فرعون این امت [عثمان] میان شماس است. دقت کردم، دیدم عایشه است و عثمان به او می گفت: آرام باش و سپس به مردم گفت: او زن است و خردش، خرد زنان است؛ سخنش را گوش مدهید.

حسن بن سعد می گوید: عایشه برگی از قرآن را میان دو چوب قرار داد و آن را از پس پرده برافراشت و عثمان در آن حال ایستاده بود و سخنرانی می کرد. عایشه گفت: ای عثمان! آنچه را که در این کتاب است برپا دار. عثمان گفت: بس می کنی یا آنکه خانهات را به آتش بکشم؟ عایشه گفت: اگر نسبت به همسران پیامبر چنین کنی، خدای و پیامبرش تو را لعنت می کنند و این پیراهن پیامبر (ص) است که هنوز کهنه نشده است و حال آنکه ای پیر نادان! سنت او را تو کهنه و دگرگون ساختی. «۲»

(۱) آیات آخر سوره سی و چهارم (سبا) است که درباره قیامت و آخر الزمان است.

رجوع کنید به تفسیر ابو الفتوح رازی؛ ذیل آیات مذکور. م

(۲) در اغانی؛ ج ۴، ص ۱۷۸، آمده است که چون مردم کوفه به مدینه آمدند و علیه ولید گواهی دادند، عثمان آنان را ترساند و آنان به عایشه متوسل شدند؛ عایشه کفشهای پیامبر (ص) را به مسجد آورد و گفت: ای مردم عثمان سنت صاحب این کفشها را رها کرده است.

ص: 86

لیث بن ابی سلیمان از ثابت انصاری از ابن ابی عامر - وابسته انصار - نقل می‌کند که می‌گفته است، در مسجد بودم، عثمان عبور کرد، عایشه بر او بانگ زد که ای مکار تبه‌کار! امانت خویش را از میان بردی و رعیت خویش را تباه ساختی و اگر نمازهای پنج‌گانه که می‌گزاری نبود، همانا مردان به سوی تو هجوم می‌آوردند و تو را همانگونه که گوسپند را می‌کشند سر می‌بریدند. عثمان در پاسخ او این آیه را تلاوت کرد: «خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو پیامبر نتوانستند ایشان را از قهر خداوند برهاند و گفته شد با دوزخیان به دوزخ درآیید.» «۱» محمد بن اسحاق و مدائنی و حذیفه نقل می‌کنند که چون عایشه دانست عثمان کشته خواهد شد، آماده رفتن به مکه شد. مروان بن حکم و سعید بن عاص پیش او رفتند و گفتند گمان می‌کنیم که این مرد کشته خواهد شد و تو می‌توانی این کار را از او بگردانی و اگر اینجا بمانی خداوند به دست تو این بلا را از او رفع خواهد کرد.

گفت: من در اینجا نمی‌توانم بنشینم که بارهای مرا گسیل کرده و جوالهایم را بسته‌اند.

وانگهی نذر کرده‌ام که حج گزارم. مروان از خانه عایشه بیرون آمد و این مثل را می‌گفت: «قیس در سرزمین‌ها چندان دروغ‌پردازی کرد تا نظم آنها در هم ریخت.» عایشه این سخن را شنید و گفت: ای کسی که مثل می‌زنی بیا، آنچه گفتی شنیدم. آیا گمان می‌کنی من در مورد بدی دوست تو شکی دارم؟ به خدا دوست می‌داشتم که او در یکی از جوالهای من می‌بود و هنگامی که از کنار دریا می‌گذشتم آن جوال را به دریا می‌افکندم. مروان گفت: آری به خدا سوگند اساس این کار را نهادی. عایشه به طرف مکه حرکت کرد و میان راه در منزلی بنام صلعاء «۲» به ابن عباس برخورد که به مدینه می‌رفت. گفت: ای ابن عباس! تو مردی خردمند و خوش بیانی، بر حذر باش که مردم را از کشتن این مرد سرکش بازنداری.

(۱) آیه ۱۰ سوره ۶۶ (تحریم). برای اطلاع بیشتر به تفاسیر رجوع کنید. م

(۲) صلعاء: مؤنث اصلع یعنی کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد و به همین جهت به زمینی که در آن گیاهی نروید صلعاء گفته می‌شود و نام چند جاست. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۳۸۱. م

این اندکی از اخبار بسیاری است که در مورد شوراندن عایشه، مردم را بر عثمان آمده است و درباره کوشش عایشه برای ریختن خون او نقل شده است و ما از بیم طولانی شدن به همین اندازه بسنده کردیم، در همین اندازه هم نشانی روشن است که پس از کشته شدن عثمان، ادعا و تظاهر او به خونخواهی عثمان و ستیزه او با علی (ع) و جمع کردن لشکرها برای جنگ با آن حضرت و کوشش او در عهدشکنی و فرمانش به اینکه خون علی (ع) را بریزید، ربطی به کشته شدن عثمان نداشته، و باطن او غیر از ظاهر اوست و ستیزه او با امیر المؤمنین علی (ع) انگیزه‌های دیگری دارد که نزد اشخاص آگاه از دیرباز تاکنون مشهور است و اغراض آنان در این کارها دشمنی با علی (ع) بوده است و درباره ستیزه و

دشمنی عایشه با علی (ع) تصریح کرده‌اند و بر عهده خردمندان است که در آنچه نقل کردیم بیندیشند تا موضوع را همچنان که گفتیم دریابند و از خداوند باید یاری خواست.

پشیمانی طلحه و زبیر از بیعت

قبلاً گفتیم که چگونه طلحه و زبیر به عمد با امیر المؤمنین علی (ع) مخالفت و ستیز می‌کردند و از او فاصله می‌گرفتند، بدیهی است که حکومت و امارت او را دوست نداشتند و نمی‌خواستند مردم هم با او بیعت کنند. زیرا خود طمع بسته بودند تا بر مردم حکومت کنند و چون این موضوع از دست ایشان بیرون شد و به آرزوی خود نرسیدند، از افراطی که نسبت به عثمان کرده بودند پشیمان شدند. از سوی دیگر چون با میل و آزادی و به خواست خداوند متعال با علی (ع) بیعت کرده بودند، چنین چاره‌اندیشی کردند که مدعی شوند علی (ع) آن دو را به زور وادار به بیعت با خود کرده است و به همین موضوع چسبیدند و آن را دلیل بر مخالفت خود دانستند و عمداً خود را به نادانی زدند. و چون سستی ادعای آنان آشکار شد و نزد همه عوام و خواص معلوم گردید که آنان به اختیار خود و به سبب مقدم بودن علی (ع) با او بیعت کرده‌اند، و متوجه شدند که این ادعا پذیرفته نیست - و نمی‌توان به ادعای اینکه ما در باطن با این بیعت موافق نبوده ایم استدلال کرد - و کراهت باطنی چیزی نیست که آگاهی از آن برای همه قابل قبول باشد و از طرفی هیچ کس نمی‌تواند کراهت درونی خود را در مورد بیعت کسی - که با حق به او بیعت کرده‌اند و مهاجران و انصار همگی با رضایت او را به رهبری و امامت برگزیده‌اند - ملاک مخالفت و ستیزه قرار دهد. و

ص: 88

امامت علی (ع) از لحاظ ظاهر چنین بوده و ظاهر و باطن آن مورد خشنودی و رضایت خداوند متعال بوده است و آنها (طلحه و زبیر) هیچ گونه نقطه ضعف و شبهه‌ای در مورد اظهار کراهت خود نسبت به امامت علی (ع) - در او نمی‌دیدند، خاصه که امیر المؤمنین علی (ع) از لحاظ تقدم در ایمان و اسلام، دفاع و جهاد در راه دین، پایداری در التزام رکاب پیامبر (ص)، علم و دانش، زهد، اجتناب از محرمات، حسن تدبیر، اندیشه درست و قرابت با پیامبر (ص) از همگان برتر بوده است، و پیامبر (ص) در مورد علی (ع) کارهایی انجام داده است که دلیل بر تقدم او بر همه امت بوده است، آنچنان که هیچ‌گاه کسی را بر علی (ع) امارت نداده است و هرگاه او را به سریه‌ای [مأموریت جنگی] گسیل می‌داشت خود علی (ع) فرمانده و سالار و سرور و بزرگ آن سریه بود و به روزگار پیامبر (ص) هر کس کاری را تباه کرده بود، علی (ع) را برای جبران و اصلاح آن کار گسیل می‌داشت و هرگاه موضوع دشواری پیش می‌آمد برای رفع آن علی را مأمور می‌کرد و پس از پیامبر (ص) هم کسانی که عهده دار کار شدند از علی (ع) در مورد حل مشکلات و امور دشوار یاری می‌خواستند و از علم و دانش او در مورد احکام و اموری که بر ایشان پوشیده بود، برای اصلاح کارهای دین و امت، بهره می‌گرفتند. و طلحه و زبیر متوجه این نکات مثبت بودند و می‌دانستند که ادعای ایشان - در مورد اینکه به زور و با کراهت بیعت کرده‌اند - ادعای مقبولی نیست و موجب اثبات حقی برای ایشان نمی‌شود و هیچ عاقل خردمندی این موضوع را نمی‌پذیرد، و بر فرض که ثابت هم بشود به زیان آنان خواهد بود، زیرا به حکم شریعت این حق برای امام محفوظ است که برای جلوگیری از فتنه و رعایت مصلحت امت اسلامی، برخی از افرادی را که در صدد فتنه انگیزی باشند وادار به بیعت با خود کند. با توجه به این امور، چاره در آن دیدند که تظاهر به خونخواهی عثمان کنند و چون از لحاظ ظاهری هم از کسانی نبودند که ادعای آنان را به طور کلی فاسد بشمرند، گفتند ما از آنچه نسبت به عثمان انجام دادیم پشیمانیم و مدعی شدند که توبه ایشان پذیرفته نخواهد شد مگر آنکه برای گرفتن قاتلان عثمان کمال کوشش را

انجام دهند و از کسانی که نسبت به عثمان ستم کرده اند، انتقام بگیرند. با این تمهید کار بر گروهی از مستضعفان مشتبه شد و توانستند گروه بسیاری از عوام مردم را که از امور فقهی و احکام دینی اطلاع نداشتند بفریبند.

عایشه هم در مخالفت با امیر المؤمنین علی (ع) همین راه را برگزید و تظاهر

ص: 89

به خونخواهی عثمان و انتقام گرفتن از قاتلان و اصرار بر قصاص آنان کرد . و حال آنکه در شریعت مسلمانان این موضوع معلوم و آشکار است که خونخواهی عثمان و تقاضای قصاص قاتلان او حق آنان نبوده است و آنان با ایجاد شبهه باطلی این حق را بر خود بستند . زیرا طلحه و زبیر اولیاء خون عثمان و وارث او نبوده اند و میان ایشان هیچ گونه نسبت نزدیکی وجود نداشته است که سبب ادعای ایشان باشد و بتوانند در آن مورد تخاصم کنند.

زن و حجاب

دخالت در این گونه امور به هیچ وجه بر عهده زنان نبوده و نیست، زیرا جهاد و امر و نهی میان بندگان و سرزمینها بر آنان مقرر نشده است. وانگهی خداوند متعال برای همسران پیامبر (ص) احکام مخصوصی صادر و نازل کرده که مخالف با رفتاری است که از عایشه سرزده است و او آشکارا خلاف حکم دین عمل کرده است . خداوند متعال در کتاب محکم خود چنین فرموده است: «ای پیامبر به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشان را به چادر فروپوشند و آن نزدیکتر است که بشناسند ایشان را .» «۱» و بر طبق این آیه، خداوند سبحان بر آنان چادر پوشیدن و پارسایی را واجب کرده است و نباید خود را به کسی بشناسانند . حال آنکه عایشه بر ضد این دستور رفتار کرده است . او خودآرایی و پرده دری کرده و به تن خویش و با چهره باز میان مردم آمده و در این مورد عذر موجهی نداده است . علاوه بر جرمی که در مورد جنگ کردن با ولی خدا مرتکب شده است و حال آنکه بزرگداشت و احترام نسبت به ولی خدا و اطاعت از او بر عایشه واجب و نافرمانی از او بر عایشه حرام بوده است، و با کاری که عایشه کرد خون مؤمنان ریخته شد و فتنه ای برخاست که مایه سرافکندگی مسلمانان گردید . این رفتار عایشه کجا مطابق است با آنچه که پیامبر (ص) در این حدیث مشهور، به او فرموده اند و آن چنین است که ابن ام مکتوم «۲»

(۱) بخشی از آیه ۵۷ سوره سی و سوم (احزاب). م

(۲) عمرو بن قیس که بیشتر به ابن ام مکتوم مشهور است، کور بوده و بسیار زود به مدینه هجرت کرد و پس از مصعب بن عمیر وارد مدینه شد . در چند غزوه پیامبر (ص) اداره امور مدینه به او واگذار شده است . برخی گفته اند در جنگ قادسیه شهید شده است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به اسد الغابة؛ ج ۴، ص ۱۲۷. م

ص: 90

به خانه پیامبر (ص) آمد و با آنکه کور بود، پیش از آنکه وارد خانه شود پیامبر به عایشه فرمودند: در پستوی خانه برو و خود را از این مرد پوشیده بدار. عایشه گفت:

ای رسول خدا این مرد کور است و هرگز نمی تواند مرا ببیند. فرمودند: بر فرض که او تو را نبیند، تو که او را می بینی. «۱» و خداوند متعال ضمن آنکه به اصحاب پیامبر (ص) ادب می آموزد چنین می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه های پیامبر مشوید مگر آنکه به شما اجازه داده شود و بر سفره طعامش دعوت شوید؛ در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و چشم انتظار ظرف غذا باشید، بلکه همان موقع که دعوت شده اید بیایید و چون غذا خوردید، زود پراکنده شوید و آنجا برای سرگرمی با یکدیگر به گفتگو مپردازید که این کار پیامبر را آزار می دهد و از شما آزار می دارد؛ ولی خداوند از بیان حق آزرمی ندارد. و هرگاه از زنان پیامبر چیزی می طلبید، از پس پرده طلب کنید که حجاب برای آنکه دل های شما و ایشان پاک و پاکیزه بماند بهتر است و شما را نشاید که رسول خدا را بیازارید و نباید پس از وفاتش هیچ گاه زنان او را به نکاح درآورید که این کار نزد خداوند گناهی بس بزرگ است.» «۲» و خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که گفتگوی اصحاب پیامبر با همسرانش موجب آزار آن حضرت است و شوخی با آنان بر او دشوار و مایه رنج و اندوه اوست و خداوند آنان را حفظ کرده و از اینکه مردان با آنان گفتگو کنند نهی کرده و دستور داده است که از آنان چیزی نخواهند مگر از پس پرده؛ همچنین از درنگ کردن در خانه پیامبر آنان را منع کرده و مقرر داشته است که پس از خوردن غذا پراکنده شوند و توقف آنان طولانی نشود که همسران پیامبر گفتگوی ایشان را بشنوند یا آنان به گفتگوی همسران رسول خدا گوش دهند. این آیه چگونه با رفتار عایشه موافق است که ه همراه این قوم مسافرت کرد و با آنان نشست و برخاست داشت و حشمت او را چنان که باید و شاید رعایت نمی کردند و گاه با او مدتها آهسته و

(۱) نظیر این حدیث در طبقات ابن سعد؛ ج ۸، ص ۱۲۶، در مورد ام سلمه و میمونه - همسران پیامبر (ص) - آمده است و همچنین تفسیر خازن؛ ج ۵، ص ۵۷، از قول ترمذی و ابو داود آورده است. م

(۲) آیات ۵۱ و ۳۲ و بخشی از آیه ۳۳ سوره سی و سوم (احزاب). م

ص: 91

پوشیده از دیگران تبادل نظر و گفتگو می کردند و گاه امر و نهی او را اطاعت کرده و گاه به او امر و نهی می کردند و چنان شد که عایشه در عمل همچون فرمانده و سپهسالار آن لشکر بود و امکان نداشت که در همه حال خود را از گفتگوی با آنان بازدارد و برآستی برای هر کس که در این مورد اندیشه کند، این کار سبب تعجب است و ناچار است حکم کند که عایشه از فرمان خداوند سرپیچی کرده و نواهی خداوند را کوچک شمرده است و این مطلب برای هر خردمند، روشن و آشکار است و هر کس در مورد گمراهی عایشه اندک شبهه ای داشته باشد از مردگان شمرده می شود (در زمره جاهلان است).

توجه داشته باش که خداوند در مورد همسران پیامبر در قرآن چنین فرموده است: «ای زنان پیامبر شما چون دیگر زنان نیستید (مقام شما برتر است) به شرط آنکه پرهیزگار باشید؛ پس زنهار که نرم و لطیف با مردان سخن نگوئید، مبادا آنکه در دلش بیماری (هوس) است به طمع افتد. و درست سخن گوئید و در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و همچون دوره جاهلی آرایش و خودآرایی نکنید.» «۱» و هر خردمندی که متدین به اسلام و با احکام شرع آشنا باشد می داند که

اگر به همسران عثمان و دختران و دخترعموهایش از بنی امیه که از لحاظ پیوند خویشاوندی به مراتب از عایشه به او نزدیکتر بودند گفته می شد در جنگ شرکت کنید، شرکت نمی کردند و این گونه عا صی نمی شدند و پا از دایره شرف اسلامی بیرون نمی نهادند تا چه رسد به عایشه که از لحاظ نسبت خویشاوندی با عثمان فاصله داشته و راه و روش او با عثمان تفاوت داشته است. وانگهی خود، مردم را به کشتن او تحریک می کرده و آنان را از یاری دادن او باز می داشته است و همواره کارهای او را زشت و ناروا می شمرده است. چه چیز موجب شده است که ناگهان پس از کشته شدن عثمان از اعتقاد خویش بازگردد؟ آیا خداوند متعال عثمان را برای او زنده کرده و او از عایشه خواسته است یاریش دهد؟ یا خداوند به عایشه چیزی پوشیده را وحی فرموده است؟ هرگز چنین ن بوده است؛ بلکه انگیزه عایشه در جنگ با علی (ع) دشمنی او با علی است و این دشمنی آشکارتر از آن است که بتواند با ادعاهای بیهوده و باطل آن را پوشیده نگهدارد و این موضوع مورد اتفاق مورخان است که دشمنی عایشه با

(۱) آیات ۵۱ و ۳۲ و بخشی از آیه ۳۳ سوره سی و سوم (احزاب). م

ص: ۹۲

علی (ع) ریشه دار و همان گونه است که ما توضیح دادیم و بیان داشتیم.

عایشه، علی را دشمن می دارد

از جمله مطالبی که عموم دانشمندان از قول عایشه نقل کرده اند، این است که او می گفته است، همواره میان من و علی همان تباعد و نفرتی که میان زن و خویشاوندان شوهرش وجود دارد وجود داشته است. و خود عایشه در مورد داستان افک و تهمتی که درباره صفوان بن معطل در جنگ بنی المصطلق به او زدند «۱» و این موجب شد که پیامبر (ص) برای مدتی از او دوری و اعراض نماید، چنین می گفته است که پیام بر (ص) در مورد من نخست با اسامه بن زید مشورت کردند که بنده ای صالح و مؤمن بود و به اسامه گفتند که مردم چنین تهمتی به صفوان می زنند. اسامه گفت: ای رسول خدا جز به خیر و نیکی گمان مبرید که زن (عایشه) امین، و صفوان هم بنده صالحی است. سپس پیامبر با علی (ع) مشورت کردند که گفته بود، ای رسول خدا برای تو زن بسیار است، در این باره از بریره، کنیز عایشه، تحقیق کن و اصل خبر را از او بپرس. پیامبر فرموده بودند: ای علی تو خود این کار را انجام بده و علی ترکه ای از درخت خرما باز کرده و بریره را در خلوت تهدید کرد و ترساند و از او چیزهایی پرسید. بدین سبب من هرگز علی را دوست نمی دارم. «۲» این خود تصریح عایشه است

(۱) برای اطلاع بیشتر از این موضوع در کتابهای بسیار کهن، رجوع کنید به ابن هشام سیره، چاپ مصر، ۱۳۵۵ ه ق؛ ج ۳، ص ۳۲۱-۳۰۹ و واقدی، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۳۲۶-۳۱۷ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۱۱۰-۱۱۰۳ و تاریخنامه طبری، ص ۲۱۷-۲۱۲. م

(۲) گروهی از مفسران و محدثان داستان تهمت زدن (افک) را که خداوند آیات ۲۰-۱۱ سوره بیست و چهارم (نور) را در آن مورد نازل کرده است، در کتابهای خود آورده اند و مطالبی برای منزّه بودن عایشه بیان داشته اند؛ از جمله بخاری در صحیح؛ ج ۳، ص ۳۳ و مسلم در صحیح؛ ج ۲، ص ۴۵۵ و خازن در تفسیر خازن؛ ج ۵ ص ۴۶ و بغوی در حاشیه آن و طبری در تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۶۷، این موضوع را از طریق عروّه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه بن وقاص و عبید الله بن عبد الله بن عتبّه بن مسعود و همگی از عایشه نقل کرده اند و می بینید که سرچشمه اصلی نقل این مطلب خود عایشه است و در نتیجه این سخن نقل مجالس مدینه شده است که به شدت مغایر با مقام شامخ و مقدس نبوی است.

ابن عربی اندلسی در احکام القرآن؛ ج ۲، ص ۹۴، می گوید: پیامبر (ص) با اسامه و علی (ع) در مورد کار عایشه مشورت کردند. علی (ع) گفت: خداوند متعال بر شما سخت نگرفته است و زنان بسیارند، از کنیز عایشه پیرس تا راست را بگویند.

این همه چیزی است که در چنته این قوم است و نمی دانم و هیچ کس نمی داند که چرا در نقل واقعیت این حدیث که چنان شایع بوده که خداوند رسوایی اشاعه دهندگان آن را در قرآن نازل فرموده است، فقط به نقل مطلب از عایشه پرداخته اند! با اینکه آنان در حفظ مطالبی که اهمیت کمتری داشته است، مراقبت بیشتری معمول داشته اند. آیا همگی به یکدیگو توصیه کرده اند که بر این موضوع سرپوش بگذارند؟ که این ممکن نیست و بر خلاف عادت است، یا اینکه داستان به طریق دیگری بوده است. در این باره شیخ جلیل مورد اعتماد، علی بن ابراهیم قمی، از دانشمندان قرن سوم هجری حقیقتی را در تفسیر خود، ص ۴۵۳، اظهار داشته که کینه توزیها موجب پوشیده ماندن آن بوده است. او از قول مشایخ بزرگ از زرارّه بن اعین نقل می کند که می گفته است، شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: چون ابراهیم پسر رسول خدا (ص) وفات کرد، پیامبر (ص) سخت اندوهگین شدند. عایشه گفت: چرا اندوهگین می شوی، ابراهیم پسر جریح قبّطی است. و پیامبر (ص) علی (ع) را فرستاد که او را بکشد و معلوم شد جریح خنثی است و علی (ع) بازگشت و این موضوع را به پیامبر (ص) خبر داد و پیامبر فرمودند: سپاس خدا را که از ما اهل بیت بدی و زشتی را زدوده است و خداوند آیه ۱۱ سوره نور را نازل فرمود. علی بن ابراهیم همچنین در تفسیر خود، ص ۶۴۰، از امام صادق نقل می کند که پیامبر (ص) - می دانستند عایشه دروغ می گوید ولی خواستند به این وسیله جریح را از کشته شدن نجات دهند و آن زن از گناه تهمت زدن خود بازگردد.

و در شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۴۵۷ و ج ۹، ص ۱۹۰، آمده است که عایشه نسبت به پیامبر (ص) گستاخ بود، تا آنجا که در مورد ماریه چنان تهمتی زد. و به زوجه دیگر (حفصه) اظهار داشت و منجر به گستاخی هر دو شد و در این مورد آیاتی نازل شد (یعنی آیات سوره تحریم) که در محرابها خوانده می شد و متضمن تهدید سخت و تصریح به گناه و تباهی دل آنان بود.

این مسأله بر شیخ مفید پوشیده نبوده است، ولی خواسته است اقوال مورخان را نقل کند که اعتراف عایشه را نسبت به دشمنی با علی آورده اند و اینکه بر امیر المؤمنین علی (ع) در آن کار هیچ اشکالی وارد نیست که می خواسته است فرمان رسول خدا را برای روشن شدن موضوع عمل کند.

برای اطلاع بیشتر در مورد این پاورقی که توسط مصحح محترم متن چاپی عربی نوشته شده است، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۲۳ و تفسیر برهان؛ ج ۳، ص ۱۲۷. م

ص: 93

که در مورد دشمنی و خشم خود نسبت به علی اظهار می کند و حال آنکه بر فرض صحت این ادعا، علی (ع) چیزی جز خیرخواهی برای خدا و رسول خدا و کوشش در راه اجرای فرمان رسول خدا و شتاب برای فرمانبرداری انجام نداده است.

از جمله احادیث دیگری که در این باره عموم دانشمندان نقل کرده اند، داستان ابن عباس و عکرمه است و آن چنین است که عکرمه حدیثی را از قول عایشه در مورد بیماری رحلت رسول خدا، برای ابن عباس نقل کرد و گفت: عایشه می گفت

ص: 94

پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد در حالی که به دو مرد از خانواده خود - فضل بن عباس و مرد دیگری - تکیه داده بود. ابن عباس به عکرمه گفت: آن مرد دیگر را عایشه نام نبرد؟ گفت: نه، به خدا سوگند نام نبرد. ابن عباس گفت: می دانی آن مرد کیست؟

گفت: نه. گفت: او علی بن ابی طالب (ع) است و به خدا سوگند این مادر ما [یعنی عایشه] هیچ گاه از علی (ع) به نیکی نام نمی برد و یاد نمی کرد و حال آنکه می توانست چنین کند. «۱» روایت دیگری هم در این باره از ابن عباس رسیده که مشهور است و در کتابهایی که درباره جنگ جمل نوشته شده آمده است و چنین است که امیر المؤمنین علی (ع) ابن عباس را به بصره فرستاد و فرمود به عایشه - که در قصر ابن خلف منزل کرده بود - بگوید به مدینه کوچ کند و به خانه و زندگی خویش بازگردد. ابن عباس پیش عایشه رفت و گفت: امیر المؤمنین به تو فرمان می دهد که به خانه خود برگردی.

عایشه به طنز گفت: خدا امیر المؤمنین را رحمت کند! هر چند که چهره هایی برای او ترش و بینی هایی به خاطر او به خاک مالیده شد.

علاوه بر این، اخبار دیگری هم که در صحت آن تردید نیست و راویان به طور اتفاق نقل کرده اند رسیده است که چون امیر المؤمنین علی (ع) کشته شد و این خبر به مدینه رسید و از آن آگاه شدند، همین که عایشه از آن آگاه شد شادی کرد و به عنوان تمثیل این بیت را خواند:

«اگر دور افتاده بود، خبر مرگش را کسی برای ما آورد که خاک بر دهانش مباد!» زینب دختر ابو سلمی گفت: آیا درباره علی چنین می گویی؟ خندید و گفت: فراموش کرده بودم و هرگاه فراموش می کنم به من تذکر دهید. سپس به شکرانه خبر کشته شدن علی (ع) سر بر سجده نهاد و چون سر برداشت این بیت را خواند:

«عصای خویش را بنذاخت و به جایگاه و مقصد رسید، چنانکه چشم مسافر

(۱) این موضوع در بسیاری از منابع اهل سنت از جمله : احمد حنبل، مسند؛ ج ۶، ص ۳۶ و نسائی، سنن؛ ج ۱، ص ۱۳۴ و بیهقی، سنن الکبری؛ ج ۱، ص ۳۱، آمده است. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به سید مرتضی فیروزآبادی، السبعة من السلف، چاپ قم، ۱۳۶۱ هـ ش؛ ص ۱۶۸ م

ص: 95

به هنگام بازگشت روشن می‌شود. «۱» علاوه بر این، از مسروق «۲» روایت شده که - می‌گفته است پیش عایشه رفتم، غلامی را به نام عبد الرحمن صدا کرد و گفت : برده من است. گفتم: چرا نامش را عبد الرحمن نهاده ای؟ گفت: به سبب علاقه به عبد الرحمن بن ملجم، قاتل علی.

این خبر هم مشهور است که چون امیر المؤمنین علی (ع) به عایشه پیام فرستاد که از بصره کوچ کن و برو، گفت: اینجا را نمی‌توانید به من ببینید؟ امیر المؤمنین پیام فرستاد: آیا می‌روی یا گروهی از زنان قبیله بکر بن وائل را بفرستم که تو را با کاردهای تیز فروگیرند؟ به فرستاده گفت: خواهم رفت و به خدا سوگند هیچ جا برای من بدتر از آن نیست که علی آنجا باشد.

و نظیر این اخبار زیاد است که اگر بخواهیم بیاوریم سخن به درازا می کشد و همین اندازه که آوردیم برای تأکید بر این گفتار ما کافی است که مقصود پیمان گسلان از مخالفت و ستیز با امیر المؤمنین علی (ع) و جنگ آشکار با او، برای اقامه حق و رسیدن به پاداش اخروی و فرمانبرداری از خداوند نبوده است، بلکه به سبب کینه های تازه و کهنه ای بوده که به جهات مختلف برای آنان فراهم آمده یا برای طمع به خلافت، و حسد بر آن حضرت بوده است.

عایشه نخست شادمان و سپس اندوهگین می‌شود

موضوع عایشه همین گونه که گفتیم برای خردمندان روشن است و از جمله اخبار دیگری که مورد اجماع راویان و سیره‌نویسان است، این است که چون عثمان کشته شد جارچیها برای اعلام خبر مرگ او به همه جا روانه شدند و چون جارچی به مکه رسید و عایشه این خبر را شنید، نخست شاد شد و گفت: کردارهایش او را به کشتن داد، زیرا کتاب خدا را سوزاند و سنت پیامبر خدا را از میان برد و خدایش بکشت؛ «۳» و از جارچی پرسید، مردم با چه کسی بیعت کردند؟ گفت: هنوز از مدینه

(۱) این دو بیت در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۶۹۱، و بیت دوم در طبقات ابن سعد؛ ج ۳، بخش اول، ص ۲۷، آمده است و برای اظهار مسرت از مرگ کسی و خلاص شدن از بیم کسی مثل زده می‌شود. م

(۲) از تابعین است که پس از وفات پیامبر (ص) از یمن به مدینه آمده است و در سال ۶۲ یا ۶۳ هـ ق در گذشته است. رجوع کنید به ابن حجر، اصابه، ذیل شماره ۸۴۰۶ م

(۳) در شرح نهج البلاغه، (چاپ قدیم)؛ ج ۲، ص ۴۶۰، آمده است: عایشه همین که خبر کشته شدن عثمان را شنید، گفت: خدای از رحمت خود دور داردش! عایشه امیدوار بود طلحه خلیفه شود و خلافت به خاندان تیم برگردد و چون شنید که با علی (ع) بیعت شده است بانگ برداشت که ای وای! عثمان مظلوم کشته شد.

ص: 96

بیرون نیامده بودم که طلحه بزها و گوسپندان عثمان را تصرف کرد و کلیدهایی برای درهای بیت المال ساخت و ظاهرًا شکی نیست که مردم با او بیعت کرده اند. عایشه گفت: آری، ای انگشت کوچک!- خطاب به طلحه در غیاب او- تو را برای خلافت شایسته و سزاوار دیدند؛ و سپس گفت: بارهای مرا ببندید که عمره‌ام را گزارده‌ام و می‌خواهم به خانه خود بروم. چون بار او را بستند، بر مرکب خود سوار شد و حرکت کرد و چون به سرف «۱»- که نام جایی است- رسید، ابراهیم بن عبید بن ام کلاب را دید، از او پرسید: چه خبر است؟ گفت: عثمان کشته شد. عایشه گفت: بگو پیر نادان کشته شد. سپس گفت: داستان و چگونگی آن را برای من نقل کن. گفت: مردم عثمان و خانه‌اش را محاصره کردند و خودم دیدم که طلحه بر کار پیروز است و برای بیت المال قفل و کلیدهای تازه می ساخت و آماده می شد که مردم با او بیعت کنند، ولی همین که عثمان کشته شد مردم به علی بن ابی طالب مایل شدند و حاضر نشدند به طلحه و هیچ کس دیگر توجه کنند و به جستجوی علی (ع) پرداختند؛ پیشاپیش مردم مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر حرکت می کردند تا به خانه‌ای که علی (ع) در آن بود رسیدند. به علی گفتند: با تو بیعت می کنیم به شرط فرمانبرداری از تو، علی (ع) پاسخ نداد و ساعتی بیندیشید. مالک اشتر گفت: ای علی! مردم کس دیگری را با تو برابر نمی دانند، پیش از آنکه میان ایشان اختلاف افتد بیعت را بپذیر. طلحه و زبیر هم همراه ایشان بودند و من می پنداشتم میان آن دو و علی گفتگویی خواهد بود، ولی اشتر به طلحه گفت: ای طلحه! برخیز و بیعت کن و زبیر! تو هم برخیز پس از طلحه بیعت کن، منتظر چه هستید؟ آن دو برخاستند و بیعت کردند و من دست هر دو را دیدم که برای بیعت در دست علی نهادند. سپس علی (ع) به منبر رفت و سخنانی گفت که به خاطر ندارم و مردم همان روز همچنان که علی بر منبر بود با او بیعت کردند و فردای آن روز هم بیعت ادامه داشت و روز بعد، من از مدینه بیرون آمدم و دیگر نمی دانم پس از من چه اتفاقی افتاده است.

عایشه گفت: ای برادر بکری! آیا تو خود دیدی که طلحه با علی بیعت کرد؟

(۱) نام منطقه‌ای در شش میلی مکه است. رجوع کنید به بکری، معجم ما استعجم؛ ص ۷۷۲. م

ص: 97

گفتم به خدا سوگند خودم دیدم که طلحه با او بیعت کرد و همین که گفتم: طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که بیعت کردند، استرجاع بر زبان آورد و گفت: به خدا سوگند این مرد [علی] را دوست نمی دارم و علی حق آن دو را غصب کرد و عثمان خلیفه خدا مظلوم کشته شده است؛ استرها و بارونه مرا برگردانید. و آنگاه به مکه بازگشت. من هم همراه او برگشتم. در راه همچنان شروع به پرسشهایی کرد و من از هر چه اتفاق افتاده بود خبر می دادم. گفت: هر چند این کار بر عهده من است، ولی گمان نمی کنم مردم با آن همه گرفتاری و پایداری طلحه در جنگ احد از او برگردند.

گفتم: اگر فداکاری و پایداری باشد، دوستش که با او بیعت شده است [یعنی علی] همچنان دارای فداکاری و پایداری است. عایشه گفت: ای برادر بکری! در پی کاری غیر از این مباش و چون به مکه رسیدی و مردم از تو پرسیدند ام المؤمنین چه پیشنهاد کرد، بگو: قیام برای خونخواهی عثمان.

یعلی بن منبه «۱» هم پیش عایشه آمد و گفت: آن خلیفہات که مردم را به کشتن او تشویق می‌کردی کشته شد. گفت: از قاتل او به خداوند تبری می‌جویم. یعلی گفت:

اکنون؟! حالا اگر بتوانی از قاتل عثمان تبری بجوی . و عایشه به مسجد الحرام رفت و شروع به تبری جستن از قاتل عثمان و هر کس که او را کشته است کرد.

مضمون این خبر همه صراحت دارد که عایشه همواره در رأی خود که حلال شمردن خون عثمان بود پافشاری می‌کرده تا اینکه آگاه شده است که با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت شده است و طلحه و زبیر هم با او بیعت کرده‌اند؛ در این هنگام کار را دگرگون ساخته و بر خلاف عقیده واقعی خود تظاهر کرده است.

طلحه و زبیر هم نخست بر ضد عثمان بوده و در آن مورد پافشاری هم داشته‌اند ولی چون آنچه امید داشتند از دست دادند و به خلافت که آرزوی آن را در سر - می‌پروراندند، نرسیدند به ظاهر تغییر حال و روش دادند و از کشته شدن عثمان تظاهر به پشیمانی کردند و حال آنکه چنین نبوده است که برآستی در آن مورد مستبصر شده باشند . این موضوع هم که حشویه می‌گویند آنان در این مورد مجتهد بوده‌اند، صحیح نیست و تردیدی هم که معتزله درباره آنان داشته‌اند موردی ندارد و حق و حقیقت

(۱) یعلی از اصحاب توانگر و بخشنده پیامبر (ص) است؛ به روزگار عثمان حاکم یمن بود، در کتب رجال بیشتر به یعلی بن امیه معروف است و در سال ۳۷ ه ق در گذشته است.

برای اطلاع از منابع شرح حال او، رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۲۶۹. م

ص: 98

همان است که شیعه می‌گوید و آن اینکه آنان به عمد با علی (ع) مخالفت و ستیز کردند و انگیزه‌شان دشمنی و کینه‌توزی، طمع رسیدن به امور دنیایی، آرزوی فرماندهی و گشاده دستی بر مردم بوده است . طلحه و زبیر همین که از رسیدن به خلافت مأیوس شدند و دانستند که امت مسلمان هیچ کس را با امیر المؤمنین علی (ع) برابر نمی‌داند و نظر مهاجران و انصار هم بر ایشان معلوم شد، تصمیم گرفتند پیش از همگان با او بیعت کنند و می‌پنداشتند با این کار در کار خلافت با علی (ع) شریک خواهند شد، ولی پس از اندکی اندیشه علی (ع) برای آنان آشکار شد و دانستند که نمی‌توانند با او شریک در خلافت و عهده‌دار کاری باشند - و چون همان گونه که گفتیم مهاجران و انصار و بنی هاشم و عموم مردم با علی (ع) بیعت کردند و فقط تئی چند از اطرافیان شناخته شده عثمان که از بیم جان و ترس از مؤمنان خود را مخفی کرده بودند با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت نکردند - آن دو پیش علی (ع) آمدند؛ طلحه حکومت عراق و زبیر حکومت شام را از آن حضرت برای خود مطالبه کردند و علی (ع) از پذیرفتن این تقاضای آنان خودداری کرد و هر چند آن دو این

موضوع را پیش‌بینی می‌کردند ولی خشمگین برگشتند. دو سه روزی علی (ع) را به حال خود گذاشتند و سپس برای بار دوم پیش او آمدند و اجازه ورود خواستند که به آنان اجازه داده شد.

در آن هنگام علی (ع) در حجره بالای خانه خود بود. آن دو بالا رفتند و پیش او نشستند و گفتند: ای امیر المؤمنین! شما می‌دانید که در این ایام ما در سختی و تنگدستی هستیم. اکنون پیش تو آمده‌ایم که مالی به ما پرداخت کنی تا اوضاع خود را سر و سامان دهیم و تعهدات خود را بپردازیم. علی (ع) فرمود: شما از مزرعه و نخلستان من در ینیع آگاهید؛ اگر بخواهید می‌نویسم آنچه از آن فراهم است به شما پرداخت شود. گفتند: ما را نیازی به اموال شخصی تو در ینیع نیست. فرمود: پس چه کنم؟

گفتند: چیزی از بیت المال به ما بده که نیاز ما را برآورد و برای ما کافی باشد. «۱» علی فرمود: سبحان الله! مرا در بیت المال چه اختیاری است که از مسلمانان است و من گنجور و امین ایشانم. اگر می‌خواهید به منبر بروید و هر چه می‌خواهید بگویید، اگر اجازه دادند من همان گونه رفتار خواهم کرد و چگونه ممکن است پیش از آن

(۱) طلحه و زبیر هر دو بسیار ثروتمند بوده اند؛ برای اطلاع نسبی از این موضوع در کتابهای تاریخ، رجوع کنید به نویری، نهایه العرب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۶، که میراث زبیر پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار درهم بوده است. م

ص: 99

خود چنین کاری بکنم و حال آنکه بیت المال از آن همه مسلمانان و حاضر و غایب ایشان است، ولی در مورد شما تحمل می‌کنم. گفتند: ما کسی نیستیم که چنین تکلیفی بر مردم عرضه کنیم و بر فرض هم که برای آسایش خاطر تو این کار را انجام دهیم، معلوم نیست مسلمانان پاسخ مناسبی بدهند و پیشنهاد تو را بپذیرند. فرمود: پس می‌گویید چه کنم؟ گفتند: عقیده تو را شنیدیم. و از آن حجره پایین آمدند. یکی از کنیزکان امیر المؤمنین که در حیاط خانه بود شنید طلحه و زبیر می‌گویند: به خدا سوگند ما با دل خویش با علی بیعت نکرده‌ایم هر چند به زبان با او بیعت کرده باشیم.

امیر المؤمنین علی (ع) هم که این سخن را شنید، این آیه را تلاوت فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا بیعت کردند. دست خدا بر فراز دست آنان است. پس از آن هر کس نقض بیعت کند بر زبان خویش پیمان گسلی کرده است و هر کس به عهده‌ی که با خدا بسته است وفا کند بزودی خداوند پاداشی بزرگ به او عطا خواهد کرد.» «۱» آنان دو روز دیگر علی (ع) را به حال خود گذاشتند و در این هنگام آگاه شدند که عایشه در مکه چه سخنانی اظهار داشته و از خلافت علی (ع) کراهت خود را اعلام کرده است و ناخوش داشتن قاتلان عثمان را طرح کرده و مردم را به یاری دادن و طلب خون عثمان برانگیخته است و نیز آگاه شدند که کارگزاران و امرای عثمان در شهرستانها با اموالی که از بیت المال مسلمانان برداشته اند، از بیم امیر المؤمنین علی (ع) و مهاجران و انصاری که با او بیعت کرده اند به مکه گریخته و پناه برده‌اند و مروان بن حکم - پسر عموی عثمان - و یعلی بن منبه - کارگزار و عامل عثمان در یمن - و عبد الله بن عامر بن کریز - پسر دایی عثمان «۲» و حاکم بصره به روزگار خلافت او - در مکه به عایشه پیوسته و همگی در صدد فتنه‌انگیزی هستند. طلحه و زبیر هم پیش امیر المؤمنین علی (ع) آمدند و در وقت خلوتی به حضورش رسیدند و

همین که او را دیدند، گفتند: ای امیر المؤمنین! آمده‌ایم از تو برای رفتن به عمره اجازه بگیریم، زیرا مدتی است به مکه نرفته‌ایم و به ما اجازه بده. فرمود: به خدا سوگند قصد عمره ندارید که آهنگ غدر و مکر دارید و می‌خواهید به بصره بروید. گفتند: هرگز! و از

(۱) آیه ۱۰ سوره چهل و هشت (فتح). م

(۲) در متن پسر عمو آمده که اشتباه است و پسر دایی صحیح است. رجوع کنید به اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۹۱. م

ص: 100

خدا آمرزش می‌خواهیم و آهنگی جز عمره نداریم. علی (ع) فرمود: برای من به خدای بزرگ سوگند بخورید که کار مسلمانان را برای من تباه مسازید و بیعت مرا مشکنید و در هیچ فتنه‌ای کوشش نکنید و گام نگذارید. آنان سوگندهای استوار بر زبان آوردند و به هر چه امیر المؤمنین سوگندشان داد، سوگند خوردند و همین که از خانه امیر المؤمنین بیرون آمدند، ابن عباس آن دو را دید و پرسید آیا امیر المؤمنین به شما اجازه داد؟ گفتند: آری. ابن عباس پیش امیر المؤمنین رفت. آن حضرت شروع به سخن کرد و از ابن عباس پرسید چه خبر؟ گفت: طلحه و زبیر را دیدم. فرمود: آری آمدند و اجازه رفتن به عمره گرفتند. من پس از اینکه سوگند استوار از آنان گرفتم که غدر و بیعت شکنی و فساد نکنند به آنان اجازه دادم. ای ابن عباس! به خدا سوگند می‌دانم که آنان هدفی جز فتنه انگیزی ندارند و گویی هم اکنون آن دو را می‌بینم که به مکه می‌روند تا در مورد جنگ با من اقدام کنند و یعلی بن منبه خائن تبهکار، اموال عراق و فارس را آنجا برده که بر این کار هزینه کند و بزودی این دو مرد در کار من اخلال می‌کنند و تباهی بار می‌آورند و خونهای شیعیان و انصار مرا خواهند ریخت.

عبد الله بن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! حال که این موضوع برای تو این چنین معلوم است، چرا به آنان اجازه دادی و آیا بهتر نیست که آن دو را به زنجیر کشی و زندانی کنی و شر آن دو را از مسلمانان کفایت کنی؟

علی (ع) فرمود: ای پسر عباس! آیا به من پیشنهاد می‌کنی که آغازگر ستم و بدی باشم پیش از آنکه نیکی کنم و با گمان و تهمت معاقبه کنم و به جرمی پیش از آنکه جامه عمل بیوشد کسی را فروگیرم؟ نه! سوگند به خدا که هرگز از پیمانی که خداوند برای حکومت و عدالت از من گرفته است عدول نمی‌کنم و آغازگر جدایی نخواهم شد. ای ابن عباس! من به آن دو اجازه دادم و می‌دانم چه کاری از آن دو سر خواهد زد، ولی به خداوند مستظهرم و سوگند به خدا هر دو کشته می‌شوند و گمان ایشان باطل خواهد بود و به آرزوی خود نخواهند رسید و خداوند آن دو را به ظلم و ستم و پیمان شکنی و فساد که نسبت به من می‌کند خواهد گرفت.

این خبر و خبر قبلی در آثار مورخان آمده است؛ از جمله: ابو مخنف لوط بن یحیی در کتاب خود که درباره جنگ جمل تألیف کرده آورده است و ثقفی هم آن را از قول مورخان کوفه و شام و دیگران آورده است و هیچ‌یک از مورخان مطلبی بر خلاف آن نیاورده و چیزی که ضد آن باشد، اظهار نداشته است و هر کس در این امور تأمل

ص: 101

کند می‌فهمد که این قوم در آنچه کردند نیت پسندیده‌ای برای اسلام و مسلمانان نداشته‌اند و آنچه که به عنوان خونخواهی عثمان اظهار داشته‌اند، برای این بوده که موضوع را برای عامه مردم و مستضعفان مشتبه سازند و اگر آنان چنین ادعایی نمی‌کردند که می‌خواهند انتقام خون عثمان را بگیرند و اگر نمی‌گفتند که قاتلان عثمان ستم کرده‌اند و کسانی که او را یاری نداده‌اند ستمگرند و اظهار پشیمانی از کردار خود نمی‌کردند، حتی دو نفر هم از علمای مخالف و پیروان ایشان درباره آنچه که مسلمانان نسبت به عثمان انجام دادند، اعتراض نمی‌کردند. زیرا مسلمانان نسبت به خلع عثمان از خلافت و کشتن او به سبب بدعت‌هایی که در دین آورده بود، اجتماع کردند و عثمان سزاوار آن بود؛ ولی پس از اینکه طلحه و زبیر و عایشه آنچنان اظهار کردند، مردم گمراه شدند و آنان با این کار خود تباهی بزرگ بار آوردند و مستضعفان هم به سبب بی‌اطلاعی از واقعیت اخبار و اندیشه نکردن در امور برانگیخته شدند و کار بر آنان مشتبه شد، که از شناخت حقیقت دور بودند. شاید عموم مردم چندان مطالبی درباره عثمان نشنیده بودند، تا چه رسد که بخواهند در کار او بیندیشند. و همه کسانی که از حق گمراه می‌شوند به سبب تقلید و حسن ظن نسبت به کسان دیگر است، و اعتقاد داشتن به فضیلت کسانی که به سبب بداندیشی، از لیاقت آنکه به آنان حسن ظن برود بیرون هستند.

نگریستن با دیده انصاف در آنچه گفتیم و دقت در آنچه بیان کردیم و اندیشیدن درباره اخباری که آوردیم و شرح دادیم و مراجعه به آراء مورخان و اختلاف نظر آنان - که گاه از لحاظ مذهبی هم با یکدیگر اختلاف دارند - و مطالعه کتابهای مختلفی که درباره این فتنه و فتنه‌های دیگر نوشته‌اند به خوبی چگونگی حال طلحه و زبیر را آشکار می‌سازد و هر کس بیندیشد، این موضوع را همان گونه که ما نقل کردیم می‌یابد. و خداوند توفیق دهنده است.

برائت امیر المؤمنین علی (ع) از خون عثمان

در این فصل هم درباره مطالب قبلی سخن می‌گوییم. در مورد رأی امیر المؤمنین علی (ع) و عقیده او درباره محاصره عثمان و کشته شدنش مطالب گوناگون و گفتارهای مختلف اظهار شده است و من تاکنون هیچ یک از متکلمان شیعه را ندیده‌ام که در این باره گفتارهای مختلف را بررسی و گفتارهای قطعی اظهار دارد و سخنی بگوید که شبهه‌هایی

ص: 102

را که برای خردمندان هم قابل طرح است روشن سازد. از سوی دیگر سایر فرقه‌های مسلمان و اهل قبله هم آنچه گفته‌اند بر حسب گمان و احتمال است و در هیچ مورد به طور یقین و روشن اظهار عقیده نکرده و انگشت بر چیزی نهاده‌اند.

اما آنچه که دلایل و نشانه‌هایی برای آن می‌توان یافت و قرائن، آن را تأیید می‌کند این است که امیر المؤمنین علی (ع) با آنچه مردم نسبت به عثمان انجام داده‌اند، موافق نبوده و آن را خوش نمی‌داشته است. و محاصره عثمان، پیشنهاد خلع او از خلافت، بازداشتن آب و خوراک از او - پس از اینکه حاضر نشد از خلافت کناره‌گیری کند -، هجوم بردن و کشتن او، انداختن جسدش در خاکروبه ریز و جلوگیری از نماز خواندن بر جسد و دفن آن، که به اتفاق همه مورخان صورت گرفته است، همگی ناخوشایند امیر المؤمنین علی (ع) بود و ایشان در این امور از مردم کناره‌گیری کرده است. ولی چنین نبوده که علی (ع) در این مورد به خاطر کراهت دیگران، کراهت داشته باشد و از سوی دیگر مخالفت علی (ع) با عثمان، نظیر مخالفت دیگران نبوده است؛ به همین دلیل مانند دیگران از عثمان نخواست تا استعفا دهد و از خلافت کناره‌گیری

کند، بلکه در مورد محاصره کردن عثمان و کارهای دیگری که نسبت به او انجام شد موافق هم نبوده است، زیرا به سرانجام کار دانا بود و به تحقیق می دانست که پس از آن چه فتنه و اختلاف و خونریزی اتفاق خواهد افتاد و توجه داشت که مخالفان او به سبب دشمنی و کینه توزی و حسد و بدسرشتی و ستمگری، او را متهم به ریختن خون عثمان و کوشش در آن باره خواهند کرد. همچنانکه در فصلهای گذشته این موضوع را شرح دادیم.

کناره گیری از آنچه آن قوم نسبت به عثمان انجام دادند دلیل بر دوستی او نسبت به عثمان و حسن اعتقاد به او هم نیست و اگر چنین می بود طرفداران عثمان نمی توانستند او را به چنین اتهامی م تهم سازند و تقاضای خلع و محاصره و کشته شدن عثمان را به علی (ع) نسبت دهند. وانگهی امامت علی (ع) همان گونه که گفتیم به حکم خدا بوده است و علی (ع) می دانسته و معتقد بوده است که مظلوم است و پس از پیامبر او را از حق خود محروم کرده اند و کسانی که سزاوار نبوده اند بر او مقدم شده اند و شأن او را کاسته و منزلتش را رعایت نکرده اند و برای انکار فضل و فضیلت او از هیچ گونه سخن چینی و کوشش فروگذار نکرده اند و مکرر، چه با تصریح و چه با تعریض و گوشه و کنایه، از آن قوم در گفتار خود تظلم و شکوه و گله گذاری کرده

ص: 103

است.

از جمله گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در این مورد مطالبی است که در ذیل می آوریم:

پروردگارا! من برای انتقام از قریش از تو یاری می جویم که آنان بر من ستم کردند و مرا از حق خودم بازداشتند و منزلت مرا کوچک ساختند - که این موضوع را آشکار و ضمن خطبه ای بیان کرده است. «۱» پروردگارا! تو خود قریش را از سوی من مکافات کن مکافاتهایی! که به تحقیق بر من ستم کردند و مرا از حق خود محروم ساختند و منزلت مرا کاستند و میراثم را بازداشتند و نپرداختند. «۲» و این گفتار آن حضرت که در مورد دیگری فرموده است، از هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت کرد من همواره مظلوم بوده ام.

و این گفتار که خدایا! خود سزای عمر را بده که بر همه ستم کرد.

و این گفتار که سوگند به آن کس که دانه را می شکافد و روح را می پروراند پیامبر (ص) با من عهد کرد و گفت: بزودی امت با تو غدر و مکر خواهد کرد.

و در مورد دیگری چنین فرموده است: و چون خداوند پیامبرش را به سوی خویش بازگرفت هیچ کس را به خلافت سزاوارتر از ما نمی دید، ولی دیگران با زور بر آن دست یافتند و حق ما را در ربودند.

و این گفتار آن حضرت که فرموده است: چون پیامبر ما رحلت کرد، أبو بکر قلابه خلافت را به گردن انداخت و به خدا سوگند! می دانست که من به خلافت سزاوارترم همچون این پیراهنم. و با دست خود پیراهن خویش را گرفت.

و این سخنان او در خطبه مشهوری که ایراد فرموده است:

«هان! به خدا سوگند که أبو بکر جامه خلافت را در پوشید و او می دانست که منزلت من برای خلافت همچون استوانه آسیا سنگ است [سنگ آسیا برگرد آن به گردش می آید] سیل از ستیغ من فرو می ریزد و مرغ نمی تواند به فراز آن پرواز کند.

من دامن از خلافت در پیچیدم و پهلوی از آن کنار کشیدم. نیک اندیشه کردم که آیا با

(۱) رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۱، ص ۱۰۹، خطبه ۲۱۱ و مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۳، ص ۱۳۱ و ج ۱، ص ۳۹۰ م

(۲) در البیان و التبیین جاحظ؛ ج ۲، ص ۵۲، آمده است. م

ص: 104

دست تنها ستیزه کنم یا بر تاریکی و سیاهی کوری شکیبایی کنم؟ فتنه و ظلمتی که پیر در آن فرسوده و کودک پیر می شود و مؤمن تا هنگامی که خدای خود را دیدار کند از آن در رنج است، و چنین دیدم که صبر و شکیبایی خردمندانه تر است؛ صبر کردم در حالی که دیده از خار اندوه خسته بود و استخوان غ صه در گلویم شکسته! میراث خود را غارت شده دیدم و چون مرگ نخستین [أبو بکر] فرا رسید، خلافت را برای دوست خود عمر قرار داد و شگفتا او که در زندگی خود می خواست خلافت را رها کند، برای پس از مرگ خود آن را به عقد دیگری در آورد. «در دنباله سخنان خود در همین خطبه مشهور درباره شورایی که عمر تشکیل داد چنین فرموده است:

«عمر موضوع خلافت را در شورایی شش نفره قرار داد و چنین پنداشت که من یکی از ایشانم. خدایا چه شورایی! در مورد همسنگی من با نخستین [أبو بکر] چه هنگامی تردید بوده است که اکنون همپایه اینان باشم؟ «سپس سخن خود را به موضوع چگونگی خلافت عثمان کشانده و در مورد عبد الرحمن بن عوف که عثمان را بر آن حضرت برگزیده است چنین می گوید:

«یکی از ایشان از رشک و کین راهی گزید و دیگری به داماد خویش گرایید. «و تا آخر خطبه همین گونه است. «۱» همچنین علی (ع) در نخستین خطبه ای که پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با خود، ایراد کرده چنین فرموده است:

«همانا کارهای بسیاری اتفاق افتاده است که رفتار شما در آنها پسندیده نبوده است و اگر بخواهم می گویم و خداوند امور گذشته را عفو فرموده است. آن دو درگذشتند و پس از آن سومی همچون کلاغ بر کار قیام کرد که همتش جز در راه شکم و فرج نیست. ای وای بر او که اگر بالهایش جدا و سرش بریده می شد برایش بهتر بود...» تا آنجا که می فرماید: «و خداوند فرعون و هامان و قارون را هلاک کرد. «۲» و مطالب دیگری که تا آخر این خطبه آمده است. و این گفتار امیر المؤمنین به عبد الرحمن بن

(۱) این گفتارهای امیر المؤمنین (ع) از خطبه شقشقیه است. رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۰۶-۱۵۰ م

(۲) رجوع کنید به جاحظ، البیان و التبیین؛ ج ۲، ص ۵۰ و مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۵۵ م

ص: 105

عوف- در روز شوری و بیعت عبد الرحمن با عثمان- که: به خدا سوگند از او همان آرزو را داری که آن دوست تو از دوست خودش داشت، خداوند میان شما عطر منشم [زنگار کدورت و نفاق] برافشاند.

امثال و نمونه‌های دیگر گفتار امیر المؤمنین در این مورد بسیار است که اگر بخواهیم نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود و با توجه به نصوص فراوانی که درباره امامت علی (ع) در قرآن و کلمات متواتر پیامبر (ص) آمده است، آشکارا ثابت می‌شود که علی (ع) هیچ‌گاه راضی نبوده است کسی بر او مقدم شود و هرگز ادعای دیگران را برای عهده دار شدن مقام امامت نپذیرفته است. وانگهی همچنان که در بالا شرح دادیم، اخبار متواتر رسیده است که آن حضرت عقیده و نظر خود را در این باره آشکارا بیان کرده است. بر فرض که بگویند نصی در مورد امامت او نبوده و هیچ سخنی از او در مورد انکار اعمال کسانی که خود را بر او در خلافت م قدم داشتند نقل نشده است، دلایل و اخباری که در مورد برتری و فضیلت علی (ع) آمده است و کناره‌گیری آن حضرت از جماعت ایشان مهمترین و بسنده ترین نشانه ناخشنودی و انکار او نسبت به امیری ایشان است، و بر فرض که همه این مسائل مورد شک و تردید باشد در این موضوع که بدع تهای عثمان مورد انکار شدید امیر المؤمنین علی (ع) بوده است هیچ شک و تردید نیست. بدعتها و کارهای ناروای عثمان چنان بود که سخت مورد انکار و اعتراض همه مهاجران و انصار و تابعان قرار گرفت و سرسپردگان و دوستان علی (ع) هم مکرر و پیاپی بر عثمان اعتراض می‌کردند.

آنچه از کردار عثمان که مورد اعتراض قرار گرفت

مگر نمی‌بینی که اخبار پیوسته و متواتر رسیده است که علی (ع) در مورد اجرا نکردن حد و قصاص بر عبید الله بن عمر بن خطاب به سختی اعتراض کرده است.

عبید الله بن عمر به سبب آنکه هر مزان و تنی چند از اهل ذمه را کشته بود، می‌بایست بر طبق احکام اسلامی قصاص و اعدام شود «۱» و چون مسلمانان از عثمان خواستند حکم را درباره او اجرا کند، بهانه آورد و گفت: پدرش (عمر) کشته شده و اجرای حکم قصاص را صلاح نمی‌داند که مبدا موجب گستاخی و اندوه‌های متواتر گردد و

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره این مسأله، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۲۵۸ و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۰ م

ص: 106

عثمان از فساد و اضطرابی که ممکن بود برای خودش بار بیاید از اجرای حکم بیم داشت . امیر المؤمنین علی (ع) این عقیده عثمان را رد کرد و به او تفهیم کرد که حدود خداوند ساقط نمی شود و جایز نیست که آن را منطبق به اینگونه بهانه‌ها کرد. «۱» عثمان بهانه دیگری ساز کرد تا بر خلاف عقیده علی (ع) بتواند اجرای حد را از ابن عمر ساقط کند و در ظاهر هم آنچه می‌گوید با پیشنهاد علی (ع) مغایر باشد، گفت:

هرمزان مرد غریبی است و کسی وارث و ولی خون او نیست و من ولی کسی هستم که ولی نداشته باشد و من عقیده ام این است که قاتل او را ببخشم . امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: برای امام چنین حقی نیست که آنچه را متعلق به مردم است ببخشد و این فقط در صورتی است که اولیای مقتول از قاتل درگذرند و عثمان حق ندارد که از عبید الله بن عمر درگذرد. و سپس به عثمان فرمود: بر فرض که می‌خواهی اجرای حکم اعدام را از او برداری باید خونبهای هرمزان را به مسلمانان بپردازی، یا آنکه ضمیمه درآمد بیت المال کنی تا بین مستحقان تقسیم شود. و چون امیر المؤمنین علی (ع) دید که عثمان بدین گونه در اجرای حکم خدا بهانه سازی می‌کند، فرمود: در آن روز که خداوند مردم را برای حساب فراهم می‌آورد خون هرمزان از تو مطالبه خواهد شد؛ اما من، به خدا سوگند اگر چشمم به عبید الله بن عمر بیفتد حق خدا را از او می‌گیرم، هر چند بینی کسانی به خاک مالیده شود. عثمان شبانه عبید الله بن عمر را احضار کرد و دستور داد از مدینه بگریزد و او هم شبانه گریخت. عثمان نامه‌ای همراه او نوشت که یکی از دهکده‌های کوفه را در اختیار او گذاشته و به او بخشیده است و آن همان کویفه ابن عمر است . «۲» عبید الله بن عمر در همان دهکده اقامت کرد و پس از اینکه امیر المؤمنین علی (ع) به خلافت رسید، عبید الله از جمله دشمنان و ستیزه گران با آن حضرت بود و در جنگ صفین همراه شامیان بود و سخت کوشش می‌کرد و خداوند او را در آن جنگ کشت و او به نتیجه کردار خود رسید و شرش

(۱) در صحیح بخاری؛ ج ۲، ص ۲۶۲ و صحیح مسلم؛ ج ۲، ص ۳۲ و مستدرک حاکم؛ ج ۴، ص ۳۷۹ و مسند احمد؛ ج ۳، ص ۳۸۶ و سنن ابو داود؛ ج ۴، ص ۱۳۲، آمده است که اجرای حدود به هیچ روی ساقط نمی شود. و پیامبر شفاعت هیچ کس را درباره زن سارقی که زیوری را دزدیده بود نپذیرفتند و دست آن را بریدند.

(۲) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۶۲-۵۹. م

ص: 107

از مسلمانان کفایت شد. «۱» چون مردم کوفه برای شکایت از ولید بن عقبه بن ابی معیط به مدینه آمدند و گواهی دادند که او میگزاساری کرده و در حالی که مست بوده است نماز صبح را با مردم گزارده و سپس در محراب استغراق کرده و همان جا خوابیده است تا او را از محراب بیرون برده اند و به جای تلاوت قرآن در نماز، شعر مشهوری را خوانده است؛ عثمان بر گواهان خشم گرفت و به ایشان تغییر کرد و فرمان به زدن آنان داد و آنان به حضور علی (ع) رفتند و شکایت بردند و گفتند که از عثمان بر سر آنان چه آمده است . امیر المؤمنین علی (ع) همان دم برخاست و به خانه عثمان رفت . چون چشم عثمان بر او افتاد، پرسید : چه شده است ای پسر ابو طالب ! مگر حادثه‌ای رخ داده است؟ فرمود : آری، حادثه‌ای بس بزرگ؛ پرسید : چه حادثه‌ای؟ فرمود: اجرای حدود معطل شده و گواهان مضروب شده اند. عثمان گفت: عقیده تو چیست؟ فرمود:

چنین صلاح می بینم که این برادرت را از ح کومت کوفه عزل کنی و او را فراخوانی و حد بر او برپا سازی . گفت: باشد، در این باره می اندیشم. «۲» و چون بدعتهای عثمان بسیار و اعتراض ابو ذر بر او شدید شد، روزی ابو ذر به خانه عثمان رفت و دید گروهی پیش او نشسته و او را ستایش می کنند و به چیزهایی که در او نیست و اباطیل است، او را می ستایند. ابو ذر مشتی خاک بر گرفت و به چهره های آنان پاشاند . عثمان گفت: وای بر تو! این چه کاری است که به چهره مسلمانان خاک می پاشی؟ ابو ذر گفت: من کاری جز آنچه رسول خدا (ص) به انجام آن فرمان داده است نکردم، زیرا فرموده است: هرگاه ستایشگران را دیدید خاک بر چهره شان بپاشید. و من دیدم این گروه با یاوه سرایی می خواهند خود را به تو نزدیک سازند و تو را با آنچه که در تو نیست می ستایند. عثمان گفت: دروغ می گویی و در همان حال که مشغول تکذیب کردن ابو ذر و خشونت نسبت به او بود، امیر المؤمنین علی (ع) وارد شد. عثمان گفت: ای علی! می بینی که این دروغگو (ابو ذر) چگونه به رسول خدا دروغ می بندد؟ علی (ع) فرمود: او را همچون مؤمن آل فرعون بدان که خداوند متعال فرموده است: «اگر دروغگوست دروغش بر عهده و بر زیان خود اوست ولی اگر راستگو باشد ممکن است برخی از وعیدهایی که می دهد به شما

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، چاپ ۱۳۶۴؛ ص ۲۲۰ م

(۲) رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۵ م

ص: 108

برسد» «۱». عثمان خشمگین شد و به علی (ع) گفت: ساکت باش، خاک بر دهانت باد! علی (ع) روی زانوهای خود بلند شد و فرمود: بزودی بر دهان تو خاک خواهد بود.

و چون ولید را برای اجرای حد آوردند، «۲» عثمان تازیانه را گرفت و میان کسانی از اصحاب پیامبر (ص) که حضور داشتند انداخت و با خشم گفت: هر کس از شما که می خواهد برخیزد و بر برادر من حد جاری سازد . آن قوم از انجام این کار خودداری کردند، ولی امیر المؤمنین علی (ع) در حالی که تازیانه در دست داشت برخاست و به طرف ولید رفت و چون ولید علی (ع) را دید که سوی او می آید برخاست که بگریزد، علی (ع) پیشی گرفت و او را از حرکت بازداشت، ولید به علی (ع) دشنام داد. علی (ع) پاسخ او را آن چنان که سزاوار و شایسته آن بود داد و سپس او را استوار بازداشت. عثمان در خشم شد و به علی (ع) گفت: تو را شاید که نسبت به او خشونت کنی و او را دشنام دهی . علی (ع) فرمود: چنین نیست، این حق من است که او را وادار به تسلیم شدن برای اجرای حد کنم . وانگهی تا او دشنام نداده بود، من دشنام ندادم و حال آنکه او دشنام باطلی به من داد و من درباره او چیزی جز آنچه حق او بود نگفتم . سپس علی (ع) با تازیانه ای که دو سر داشت، چهل ضربه به او زد- به جای هشتاد ضربه- و عثمان این کینه را از علی (ع) در دل گرفت.

عثمان، عموی خود حکم بن ابی العاص «۳» را که خداوند او را لعنت کرده و پیامبر (ص) او را از خود رانده و از مدینه به طائف تبعید کرده بود به مدینه آورد و چنین بود که حکم بن ابی العاص پیامبر (ص) را آزار می داد و آزار خود را تا

آنجا رساند که از دیوار خانه پیامبر بالا می رفت و به داخل خانه سرک می کشید تا پیامبر (ص) را با همسرانش ببیند و یک بار که پیامبر او را آن حال می زد، چون چشمش به روی پیامبر افتاد، شکلک درآورد و از دیوار پایین پرید . و هرگاه پیامبر (ص) راه می رفتند، ح کم پشت سر ایشان حرکت می کرد و چگونگی حرکت پیامبر (ص) را - که قدری حالت خمیدگی به جلو را داشت - تقلید می کرد، یک بار پیامبر (ص) به سوی

(۱) آیه ۲۸ سوره چهل (غافر). م

(۲) برای اطلاع بیشتر در این مورد و اشعاری که حطیئه در این با ره سروده است، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۲۰ م

(۳) برای اطلاع بیشتر در مورد حکم بن ابی العاص و کردارهای ناپسندش، رجوع کنید به ابن عبد البر، استیعاب؛ ج ۱، ص ۳۱۷ (در حاشیه اصابه) و ابن حجر، اصابه؛ ذیل شماره ۱۷۸۱ و ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۳۴ م

ص: 109

او برگشته و فرمودند: همواره چنین باشی و همین گونه بمانی! و پس از آن حکم نمی توانست معتدل راه برود و تا آخر عمر در حالی که می لرزید حرکت می کرد.

وی روبروی پیامبر (ص) می ایستاد و چون آن حضرت آیات قرآنی و احکام الهی را برای مرد م تلاوت و بیان می کرد یا آنان را نصیحت می کرد و وعد و وعید می داد، حکم آرواره های خود را به حرکت در می آورد و بر روی پیامبر می نگرست و شکلک در می آورد و چون این گونه اعمال او مدتها صورت گرفت، با آنکه پیامبر (ص) بسیار مدارا می کرد و نسبت به او و قومش شکبیا ئی داشت، سرانجام او را به طائف تبعید کرد و مقرر داشت اگر در مدینه دیده شد خونس حلال خواهد بود.

هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمودند، حکم همچنان در تبعید و مطرود بود.

چون ابو بکر خلیفه شد، عثمان پیش او آمد و تقاضا کرد حکم را به مدینه برگرداند.

ابو بکر تقاضایش را نپذیرفت و گفت : پیامبر (ص) رحلت فرمود و چنین اجازه ای نداد و من هم هرگز او را بر نمی گردانم. هنگامی که ابو بکر درگذشت و عمر خلیفه شد، باز عثمان پیش عمر آمد و تقاضای خود را تکرار کرد . عمر گفت: ای عثمان! تو این تقاضا را از پیامبر کردی قبول نکرد، پس از آن ا ز ابو بکر خواستی نپذیرفت، من هم صلاح نمی بینم خواسته تو را بپذیرم و از این خواهش خود دست بردار که من مخالف آن دو دوست خود عمل نمی کنم. و چون عثمان، خود خلیفه شد، حکم را از طائف فرا خواند و او را پناه داد و خوشامد گفت و مرید «۱» را در مدینه به او بخشید. این موضوع بر مسلمانان گران آمد و گفتند عثمان رانده شده و تبعیدی پیامبر را پناه داده و به او عطا کرده است، و به حضور علی (ع) آمدند و از او خواستند با عثمان گفتگو کند تا حکم را از مدینه بیرون کند و به همان جا که پیامبر (ص) تبعیدش کرده بود بفرستد.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش عثمان رفت و فرمود: ای عثمان! می‌دانی که پیامبر (ص) این مرد را از مدینه تبعید کرد و هرگز او را برنگرداند و دو دوست تو نیز همان راه را پیمودند و از روش پیامبر (ص) پیروی کردند. اکنون آنچه تو انجام داده‌ای - در برگرداندن و پناه دادن او - بر مسلمانان سخت گران آمده است. او را از مدینه بیرون کن و از روش پیامبر (ص) پیروی کن.

(۱) نام جایی در دو میلی مدینه است، یاقوت درباره این کلمه مفصل بحث کرده است.

رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۷، ص ۱۱۰ م

ص: ۱۱۰

عثمان گفت: ای علی! تو از نسبت این مرد به من آگاهی که عمومی من است.

پیامبر (ص) به سبب اخباری که از او رسیده بود و به مصلحت رسول خدا (ص) نبود، او را تبعید کرد. اکنون که پیامبر (ص) در گذشته است و هر چند ابو بکر و عمر مصلحت دیدند که مانند رسول خدا رفتار کنند ولی من چنین مصلحت می‌بینم که صله رحم کنم و حق عمومی را بگذارم و او بدترین مردم زمین نیست و میان مردم کسانی هستند که از او بدترند. علی (ع) فرمود: ای عثمان! به خدا سوگند اگر باقی بمانی، مردم درباره تو بدتر از آنچه اکنون می‌گویند خواهند گفت.

و چون عثمان اموالی را که در بیت المال مسلمانان بود میان نزدیکان و خویشاوندان خود قسمت کرد و خمس اموال افریقا را به مروان بن حکم بخشید «۱» و زید بن ثابت هم از بیت المال یکصد هزار درهم برای او آورد و زمینهای مسلمانان را به اقطاع اشخاص درآورد و به شاعران اموال فراوان بخشید؛ این کارها هم بر مسلمانان سخت گران آمد و به علی (ع) شکایت بردند. علی (ع) به خانه عثمان رفت و او را پند و اندرز داد و گفت که مسلمانان این کارهای او را زشت می‌شمردند. عثمان سکوت کرد و یک کلمه هم پاسخ نداد و چون مدتی به سکوت برگزار شد، علی (ع) فرمود: من برای مسلمانان از تو چه پاسخی ببرم؟ آیا برای آنچه کرده‌ای عذری داری؟

گفت: ای پسر ابو طالب! برو، من خود هم اکنون به مسجد می‌آیم و پاسخ پرسش خود را از من خواهی شنید.

آنگاه عثمان پس از نماز عصر به مسجد آمد و بر منبر رفت و مسلمانان برای شنیدن سخنانش جمع شدند. او گفت: به من خبر رسیده است که شما در مورد نیکی کردن من نسبت به خویشاوندانم و صله رحم و آنچه به خویشاوندان و نزدیکان و دوستانم می‌پردازم اشکال می‌کنید و بسیار سخن می‌گویید. همانا رسول خدا (ص) از بنی هاشم بود و نسبت به آنان نیکی کرد و پیوند خویشاوندی را رعایت کرد و خمس را برای آنان ویژه کرد و اموال گزیده را به آنان داد و ایشان را بی‌نیاز کرد.

ابو بکر هم به اهل خویش رسید و آنچه از اموال را که می خواست به آنان مخصوص گردانید . عمر هم بنی عدی را برگزید و ایشان را به اکرام و اعظام مخصوص کرد و هر چه از اموال را که می خواست به آنان می بخشید. اکنون هم خاندان امیه و عبد شمس

(۱) در بدایه، ابن کثیر؛ ج ۷، ص ۱۵۸، آمده است که عثمان به خاندان مروان دو میلیون و بیست هزار دینار بخشید.

ص: 111

خویشان و ویژگیان منند و من هر مالی را که بخواهم مخصوص ایشان قرار می دهم.

همانا به خدا سوگند اگر به کلیدهای بهشت دست یابم- به خلاف تصور هر کس که می خواهد تصور کند- آنها را به بنی امیه تسلیم می کنم. عمار بن یاسر برخاست و گوشه بینی خود را در دست گرفت و گفت : به خدا سوگند! بینی من نخستین چیزی است که در این باره مخالفت می کند، و مسلمانان در حالی که از گفتار عثمان خشمگین بودند پراکنده شدند و گنجینه داران بیت المال، کلیدهای آن را پیش عثمان انداختند و گفتند : اکنون که نسبت به اموال خدا هر چه می خواهی انجام می دهی ما را نیازی به کلیدداری بیت المال نیست.

و چون مسلمانان نامه ای به عثمان نوشتند و در آن کارهای ناپسندش را متذکر شدند، به جستجوی کسی برآمدند که آن نامه را به او برساند تا از آن آگاه گردد و از آن کارها دست بردارد یا مردم از عقیده او درباره کارهایش آگاه شوند . عمار بن یاسر- که خدایش رحمت کند- را برگزید و او متعهد شد که نامه را به عثمان برساند.

عمار نامه را گرفت و از پرده دار عثمان خواست تا اجازه بگیرد که پیش عثمان برود.

اجازه داده شد و عمار وارد شد. عثمان لباس بیرونی خود را پوشیده و مشغول کفش به پا کردن بود. گفت: عمار خوش آمدی و به چه کار آمده ای؟ گفت: این نامه را برای تو آورده ام. عثمان نامه را از دست او گرفت و چون خواند، سخت خشمگین شد و گفت: ای کسی که فلان مادرت را باید بمکی، کارت به آنجا کشیده که بر من گستاخی کنی و با چیزی که خوش نمی دارم با من رویارو شوی؛ برجست و عمار را بر زمین انداخت و چندان بر شکم و پیضه های او لگد زد که مدهوش شد و از بیهوشی نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء آن روز را بگذارد و مسلمانان چون از این موضوع آگاه شدند آن را بسیار زشت شمردند . «۱» و امیر المؤمنین علی (ع) در آن باره سخن مشهور خود را بیان فرمود و این موضوع را محمد بن اسحاق از قول زهری و ابو حذیفه قرشی از قول رجال خود و دیگر مورخان و سیره نویسان نیز نقل کرده اند. و امیر المؤمنین (ع) او را در موارد دیگر هم پندها داده است و مکرر میان امیر المؤمنین علی (ع) و عثمان بگومگوها و قهر و آشتی و مخالفت هایی صورت گرفته است. از جمله، ابو حذیفه قرشی از اسحاق بن

(۱) این مورد از مطاعن یازده گانه عثمان است که ابن ابی الحدید آنها را به تفصیل و با پاسخهای شیعه و سنی به یکدیگر، در شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۶۸-۱۱، آورده است. م

مفید، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره،
جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

محمد از حسن بن عبد الله از قول عبید الله بن عباس نقل می کند که عکرمه می گفته است، به روزگار خلافت عمر بن خطاب میان علی (ع) و عثمان بگومگویی صورت گرفت؛ عثمان به او گفت درباره من چه می گویی، گناه من چیست؟ به خدا سوگند! قریش شما را دوست نمی دارند و چگونه ممکن است شما را دوست بدارند و حال آنکه در جنگ بدر هفتاد مرد از ایشان را کشتید که همچون گوسواره های زرین بودند.

علی (ع) عثمان را نصیحت می کند

مدائنی از علی بن صالح نقل می کند که ابن دأب «۱» می گفته است، چون مردم بر کارهای عثمان اموری را عیب شمردند و زشت دانستند، با علی (ع) گفتگو کردند.

علی پیش عثمان رفت و گفت: مردم پشت سر من قرار دارند و با من در مورد تو گفتگو کرده اند و به خدا سوگند! من نمی دانم به تو چه بگویم؟ و خیال نمی کنم چیزی را بدانم که تو ندانی و گمان نمی کنم که لازم باشد تو را به چیزی راهنمایی کنم. زیرا هر چه ما می دانیم، تو هم می دانی. ما از تو بر چیزی پیشی نگرفته ایم که بخواهیم به تو از آن خبر دهیم و اموری را در خلوت نشنیده ایم که اکنون لازم باشد به تو ابلاغ کنیم. تو خود آنچه ما دیده و شنیده ایم، دیده و شنیده ای و همانگونه که ما با پیامبر مصاحبت داشته ایم، مصاحبت داشته ای و پسر ابی قحافه و پسر خطاب به انجام کار نیک و خیر سزاوارتر و شایسته تر از تو نبوده اند و حال آنکه تو به پیامبر (ص) نزدیکتری و به افتخار دامادی پیامبر رسیده ای که آن دو نرسیده اند و آن دو در چیزی از این امور بر تو پیشی نگرفته اند و به خدا سوگند! تو نمی خواهی از کوری به بینایی و از نادانی به دانش بگروی. خدا را! خدا را! درباره خودت پرهیز و همانا راه راست روشن و آشکار است و لواهای دین برپاست. ای عثمان! تو می دانی که بهتر و برتر بندگان خدا در پیشگاه خدا امام دادگری است که خود هدایت شده باشد و دیگران را هدایت کند و سنت معلوم را برپا دارد و بدعت متروک را رها کند، به خدا سوگند، که هر دو آشکار و روشن است. برای سنن پسندیده نشانه هایی برپاست و نشانه های بدعتها هم روشن است. و بدترین مردم در پیشگاه خداوند امام

(۱) ابو الولید عیسی بن یزید از ادبا و تاریخدانان قرن دوم هجری و ندیم موسی اله ادی خلیفه عباسی است؛ او به سال ۱۷۱ ه ق در گذشته است. رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۱، ص ۲۷۱. م

ص: 113

ستمگری است که گمراه باشد و گمراه کند و سنت آشکار را بمیراند و بدعت متروک را زنده کند و من خود شنیدم پیامبر (ص) می فرمود: روز رستاخیز امام ستمگر را می آورند و هیچ یاری دهنده و عذرخواهی برای او نیست و او را به دوزخ می افکنند و در آن همچون آسیا سنگ به چرخش در می آید و به قعر دوزخ فرو می شود و من تو را از خداوند و خشم او بر حذر می دارم که عذاب خداوند سخت و دردناک است و تو را بر حذر می دارم که مبادا همان امام این امت باشی که کشته می شود و همانا گفته می شود در این امت امامی کشته می شود که با کشته شدن او قتل و خونریزی شروع می شود و تا روز رستاخیز ادامه می یابد و امور این امت بر او مشتبیه می شود و فتنه ها چنان می جوشد که حق را نمی بینند و باطل برتری می جوید و مردم در آن می افتند، افتادنی؛ و همچون موج در تلاطم و خروش خواهند بود.

عثمان به علی (ع) گفت: با مردم سخن بگو که مرا مهلتی دهند تا از عهده مظالم ایشان برآیم . علی (ع) گفت: آنچه در مورد مدینه است، مهلتی نمی خواهد و در موارد دیگر هم مهلت همان اندازه است که فرمان تو به آنان ابلاغ شود. عثمان گفت: به خدا سوگند فهمیدم و دانستم که چه می گویی و به خدا سوگند اگر تو خلیفه می بودی من هرگز تو را خشمگین نمی ساختم و بر تو عتاب نمی کردم و اگر رعایت پیوند خویشاوندان را می کردی و گرهی از کار ایشان می گشودی ب تو اعتراض نمی کردم و هیچ گونه بدی انجام نمی دادم.

پس از این گفتگو عثمان به مسجد آمد و خشمگین بر منبر نشست و گفت : هر چیز را آسیبی و هر کار را آفتی است . آفت این امت و بیماری این نعمت، گروهی هستند که عیبجو و طعنه زننده اند؛ آنچه را که دوست می دارید برای شما آشکار می سازند و آنچه را دوست نمی دارید از شما پوشیده می دارند و همواره برای شما سخن می گویند و چون شتر مرغ از نخستین بانگ زنده پیروی می کنند. خوشترین آشخورها در نظر آنان دورترین آن است . جز آب تیره ننوشند و جز گل آلودگی نخواهند. هیچ رهبری ندارند، در کارها فرو مانده و از بدست آوردن خیر بازمانده اند.

همانا به خدا سوگند شما کارهایی را بر من عیب می گیرید که همان را از پسر خطاب می پسندیدید و حال آنکه او شما را با پای خود می کوفت و با دست می زد

ص: 114

و با زبان شما را از پیش خود می راند و ناچار هر خوش و ناخوشی را از او می پذیرفتید، ولی من برای شما شانه تواضع فرو آوردم و دست و زبان خویش را از شما بازداشتم، در نتیجه بر من گستاخ شدید . به خدا سوگند جمع من بیشتر و یارانم نزدیکتر و نیرومندترند و اگر بگویم بیایید، خواهند آمد . اینک افرادی نظیر خودتان فراهم کرده ام و به شما دندان نشان می دهم و رفتاری خواهم کرد که خوش نمی دارم، و با شما آن چنان سخن خواهم گفت که تاکنون نگفته ام. زبان از عیبجویی من بازدارید و بر امیران و والیان خود طعنه مزیند و خرده گیری مکنید. من کسی را از شما بازداشته ام که اگر با

شما گفتگو می‌کرد بدون این سخنان من از او خشنود می‌شدید. چه حقی از شما ضایع شده است؟ شما را به خدا تقصیر من چیست که کارهایی کرده‌ام که خلیفه پیش از من همان کارها را انجام می‌داد و جرئت نداشتید بر او خرده بگیرید؛ شما را چه می‌شود؟! «۱» در این هنگام مروان بن حکم خطاب به مردم گفت: اگر می‌خواهید، میان خود و شما شمشیر را حکم قرار دهیم که داستان ما و شما چنان است که شاعر گفته است:

«آبروی خویش را برای شما گسترديم و چنان شد که رستگاههای خود را بر زباله ها بنیان نهادید.» عثمان به مروان گفت: خاموش باش، که خدایت خاموش بداراد! مرا با اصحاب خودم واگذار. آنگاه از منبر فرود آمد.

علی (ع) پس از چند روز دیگر باز به خانه عثمان رفت و او را پند و اندرز داد. عثمان گفت: من نمی‌خواهم از تو شروع کنم و می‌دانم چه قصدی داری، مرا با یارانم واگذار. علی (ع) فرمود: آنچه را که خداوند بر من واجب کرده نسبت به تو ادا کردم. و از خانه عثمان بیرون آمد.

خطبه عثمان

اندکی بعد عثمان به مسجد آمد و به منبر رفت و نخست سپاس و ستایش خدا را بجا آورد؛ سپس چنین گفت: ای مردم! به خدا سوگند کسی از شما بر من عیبی نگرفته است که خود از آن آگاه نباشم و هر چه کرده‌ام خود می‌دانم، ولی

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۲۱۵-۲۲۱۳. م

ص: ۱۱۵

دستخوش آرزوی نفس خویش گشتم و فریب خوردم و از هدایت بازماندم و من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود، هر کس خطا و لغزشی کرد، توبه کند و در هلاک و گمراهی خود پافشاری نکند، که هر کس بر ستم پافشاری کند، از راه دورتر خواهد شد. اکنون من نخستین کسم که پند می‌پذیرم. از آنچه کردم از خدا طلب آمرزش می‌کنم. از خدا طلب آمرزش می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم. من از کارهای خود دست برداشتم و توبه کردم و اکنون که از منبر فرو می‌آیم، سران شما بیایند و رأی خود را با من بگویند. به خدا سوگند اگر حق چنان باشد که مرا به بردگی برگرداند، هرآینه در قبال حکم حق همچون برده ای خواهم شد که اگر مملوک باشد صبر می‌کند و اگر آزاد گردد سپاسگزار می‌شود، و از خداوند گویزگاهی جز به سوی او نیست.

نیکان خود را از نزدیک شدن به من بازدارید که اگر نیمه راست بدنم از اطاعت خودداری کند، نیمه چپ اطاعت خواهد کرد.

در این هنگام مقداد بن عمرو «۱» برخاست و گفت: ای عثمان! هر کس با تو نباشد به تو دسترسی ندارد. خدا را! خدا را! به خویش پرداز و آنچه را گفתי عمل کن و به انجام رسان.

چون عثمان از منبر فرود آمد و به خانه رفت، مروان بن حکم و سعید بن عاص و تنی چند از بنی امیه را در خانه دید و کنار آنان نشست. مروان گفت: ای امیر المؤمنین! سخن بگویم یا خاموش باشم؟ نائله «۲» دختر فرافصه - همسر عثمان - گفت: حتما خاموش باش که به خدا سوگند شما او را خواهید کشت و گناهکار معرفی خواهید کرد. همانا عثمان سخنی گفته است که شایسته نیست از آن برگردد. مروان روی به نائله کرد و گفت: تو را چه رسد که در این کار دخالت کنی؟ به خدا سوگند پدرت مرد در حالی که وضو گرفتن را چنان که شاید نمی دانست. نائله گفت: درباره پدران آرام باش و سخن مگو، زیرا از پدرم که غایب است سخن می گویی و بر او دروغ می بندی و حال آنکه از پدر تو امکان دفاع نیست و به خدا سوگند اگر نه این بود که او عموی عثمان است و اندوهش به عثمان برمی گردد، تو را از کارهای او

(۱) تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۱۱ و ترجمه آن؛ ص ۲۲۴۳، گوینده این گفتار را سعید بن زید آورده است. م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد نائله و ازدواج عثمان با او، رجوع کنید به نویری، نهایة الأرب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۹۴-۹۳. م

ص: 116

آگاه می کردم و دروغ هم نمی گفتم. مروان از نائله روی برگرداند و باز به عثمان گفت: سخن بگویم یا سکوت کنم؟ عثمان گفت: سخن بگو. مروان گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! دوست می داشتم این سخنان را وقتی گفته بودی که محفوظ و محترم می بودی و در آن صورت من نخستین کسی بودم که به آن راضی می شدم و برای انجام آن یاری می دادم ولی تو این سخنان را هنگامی گفتی که کار به تنگنا رسیده و سیلاب از خروش فرو مانده و از این نشانه خواری و زبونی پیداست و به خدا سوگند پایداری بر خطایی که از آن استغفار توان کرد، بهتر از توبه ای است که در آن بیم داشته باشی و مناسب بود توبه می کردی ولی اقرار به گناه نمی کردی و حال آنکه اکنون انبوه مردم چون کوهها بردرند.

عثمان گفت: برو با ایشان سخن بگو که من از آنان شرم می دارم. مروان رفت و در خانه را گشود و به مردم که از سر و دوش یکدیگر بالا می رفتند، گفت: ای مردم! چه قصدی دارید که جمع شده اید؟ گویی برای تاراج آمده اید؟ چهره هایتان زشت باد! هر کدامتان گوش رفیق خود را بگیرد و برود، مگر کسانی که آنان را بخواهند. آمده اید و می خواهید پادشاهی ما را از دست ما بیرون بکشید؟ از پیش ما بروید. به خدا سوگند! اگر آهنگ ما کنید، چنان آهنگ شما می کنیم که خرسند نخواهید شد و نتیجه کار خویش را نیکو نخواهید شمرد. به خانه های خویش برگردید که به خدا سوگند حکومت خود را از دست نمی دهیم.

مردم بازگشتند و گروهی از ایشان به حضور علی (ع) رفتند و گفتند مروان آمد و چنین و چنان گفت و موضوع را برای علی (ع) بازگو کردند.

علی (ع) خشمگین برخاست و پیش عثمان رفت و گفت: گویا تو از مروان راضی شده ای و او از تو خشنود نمی شود مگر به گمراهی تو در دینت و فریفتن تو از عقلت و اینکه تو را همچون شتر در پی خود بکشد. به خدا سوگند [او] نه در مورد دین خود بینا و خردمند است و نه درباره خودش، و به خدا سوگند می بینم که تو را به ورطه ای خواهد کشید که

نمی‌تواند از آن بیرون آورد و من از این پس هرگز برای گفتگو پیش تو نخواهم آمد . به خدا سوگند شرف خود را برده‌ای و اختیارت از دست تو بیرون رفته است. و سپس برگشت. «۱»

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ترجمه آن؛ ص ۲۲۴۵ و کامل التواریخ، ابن اثیر؛ ج ۳، ص ۶۵، آمده است.

ص: 117

نامه عثمان به معاویه

عثمان همان هنگام مسور بن مخرمه زهری را همراه نامه‌ای پیش معاویه بن ابی سفیان فرستاد و برای او چنین نوشت:

اما بعد، من این نامه را در حالی برای تو می نویسم که به خدا سوگند گمان نمی کنم تا رسیدن این نامه به دست تو زنده باشم. همانا که تو را دیدم و از تو خشنودم و به تو اطمینان کردم و به آرزوها و خواسته های تو اعتماد کردم و این آرزو برای تو بدون آنکه خوار و زبون شوی فراهم نخواهد شد و یکی از این دو بهتر از دیگری است. به هر حال همین که این نامه به دست تو رسید، سپاهی تندرو از شام گسیل دار و یکی از مردان مورد اعتماد خویش را بر ایشان بگمار و حبیب بن مسلمه را بر این کار مأمور کن و به او بگو مسافت دو روز را در یک روز و مسافت دو شب را در یک شب بپیماید و هر دو منزل را چون یک منزل طی کند و اگر بتوانی خودت با شتاب بسیار و ناگهانی بیایی که کار از کار گذرته و چیزی باقی نمانده است.

به هر کس می‌خواهی بده یا مده و هر چه می‌خواهی انجام بده و این کار به این زودی اصلاح و آشکار نمی‌شود و دین صدمه خواهد دید. و السلام.

در همین مقدار از گفتار امیر المؤمنین علی (ع) که آوردیم مشاهده می‌شود که چگونه مکرر بر عثمان اعتراض کرده و چون به نتیجه نرسیده است، از او و آن قوم کناره گیری کرده است، تا کار به آنجا کشید که کشید. بنابراین چگونه می‌توان با توجه به آنچه توصیف کردیم علی (ع) را در مورد آنچه بر سر عثمان آمده است مورد عتاب قرار داد؟ و با آنچه یادآور شدیم چگونه می‌توان گفت علی (ع) از کارهای عثمان راضی و خشنود بوده است؟ و با مسائلی که بررسی کردیم چگونه می‌توان گفت نسبت به او خشمگین نبوده؛ و با توجه به مطالبی که قبلاً آوردیم، همگان معتقد بودند که عثمان بدعتها آورده است و همان گونه که گذشت این موضوع روشن است که علی (ع) آن قوم را در محاصره کردن و خلع و کشتن عثمان هیچ گونه یاری نداده است؛ زیرا بدی این کار و نتایج زشت آن را کاملاً می‌دانسته و [به آن] احاطه داشته و می‌دانسته که باید برای بطلان ادعای کسانی که چنان تهمت‌ی به او خواهند زد دلیلی داشته باشد تا بتواند در قبال تزویر و بهتان آنان از خود دفاع کند . و این مسأله منافاتی با رای آن حضرت در تقبیح اعمال عثمان ندارد و آن را شرح و توضیح دادیم و ما به خواست خداوند در مورد کشتن عثمان و کسانی که او را محاصره کردند و یاری ندادند، در همین

ص: 118

فصل توضیح خواهیم داد.

آراء مختلفی که در مورد کارهای عثمان اظهار داشته اند

بدان، که خدای خیر را به تو بیاموزد و تو را از اهل خیر قرار دهد و به آنچه که خود راضی است موفق بدارد، من هیچ کس را ندیده‌ام که در مورد آراء کسانی که کارها و بدعتهای عثمان را مورد انتقاد و اعتراض قرار داده اند، تحقیق کرده باشد.

بیشتر اشخاصی که در این مورد سخنی گفته اند، گفتارشان بر اساس گمانی ضعیف است یا آنکه گفتار گذشتگان را تکرار کرده‌اند و حال آنکه افرادی که نسبت به کارهای عثمان معترض بودند عقاید و اندیشه های مختلف داشتند و خواسته‌هایشان با یکدیگر تفاوت داشت.

بعضی از معترضان به برخی از کارهای عثمان اعتراض داشتند که اگر دیگری آن را انجام می داد اعتراضی نداشتند و این به سبب طمع ایشان بود که پس از او به حکومت برسند و پس از خلع و کشتن عثمان، ریاست به دست ایشان بیفتد . از جمله ایشان - همانگونه که قبل گفتیم - طلحه و زبیرند که خودشان در محاصره عثمان شرکت کردند و یاران خود را بر آن کار واداشتند و طلحه در حالی که هنوز عثمان زنده بود بر بیت المال دست یازید و برای قفلهای آن کلیدهایی ساخت که در دست خودش بود و به واسطه جلوگیری آب از او، در ریختن خونسش کوشش می کرد و به این وسیله در تباهی او می‌کوشید. چون کار با کشته شدن عثمان تمام شد، از ایشان کسی گردن کشید و آهنگ رسیدن به خلافت کرد و می‌پنداشت از جانب مردم برگزیده خواهد شد و از او پیروی می شود؛ ولی هنگامی که مردم از او به سوی دیگری [علی] منصرف شدند و غیر از او را برگزیدند، گمان او باطل شد و چون آرزوی او در آنچه برای آن سعی می کرد برآورده نشد، با این که تسلیم شدنش برای بیعت با امام از روی امید یا ترس بود، بیعتش را شکست و از پیمان او بیرون رفت و از اسلام دور شد و راه جنگ با او را در پیش گرفت و سرانجام کارش بدانجا کشید که کشید.

اعتراض گروهی دیگر از ایشان، بر عثمان، به این سبب بود که آنها را از رسیدن به خواسته هایشان و بدست آوردن آن بازداشته بود و رسوم آنان را [آن گونه که بود] از بین برده بود. به این سبب کینه او را در دل گرفتند و در خلع و کشتن او کوشیدند و گمان می‌کردند حکومت پس از او [عثمان] به کسی می‌رسد که می‌تواند او را به

ص: 119

هر طریق که می‌خواهند ببرند و آنچه را می‌خواهند برآورده خواهد کرد . پس وقتی سعی ایشان، در کشتن عثمان، پایان یافت و آنچه که امید داشتند از بین رفت و امیدشان ناامید شد، از اندیشه خود به نقض آن برگشتند و بر آن چه [در مورد عثمان] زیاده‌روی کرده بودند اظهار پشیمانی کردند و با گرایش به تفرقه به کسانی پیوستند که برای فتنه انگیزی بر امام قائم خروج کردند و در برکناری او از حکومت کوشیدند تا [به این وسیله] راه را برای کسی که یار و مرید و فرمانبردارشان بود هموار کنند.

پس همگی نومید شدند و سرانجام کارشان جز زیان نشد.

گروهی دیگر، کسانی بودند که حرمت و بزرگداشت آنان آن گونه که در دوره گذشته معمول بود به وسیله عثمان از میان رفت. به همین سبب حکومت او را خوش نداشتند و برای خلع او از حکومت کوشش کردند.

گروهی دیگر، کسانی بودند [والیان و کارگزاران] که در گذشته مقدم بر دیگران بودند و کارها به عهده ایشان بود و عثمان کسانی از مردم را جایگزین آنان کرده و آنان را از اموالی که از بیت المال برداشت می‌کردند محروم ساخته بود، و آنان به این سبب در خلع عثمان از خلافت و کشتن او کوشش کردند.

گروهی دیگر، کسانی بودند که کارهای ناروا و بدعتهای عثمان را بسیار زشت می دانستند و معتقد به گمراهی او بودند و مقصود ایشان از خلع عثمان امر به معروف و نهی از منکر بود. برخی از ایشان در آنچه که زشت می شمردند بر باطل و گروهی از ایشان بر حق بودند ولی هدف اصلی هر دو گروه یاری دادن دین و اسلام بود و این گروه، هسته اصلی زشت شمردن اعمال او بودند و اقدام و عمل ایشان زمینه‌های عزل و کشتن وی را فراهم کرد.

گروهی دیگر، در اصل امامت و روش آن، معتقد به حق بودند و می گفتند کسی که برای رسیدن به مراد و هدف خود راه و روش عثمان را پییماید، مانند او و انباز و شریک کارهای ناپسند اوست. انگیزه این گروه در یاری دادن محاصره کنندگان و قاتلان عثمان، مانند انگیزه های گروههای دیگر که شرح دادیم نبوده است؛ بلکه غرض آنها در این اقدام این بود که خلافت برای ایشان فراهم شود و به سوی آن بشتابند، اما در گذشته چنین فرصتی نیافتند ولی در دوره بعد [حکومت عثمان] برای آنان این فرصت بدست آمد. اما کسانی که او را به حال خود رها کرده و یاریش ندادند، نیت‌های مختلفی در این کار داشتند؛ که پیش از این نام ایشان را بردیم و آنان

ص:120

در وضع عثمان و محاصره کنندگان و قاتلان او در شک و تردید بودند. برای همین یاری آنان [قاتلان عثمان] را روا ندانستند و او را نیز در مقابل ایشان یاری ندادند.

اما امیر المؤمنین علی (ع) که از یاری دادن عثمان خودداری کرد و برای دفاع از او اقدامی نکرد، چنین نبود که اندیشه دیگران را در مورد خلع و کشتن او تصویب کرده و بر صلاح دانسته باشد، بلکه نظر آن حضرت تابع عقیده ای است که ایشان در میان همه مردم درباره خلفای پیش تر از او نیز داشته است که او به عواقب امور دانا بود و هیچ گونه شکی در مورد آنچه مصلحت بود نداشت. علی (ع) صلح و آشتی و نرمی و مسالمت را تا هنگامی که بتوان چاره اساسی کرد، ترجیح می داد و به همین سبب در مورد محاصره و قتل عثمان هم دخالتی نداشت و همان گونه که حکومت دو خلیفه دیگر را که پیش از عثمان حکومت کرده بودند تحمل کرده بود، حکومت او را نیز تحمل کرد. و خودداری و تحمل علی (ع) دو علت داشت که بسیار معروف است:

یکی آنکه یارانی واقعی که او را برای رسیدن به خواسته اش یاری دهند نداشت؛ دوم اینکه او سرانجام بد رویارویی همه مردم را در نظر داشت و اینکه جنگ بوجود آید و فتنه پدیدار شود. به همین جهت است که در مواردی که لازم و به مصلحت نزدیک بود از عثمان دفاع می کرد و از زشت شمردن و انکار کارهای عثمان خودداری می کرد. در عین حال با کارهایی که مردم در مورد محاصره و خلع و کشتن عثمان انجام دادند نیز مخالفت جدی نکرد. بر فرض که عقیده شیعیان

را در مورد علم آن حضرت که علم امامت است نپذیریم، این موضوع را باید پذیرفت که علی (ع) نشانه‌ها و قرائنی را می‌دید که برای خودش کافی و مجوز عمل او بود. او در اموری که ظاهراً میان خردمندان مورد اختلاف بود، آن گونه عمل می‌کرد که خود مصلحت می‌دید، زیرا او در متن امور بود و آنچه را که شاهد می‌بیند غایب نمی‌بیند. با توجه به همین مسأله، اقوال مختلفی از امیر المؤمنین علی (ع) در مورد عثمان نقل شده که به مقتضای علم و اطلاع از سرانجام امور بوده است و به همین سبب رأی امیر المؤمنین (ع) درباره عثمان و قاتلان او بر جمهور مردم پوشیده و مورد شبهه بوده است. پس بعضی مردم آن را به خشنودی او در آنچه مردم نسبت به عثمان انجام داده‌اند تعبیر کرده‌اند و بعضی دیگر آن را به موافقت و همدستی با مردم در شورش بر عثمان اطلاق کرده‌اند. گروهی دیگر گفته‌اند، علی (ع) در مورد عثمان و حقوقی که او داشته، کوتاهی کرده است. گروه دیگر گفته‌اند، علی (ع) آنچه را که مردم نسبت به

ص: 121

عثمان انجام داده‌اند خوش نداشته و از دوستان عثمان بوده و از کارهایش راضی بوده است و چون از یاری دادن عثمان ناتوان بوده، کناری نشسته است. این شبهه بر مردم قویتر شده و اعتقاد آنان گوناگون گردیده است، زیرا اعمال و گفتار امیر المؤمنین علی (ع) نسبت به عثمان گوناگون است؛ گاهی آنچه را که مسلمانان زشت می‌دانسته‌اند او هم زشت دانسته و بر عثمان اعتراض کرده است و گاهی از او دفاع کرده و کسانی را که به قصد کشتن وی از شهرهای دیگر آمده بودند از آن کار منع کرده است و چون آب را بر عثمان بست ند، به شدت اعتراض کرد و چون بر خلاف نظرش عمل کردند، سخت خشم گرفت. و سرانجام در حالی که در خانه خود نشسته بود و می‌دید که مردم برای کشتن عثمان به هر سو می‌دوند و با شتاب حرکت می‌کنند، مردم را هیچ پند و اندرزی نداد و آنان را از خداوند تترسانید و حال آنکه سخن علی (ع) به ظاهر مسموع و او مورد احترام مردم، و فرمانش پذیرفته بود. و درباره خونخواهی عثمان هم کوششی نکرد. و گاه از عثمان دوری و با او بگو و مگو می‌کرد و گاه نسبت به او با صلح و مسالمت رفتار می‌کرد و گاه با او به درستی سخن می‌گفت و گاه کوشش می‌کرد میان او و مردم را آشتی دهد و گاه از این کار خودداری می‌کرد.

سخنانی هم که از علی (ع) پس از کشته شدن عثمان نقل شده، ظواهر آن با یکدیگر متفاوت ولی معانی آن شبیه هم است، [درک صحیح معنای آن تا حدودی دشوار است] نظیر این گفتار علی (ع) که گفت: «به خدا سوگند که من نه عثمان را کشتم و نه گروهی را برای کشتن او شوراندم.» و این گفتار ایشان که «خداوند عثمان را کشت.» و این گفتار که «اگر فرض شود کسی جز قاتل عثمان به بهشت نمی‌رود من به بهشت نخواهم رفت و اگر کسی جز قاتل عثمان به دوزخ نرود من به دوزخ نخواهم افتاد.» «۱» و زمانی دیگر، این گفتار که «به خدا سوگند کشته شدن عثمان نه مرا خشمگین ساخت و نه شاد کرد و نه این کار را خوش داشتم و نه ناخوش.» و این گفتار، دیگر هنگامی که «خداوند قاتلان عثمان را نیست و نابود کند.» و گفتار آن حضرت، زمانی که قاتلان عثمان را از او خواستند، فرمود: «هر کس عثمان را کشته است برخیزد» چهار هزار مرد برخاستند و اقرار کردند، و فرمود: «اینان

(۱) این گفتار حضرت علی. در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۰۲، آمده است. م

ص: 122

قاتلان عثمانند.» و همین اشخاص از اصحاب و یاران مخصوص او بودند و امیر المؤمنین علی (ع) به آنان اظهار دوستی و مهربانی می‌کرد و آنان را تعظیم و اکرام می‌کرد و به او نزدیک بودند و او به آنان اعتماد داشت.

و این گفتار او: «پروردگار! قاتلان عثمان را در خشکی و دریا بکش و از میان بردار.» «۱» و امثال آنچه یادآور شدیم. لیکن رفتار و گفتاری که از آن حضرت آوردیم، اگر بعضی، بعضی دیگر را نفی (باطل) کند و بعضا با توجه به یکدیگر معنا شوند، موافق یکدیگر و در معنا بدون اختلاف است؛ که او علاوه بر اقتضای احوال و شرایط، توجه به سرانجام کارها و مصالح را لازم می‌دانسته است.

عقیده جاحظ درباره علی (ع)

جاحظ چنین پنداشته و گفته است که امیر المؤمنین علی (ع) پس از کشته شدن عثمان گرفتاریهای بزرگی داشته است. زیرا همه کسانی که با او جنگ و ستیز کردند، دلیل و بهانه خود را کشته شدن عثمان قرار دادند و گناه آن را به دوش علی (ع) بار کردند او می‌گوید ظاهر وضع نیز این توهم را ایجاد می‌کند، زیرا علی (ع) گاه با او مخالفت می‌کرد و مدتی هم از او دوری گزید. و کسانی که بر عثمان اعتراض داشتند از مردم مصر و عراق بودند و به میانجیگری علی (ع) میان خود و عثمان امید بسته بودند و سخنش را می‌پذیرفتند و علی در نظر آنان معظم و مورد احترام و امین بود و با این وجود، او از یاری دادن عثمان خودداری کرد و پس از او به خلافت رسید و از قاتلان عثمان در جنگ با دشمنان خود یاری خواست و برای قوم شکی باقی نماند که علی (ع) قاتل عثمان است. جاحظ می‌گوید هر یک از این مطالب که گفتم به تنهایی موجب شک و تردید می‌گردد، تا چه رسد به همه این موارد.

جاحظ در پی این گفتار خود می‌گوید: از سوی دیگر مردم می‌دانستند که به هر حال شهر و کشور نیاز به امیر و وزیر و کارگزار خواهد داشت و گروهی برای تصدی این امور چشم دوخته و گردن دراز کرده اند. و به همین سبب بود که علی (ع) گوشه‌گیری کرد و در خانه خود نشست و در مورد عزل عثمان هم سخنی نگفت، زیرا بیم داشت که چون عثمان را از خلافت عزل کنند و با او بیعت شود

(۱) رجوع کنید به عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۰۵-۳۰۴. م

حتی اگر عثمان به مرگ و اجل طبیعی هم بمیرد، مردم بدون شک خواهند گفت علی (ع) کسی را گماشته تا عثمان را بکشد و بر فرض که کسی شخصی چون عثمان را به طمع مال یا غرض دیگری غافلگیر کند و بکشد، باز هم خواهند گفت امیر شهر این کار را کرده و قاتل را بر این کار گماشته است. و اگر پادشاه یکی از رعیت را به جھتی زندانی کند و آن شخص در زندان به مرگ طبیعی بمیرد و گروهی از مردم هم سوگند بخورند که او را خفه کرده اند، جمهور مردم شک و تردید نخواهند کرد که پادشاه آن شخص را کشته است و اگر پادشاه برای تبرئه خود از آن کار سوگندها بخورد، باز هم مردم همان شبهه را خواهند داشت.

جاحظ سپس می گوید: گفتارهای علی درباره عثمان متناقض است، زیرا از یک سو برای تبری از خون عثمان مطالبی می گفت تا به آن وسیله مردم بصره و شام دست از سر او بردارند و از سوی دیگر برای اصلاح کار مردم و واداشتن آنان به یاری دادن خود، مجبور بود خون عثمان را بر گردن بگیرد.

و آن گونه که جاحظ پنداشته، نیست و هدف از آن به گونه ای که او گمان کرده نبوده است، زیرا جاحظ در این مورد عمل علی (ع) را مانند [اعمال سیاستمداران] و دنیاداران و کسانی که دین و یقین و تقوی ندارند، فرض کرده است و چنان اشخاصی هر سخنی که بگویند و هر کار که انجام دهند فقط برای آباد داشتن دنیای خود می گویند و انجام می دهند و به عاقبت کار در آخرت توجهی ندارند و حال آنکه اعمال و گفتار علی (ع)، همچنان که قبلاً توضیح دادیم، بر مبنای دین و مصالح مسلمانان بوده است و هر کس در این باره بیندیشد و با دل سالم تأمل کند آن را آن گونه که بیان کردیم می یابد.

عقیده طرفداران عثمان در این باره

طرفداران عثمان چنین پنداشته اند که اموری دلالت بر شرکت علی (ع) در قتل عثمان دارد که - آن امور - با اخبار متواتر و ثابت شده در دست است؛ از جمله آنکه، روز عید قربان و در حالی که عثمان در محاصره قرار داشت علی (ع) با مردم نماز گزارد بدون اینکه از عثمان اجازه بگیرد و در واقع با زور و غلبه بر عثمان این کار را انجام داده است.

حال آنکه شافعی همین موضوع را دلیل بر صحت چنان نمازی می داند و

ص: 124

می گوید: نماز جمعه و عید فطر و قربان را کسی که بر مردم چیره شده باشد می تواند اقامه کند و چون مردم عراق منکر صحت چنین نمازی بودند و می گفتند، نماز جمعه و دو عید [فطر و قربان] پشت سر کسی که بر مردم چیره شده باشد صحیح نیست، (به نقل ربیع و مزنی) چون از شافعی این مسأله را پرسیدند، گفت: مانعی ندارد و می توان نماز جمعه و دو عید را پشت سر کسی که فرمان می دهد اقامه کرد.

و بدرستی که علی با مردم نماز گزارد در حالی که عثمان در محاصره بود.

ابو حذیفه قرشی هم از محمد بن اسحاق و دیگران روایت می کند که می گفته اند، گروهی پیش عثمان - در حالی که محصور بود - رفتند و گفتند: عقیده ات چیست درباره این اشخاصی که روز جمعه با مردم نماز می گزارند و تو این چنین در محاصره ای و تو به آنان دستوری نداده ای؟ (در مدت محاصره عثمان یک روز جمعه طلحه با مردم نماز گزارده بود.) می گویند عثمان گفته است: هرگاه آنان کار خوب و حسنه ای انجام می دهند از ایشان پیروی کنید و هرگاه کار بد انجام می دهند پیروی نکنید.

نماز کار پسندیده ای است، هرگاه نماز می گزارند با آنان نماز بگزارید. پس طرفداران عثمان گمان کرده اند که علی متهم در خون عثمان است به خاطر نمازی که روز عید قربان بدون اجازه او با مردم م گزارده است. و شافعی مدعی است که علی (ع) می بایست چنین کند، و هیچ کس از طرفداران عثمان، طلحه را به واسطه نمازش با مردم، در روز جمعه و

درحالی که عثمان در محاصره بود، متهم در خون او نکرده است و نسبت غلبه یافتن بر مردم - با نماز گزاردن - را به او نداده اند و او را از خون عثمان مبرا می دارند و حال آنکه او محاصره عثمان را به عهده داشت تا اینکه کشته شد.

و این کار را در مخالفت و جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) بهانه قرار می دهند و به ظاهر خون عثمان را از او مطالبه می کنند. بدرستی که عقل این قوم ضعیف و اندیشه شان سخیف است که چنین شبهه ای ایراد می کنند.

دیگر مسائلی که متعلق به این گروه است، و به وسیله آن مدعی دخیل بودن علی (ع) در خون عثمان می شوند - غیر از آنچه آوردیم و شمردیم - ماندن او در مدینه است؛ و می گویند اسامه بن زید به علی (ع) گفت از مدینه بیرون برود. در این مورد ابو حذیفه قرشی از قول رجال خود نقل می کند که می گفته اند، اسامه بن زید به علی (ع) گفت: ای ابو الحسن! به خدا سوگند که تو در نظر من از چشم و گوشم

ص: 125

گران قدرتری، این سخن مرا بپذیر و به ملک خودت در ینبع برو که اگر اینجا حضور داشته باشی و عثمان کشته شود، مردم خون او را از تو مطالبه خواهند کرد و اگر حضور نداشته باشی، مردم هیچ کس را با تو برابر نخواهند دانست. ابن عباس به اسامه پاسخ داد و گفت: ای ابو محمد! آیا پس از اینکه اصل چیزی [خلافت] از بین رفته است در جستجوی نشانی از آنی، آیا پس از این سه تن که از قریش بوده اند؟ یوسف بن دینار از عبد الملک بن عمیر لخمی از ابو لیلی «۱» نقل می کند که می گفته است، چون عبد الملک مروان به کوفه آمد از چگونگی کشته شدن عثمان از من پرسید، من به او گزارش دادم. پرسید: علی در آن روز کجا بود؟ گفتم: روی صندلی [سکو] نشسته بود. هر امر و نهی که می کرد از او اطاعت می شد و خودم او را در احجار الزيت دیدم که شمشیر روی زانو داشت و منادی بانگ برداشته بود که همه مردم را خداوند در امان قرار داده است به جز این بدبخت (عثمان) را.

عبد الملک مروان گفت: آیا شنیدی که علی چیزی بگوید؟ گفتم: نه. نخعی هم از علقمه بن قیس روایت می کند که می گفته است، ام حبیبه دختر ابو سفیان «۲» به علی (ع) که در مسجد نشسته بود پیام فرستاد که خواص و خویشاوندانم را که در خانه من جمع شده اند امان بده. علی (ع) گفت همه مردم در امانند مگر این بدبخت! پسر ابی العاص. خالد حذاء از قول مردی از بنی شیبان نقل می کند که می گفته است، روزی که عثمان کشته شد علی را در حالی که جامه رزم بر تن داشت بر منبر دیدم که برای مردم سخنرانی می کرد.

طرفداران عثمان این اخبار را دستاویز قرار داده و امیر المؤمنین علی (ع) را متهم به شرکت در ریختن خون عثمان می کنند.

همچنین استناد می کنند که علی (ع) هنگام کشته شدن عثمان اسبها و شترها ی گزینه و زره های عثمان را تصرف کرده است و در این مورد اشعار ولید بن عقبه را

(۱) پنج تن از اصحاب رسول خدا به کنیه ابو لیلی معروفند و ندانستم که این کدامیک است. در شرح حال هیچ یک این موضوع نیامده است. رجوع کنید ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۲۸۶. م

(۲) ام حبیبہ نخست همسر عبید الله جحش بود و با او به حبشه هجرت کرد . پس از مرگ عبید الله، افتخار همسری پیامبر (ص) را یافت و در سال ۴۴ ه ق در دوره حکومت برادرش معاویه درگذشت . برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۸، ص ۷۱-۶۸ م

ص: 126

که خطاب به بنی هاشم سروده و آنان را در مورد کشته شدن عثمان سرزنش کرده است، شاهد آورده اند و آن ابیات چنین است: «ای بنی هاشم! اسلحه خواهرزاده خود را پس دهید و آن را به غارت مبرید که تاراج آن روا نیست. ای بنی هاشم! چگونه ممکن است میان ما آشتی صورت پذیرد و حال آنکه اسبها و زره های عثمان نزد علی است . ای بنی هاشم! چگونه ممکن است میان ما دوستی باشد و حال آنکه زر و اندوخته های عثمان در دست شماست . ای بنی هاشم! چگونه و چه وقت آشتی ممکن است و حال آنکه رفتار شما همچون شکافی بود که صفا را شکافت و التیام نخواهد یافت. آری آنان او را کشتند تا خود به جای او قرار گیرند، همان گونه که سرداران خسرو روزی با او مکر ورزیدند.

بر فرض که شما خود قاتل او نباشید، در نظر ما کسانی که او را تسلیم کردند [و یاری ندادند] با آنان که همه چیز او را از او سلب کردند یکسانند.» «۱» همچنین، این ابیات حسان بن ثابت انصاری را که درباره کشته شدن عثمان سروده است دستاویز قرار داده و دلیل آورده اند: «مرد سپید چهره دو مویه ای را که بر پیشانی او نشان سجده بود و شب را با خواندن قرآن و تسبیح می گذراند، به هنگام چاشت سر بریدند.

ای کاش می دانستم و پرنده ای به من خبر می داد که میان علی و پسر عفان چه پیش آمده است. بزودی در سرزمین خود فریاد الله اکبر خونخواهان عثمان را خواهند شنید.» «۲» و ابیات زیر هم از حسان بن ثابت است:

«چه کسی از سوی طلحه و زبیر پوزش خواه خواهد بود که کاری سخت دشوار را دامن زدند و برانگیختند، هنگامی که به مردم گفتند این گبر بی دین را فروگیرید و میان مدینه آتش کینه برافروخته شد . محمد بن ابی بکر آشکارا آتش را دامن می زد و عمار یاسر پشت سرش بود و علی [هر چند] در خانه خود بود، ولی نرم نرمک از مردم می پرسید و اخبار پیش او بود. در عین حال که علی وقار و آرامش

(۱) چند بیت از این ابیات با اختلاف لفظی اندک در اغانی ابو الفرج اصفهانی؛ ج ۵، ص ۱۴۹، آمده است . و برای تحریک مردم به صورت ترانه هم درآمده و برای آن آهنگ ساخته اند. م

(۲) این ابیات به صورت هفت بیت و با تق دیم و تأخیر ابیات، در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۹۷ و به صورت ده بیت، با اختلاف لفظی اندک در دیوان حسان، چاپ بیروت، ۱۹۶۶؛ ص ۲۴۸، آمده است. م

ص: 127

داشت، دست به سوی آنچه می خواست دراز کرده بود . چون مرگ عثمان فرا رسید، انصار او را یاری ندادند و آنها همواره ستیز می کردند. آری یهود هم، چون دانشمندان ایشان کارها و اخباری را برای ایشان آراستند، همین گونه گمراه

شدند.» «۱» و به امور دیگری نظیر اینها که گفته شد استناد می کردند و پاسخ به همه این [اعتراض] ها آسان و ساده است و منت خدای را.

دفاع از علی علیه السلام

اما جواب در مورد اعتراض آنان و تهمتی که به علی (ع) زده اند که چون روز عید قربان در حالی که عثمان در محاصره بوده است نماز عید گزارده است و شریک در ریختن خون عثمان است، از دیدگاه دو مذهب پاسخ می دهیم. نخست، اعتقاد و مذهب شیعیان که معتقد به نص در مورد امامت علی (ع) هستند و او را پس از پیامبر امام بلافصل می دانند که در این صورت اطاعت از او بر همه واجب بوده است و بر عهده او بوده که هرگاه امکان باشد، خود امور مربوط به امامت را انجام دهد، که از جمله لوازم آن، امامت بر مسلمانان در نماز و فرماندهی در جهاد و اقامه حد و اجرای احکام است و چنین نیست که اگر برای امام امکان انجام کارهایی که بر عهده اوست فراهم آید و انجام دهد، دلیل بر شرکت او در ریختن خون کسی باشد یا بگوییم که اراده کشتن او را کرده است.

و بر طبق عقیده و مذهب دیگران نیز چنین است که هرگاه رهبر و پیشوا تغییر کند یا کاری انجام دهد که عقد رهبری و امامت او گسیخته شود، بر بزرگان و فضلاء مردم است که نماز را برپا دارند و عهده دار پیشنمازی و امر به معروف و نهی از منکر گردند، تا بیعت برای رهبر و امام بعدی انجام پذیرد. و چون قوم معتقدند که امامت به اختیار مردم است و عثمان را در نتیجه بدعتهایی که آورده بود خلع و محاصره کرده بودند، وجوب اطاعت از فرمان او از میان رفته بوده است و باز بر عهده فضلاء مردم بوده است که نماز را برپا دارند و یکی را برای آن کار مقدم دارند تا بیعت برای کسی که سزاوار آن است انجام شود، و بر فرض که گروهی معتقد

(۱) در همان مأخذ، همان صفحه، این ابیات به مردی از اهل شام نسبت داده شده و در دیوان حسان هم نیامده است. ولی مسعودی در مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۲۸۴، آن را از حسان دانسته است. م

ص: 128

باشند امامت عثمان با بدعتهایش از میان نرفته، ولی چون در محاصره بوده از نماز گزاردن با مردم ممنوع بوده است، در این صورت هم بر عهده فضلاء مردم بوده که به نیابت از او نماز بگزارند.

در همه این حالات نمی توان مدعی شد که چون علی (ع) روز عید قربان با مردم نماز گزارده و عثمان محصور بوده است، با این کار اراده و آهنگ کشتن عثمان را داشته است تا چه رسد که در آن شریک باشد. وانگهی آن قوم خودشان از عثمان روایت می کنند که چون درباره نماز گزاردن طلحه و اقتدای به او، از عثمان اجازه خواستند، گفت: هرگاه کار پسندیده و حسنه انجام می دهند از آنان پیروی کنید و چون کار ناپسند و سیئه انجام می دهند پیروی نکنید و خود عثمان نماز گزاردن آنان را حسنه و پسندیده دانسته است، هر چند در محاصره بوده و خود به طلحه اجازه نداده و او را بر آن کار نگماشته است، ولی آن را مباح دانسته و مسلمانان و نمازگزاران را نیکوکار وصف کرده است.

بنابراین، اگر مخالف بخواهد استناد کند که نماز گزاردن علی (ع) در حالی که عثمان محصور بوده دلیل بر شرکت او در کشتن عثمان است، اگر ستیزه‌گر نباشد حد اقل این است که از راه انصاف منحرف شده است.

اما استناد آنان به این موضوع که امیر المؤمنین علی (ع) در مدینه در خانه خود نشسته تا عثمان کشته شده است و اینکه چرا از مدینه بیرون نرفته و از آن قوم دوری نکرده است و حال آنکه اسامه بن زید به او پیشنهاد کرد از مدینه بیرون برود و او را بر حذر داشت که اگر [در خانه خود] بنشیند، آن قوم خون عثمان را از او مطالبه خواهند کرد، دلیل بر ادعای آنان نمی‌تواند باشد. «۱» زیرا ممکن است که مانند علی (ع) در مدینه در آن هنگام بیشتر برای چاره اندیشی در چگونگی دفاع از عثمان بوده باشد و اگر علی (ع) از مدینه بیرون رفته بود آن قوم عثمان را زودتر می‌کشتند، وانگهی ممکن بود کسان دیگری غیر از عثمان را هم بکشند و فتنه‌ای رخ دهد که اصلاح آن ممکن نباشد و به همین سبب علی (ع) در خانه خود نشسته است نه به منظور یاری دادن در کشتن عثمان، بلکه در آن حال که عثمان محصور بود اگر

(۱) قبلاً ذیل عنوان بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) توضیح داده شد که به نقل گروهی از مورخان از جمله طبری و ابن عبد ربّه و ابن قتیبّه، علی (ع) به هنگام محاصره عثمان به خیبر یا ینبع رفته بود. م

ص: 129

امیر المؤمنین علی (ع) از مدینه بیرون می‌رفت، زودتر مورد تهمت قرار می‌گرفت.

اما نقل آنان سخن ابن عباس و پاسخ او را به اسامه که گفته است، آیا پس از سه تن از قریش و از میان رفتن اصل موضوع، نشان آن را جستجو می‌کنی؟ نیز دلیل آن نیست که ابن عباس کشته شدن عثمان را تأیید کرده باشد، و علی (ع) و ابن عباس در آن موضوع شرکت داشته باشند بلکه دلالت بر آن دارد که ابن عباس می‌گوید:

خلافت پس از آن سه تن [ابو بکر، عمر، عثمان] باید به علی (ع) برسد. و ما منکر این موضوع نیستیم که علی (ع) مایل بوده است پس از عثمان، حکومت به دست او برسد تا بتواند حدود و احکام خدا را جاری کند و مصالح مسلمانان را اعمال کند و هر کس از خویشاوندان او که چنین خ واسته‌ای داشته، پسندیده است و این موضوع بر طبق مذهب شیعه دوازده امامی و زیدیه و جارودیه و معتقدان به وجود نص در مورد امامت و اصحاب اختیار است.

وانگهی کسانی که معتقد به نص درباره امامت علی (ع) هستند می‌گویند که اطاعت و فرمانبرداری از علی (ع) بر همگان واجب نهاده و بر خود امام هم واجب بوده است که برای رسیدن به هدف خود و انجام وظایف خویش کوشش کند و در آن مورد اهمال و سستی نکند. و در این صورت امامت علی (ع) بسیار پسندیده بوده و روا نیست که به آنچه دشمنان از آن تعبیر کرده‌اند تسلیم شویم و کسی هم منکر این موضوع نیست که مانند علی (ع) در مدینه برای این بوده است که اجازه داده نشود پس از کشته شدن عثمان، باز کسانی که سزاوار خلافت نیستند، به خلافت رسند و علی (ع) با توجه به این موضوع که مردم او را بر هر کس دیگر ترجیح می‌دهند، در مدینه ماند و اگر از مدینه دور می‌بود کسی به خلافت دست می‌یافت که بر کنار کردنش بر امت بسیار دشوار بود و چه بسا کسانی خلیفه می‌شدند که رعایت امانت را نسبت به دین نمی‌کردند و این عمل طبق اصول کسانی که در امامت عقیده به اختیار و گزینش مردم دارند و نظر معتقدان به نص

مورد پسند است و در این کار هیچ دلیلی بر آنچه قوم گفته اند نیست، که خواسته اند او را متهم به شرکت در قتل عثمان کنند و این شرح و توضیح کافی است.

اما اینکه امیر المؤمنین علی (ع) هنگام کشته شدن عثمان اسبها و شتران و زره هایی را که منسوب به عثمان بوده تصرف کرده است و استناد به شعر ولید بن عقبه - که در صفحات قبل آوردیم و نوشتیم - نمی تواند دلیلی برای تهمت زدن

ص: 130

به علی (ع) در قتل عثمان باشد، زیرا اگر علی (ع) آن را تصرف نمی کرد، کسی از مردم که هیچ حقی بر آن نداشت، قطعاً در برداشتن و تاراج و تصرف آن شتاب می کرد و علی (ع) در این مورد احتیاط کرد و آنها را تصرف کرد تا برای مالکان اصلی حفظ نماید. وانگهی به اتفاق جمهور مسلمانان، پس از عثمان، علی (ع) امام بوده است و بر عهده امام است که در مورد اموال مسلمانان و میراث مردگان احتیاط و اقدام کند تا آن را به کسانی که مستحق و سزاوارند برساند. حال اگر ولید بن عقبه چیزی را که مستحق آن نیست مطالبه کند و به سبب نداشتن استحقاق از آن محروم گردد - نه به سبب آنکه آن مال در تصرف حاکم است - سخن او چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ و با توجه با آنکه، به نص قرآن ولید فاسق است، نه سخن او مسموع است و نه شهادتش مقبول، و خداوند م تعال در آیه ششم سوره چهل و نهم (حجرات) چنین فرموده است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه فاسقی برای شما خبر آورد، پس آن را درست بررسی کنید، مبدا به سبب ناآگاهی به گروهی رنجی رسانید و سپس از آنچه کرده اید پشیمان شوید.» «۱» و مفسران روایت کرده اند که این آیه در مورد ولید بن عقبه نازل شده است؛ و پیامبر (ص) او را به سوی قومی فرستاده بود تا از آنان زکات بگیرد. پس، بازگشت و مدعی شد که آنها در این کار مانع او شده اند و زکات نپرداخته و برای جنگ با او بیرون آمده اند. پیامبر (ص) گروهی را آماده کرد تا به جنگ ایشان گسیل نماید، پس کسی وارد شد، بعد از تکذیب ولید [گفت] بدرستی که ایشان بر اسلام و در اطاعت هستند. پس خداوند [آیه بالا را] در آنچه درباره او آوردیم نازل کرد.

در حدیث مشهور دیگری آمده است که ولید ضمن گفتگویی به علی (ع) گفت:

من از تو گشاده زبان تر و تیزنیزه ترم. علی گفت ای تبهکار! خاموش باش. و خداوند متعال این آیه را نازل کرد:

«آیا آن کس که مؤمن است همچون کسی است که فاسق است؟ هرگز یکسان نخواهند بود.» «۲» و از این گذشته اگر زرها و شترانی که امیر المؤمنین علی (ع) پس

(۱) برای اطلاع بیشتر از شان نزول این آیه، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به واقدی، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۷۴۶ و ابن هشام، سیره؛ ج ۳، ص ۳۰۸ و میبیدی، کشف الاسرار؛ ج ۹، ص ۲۴۹ و آلوسی، روح المعانی؛ ج ۲۶، ص ۱۴۴ م

(۲) آیه ۱۸ سوره سی و دوم (سجده)، رجوع کنید به زمخشری، تفسیر کشاف، چاپ افست انتشارات آفتاب، تهران، بدون تاریخ؛ ج ۳، ص ۲۴۵ و میدی، کشف الاسرار؛ ج ۷، ص ۵۱۶ و سیوطی، الدر المنثور؛ ج ۴، ص ۱۷۸. م

ص: 131

از کشته شدن عثمان تصرف کرده ملک و مال شخص عثمان بوده است، فرزندان و همسران عثمان برای دریافت آن سزاوارتر از ولید بوده‌اند، و بر عهده علی (ع) بوده است که آن را به وارثان عثمان برگرداند نه به ولید و امثال او از بنی امیه که حقی در میراث عثمان نداشته‌اند. و حال آنکه مردم گفته‌اند آن اموال از اموال عمومی و بیت - المال مسلمانان بوده که عثمان به تصرف خویش درآورده و برای خود برگزیده است.

چون مردم با علی (ع) بیعت کردند، آنها را از اموال عثمان جدا کرد تا به مستحقان برساند. در این کار چه راهی برای تهمت زدن به آن حضرت وجود دارد که، در قتل عثمان شرکت داشته است؟ مگر آنکه کسی را کوری و بدبختی به چنین تهمت زدنی وادارد.

اما شعر حسان بن ثابت و تعریضی که به امیر المؤمنین علی (ع) زده و گفته است:

«ای کاش می دانستم و کاش پرنده به من خبر می داد که میان علی و پسر عفان چه چیزی بوده است و بزودی در سرزمینهای خود فریاد الله اکبر خونخواهان عثمان را خواهند شنید.» هر چند که به جان خو دم سوگند، تهمت زدن به علی (ع) در مورد کشتن عثمان است ولی سخن حسان هیچ گاه دلیل و حجتی نیست که قابل گوش دادن باشد و حسان عادل نبوده که سخن او گواهی او پذیرفته شود و قرآن تصریح کرده است که شهادت او پذیرفته نشود و خدای عز و جل چنین فرموده است:

«و آنان را که به زنان مؤمنه شوهردار نسبت زنا دهند و چهار گواه [عادل] بر دعوی خود نیاورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز از آنان شهادتی را بپذیرید که آنان فاسقانند.» «۱» و در این خلاقی نیست که حسان از آن گروهی است که به عایشه تهمت زده‌اند و پیامبر برای این تهمت ناروا حسان را تازیانه زده‌اند و هرگاه قرآن بر مسلمانان پذیرش شهادت فاسقان را ممنوع کرده باشد، لازم است شهادت او را رد کرد و به هیچ وجه نپذیرفت. و میان مردم عراق در این مورد اختلافی نیست که چنان تهمت زنده‌ای هر چند توبه هم کرده باشد، شهادتش پذیرفته نیست و بنا به اعتقاد آنان گواهی و سخن حسان به هیچ حال پذیرفته نیست. از دیدگاه کسانی هم که می گویند، گواهی چنان تهمت زنده‌ای پس از توبه پذیرفته می‌شود، اختلاف است؛ یعنی گروهی از

(۱) آیه ۱۴ سوره بیست و چهارم (نور). م

ص: 132

ایشان می‌گویند، لازم است تهمت زنده در همان جا که تهمت زده است بایستد و بگوید دروغ گفته ام و آشکارا از گناه خویش توبه کند و هیچ کس در مورد حسان چنین ادعایی نکرده است که خود را دروغگو معرفی کرده و آشکارا و در

حال اختیار توبه کرده باشد. «۱» بنابراین طبق ادعای این گروه حسان در واقع توبه نکرده است. گروهی دیگر معتقدند که توبه تهمت زنده بدون انجام آن کار هم پذیرفته است. آنان هم دلیل قانع - کننده‌ای بر توبه حسان ندارند و ظاهر قضیه این است که حسان تهمت زنده و فاسق است و شهادت او طبق حکم اسلام و قرآن پذیرفته نیست و در هر حال، اتهام او قطعی است و سخن او در مورد شرکت امیر المؤمنین علی (ع) در کشتن عثمان قابل قبول نیست. وانگهی حسان روز عید غدیر در محضر پیامبر (ص) برای علی (ع) ابیات معروف خود را سروده و گواهی بر امامت منصوب آن حضرت - از جانب خداوند - داده است و معتزله به سبب همین ابیات، حسان را مردود می دانند و حشویه و خوارج هم سخن او را در این مورد نپذیرفته و او را دروغگو دانسته اند و به این ابیات او فقط پیروان مذهب شیعه دوازده امامی و جارودیه استناد کرده اند و دیگر فرقه های اسلامی آن را نپذیرفته اند و آن ابیات چنین است: «پیامبر مسلمانان، روز عید غدیر در محل غدیر خم آنان را ندا داد و ندای پیامبر (ص) را باید شنید؛ فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ بدون اینکه خود را به نادانی بزنند، گفتند: پروردگار تو مولای ماست و تو خود ولی مایی و در این گفتار میان ما هیچ منکر و سرکشی نیست. پیامبر (ص) به علی فرمود: ای علی! برخیز که من پس از خود، تو را برای امامت و هدایت پسندیدم، هر کس که من ولی اویم، تو ولی او خواهی بود و ای مردم! برای او دوستان و یاران واقعی باشید. و در این هنگام پیامبر دعا کرد و چنین عرضه داشت که پروردگارا! دوست علی را دوست بدار

(۱) برای اطلاع بیشتر از نقش حسان در داستان افک، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به واقدی، مغازی؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۳۲۲، و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۱۰۹ و نویری، نهایه العرب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۱، ص ۳۹۵ و بکری، تاریخ الخمیس؛ ج ۱، ص ۴۷۵ و ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۶، (که در آن تازیانه خوردن حسان آمده است) و ابن عبد البر، استیعاب (در حاشیه اصابه)؛ ج ۱، ص ۳۴۰ م

ص: 133

و با آن کس که با او ستیزه کند، ستیزه کن. «۱» این سخن حسان در نظر شیعه از این جهت پذیرفته و مقبول است که در محضر رسول خدا (ص) اظهار داشته است و پیامبر سخن او را رد نکرده اند و چون مورد تأیید ایشان قرار گرفته است از جمله دلایل و حجت های شیعه است. و حال آنکه ناصبی ها همگی سخن او را تکذیب کرده اند و سپس سخن او را در اتهامی باطل [آن هم] در زمان فتنه ای که بروز کرده، می پذیرند و حال آنکه شاهی هم برای ادعای خود ندارند. بنابراین آنچه هم درباره عثمان و ستمی که بر او شده سروده است، قابل قبول نیست، زیرا در نظر خدا و مردم مؤمن و باتقوا و کسانی که عثمان را محاصره کرده بودند و در نظر مهاجران و انصار و تابعان و شیعه و معتزله و خوارج، سخن حسان اعتباری ندارد و شعر او را ارزشی نیست و همان گونه که گفتیم مذاهب دیگر اشعار او را در مدح علی (ع) نپذیرفته اند و چون زبان او در موضوع افک و تهمت زدن به عایشه آلوده است و او مفتری است، خذلان و بد بختی نصیب اوست. وانگهی شعر و سخن دیگری هم دارد که در نظر عموم شیعیان و همه مرجئه و حشویه که معتقد به افضلیت علی (ع) پس از پیامبرند، مردود است و از نظر ابو علی جبائی «۲» و پسرش و پیروان او - که هیچ یک از خلفای چهارگانه را بر دیگری ترجیح نداده اند - مردود است و آن شعری است که حسان در مرثیه ابو بکر سروده و چنین است:

«چون می خواهی اندوهی از برادر مورد اعتمادی بیاد آری، برادر دینی خود ابو بکر و آنچه را کرده است بیاد آور. دومین نفر [عمر] که دیدارش پسندیده و نخستین کس است که رسولان را تصدیق کرده، بهترین و عادلترین و باتقواترین

مردم پس از پیامبر و باوفاترین آنان در پرداخت خونبها است. «۳» و این امور برای تو روشن می کند که استناد به اقوال حسان در امور دینی و

(۱) این ابیات در منابع اهل سنت آمده است. رجوع کنید به اخطب خوارزم، مناقب؛ ص ۸۰ و ابن جوزی، تذکره الخواص؛ ص ۳۳ و به نقل علامه مجلسی (بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۳۷، ص ۱۷۹) در حلیۃ الاولیاء حافظ ابو نعیم آمده است. م

(۲) عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب جبائی معتزلی (۳۲۱-۲۴۷ ه ق)، پدرش محمد بن عبد الوهاب (۳۰۳-۲۲۵) است و هر دو از بزرگان معتزله بغدادند. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۴، ص ۱۳۰ و ج ۷، ص ۱۳۶. م

(۳) این ابیات به صورت شش بیت به نقل از جمهرۃ اشعار العرب در دیوان حسان، چاپ بیروت، ۱۹۶۶؛ ص ۱۷۴، آمده است. م

ص: 134

اعتقادی درست نیست و به هیچ روی حجت نمی باشد. او در نظم و نثر خود از روش همان شاعرانی پیروی کرده است که از بدیها و گناهان اجتناب نمی کنند و به لغزشهای خود اعتنایی ندارند و بر هر کاری قدم می نهند و خداوند متعال در آیات ۲۲۶-۲۲۴ سوره بیست و ششم (الشعراء) آنان را چنین توصیف کرده است: «شاعران را مردم گمراه پیروی می کنند. آیا نمی بینی که در هر وادی سرگشته اند و سخنانی می گویند که خود عمل نمی کنند؟» از این گذشته عثمان را بر حسان، حق نعمت و احسان بوده است و حسان سپاسگزار نعمت او بوده و از آن گروه نبوده است که به تقوی و صلاح برگردد و پرهیزکاری او را از ادعاهای یاوه اش بازدارد، و اعتماد به گفتار حسان و امثال او در تعریض به امیر المؤمنین علی (ع) و استفاده از آن برای شوراندن مردم علیه آن حضرت و فریب دادن مردم به آن وسیله، در پیشگاه خداوند و ترازوی عمل، مایه زیان است، و از خداوند باید یاری خواست.

فتنه جمل

در این فصل، نخست از آغاز این جنگ و چگونگی اجتماع ایشان برای فراهم ساختن مقدمات آن و اخبار متواتر و پیوسته ای که رسیده است، سخن می گوئیم.

قبلا درباره علل و انگیزه های آن گفتیم و براهین روشنی را که بر طبق مذهب صحیح در این مورد درباره ابطال شبهات گمراهان داشتیم عرضه کردیم و اکنون چگ ونگی آغاز آن و رایزنی آنان را طبق اخبار مورد قبول و مشهور میان دانشمندان بررسی می کنیم.

همین که بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) صورت گرفت و همه بنی هاشم و سران و بزرگان مهاجر و انصار و تابعان در اطاعت از او هماهنگ شدند و طلحه و زبیر از آنچه امید بسته بودند - که پس از قتل عثمان با یکی از ایشان بیعت صورت خواهد گرفت - نومید گردیدند و برای عایشه، دختری ابو بکر، هم معلوم شد که بیعت با امیر المؤمنین (ع) صورت

گرفته است و مردم از طلحه و زبیر برگشته و بر خلافت علی متفق شده اند و پس از آنکه طلحه و زبیر دانستند که نه تنها به آرزوی خود نرسیده اند بلکه دیگر در مدینه مقامی ندارند و کارگزاران عثمان هم دانستند که امیر المؤمنین علی (ع) آنان را در مقام خود و امیری ولایات باقی نخواهد گذاشت و

ص: 135

آنان چه در محل خود بمانند و چه به مدینه بروند علی (ع) از آنان خواهد خواست که اموال خداوند و بیت المال را که در دست دارند بپردازند و از سوی دیگر از خیانت خود نسبت به م سلمانان و کبر و غروری که بر مؤمنان داشتند و نیز کوچک شمردن حقوق پرهیزکاران و جمع کردن اطرافیان تبهکار، ترسناک بودند و خود را از علی (ع) کنار می کشیدند؛ همگی در مورد مکر و خدعه نسبت به علی می اندیشیدند و در پراکنده ساختن مردم از گرد او کوشش می کردند.

آنان از هر سو به شهر مکه آمدند و ساکن آن شهر شدند و پناه گرفتند، عایشه هم آنجا بود و ایشان به این فکر افتادند که از وجود عایشه برای نیت خود و به شبهه انداختن مردم بهره گیری کنند و به همین منظور اطراف او جمع شدند.

عایشه از این جهت که همسر رسول خدا (ص) و دختر ابو بکر بود مورد کمال توجه مردم بود و به محض اینکه دشمنی و ناسازگاری خود را با امیر المؤمنین علی (ع) اظهار داشت و مردم را به جنگ کردن با علی فرا خواند، همه دشمنان علی (ع) به او پیوستند.

هنگامی که عایشه در مکه بود و اخبار پیاپی به او رسید که مسلمانان عثمان را کشته اند، پیش از آنکه بداند پس از عثمان مسلمانان چه کرده اند با امید آنکه خلافت پس از کشته شدن عثمان به طلحه یا شوهر خواهرش یعنی زبیر «۱» خواهد رسید به سوی مدینه حرکت کرد. و چون بخشی از راه را پیمود، به آورنده خبر مرگ عثمان برخورد و از خبر مرگ عثمان و اجتماع مردم بر کشتن او شاد شد، سپس از آن شخص درباره اخبار پرسید و او خبر داد که بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) تمام شد و مهاجران و انصار و تابعان و عموم مؤمنان، با خشنودی او را بر همگان مقدم داشتند.

عایشه را خوش نیامد و اندوهگین شد و از شوراندن خویش مردم را علیه عثمان و روی کار آمدن علی (ع) اظهار پشیمانی کرد و از همان جا شتابان به مکه برگشت.

در مسجد الحرام داخل حجر اسماعیل (ع) شد و بر آن پرده زدند و دستور داد منادی بی مردم را فرا خواند و چون مردم جمع شدند از پس پرده خبر مرگ عثمان را به مردم داد و شروع به گریستن بر او و دعوت مردم به خونخواهی کرد و گواهی

(۱) زبیر همسر اسماء دختر ابو بکر است و عبد الله و عروه و منذر پسران زبیر، از همین بانو متولد شده اند. رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۷۰. م

ص: 136

داد که عثمان مظلوم کشته شده است. عبد الله بن حضرمی، حاکم مکه که از سوی عثمان به آن شغل گماشته شده بود، پیش عایشه آمد و گفت چشم تو روشن شد که عثمان کشته شد و به آنچه درباره اش می‌خواستی رسیدی! عایشه منکر شد و گفت:

سبحان الله! من خواهان کشته شدن او بودم؟ [هرگز!]، من در م‌وردی او را سرزنش می‌کردم و او در آن مورد رضایت مرا جلب کرد. «۱» به خدا سوگند! عثمان را کسی کشته است که عثمان، خود از او بهتر و در پیشگاه خدا و مردم شایسته‌تر بود و به خدا سوگند، قاتل عثمان [یعنی علی علیه السلام] همواره از هنگام بعثت محمد (ص) و پس از رحلت او از دیگران عقب‌مانده‌تر بود و مردم پس از رحلت پیامبر او را شایسته امارت ندیدند و از او برگشتند و گزینه تر یاران پیامبر را برگزیدند، ولی او مردی است که فرمانروایی را دوست می‌دارد و به خدا سوگند تا روز رستاخیز فرمانروایی نه برای او فراهم می‌شود و نه برای هیچ‌یک از نسل او.

سپس گفت: ای گروه مسلمانان! همانا عثمان مظلوم کشته شده است و کسی او را کشته است که یک انگشت عثمان از او بهتر است. و شروع به برانگیختن مردم بر مخالفت با امیر المؤمنین (ع) کرد و ایشان را تشویق به شکستن عهد و بیعت کرد.

گروهی از منافقان قریش و نیز کارگزاران عثمان که از امیر المؤمنین گریخته بودند و عبد الله و عبید الله پسران عمر و مروان بن حکم و فرزندان و بردگان عثمان و اطرافیان اموی او، همگی به مکه آمدند و به عایشه پیوستند و او را پناهگاه خود گرفتند تا بر آنچه حيله و مکر نسبت به امیر المؤمنین انجام می‌دهند سرپوش نهاده شود و همه کسانی که از کینه و رشک از علی (ع) عیبجویی می‌کردند یا بیم آن را داشتند که حقوق تضییع شده مسلمانان را از آنان مطالبه کنند و فتنه‌انگیزان و دغلبازان همچنان به عایشه می‌پیوستند و او بر همان حال و روش بود که خبر مرگ و کشته شدن عثمان را می‌داد و از قاتل او تبری می‌جست و گواهی می‌داد که عثمان تهیدست و نیکوکار بوده و مظلوم کشته شده است و مردم را برمی‌انگیخت که از علی (ع) دوری گزینند

(۱) در تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۲، آمده است که میان عثمان و عایشه کدورتی پیش آمد و عثمان از درآمدی که عمر از بیت المال برای عایشه مقرر داشته و او را بر دیگر همسران پیامبر ترجیح داده بود کاست، و عثمان روزی خطبه می‌خواند، عایشه پیراهن پیامبر را آورد و گفت: ای مردم! این پیراهن رسول خداست که هنوز کهنه نشده و حال آنکه عثمان سنت او را کهنه کرد. عثمان این آیه را خواند: «پروردگارا! مکر زنان را از من بگردان که مکر ایشان بزرگ است.»

ص: 137

و برای خلع او اجتماع نمایند.

چون طلحه و زبیر از حال عایشه و مردمی که اطرافش جمع شده اند آگاه شدند، تصمیم گرفتند به او ملحق شوند و بر ضد امیر المؤمنین علی (ع) یکدیگر را یاری دهند؛ به این منظور از علی (ع) برای عمره گزاردن اجازه خواستند و ما

چگونگی آن را قبلاً شرح دادیم . آن دو به مکه آمدند در حالی که اطاعت و بیعت علی را از گردن خود برداشته و از جماعت دوری گزیده بودند و همین که با فرزندان و ویژگیان و وابستگان خود به مکه رسیدند، نخست طواف عمره انجام دادند و سعی میان صفا و مروه کردند و سپس عبد الله بن زبیر را پیش عایشه فرستادند و گفتند : نزد خاله ات برو و از سوی ما سلامش برسان و به او بگو که طلحه و زبیر پس از اهداء سلام می گویند که امیر المؤمنین عثمان مظلوم کشته شد و علی بن ابی طالب کار مردم را از دست ایشان ربود و به یاری سفلگانی که عهده دار کشتن عثمان بودند بر مردم غلبه پیدا کرد و ما بیم داریم که حکومت علی گسترده شود؛ اکنون اگر مصلحت می بینی همراه ما حرکت کن، شاید خداوند به مساعدت تو، شکافی را که میان این امت پدید آمده است اصلاح، و پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل نماید و در دسرشان فرو نشیند و کارهای آنان را با وجود تو اصلاح گرداند.

عبد الله بن زبیر پیش عایشه آمد و پیام آن دو را گزارد، ولی عایشه ظاهراً از بیرون رفتن از مکه امتناع کرد. و گفت: ای پسر جان! من به خروج فرمان نمی دهم ولی خود به مکه برگشتم تا به مردم بگویم و اعلام دارم که نسبت به عثمان، امام ایشان، چگونه رفتار شده است. نخست او را وادار به توبه کردند و سپس او را در حالی که پاک و پرهیزگار [و بری از گناهان] بود، کشتند. و مردم در این باره بیندیشند و بر کسی که بدون رازنی مسلمانان و بدون تبادل نظر آنان بر خلافت چیره شده و حکومت را غصب کرده است و با زور و غرور به فرمانروایی رسیده است، شورش کنند و او می پندارد که مردم برای او در خلافت حقی می بینند همان گونه که برای دیگران.

هیئات! که پسر ابو طالب گمان برد که در این مورد می تواند مثل پسر ابی قحافه [ابو بکر] باشد و کجا میان مردم کسی چون پسر ابی قحافه خواهد بود که همه گردنها برای او خضوع کردند و سر تسلیم فرود آوردند. به خدا سوگند پسر ابی قحافه به همان پاکیزگی که در حکومت درآمد، از آن بیرون شد . پس از او آن برادر خاندان عدی [عمر بن خطاب] خلافت را بر عهده گرفت و راه ابو بکر را پیمود و پس از آن دو،

ص: 138

پسر عفان به خلافت رسید و بدین گونه مردی به حکومت سوار شد که دارای سابقه ممتد در اسلام بود و افتخار دامادی پیامبر را داشت «۱» و در خدمت پیامبر کارهایی کرده بود که مشهور بود و هیچ یک از اصحاب اعمالی همچون او در راه خدا و برای خدا انجام نداده است، ولی بسیار دوستدار قوم خود بود و اندک کثی پیدا کرد . از او خواستیم توبه کند و توبه کرد و پس از توبه کشته شد و حق مسلمانان است که خون او را طلب کنند.

عبد الله بن زبیر به عایشه گفت : مادر جان «۲»! اکنون که نظر تو درباره علی این چنین است و در مورد قاتلان عثمان نیز چنین عقیده ای داری، چه چیز تو را از جنگ کردن با پسر ابو طالب باز می دارد؟ و حال آنکه آن اندازه از مسلمانان پیش تو جمع شده اند که برای اجرای نیت تو کافی و بسنده اند. عایشه گفت: پسرکم! باشد تا در این باره بیندیشم و تو دوباره پیش من خواهی آمد. عبد الله بن زبیر برگشت و موضوع را به اطلاع طلحه و زبیر رساند.

آن دو گفتند: سپاس خدا را که مادر ما با آنچه که ما می خواهیم موافقت کرده و پاسخ مثبت داده است. به عبد الله گفتند: فردا صبح زود، پیش عایشه برگرد و کار مسلمانان را به او یادآوری کن و به او بگو که ما دو نفر می خواهیم پیش او بیاییم تا تجدید عهدی کنیم و با او بهمانی استوار بیندیم.

عبد الله بن زبیر فردای آن روز صبح زود پیش عایشه برگشت و برخی از سخنان دیروز خود را تکرار کرد و عایشه با خروج از مکه موافقت کرد و در این هنگام منادی او ندا داد که ام المؤمنین قصد دارد برای خونخواهی عثمان خروج و قیام کند، هر کس می‌خواهد برای خروج با او آماده شود.

طلحه پیش عایشه رفت و چون چشم عایشه بر او افتاد، گفت: ای ابو محمد! عثمان را کشتی و با علی بیعت کردی؟ گفت: مادر جان! داستان من چون داستانی است که آن شاعر کهن گفته است:

«پشیمان شدم همچنانکه کسعی»^۳ پشیمان شد؛ همین که چشمانش دید دستانش

(۱) هر کس اندکی انصاف داشته باشد لااقل عثمان را در موضوع سبقت در اسلام و دامادی پیامبر (ص) بر علی ترجیح و تفضیل نمی‌دهد. م

(۲) چون به تصریح قرآن زنان پیامبر به منزله مادر مؤمنانند، لذا ایشان را مادر خطاب می‌کرده‌اند. م

(۳) کسعی: منسوب به قبیله کسع از شاخه‌های حمیر است؛ داستان پشیمانی او که ضرب المثل است در شعر عرب، هم در شعر دوره جاهلی و هم در شعر فرزدق - پس از اسلام - مکرر آمده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن منظور، لسان العرب، چاپ قم، ۱۴۰۵ ه ق؛ ج ۸، ص ۳۱۱. م

ص: 139

چه کرده است.» زبیر هم چون پیش عایشه آمد و بر او سلام داد، عایشه گفت: ای ابا عبد الله! نخست در ریختن خون عثمان شرکت کردی و سپس بیعت علی را پذیرفتی؟ و حال آنکه به خدا سوگند تو به خلافت و حکومت سزاوارتر از او بودی. زبیر گفت:

اما آنچه درباره عثمان انجام دادم، از آن سخت پشیمان شدم و از گناه خویش به پیشگاه خدای خود پناه می‌برم و هرگز خونخواهی عثمان را رها نخواهم کرد، به خدا سوگند با علی بیعت نکردم مگر با زور و اکراه. سفلگان مصری و عراقی، اطراف او را گرفتند و در حالی که شمشیرهای خود را کشیده بودند، مردم را می‌ترساندند، تا آنکه مردم با او بیعت کردند.

عبد الله بن ابی ربیعہ «۱» هم - که از سوی عثمان، امیر و کارگزار صنعاء بود - به مکه آمد در حالی که رانش شکسته بود، که علت آن را واقعی از رجال خود [این گونه] روایت می‌کند که چون به عبد الله بن ابی ربیعہ خبر رسید که مردم، عثمان را محاصره کرده‌اند، شتابان برای یاری دادن او حرکت کرد. اتفاقاً صفوان بن امیه که سوار بر اسبی تیزرو بود او را دید. عبد الله سوار بر استری بود، اسب صفوان به قاطر عبد الله تته زد و عبد الله به زمین افتاد و رانش شکست و چون میان راه از کشته شدن عثمان آگاه شد به مکه آمد و بعد از ظهری به مکه رسید و دید عایشه در مکه م ردم را برای خروج به خونخواهی عثمان فرا می‌خواند. عبد الله دستور داد برای او تختی فراهم آورند و در مسجد الحرام نهند و او را منتقل کردند و بر آن تخت نهادند و او می گفت: هر کس برای خونخواهی عثمان بیرون برود، من وسایل حرکتش را فراهم می‌سازم. و گروه بسیاری را آماده ساخت، ولی خود به سبب شکستگی رانش نتوانست با آنان حرکت کند.

عبد الله سائب می گوید عبد الله بن ابی ربیعہ را روی تختی در مسجد الحرام دیدم که مردم را بر خروج به منظور خونخواهی عثمان تشویق می کرد و هر کس که می آمد وسایل حرکت او را فراهم می ساخت.

(۱) پدر عمر بن عبد الله بن ابی ربیعہ شاعر معروف است؛ روز فتح مکه مسلمان شد، در دوران حکومت علی (ع) از بیم آن حضرت به خانه ام هانی پناه برده بود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۵۵. م

ص: ۱۴۰

یعلی بن منبه تمیمی، همپیمان بنی نوفل کارگزار عثمان، بر لشکر بود و آن سال به حج آمده بود و چون سخن عبد الله بن ابی ربیعہ را شنید، او هم گفت: ای مردم! هر کس به قصد خونخواهی عثمان بیرون رود، فراهم ساختن وسایل او با من است. همراه ابن ابی ربیعہ اموال بسیاری بود که همه را جهت تجهیز مردم برای اعزام به بصره هزینه کرد.

واقدی از سالم بن عبد الله، از جدش روایت می کند که می گفته است، خودم یعلی بن منبه را دیدم که کیسه ای همراه داشت که در آن ده هزار دینار بود و می گفت این گزیده اموال من است و با آن به هر کس که به خونخواهی عثمان برخیزد کمک می کنم و شروع به بخشیدن به مردم کرد و چهار صد شتر خرید و آن را در منطقه بطحاء خواباند و مردان را بر آن سوار می کرد و اعزام می داشت. «۱» و چون خبر عبد الله بن ابی ربیعہ و یعلی بن منبه و اموالی که در راه شوراندن مردم و تباهی آنان خرج کرده بود ند به علی (ع) رسید، فرمود به خدا سوگند! اگر به آن دو دست یابم، اموال آنان را در راه خدا خرج خواهم کرد و سپس فرمود: به من خبر رسیده که یعلی ده هزار دینار برای جنگ با من پرداخته است. از کجا ده هزار دینار داشته است؟ از یمن سوء استفاده کرده و آورده است. اگر او را بیابم نسبت به آنچه اقرار کرده است او را مؤاخذه خواهم کرد. روز جنگ جمل همین که مردم پراکنده شدند، یعلی گریخت.

عایشه، چون اجتماع مخالفان علی (ع) را در مکه دید و متوجه شد که آنان با علی (ع) سر ستیز دارند و از او در جنگ با علی (ع) پیروی می کنند، آماده برای خروج شد و همه روز منادی او ندا می داد که مردم آماده برای خروج شوند و می گفت:

هر کس می خواهد حرکت کند، آماده شود که ام المؤمنین برای خونخواهی عثمان مظلوم، به بصره می رود.

واقدی از افلح بن سعید، از یزید بن زیاد، از عبد الله بن ابی رافع، از ام سلمه همسر پیا مبر (ص) نقل می کند که می گفته است من در آن سال تا محرم مقیم مکه بودم.

کسی از سوی طلحه و زبیر برای من پیام آورد که می گویند عایشه قصد دارد برای خونخواهی عثمان خروج کند و از مکه بیرون رود، اگر تو هم همراه او بیایی

(۱) برای اطلاع بیشتر از بذل و بخشش یعلی، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۵۹ - ۲۳۵۷. م

امیدواریم خداوند به دست شما شکافی را که میان این امت افتاده است اصلاح نماید، من به آن دو پیام فرستادم که به خدا سوگند نه من به این کار مأمور شده‌ام و نه عایشه، بلکه خداوند متعال به ما فرمان داده است در خانه‌های خود آرام بگیریم و هرگز برای جنگ و کشت و کشتار بیرون نرویم. با توجه به اینکه اولیای خون عثمان کسانی غیر از مایند؛ و به خدا سوگند، نه برای ما جایز است که از خون او درگذریم و عفو کنیم و نه برای ما جایز است که مطالبه به قصاص کنیم و این موضوع فقط در اختیار فرزندان عثمان است. وانگهی، می‌گویید با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که رنج و زحمت بسیار کشیده و سزاوارترین مردم به حکومت است، جنگ کنیم؟ به خدا سوگند که شما نسبت به پیامبر (ص) انصاف نداده‌اید که می‌خواهید همسران او را به عراق ببرید و همسران خود را در خانه‌هایتان نگهدارید.

ام سلمه (رض) پس از این گفتگو به عایشه هم پیام فرستاد و او را بشدت از همراهی و پیروی طلحه و زبیر منع کرد و از خروج برای جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) نهی کرد و نکاتی را تذکر داد و یادآور شد که عایشه خود می‌دانست و از جمله به او پیام داد تو را به خدا سوگند می‌دهم مگر نمی‌دانی که پیامبر (ص) به تو فرمودند، از خدا بترس و بر حذر باش که مبادا سگهای منطقه حوآب «۱» بر تو پارس کنند.

این پیام، عایشه را اندکی سست کرد ولی دوباره برای حرکت به تصمیم خود برگشت. «۲»

رایزنی پیمان‌گسلان با یکدیگر

چون قوم تصمیم قطعی برای حرکت به بصره گرفتند و آمادگی آنان برای این کار آشکار شد، طلحه و زبیر و عایشه و خویشاوندان نزدیک و ویژگیان ایشان جمع شدند

(۱) حوآب: در لغت به معنی وادی فراخ و گسترده و نام آبی در راه بصره است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۳۵۷. م

(۲) در تذکره الخواص ابن جوزی؛ ص ۶۵، آمده است که چون عایشه نصیحت ام سلمه را نپذیرفت، ام سلمه این دو بیعت را خواند:

«پند دادم ولی پندپذیر نیست و اگر می‌پذیرفت سرزنش‌کنندگان او را سرزنش نمی‌کردند. گویی جنگ بارهای او را فراهم آورده و برای او چیزی جز حرکت ممکن نیست».

و در المحاسن و المساوی بیهقی؛ ج ۱، ص ۲۳۱، آمده است که ام سلمه سوگند خورد دیگر تا آخر عمر خویش با عایشه سخن نگوید و پس از آن روزی عایشه به خانه ام سلمه آمد ... ام سلمه گفت ... ای دیوار مگر به تو نگفته بودم، مگر تو را منع نکرده بودم.

و رایزنی کردند و گفتند دوست می داریم که هر چه زودتر به سوی بصره حرکت کنیم زیرا یاران و شیعیان عثمان در آن شهرند. وانگهی حاکم بصره، عبد الله بن عامر که از خویشان و منسوبان عثمان بوده است، سپاهیانی از فارس و سرزمینهای شرقی فراهم آورده تا در خونخواهی عثمان ما را یاری دهد و ما به معاویه بن ابی سفیان هم نامه نوشته ایم که برای ما سپاهیانی از شام گسیل دارد و اگر در حرکت خود تأخیر کنیم بیم آن داریم که علی در مکه یا میان راه ما را غافلگیر کند و ممکن است برخی از افرادی که در دشمنی با عثمان نظر علی را دارند، اتحاد کلمه ما را از میان ببرند و چون با شتاب به بصره برویم و عامل علی را از آن بیرون کنیم و شیعیانش را بکشیم و اموال بیت المال آنجا را تصرف کنیم، مطمئن به پیروزی خود خواهیم شد و اگر علی همچنان در مدینه بماند ما لشکرهایی می فرستیم که او را محاصره کنند و مجبور شود خود را از خلافت خلع کند یا آنکه همان گونه که عثمان کشته شد او را می کشیم و اگر از مدینه حرکت کند او عقب افتاده و ما پیش افتاده ایم و در حالی نزدیک بصره می رسد که ما در آن شهر سنگر و حصار گرفته ایم و طولی نخواهد کشید که لشکریانش پراکنده می شوند و به این ترتیب خود را هلاک کرده است و مسلمانان از فتنه او آسوده خواهند شد.

ام سلمه عایشه را بر حذر می دارد

چون به ام سلمه خبر رسید که آن قوم اجتماع کرده و چه تصمیمی گرفته اند، چندان گریست که روبندش از اشک خیس شد. سپس جامه بیرونی خود را پوشید و پیش عایشه رفت تا او را پند دهد و او را از اندیشه ستیزه گری با خلافت علی (ع) و بیرون رفتن با آن قوم بازدارد. چون پیش عایشه رسید، به او این چنین گفت: «۱» «همانا که تو در میان رسول خدا و امت اوایی و حجاب تو بر پایه رعایت

(۱) این گفتگوی ام سلمه و عایشه در کتابهای پیش از شیخ مفید، گاه به صورت نامه ای که ام سلمه برای عایشه مرقوم داشته و گاه به صورت گفتگوی حضوری آمده است و چون از لحاظ لغوی مشکل است، لغات آن در کتب غریب الحدیث توضیح داده شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اسکافی، المعیار و الموازنه؛ ص ۲۷ و ابن قتیبه، الامامة و السياسة؛ ج ۱، ص ۵۵ و صدوق، معانی الاخبار؛ ص ۳۷۵ و شیخ مفید، اختصاص، چاپ علی اکبر غفاری، بدون تاریخ؛ ص ۱۲۰-۱۱۶ و در کتابهای پس از شیخ مفید، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۴-۲۱۵ و علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۷۰-۱۴۹. م

ص: ۱۴۳

حرمت آن حضرت استوار شده است و قرآن کریم دامت را جمع کرده است، آن را آشکار مساز. آزرم خود را حفظ کن و آن را از میان مبر. خدا را، خدا را! در مورد [توجه نکردن به] این آیه [آیه حجاب] و پیامبر (ص) وضع تو را می دانست، اگر لازم بود در این باره با تو عهد می کرد و حال آنکه تو را از ورود در این کار منع کرد و تو می دانی که اگر ستون دین کزی و انحرافی یابد و شکافی بردارد با زنان استوار و ترمیم نمی شود. پسندیده ترین دفاع زنان از حریم دین، چشم پوشیدن از نامحرم و دامن زیر پای خود کشیدن و گام نهادن در این امور است و اگر پیامبر (ص) تو را در صحرا و فلات بر شتران تندرو ببیند که از آبشخوری به آبشخور دیگر می روی چه پاسخ خواهی داد؟ در حالی که عهد او را رها کرده و حجابی را که او بر تو نهاده است دریده ای و خدای نعمتی را که به تو ارزانی داشته به سبب این نافرمانی تو

نسبت به پیامبر بر تو دگرگون خواهد کرد . آیا می دانی که به خدا سوگند اگر من این کار را که تو انجام می دهی انجام دهم و سپس به من گفتگو شود، وارد بهشت شو آرم می کنم که چگونه با پیامبر (ص) رویاروی شوم، در حالی که حجابی را که برای من مقرر کرده است دریده باشم؟ تو هم گوشه خانه خود را حصار خویش پندار و چنان باش که پنداری گور و آرامگاهت کنج خانه توست و در این صورت بهترین حالت فرمانبرداری را ع مل کرده ای و بنگر تا آنچه را که در دین روا و جایز است انجام دهی .» عایشه گفت: پند و اندرز و خیرخواهی تو را می دانم ولی این راهی که برگزیده ام راه خوبی است. هنوز هم تصمیم قطعی نگرفته ام. اگر خودداری کنم گناهی نکرده ام و اگر بروم چاره نیست و از این گونه کارها ناگزیرم. «۱» چون ام سلمه دید که عایشه از بیرون رفتن با آن قوم خودداری نمی کند به خانه خویش برگشت و به گروهی از مهاجران و انصار پیام فرستاد و گفت : عثمان را با حضور شما کشتند و این دو مرد (یعنی طلحه و زبیر) همچنان که دیدید مردم را بر او می شوراندند و چون کارش تمام شد هر دو با علی بیعت کردند و اکنون هر دو بر علی (ع) خروج کرده و می پندارند که خون عثمان را مطالبه می کنند و قصد دارند همسر رسول خدا را با خود ببرند و حال آنکه پیامبر (ص) با همه همسران خود عهد کرده

(۱) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۴، می گوید: از این سخن عایشه چنین فهمیده می شود که برای قیام و خروج خود، فضیلت بیشتری قائل است یا بدی آن را می داند و لجبازی می کند. م

ص: ۱۴۴

است که در خانه های خود آرام بگیرند. «۱» اکنون اگر عایشه عهده غیر از این دارد، آن را آشکار کند و به ما ارائه دهد تا ما هم از آن آگاه گردیم . اکنون ای بندگان خدا! از خدا بترسید که ما به شما فرمان می دهیم. از خدای بترسید و به ریسمان خدا دست یازید و خداوند ولی ما و شماست.

چون طلحه و زبیر این سخن ام سلمه را شنیدند، بر ایشان سخت گران آمد و کار دشوار شد . ام سلمه باز به عایشه پیام فرستاد و گفت : پندت دادم نپذیرفتی و حال آنکه عقیده ات را درباره عثمان می دانم و اگر او از تو یک جرعه آب می خواست به او نمی دادی و اکنون می گویی عثمان مظلوم کشته شده است و می خواهی مردم را برای جنگ با کسی که، چه اکنون و چه در گذشته، سزاوارترین همه بر خلافت است بشورانی؟ از خدای آن چنان که باید بترس و خویشتن را در معرض خشم خداوند میفکن . عایشه به او پیام داد : اما آنچه از عقیده من که درباره عثمان می دانی همان گونه بود و اکنون برای بیرون آمدن از آن گناه چاره ای جز مطالبه خون او ندارم و اما در مورد علی، من به او فرمان می دهم که این کار را به شورایی میان مردم واگذارد و اگر چنان نکند، بر چهره اش شمشیر می زنم تا خداوند آنچه می خواهد پیش آورد.

ام سلمه پاسخ فرستاد: که من از این پس نه تو را پرخ خواهم داد و نه با تو سخن خواهم گفت . قدرت و کوشش خود را بکار بردم و به خدا سوگند برای تو بیم دارم که بدبخت شوی و به آتش درافتی . به خدا سوگند که این گمان تو باطل خواهد شد و خداوند علی بن ابی طالب را بر هر کس که بر او ستم کند یاری خواهد داد و بزودی سرانجام آنچه را گفتم خواهی دانست.

علی با پیمان گسلان جهاد می کند

چون آن قوم همان گونه که گفتیم اجتماع کردند و تصمیم بر خروج گرفتند و

(۱) در تفسیر روح العانی آلوسی؛ ج ۲۲، ص ۶، آمده است که پس از نزول آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...» زنان پیامبر به حضور ایشان آمدند و گفتند : مردان فضیلت جهاد را در ربودند آیا برای ما کاری هست که با انجام آن به پاداش مجاهدان برسیم؟ فرمودند: هر کس از شما در خانه خود بنشیند پاداش آنان را می‌یابد. آلوسی خود می‌گوید: بیرون آمدن آنان از خانه برای زیارت هم حرام بوده است تا چه رسد به بیرون آمدن آنان برای فتنه انگیزی! و همچنین رجوع کنید به سیوطی، الدر المنثور؛ ج ۵، ص ۱۹۶.

ص: ۱۴۵

آماده برای رفتن به بصره شدند، این خبر به علی (ع) رسید و پس از آن هم نامه‌ای رسید که حاکی از اخبار آن قوم بود.

در این هنگام امیر المؤمنین علی (ع) ابن عباس، محمد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و سهل بن حنیف را فرا خواند و این موضوع و خبر تصمیم آن قوم را برای رفتن به بصره در اختیار ایشان نهاد و سپس فرمود، اکنون نظریه خود را بگوئید و رأی خویش را بازگوئید تا بشنوم. عمار گفت: رأی درست این است که به کوفه حرکت کنیم. زیرا اهل آن شیعه مایند و این قوم هم آهنگ بصره دارند. ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! رأی درست به عقیده من چنین است که نخست کسانی را به کوفه فرستیم و آنان با تو بیعت کنند و خود، نامه برای ابو موسی اشعری بنویسی که برای تو بیعت بگیرد و خ و دش بیعت کند و سپس به کوفه حرکت کنیم. چون به کوفه رسیدیم، با شتاب و پیش از آنکه آن قوم به بصره برسند، اقدام کنیم و نیز تو نامه‌ای به ام سلمه بنویسی و او را همراه خود ببری که برای تو نیرو و قوتی خواهد بود.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: راه درست این است که خود با کسانی که همراه من خواهند شد حرکت کنم و به تعقیب ایشان پردازم. اگر در راه به آنان برسم، فرو می گیرمشان و اگر به آنان نرسیدم به مردم کوفه نامه خواهم نوشت و از شهرهای دیگر هم نیروی امدادی خواهم خواست و به سوی آنان خواهم رفت . اما در مورد ام سلمه، من بیرون آور دن او را از خانه‌اش روا نمی بینم، هر چند آن دو مرد نسبت به عایشه چنان رفتار کرده اند. در همین حال اسامه بن زید وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! پدر و مادرم فدای تو باد! تنها حرکت مکن، بلکه به ینبع برو و در مزرعه خود مقیم باش و بر مدینه مردی را بگمار که این اعراب را فقط جنب و جوشی است و سپس همگی به سوی تو بازمی گردند. «۱» ابن عباس به اسامه گفت: بدون اینکه سوء نیتی داشته باشی پیشنهاد مناسبی نکردی و این رأی تو درست نیست، زیرا چنان است که شتر تنومندی خویش را چون گفتار در لانه خود فرو برد . اسامه پرسید: پس رأی درست چیست؟ گفت، آنچه من پیشنهاد کردم و از آن بهتر آنچه که امیر المؤمنین خود صلاح بداند و اختیار کند.

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۶، آمده است که این پیشنهاد از سوی ابن عباس بوده است.

ص: ۱۴۶

آنگاه امیر المؤمنین علی (ع) میان مردم ندا داد که، آماده برای حرکت شوید که طلحه و زبیر بیعت شکسته اند و عهد و پیمان گسسته، و عایشه را از خانه خود بیرون آورده اند و آهنگ بصره دارند تا در آنجا فتنه انگیزی کنند و خون مسلمانان را بریزند. آنگاه دستهای خویش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! این دو مرد بر من ستم روا داشتند و عهدم را شکستند و پیمانم را گسستند و بدون اینکه حقی داشته باشند با من به ستیز پرداختند. پروردگارا! آن دو را به ستمی که کردند بگیر و مرا بر آن دو یاری کن و پیروز نمای.

سپس همراه هفتصد تن از مهاجران و انصار بیرون آمد. تمام بن عباس را بر مدینه گماشت و قثم پسر دیگر عباس را به مکه روانه کرد. امیر المؤمنین همین که تصمیم گرفت در تعقیب آن قوم بر آید، سوار بر شتری سرخ موی شد و کسی که میان مردم رجز می خواند، این چنین می گفت:

«ای پرستوها! حرکت کنید و شتابان بروید تا به طلحه و زبیر برسید. آنان بدی را به خود جلب کردند و از نیکی دوری جستند. پروردگارا! فردای رستاخیز آنان را به دوزخ در آور.» «۱» علی (ع) شتابان به راه خود ادامه داد تا به ریزه «۲» رسید و دید آن قوم از آنجا رفته اند. اندکی در ریزه توقف کرد و به جانب بصره حرکت کرد، در حالی که انصار و مهاجران اطراف او را گرفته بودند و در چپ و راست آن حضرت در حال حرکت بودند و هر کس خبر حرکت ایشان را شنیده بود آمده بود.

و همچنان به تعقیب آن قوم پرداخت تا آنکه به ذوقار «۳» رسید و آنجا فرود آمد.

نامه علی (ع) به ابو موسی اشعری

امیر المؤمنین در این هنگام هاشم بن عتبّه را - که به مرقال معروف بود - «۴»

(۱) این رجز، در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۸۶ و در ترجمه آن؛ ص ۲۳۹۶، با اندک اختلاف لفظی آمده است. م

(۲) ریزه: اصلاً به معنی سختی و گرفتاری است و نام جایی در سه میلی مدینه در راه مکه است، که فقط به جهت تبعید ابو ذر به وسیله عثمان به آنجا، شهرت یافته است. رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۲۲. م

(۳) نام آبی نزدیک کوفه است. م

(۴) هاشم برادرزاده سعد بن ابی وقاص و از اصحاب محترم و سخنور پیامبر است، در جنگ یرموک یک چشم خود را از دست داد و به «اعور» معروف شد. از سرداران لشکر علی (ع) در جنگ صفین است و در همان جنگ کشته شد. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۴۸. م

چنین بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*». از علی امیر مؤمنان به عبد الله بن قیس . اما بعد، من هاشم بن عتبہ مرقال را پیش تو فرستادم تا مسلمانانی را که آنجا بودند همراه او گسیل داری تا به جنگ مردمی بروند که بیعت مرا شکسته اند و شیعیان مرا کشته اند و میان این امت بدعتی بزرگ پدید آورده اند. همین که او با این نامه پیش تو رسید، مردم را همراه او اعزام کن و او را معطل مکن و من تو را در امارت شهری که هستی باقی نگذارده ام مگر اینکه از یاران و مددکاران من در این موضوع باشی. و السلام».

هاشم مرقال، آن نامه را برای ابو موسی اشعری برد و نامه را برای او خواند و گفت: چه می کنی؟ ابو السائب به ابو موسی گفت: از آنچه در نامه برای تو نوشته شده است پیروی کن . ابو موسی نپذیرفت و آن نامه را از میان برد و هاشم را بیم داد و تهدید به زندان نمود. سائب بن مالک می گوید: من پیش هاشم مرقال رفتم و موضوع را به او گفتم و او برای امیر المؤمنین علی (ع) چنین نوشت:

«اما بعد، ای امیر المؤمنین! من نامهات را برای مردی ستیزه جو و سر از فرمان کشیده که از خویشاوندی دور و ستیز و دغل از او آشکار است آوردم . اکنون این نامه را همراه محل بن خلیفه طایی که از پیروان و یاران توست به حضورت فرستادم. او از آنچه که اینجا می گذرد آگاه است، آنچه می خواهی از او بپرس و سپس عقیده خویش را برای من بنویس که از آن پیروی کنم. و السلام.» «۱» چون این نامه به علی (ع) رسید و آن را خواند، پسر خود حسن بن علی، عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عبادہ را فرا خواند و آنان را پیش ابو موسی اشعری روانه کرد و همراه آنان نامه ای به این مضمون مرقوم داشت:

«از بنده خدا امیر المؤمنین به عبد الله بن قیس . اما بعد، ای پسر جولاهک! [شخص فرومایه] به خدا سوگند چنین می پنداشتم که از این کار که خدا تو را شایسته

(۱) این نامه و نامه بعد با اندک تفاوتی، در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۲۴، آمده است. م

ص: 148

آن ندانست و بهره ای برای تو در آن قرار نداد، دوری نمی کنی. اکنون حسن و عمار و قیس را فرستادم . شهر را به آنان بسپار و از کار ما با خفت و سرزنش شده، کناره بگیر. اگر چنین کردی هیچ، وگرنه گفته ام به تو اعلان جنگ دهند - که خدای خیانت خیانت پیشگان را دوست نمی دارد- و اگر بر تو چیره شوند تو را پاره پاره کنند . و درود بر هر کس که نعمتها را سپاسگزار بوده و از بیعت خشنود باشد و برای خداوند به امید فرجام پسرنیده عمل کند.»

نامه علی (ع) برای اهل کوفه

هنگامی که حسن و عمار و قیس به کوفه آمدند تا از مردم بخواهند که حرکت کنند، نامه ای از امیر المؤمنین علی (ع) همراهشان بود که چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم . از علی بن ابی طالب برای مردم کوفه . اما بعد، من می خواهم موضوع عثمان را به شما آن چنان خبر دهم که گویی خودتان آن را مشاهده کرده اید. همانا مردم شروع به سرزنش کردن و ناسزا گفتن به او کردند و من مردی از مهاجران بودم که در مورد خشنود شدن مردم از او بیشتر سخن می گفتم و او را کمتر سرزنش می کردم و حال آنکه آساترین شیوه طلحه و زبیر درباره او تندروی بود و عایشه هم ناگهان بر او خشم گرفت و چون مردم او را کشتند، طلحه و زبیر بدون هیچ گونه اکراه و اجباری با من بیعت کردند و همان دو، نخستین کسان بودند که بیعت کردند به همان گونه که با کسان پیش از من بیعت کرده بودند . سپس از من اجازه گرفتند که عمره گزارند و حال آنکه قصد عمره نداشتند؛ سپس عهدشکنی و اعلان جنگ کردند و عایشه را از خانه اش بیرون آوردند تا او را برای خود بهانه فتنه انگیزی قرار دهند و به بصره رفتند . من تصمیم گرفتم با شما به سوی ایشان بروم و به جان خودم سوگند اگر به این خواسته من پاسخ مثبت دهید، به خدا و پیامبرش پاسخ مثبت داده اید، به خدا سوگند چنان نیست که در مورد جنگ با ایشان هیچ - گونه شک و تردیدی در من باشد و اکنون پسر من حسن را با عمار و قیس پیش شما فرستادم که شما را برای اعزام آماده نمایند و از شما بخواهند که حرکت کنید و شما چنان رفتار کنید که درباره شما گمان می کنم. و السلام.

«۱»»

(۱) این نامه که نخستین نامه در بخش نامه‌های نهج البلاغه است. با تفاوتی، در چاپ فیض الاسلام؛ ص ۸۲۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۴، ص ۶، آمده است. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۳، ص ۱۹۴. م

ص: 149

خطبه امام حسن و عمار و قیس در کوفه

چون حسن (ع) و عمار و قیس همراه نامه امیر المؤمنین علی (ع) به کوفه رسیدند، امام حسن برای سخنرانی برخاست و چنین فرمود:

«ای مردم! فضائل امیر المؤمنین علی (ع) چنان است که اندکی از آن شما را بسنده است و اینک ما آمده ایم و از شما تقاضای حرکت داریم که شما بهترین یاری دهندگان و مهتران عرب هستید و همانا که طلحه و زبیر بیعت خود را شکسته و عایشه را همراه خود بیرون آورده اند و به هر حال عایشه زن است و ضعف رأی آنان چنان است که خداوند متعال فرموده است: مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است . «۱» و همانا به خدا سوگند که اگر شما او را یاری ندهید خداوند او را یاری خواهد داد و مهاجران و انصار و دیگر مردم او را پیروی خو اهند کرد و شما خدای خود را یاری دهید تا شما را یاری دهد .» سپس عمار بن یاسر برخاست و چنین گفت : ای مردم کوفه! اگر در نظر شما امور دنیایی بی ارزش باشد می دانید که اخبار و امور ما به اطلاع شما رسیده است که قاتلان عثمان از قتل او پیش مردم بهانه و عذری نمی آورند و کتاب خدا را میان خود و کسانی که با آنان بحث می کنند ملاک قرار داده اند. و طلحه و زبیر نخستین کسان بودند که عثمان را دشنام دادند و نخستین کسان بودند که به کشتن او فرمان دادند و در ریختن خونس کوشیدند و چون عثمان کشته شد با آزادی و رغبت با علی بیعت کردند، سپس بدون آنکه بدعت و کار تازه‌ای از علی سر زده باشد

بیعت شکنی کردند. و این هم [اشاره به حسن ع] پسر رسول خداست و می دانید که علی او را فرستاده تا از شما تقاضای اعزام و حرکت کند و علی شما را بر مهاجران و انصار برگزیده است.

سپس قیس بن سعد برخاست و گفت : ای مردم! خلافت علی چنان است که اگر اهل شوری هم می بودند او به سبب منزلت در پیشگاه رسول خدا سزاوارترین مردم به آن بود. و جنگ و کشتار با هر کس که از پذیرش آن سر بر تابد روا و حلال است. در مورد طلحه و زبیر حال آنان معلوم است که نخست با اختیار با او

(۱) بخشی از آیه ۳۴ سوره چهارم (النساء).

ص: 150

مفید، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، ۱ جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

بیعت کردند و سپس از روی ستم و حسد او را خلع کرده و نسبت به او پیمان شکنی کردند و اکنون علی (ع) همراه مهاجران و انصار پیش شما می آید. و این ابیات را خواند: «ما به این قسمتی که خداوند نصیب ما کرده و علی و پسران پیامبر (ص) را بهره ما قرار داده است خشنودیم. به آنان گفتیم خوش آمدید، درود بر شما و دستهای خود را با دوستی و محبت به سوی او دراز کردیم. برای زبیر پیمان شکنی که با حرام پیمان شکسته است و برای برادرش طلحه در خلافت سهمی نیست. نوه پیامبر و وصی او پیش شما آمده است و خدا را سپاس که شما هم ابر باران زا و بخشنده اید، کیست که با اسبان گزینه و نیزه های بلند تیزپیکان و شمشیرهای تیز آخته آهنگ جنگ کند؟

هر کس را تو به مهتری بگماری بدون گفتگو می پذیریم هر چند که مهتر و برگزیده نباشد، اگر به آنچه می خواهی بررسی همان چیزی است که ما می خواهیم و اگر به آنچه می خواهی نرسی ما در آن عمدی نداریم.» «۱»

خطبه ابو موسی اشعری

چون گفتگو و خطبه های آنان تمام شد، ابو موسی اشعری برخاست و چنین گفت : «ای مردم! اگر نخست از خداوند و سپس از من فرمانبرداری کنید، پناهگاهی از پناهگاههای عرب خواهید شد که مظلومان به شما پناه آرند و درماندگان در پناه شما ایمن گردند. همانا علی از شما می خواهد که برای جهاد با مادران عایشه و طلحه و زبیر، که خواری رسول خداوند، بیرون روید و با آنان و مسلمانانی که همراه ایشانند جنگ کنید و من به این فتنه ها آگاهترم. همانا فتنه ها چون روی آورد با شک و تردید همراه است و چون می گذرد حقیقت آن روشن می شود. این فتنه چون درد شکم است که گاه

در سمت چپ و گاه سمت راست ظاهر می شود و گاه درهم می شود و معلوم نیست سرچشمه آن کجاست، و به چه خواهد انجامید. اکنون شمشیرهای خود را غلاف کنید و سرنیزه ها را از نیزه ها بیرون کشید و زه کمانهای خود را پاره کنید

(۱) شیخ طوسی (رض) در امالی؛ ج ۲، مجلس بیست و پنجم، ص ۸۷ و ۹۴، ضمن حدیث دوم، این ابیات را از نجاشی (در گذشته حدود چهل هجرت) شاعر معروف یمنی دانسته است. در ترجمه به ابیات امالی که صحیحتر بود توجه شد. و همچنین رجوع کنید به علامه مجلسی، بحار الانوار، چاپ استاد محمودی؛ ج ۳۲، ص ۷۴ م

ص: 151

و کنج خانه های خود بنشینید؛ قریش را به حال خود واگذارید که آنان چیزی نخواستند جز بیرون آمدن از سرای هجرت [مدینه] و دوری از اهل علم و سرگرم کار حکومتند.

بگذارید خودشان این شکاف و رخنه را ترمیم کنند و هر چه کنند به خود خواهند کرد.

هیچ دستی انگشت خود را نخواهد برید. شما نسبت به من نیکخواه باشید و به من خیانت نکنید تا دین و دنیای شما سلامت ماند و در این فتنه هر کس ستم کرده و آن را برانگیخته است بدبخت شود.» «۱»

برخاستن زید و ولانش

در این هنگام زید بن صوحان که دستش در جنگ جلواء قطع شده بود برخاست و گفت: ای ابو موسی! چنان است که گویی می خواهی رود فرات را از حرکت بازداری؟ یقین داشته باش به سرچشمه خویش بر نمی گردد. اگر آن کار را بتوانی انجامی دهی این را هم خواهی توانست. کجایی؟ وای بر تو! «الم، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما به خدا ایمان آوردیم، رهشان می کنند و امتحان نمی شوند.» «۲» سپس گفت: ای مردم! به سوی امیر المؤمنین حرکت کنید و سخن این پسر سالار پیامبران را بشنوید و اطاعت کنید و همگان به سوی او روید تا به حق و هدایت برسید و دست یابید. به خدا سوگند! من شما را پند دادم و برای شما خیرخواهی کردم. از اندیشه و رأی من پیروی کنید تا رستگار و هدایت شوید.

سپس، عبد خیر خولانی برخاست و گفت: ای ابو موسی! به من خبر بده که - آنچنان که می دانی و به تو خبر رسیده است - آیا این دو مرد (طلحه و زبیر) با علی بیعت کرده اند؟ گفت: آری. عبد خیر پرسید: آیا علی بدعتی آورده است که گسستن بیعت او لازم باشد همچنان که بیعت عثمان گسسته شد؟ گفت: نمی دانم. عبد خیر گفت:

نمی خواهی بدانی. ما تو را رها نمی کنیم تا بدانی. وانگهی ای ابو موسی! به من خبر بده آیا هیچ کس از مسلمانان را بیرون از این فتنه می بینی؟ فتنه ای که آن را گره کور می پنداری و از آن بر حذر می داری؟ مگر نمی دانی که مردم هم اکنون چهار

(۱) برای اطلاع بیشتر از این گونه گفتار ابو موسی، رجوع کنید به اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۱۸۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۵ م

(۲) آیه ۱ و ۲ سوره بیست و نهم (عنکبوت). م

ص: 152

گروه‌ند: علی (ع) در کوفه، طلحه و زبیر در بصره، معاویه در شام و فرقه دیگری در حجاز که کاری از ایشان ساخته نیست و نمی‌توان از آنان در جنگ با دشمن استفاده کرد.

ابو موسی گفت: فرقه‌ای که از جنگ کناره گرفته‌اند بهترین مردمند، عبد خیر گفت: ای ابو موسی! دغلبازی تو بر تو غلبه کرده است. «۱» در این هنگام مردی از قبیله بجیله برخاست و این ابیات را سرود: «ای پسر قیس! عبد خیر با تو احتجاج کرد و تو امروز همچون گوسپند به زانو در آمده ای، نه به حق رسیده ای و نه به گمراهی و امروز میل پستی داری. ای ابو موسی! با نظر نادرست نگرستی و این گفتار از دلی بیمار سرچشمه می‌گیرد. آن چنان سرگردان شده‌ای که میان خوبی و بدی و سیاه و سپید فرق نمی‌گذاری. از فتنه‌ای همگانی سخن می‌گویی و تو خود در آن فرو افتاده ای و آب دهان خود را با خشم فرو می‌بری.» گوید: چون این خبر به علی (ع) رسید که ابو موسی مردم را از یاری او بازداشته است، مالک اشتر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! بار نخست مردی را به کوفه گسیل داشتی که ندیدم کاری از او ساخته باشد و این دو تن دیگر را که گسیل داشتی کاری که دوست می‌داری از دست ایشان بر نمی‌آید و نمی‌دانم سرانجام چگونه خواهد شد؟! اکنون فدایت گردم، اگر صلاح می‌دانی مرا از پی ایشان روانه کن. مردم کوفه از من بهتر اطاعت می‌کنند و اگر من به کوفه برسم امیدوارم هیچ کس از آنان با من مخالفت نکند. امیر المؤمنین فرمود: در پناه نام خدا به آنان ملحق شو.

اشتر به کوفه حرکت کرد؛ چون وارد کوفه شد مردم در مسجد بزرگ شهر اجتماع کرده بودند. اشتر از کنار هر محله‌ای که می‌گذشت و می‌دید گروهی در انجمن یا مسجدی جمع شده‌اند به آنان می‌گفت حرکت کنید و پشت سر من به قصر حکومتی بیاوید.

اشتر همراه گروه بسیاری از مردم به قصر رسید و در حالی که ابو موسی در مسجد بود، قصر حکومتی انباشته از مردم شد. ابو موسی در مسجد بزرگ شهر همچنان مشغول سخنرانی و بازداشتن مردم از یاری علی (ع) بود و می‌گفت: ای مردم! این فتنه‌ای کور و تاریک است، چنان فتنه‌ای که خفته در آن بهتر از نشسته و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بدون حرکت بهتر از راه رونده و راه رونده در آن بهتر از دونده و دونده در آن بهتر از سواره است. این فتنه درهم شکافته‌ای است که چون درد شکم

(۱) برای اطلاع بیشتر از گفتگوی زید بن صوحان و عبد خیر خولانی و دیگران، رجوع کنید به نویری، نهایه الارب،

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۳۳-۱۲۹ م

ناشناخته است و به شما روی آورده و هر بردبار خردمندی را سرگردان کرده است همچون شب تاریک و ما اصحاب محمد (ص) به فتنه‌ها داناتریم که چون روی می‌آورد شبهه‌انگیز است و چون سپری شود روشن می‌گردد.

حسن (ع) و عمار و قیس هم به او گفتند: ای بی‌مادر! از کار ما کناره‌گیر و از منبر ما دور شو! و ابو موسی در پاسخ به عمار می‌گفت: من خود از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: بزودی پس از من فتنه‌ای خواهد بود که نشسته در آن بهتر از ایستاده است. عمار به او گفت: آری پیامبر (ص) این را مخصوص تو گفته‌اند که فتنه‌ای پیش خواهد آمد که اگر تو در آن کناری بنشینی بهتر از آن است که در آن ایستاده باشی.

اشتر به سوی قصر حکومتی می‌رود

در همان حال که ایشان مشغول گفتگو بودند ناگهان غلامان ابو موسی وارد مسجد شدند و بانگ برداشتند ای ابو موسی! این اشتر است که آمده است، از مسجد بیرون رو! یاران اشتر هم وارد شدند و به او گفتند: ای وای بر تو! از مسجد بیرون رو که خدای روح را از بدنت بیرون کند و به خدا سوگند که تو از منافقانی. ابو موسی از مسجد بیرون رفت و به مالک اشتر پیام داد امشب را به من مهلت بده. اشتر گفت:

مهلت دادم، ولی امشب را در قصر مگذران و در گوشه‌ای بگذران.

مردم شروع به غارت وسایل [و اجناس] ابو موسی کردند. اشتر همراه کسانی که آنان را از دار الحکومه بیرون کرده بود برگشت و به مردم گفت من خود، ابو موسی را مهلت داده‌ام و مردم از غارت دست برداشتند و خودداری کردند. در این هنگام حسن (ع) به منبر رفت. نخست نیایش و ستایش خدا را بجا آورد و سپس از جد بزرگوار خویش یاد کرد و به او درود فرستاد و پس از آن فضیلت امیر المؤمنین علی (ع) را بیان داشت و گفت: او از دیگران برای حکومت سزاوارتر است و هر کس با او مخالفت کند در گمراهی است.

چون حسن (ع) از منبر فرود آمد، عمار یاسر به منبر رفت و نخست خدا را ستایش کرد و بر پیامبر درود فرستاد و گفت: ای مردم! ما چون ترسیدیم دیوارهای دین فرو ریزد و از همه چیز برهنه گردد، برای خود و دین خویشتن اندیشیدیم و علی (ع) را به خلافت برگزیدیم و به امامت انتخاب کردیم که چه نیکو خلیفه و نیکو مؤدبی

است، مؤدبی است که نیاز به ادب آموزی ندارد و فقیهی است که نیاز به تعلیم ندارد و چنان شجاعی است که مورد انکار واقع نمی‌شود و چنان سابقه‌ای در اسلام دارد که برای هیچ کس دیگر از مردم، جز او فراهم نیست و گروهی از اصحاب او با او مخالفند و بر او حسد می‌برند و ستم می‌ورزند و همگان آهنگ بصره کوده‌اند.

اکنون خدایتان رحمت کند به سوی ایشان حرکت کنید که اگر خودتان آنان را دیده بودید و با آنان گفتگو می‌کردید برایتان روشن بود که آنان ستمگرند.

سپس مالک اشتر «۱»، که خدایش رحمت کند، آمد و به منبر رفت و نخست سپاس و ستایش خدا را بجا آورد و سپس چنین گفت: ای مردم! گوش به سخن من فرا دهید و با دل خود آنچه را می گویم بفهمید. همانا که خدای عز و جل با آیین اسلام نعمتی را بر شما ارزانی داشته است که آن چنان که شاید و باید قدر آن را نمی دانید و سپاس نمی گزارید. شما همگان نسبت به یکدیگر دشمن بودید، زورمندان شما ناتوانان را از میان می بردند و توانگران اموال مستمندان را غارت می کردند و پرده های حرمت خدا میان شما دریده می شد و راه شما پرترس و بیم و رعایت پیوند خویشاوندی از میان رفته بود و پیروان آیینهای دیگر بر شما چیره بودند، تا آنکه خداوند با وجود محمد (ص) ب شما منت نهاد و دامن پراکندگی را جمع کرد و پس از ستیزه و دشمنی، آلفت و دوستی را میان شما آورد و پس از آنکه شمار شما اندک بود آن را افزود، آنگاه خداوند محمد (ص) را به سوی خویش بازگرفت و به پیشگاه خود برد. پس از محمد (ص) دو مرد بر کار چیره شدند و پس از آن دو، مردی به حکومت رسید که کتاب خدا را پشت سر انداخت و درباره احکام خدا به هر چه دلش می خواست عمل می کرد. از او خواستیم از کار کناره گیری کند، نپذیرفت و همچنان بر بدعتهای خود ایستادگی کرد. ما نابودی او را بر نابودی دین و دنیای خود ترجیح دادیم و خداوند از نعمت خود فقط قوم ستمگر را دور می کند. اکنون خداوند متعال بزرگترین مردم را از

(۱) مالک بن حارث نخعی معروف به اشتر، از یاران ویژه امیر المؤمنین علی (ع) است که علاوه بر شجاعت، در زمره بخشندگان و فصیحان و شاعران است؛ مرگش را به سال ۳۷ یا ۳۸ ه ق نوشته اند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن حجر، الاصابه؛ ذیل شماره ۸۳۴۱. م

ص: ۱۵۵

لحاظ منزلت، برای شما آورده است. سهم او در اسلام از همگان بیشتر است، پسر - عموی رسول خدا و داناترین مردم در امور دینی و قرآن و شجاعتترین ایشان به روز جنگ است. او از شما می خواهد که حرکت کنید. منتظر چه و که هستید؟ آیا منتظر سعید هستید یا ولید؟ یعنی همان کسی که باده نوشی کرد و در حال مستی با شما نماز گزارد و آنچه را خداوند حرام داشته است روا می دانست. کدامیک را می خواهید؟

خدای اندیشه هر کس را که خواهان امثال و لید و سعید است زشت نماید، همانا آماده شوید! و همراه حسن که پسر دختر پیامبران است حرکت کنید و هر مردی که توان آن را دارد، از حرکت بازماند و خودداری نکند و به خدا سوگند! چه بسا که مردم ندانند چه چیزی برای آنان زیانبخش و چه چیزی سودبخش است و من برای شما خیر خواهی مهربانم و اگر بیندیشید و بنگرید، آن را گواهی می دهید. به خواست خدا فردا صبح زود آماده حرکت باشید و من خود برای وفای به عهد خویش روی به آن جانب دارم.

«ای مردم! این حسن، پسر امیر المؤمنین است و کسی است که می دانید جدش پیامبر بزرگوار و پدرش امام پسندیده سیرت و وصی است. درود خدا بر آن دو باد که در اسلام نظیر ندارند. حسن خود سرور جوانان بهشت و سالار همه سروران عرب است. صلاح او از همگان کاملتر و علمش از همگان برتر است. او فرستاده پدر خویش به سوی شماست. شما را به حق فرا می خواند و از شما یاری می طلبد.

نیکبخت کسی است که آنان را دوست بدارد و یاری دهد و بدبخت کسی است که از مواسات با آنان خودداری کند. خدایتان رحمت کند! چه سبکبار و آسوده اید و چه گران بار و گرفتار با او حرکت می کنید و برای خود از پیشگاه خدا پاداش بخواهید که پروردگار مزد نیکوکاران را تباه نمی سازد.»

(۱) حجر بن عدی از اصحاب شجاع و گرانقدر رسول خدا (ص) و از یاران ویژه امیر المؤمنین علی (ع) است، که به سعایت زیاد بن ابیه به دست معاویه در سال ۵۱ ه ق به شهادت رسید. برای اطلاع بیشتر در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۶، ص ۱۵۴-۱۵۱. م

ص: 156

مردم همگام پاسخ دادند: شنیدن همان است و فرمانبرداری کردن همان! واقدی می گوید: علی (ع) چون از مدینه بیرون می آمد، فرستادگانی پیش مردم کوفه فرستاد و همراه آنان نامه ای برای ایشان نوشت و این کار را پیش از آنکه به منطقه ذو قار برسد انجام داد. واقدی در حدیث دیگری می گوید: چون علی (ع) به ریزه رسید و دانست که طلحه و زبیر از آنجا گذشته اند، برای مردم کوفه نامه نوشت و فرستادگانی گسیل داشت.

واقدی و ابو مخنف و مورخان دیگویی غیر از آن دو، با ما هم عقیده اند که علی (ع) از ذو قار برای مردم کوفه نامه هایی نوشت و فرستادگانی گسیل داشت و از ایشان یاری خواست و تقاضا کرد که برای نبرد با پیمان شکنانی که برای جنگ با او قیام کرده اند، حرکت کنند. از جمله روایات واقدی این است که می گوید: عبد الله بن حارث بن فضل از پدرش نقل می کرد که می گفته است، چون علی (ع) تصمیم گرفت برای جلوگیری از طلحه و زبیر از مدینه حرکت کند، محمد بن حنفیه و محمد بن ابو بکر را به کوفه فرستاد. ابو موسی اشعری حاکم کوفه بود، چون آن دو پیش او آمدند به آنان سخن درشت گفت و افزود که بیعت عثمان بر گردن دوست شما [امیر المؤمنین علی (ع)] و گردن من باقی است و هنوز از آن بیرون نیامده ایم. سپس برخاست و به منبر رفت و چنین اظهار داشت:

ای مردم! ما یاران رسول خداییم و از شما به این فتنه آگاهتریم. از آن پرهیز کنید. عایشه برای من نوشته است، کسانی را که پیش تو هستند از من بازدار و کفایت کن. و اینک علی بن ابی طالب پیش شما می آید و می خواهد به وسیله شما خونهای مسلمانان را بریزد. اکنون تیرهای خود را بشکنید و زه های کمانهای خویش را ببرید و شمشیرهای خود را به سنگ بزنید.

محمد بن حنفیه (رض) به محمد بن ابی بکر گفت: ای برادر! پیش این شخص خیری نیست، بیا به حضور امیر المؤمنین بازگردیم و موضوع را به اطلاعش برسانیم.

و چون آن دو برگشتند و این خبر را به امیر المؤمنین دادند، سخت خشمگین شد.

امیر المؤمنین علی (ع) همراه آن دو نامه ای برای ابو موسی نوشته بود که از مردم کوفه بیعت بگیرد که به سخن گوش دهند و فرمانبرداری کنند و نوشته بود: تازیانه خود را از مردم بردار و ایشان را روانه کن و خود در عراق باش. اگر بر تو سنگین نیامد، بپذیر و بیا و اگر بر تو سنگین است، بر جای خود بنشین.

ص: 157

ابو موسی چون نامه را خواند، گفت: سنگین سنگینم. علی (ع) چون از سخنان او آگاه شد، عمار بن یاسر و پسر خویش حسن (ع) را فرستاد و نامه ای همراه ایشان فرستاد که در آن چنین نوشته بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». از بنده خدا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، به مؤمنان و مسلمانان کوفه. اما بعد، سرای هجرت [مدینه] از اهل خود خالی شد و مردم از آن بیرون آمدند و همچون دیگ به جوش آمد. عایشه آنچه می خواست کرد، اکنون هم بر شتر سوار شده است و سگهای حوآب بر او پارس کردند و فتنه سرکشان برپا شده و او آن را در پی خود می کشد و رهبری می کند. اینک آنان خون و آبرویی را که خود ریخته [قتل و خلع عثمان] و بر باد داده اند و حرمتی را که دریده اند، مطالبه می کنند و حال آنکه خود بسیار نارواها را روا داشتند و اینک پیش مردم بهانه می آورند و پوزش می خواهند بدون اینکه از خداوند پوزش بخواهند. «برای شما سوگرم می خورند که از آنان خشنود شوید و بر فرض که شما از آنان خشنود شوید همانا که خداوند از قوم تبهکار خشنود نخواهد شد». «۱» بدانید و خدای شما را رحمت کند که جهاد بر بندگان واجب است و اکنون کسی به خانه شما آمده است تا شما را بر آن تشویق کند و راه سعادت را بر شما عرضه دارد. خدا می داند که من از ورود در این جنگ چاره نداشتم و از پذیرفتن حکومت ناچار بودم و اگر می دانستم کس دیگری از من برای آن شایسته تر است، هرگز آن را نمی پذیرفتم و گام پیش نمی نهادم و همانا طلحه و زبیر هر دو با میل و بدون زور و اجبار با من بیعت کردند و سپس برای خونخواهی عثمان خروج کردند و حال آنکه آن دو نسبت به عثمان چنان کردند که کردند و من از آن دو در شگفتم که چگونه از ابو بکر و عمر فرمانبرداری کردند و بر بیعت خود پایدار ماندند و از انجام این کار در مورد من سرباز زدند و حال آنکه هر دو می دانند که من از آنان فروتر نیستم و با وجود آنکه - پیش از بیعت با من - پیشنهاد کردم که اگر دوست می دارند با یکی از ایشان بیعت کنم، گفتند ما در این مورد نظری ندوخته ایم بلکه با تو بیعت می کنیم و تو را به حق بر خود مقدم می داریم و بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند. و السلام. «۲»

(۱) آیه ۹۸ سوره نهم (توبه). م

(۲) بخشی از جملات این نامه در نخستین نامه از مجموعه نامه های امیر المؤمنین آمده است. رجوع کنید به نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۸۲۱. م

ص: 158

علی (ع) در راه

چون علی (ع) از مدینه حرکت کرد و به منطقه فید «۱» رسید، به سمت کوهستانهای طی رفت و عدی پسر حاتم همراه ششصد تن از قوم خویش به ایشان پیوست. علی (ع) به ابن عباس فرمود: رأی و نظر تو درباره مردم کوفه چیست؟ ابن عباس گفت: عمار را بفرست که از پیشگامان مسلمانان و شرکت کنندگان در ج ننگ پدر است و اگر او در کوفه سخن بگوید مردم به تو گرایش پیدا خواهند کرد. من هم همراهش می‌روم، پسرت حسن (ع) را نیز همراه ما بفرست. علی (ع) هم چنان رفتار کرد. آنان روی به راه نهادند و چون به کوفه رسیدند ابن عباس به حسن (ع) و عمار گفت: ابو موسی مردی سرکش است، اگر با او به نرمی و مدارا رفتار کنیم به منظور و خواسته خود دست خواهیم یافت. گفتند: هر گونه می‌خواهی رفتار کن.

چون پیش ابو موسی رسیدند، ابن عباس به او گفت: علی (ع) چون از شتاب تو در راه اطاعت از خدا و پیامبر (ص) آگاه بود و می‌دانست که آنچه ما اهل بیت رسول خ دا دوست داریم همان را انجام خواهی داد، ما را پیش تو فرستاد. از سوی دیگر تو خود فضل علی و سابقه او را در اسلام می‌دانی و علی برای تو پیام فرستاده است تا از مردم برای او بیعت گیری و تو را بر این کار تثبیت خواهد کرد و از تو خشنود خواهد شد. ابو موسی فریفته این سخنان شد و به منبر رفت و خود با علی بیعت کرد و یک ساعتی هم از مردم برای علی بیعت گرفت و از منبر پایین آمد.

خطبه عمار در کوفه

عمار چنین گفت: ستایش فراوان خدای را بدان گونه که سزاوار نعمتهای بی شمار اوست که هیچ کس را توان آن نیست که از عهده شکرش بدر آید و قدر نعمتش را چنان که باید بداند. گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه بی انباز نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست که خدایش همراه با هدایت و پرتو آشکار و پیروزی گسیل داشته است. محمد امین خیرخواه و حکیم راست گفتار و پیامبر کردگار جهانیان و رهبر مؤمنان و به راستی خاتم پیامبران است که پیامبران گذشته را تصدیق

(۱) شهرکی در نیمه راه مکه به کوفه، که تا روزگار یاقوت حموی (قرن هفتم ه ق) آباد بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۶، ص ۴۰۸ م

ص: 159

کرده است و تا هنگامی که مرگش فرا رسید در راه خدا جهاد کرد. همانا! امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خدایش حفظ کند و نصرت شکوهمند به او ارزانی دارد و کارش را استوار بدارد! من و پسرش را پیش شما گسیل داشته و فرمان داده است که به سوی او حرکت کنید. اکنون به خواسته‌اش بنگرید و پرهیزگار باشید و خدا را اطاعت کنید. به خدا سوگند اگر من بر روی زمین انسانی را دانایتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش می دانستم شما را برای پیوستن به او [علی] فرا نمی‌خواندم و خود با او تا پای مرگ و جان بیعت نمی‌کردم. ای مردم کوفه! خدا را، خدا را در شرکت در این جهاد که به خدا سوگند اگر امور حکومت به کسی غیر از علی برسد، بدون تردید در بلای بزرگ خواهید افتاد و خدای می‌داند که من برای شما خیرخواهی می‌کنم و شما را به آن چیزی فرمان می‌دهم که خود آن را با یقین کامل پذیرفته‌ام. «و قصد من از آنچه شما را از آن نهی می‌کنم مخالفت با شما نیست، بلکه تا آنجا که بتوانم هیچ قصدی جز اصلاح ندارم

و توفیقی جز از جانب خدا ندارم، بر او توکل می‌کنم و به او پناه می‌برم». «۱» از خداوند برای خود و برای شما آمرزش می‌خواهم.

عمار از منبر پایین آمد، اندکی صبر کرد و بار دیگر به منبر رفت و پس از حمد و ثنا چنین گفت:

ای مردم! پسر عموی پیامبرتان مرا به سوی شما روانه کرده است تا از شما طلب یاری کنم. همانا طلحه و زبیر به سوی بصره رفته‌اند و عایشه را هم برای فتنه‌انگیزی با خود برده‌اند. همانا که خداوند شما را گرفتار حق‌پیر و مادران کرده و در عین حال حق‌پروردگار شما بر شما سزاوارتر و بزرگتر است و خداوندتان به این آزمون گرفتار ساخته است تا بنگرد چگونه عمل می‌کنید. اینک از خدای بترسید و بشنوید و فرمان برید و در راه خدا اتفاق کنید و به سوی خلیفه خود بروید که داماد پیامبرتان است و همانا یاران رسول خدا در مدینه - که سرای هجرت است و خانه سلامت - با او بیعت کرده‌اند و از خدای مسئلت می‌کنم تا شما را موفق بدارد. و از منبر پائین آمد.

سپس حسن (ع) به منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و از جد بزرگوار

(۱) آیه ۸۹ سوره سیزدهم (هود). م

ص: 160

خود یاد کرد و بر او درود فرستاد. آنگاه فضل پدر خویش و سابقه او در اسلام و قرابت با رسول خدا را یاد کرد و فرمود: علی (ع) از دیگران به خلافت شایسته‌تر و سزاوارتر است. آنگاه افزود که، ای مردم! طلحه و زبیر، نخست با کمال میل و بدون اکراه با علی بیعت کردند و سپس رفتند و پیمان شکنی کردند و عهد خویش گسستند. خوشا به حال کسی که سبکبار و با شوق در رکاب علی (ع) جهاد کند که جهاد در رکاب او چون جهاد در رکاب پیامبر (ص) است و از منبر فرود آمد.

امیر المؤمنین علی (ع) همراه ابن علبس نامه‌ای تند برای ابو موسی نوشته بود.

ابن عباس می‌گوید: با خود اندیشیدم که نزد مردی که امیر است نباید چنین نامه‌ای ببرم زیرا به آن توجهی نخواهد کرد. نامه امیر المؤمنین را کنار گذاشتم و از سوی خود نامه‌ای دیگر برای ابو موسی از قول امیر المؤمنین به این مضمون نوشتم: «اما بعد، همانا دوستی و گرایش تو را نسبت به خودمان که اهل بیت پیامبریم دانسته‌ایم و چون خوش‌بینی تو را نسبت به خود می‌دانیم، به تو رغبت داریم. چون این نامه‌ام به دست تو رسید از مردم برای ما بیعت بگیر. و السلام».

ابن عباس می‌گوید: نامه را به ابی‌موسی دادم. همین که خواند، پرسید: آیا من امیر کوفه‌ام یا تو؟ گفتم: تو امیری. او مردم را برای بیعت کردن با علی (ع) فرا خواند و همین که خودش بیعت کرد، من برخاستم و به منبر رفتم. ابو موسی خواست مرا از منبر فرود آورد، گفتم: تو می‌خواهی مرا از منبر فرود آری؟ دسته شمشیر خود را به دست گرفتم و گفتم: در جای خود توقف کن! و به خدا سوگند اگر از منبر فرود آیم با همین شمشیر تو را خواهم زد. او از جای خود حرکت نکرد و من از همه مردم برای امیر المؤمنین علی (ع) بیعت گرفتم و در همان جلسه ابو موسی را از امیری کوفه عزل کردم و

قرطه بن عبد الله انصاری «۱» را به حکومت کوفه گماشتم و از کوفه حرکت نکردم تا موفق شدم از طریق خشکی و دریا [یعنی راه آبی رودخانه فرات] هفت هزار مرد برای علی (ع) گسیل دارم و سپس خودم در ذوقار به علی پیوستم و از کوهستانهای قبیله طی و دیگر نواحی دو هزار مرد به آن حضرت پیوسته بودند، و مردم کوفه در ذوقار علی (ع) را ملاقات کردند، به او خوشامد گفتند و اظهار داشتند سپاس خدایی که ما را به دوستی تو ویژه کرد و به یاری دادن تو ما را گرمی داشت.

(۱) نام این مرد قرطه بن کعب انصاری است؛ از قبیله خزرج و همپیمان خاندان عبد الاشهل است . رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۶، ص ۱۰ و اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۲۰۲ م

ص: 161

علی (ع) هم برای آنان آرزوی پاداش و خیر کرد.

خطبه علی (ع) در ذوقار

علی (ع) در ذوقار برخاست و برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر (ص) چنین گفت:

«ای مردم کوفه! شما از گرامترین مسلمانانید و از پسندیده ترین ایشان، و سهم شما در اسلام بسیار است . اصل و نسب شما و نژاده بودن مرکبهای شما مشهور است.

گروه شما از افراد خانواده دار و سوارکاران و سالارند . وانگهی از همه نسبت به پیامبر (ص) مودت بیشتری دارید و من پس از توکل و اعتماد بر خدا، شما را از این جهت انتخاب کردم زیرا می بینم اکنون که طلحه و زبیر بیعت مرا شکسته و عهد مرا گسسته اند و سر از فرمان من بیرون کشیده اند و به عایشه برای مخالفت و جنگ با من روی آورده و او را از خانه اش در آورده اند و به بصره کشانده اند، شما جان خود را در اختیار من نهاده اید و به من خبر رسیده است که مردم بصره دو گروهند؛ گروهی مردمی نیک و متدینند، آنان گوشه گیری کرده اند و آنچه را که طلحه و زبیر انجام می دهند خوش نمی دارند.» «۱» در این هنگام سکوت کود و مردم کوفه گفتند: ما انصار و یاران تو بر ضد دشمنانت خواهیم بود و اگر برای جنگ با چند برابر آنان هم ما را فراخوانی برای خود در آن امید خیر و پاداش خواهیم داشت . علی (ع) به آنان پاسخی پسندیده داد.

خطبه ای دیگر در ذوقار

و چون علی (ع) خواست از منطقه ذوقار حرکت کند خطبه دیگری ایراد کرد و چنین فرمود: «۲» پس از حمد و ثنای خداوند، همانا که خدای عز و جل، محمد (ص)

(۱) این خطبه امیر المؤمنین در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۹۰ و در نهاية الارب نویری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۳۴، با الفاظ دیگری آمده است. م

(۲) از این خطبه در نهج البلاغه فقط دو سطر باقی مانده، آن هم با اختلاف لفظی اندکی که در چاپ فیض الاسلام؛ ص ۷۱۸ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۳، ص ۹، آمده است. واقدی در کتاب الجمل خویش آن را آورده و سید رضی از آن نقل کرده است. ابن عبد ربّه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۱۸، آن را با تفصیل بیشتری در هفده سطر آورده است و تفاوت‌هایی دارد. مفید (رض) در ارشاد؛ ص ۱۱۷، نیز آن را با اختصاری اندک آورده است. م

ص: 162

را برای همه مردم مبعوث کرد و او را برای همه جهانیان مایه رحمت قرار داد و او پیامهای پروردگار خویش را ابلاغ کرد و خداوند به وسیله او از هم گسیختگی را منظم کرد و پراکندگی را به صورت اتحاد در آورد و راهها را امن و خونها را محفوظ داشت و به وسیله او میان افرادی که نسبت به یکدیگر کینه ها و دشمنیهای افروخته در سینه ها داشتند الفت و دوستی پدید آورد. خداوند او را در حالی که ستوده بود و رسالت خود را انجام داده و برای امت خیرخواهی کرده بود، بازگرفت. و چون او - که درود خدا بر او و خاندانش باد - رحلت کرد ما را از حق خویش محروم کردند و بازداشتند و آنان که می خواستند به حکومت رسیدند. سپس عثمان بن - عفان حکومت را در دست گرفت. او بر شما دست یازید و شما به او دست یازیدید و سرانجامش به آنجا کشید که کشید. آنگاه پیش من آمدید و گفتید: بیعت ما را بپذیر. گفتم: نمی پذیرم. گفتید: چاره نیست، و خودتان دست مرا گرفتید و گشودید و چون شتران تشنه که روز نوبت خود به آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید تا آنجا که ترسیدم با هجوم خود مرا بکشید یا آنکه برخی زیر دست و پای دیگران کشته شوند و با من بیعت کردید و من از آن بیعت شاد و خشنود نبودم و خداوند سبحان می داند که من حکومت میان امت محمد (ص) را خوش نمی دارم؛ که از آن حضرت شنیدم می فرمود: هر حاکمی که حکومت بر امت مرا عهده دار شود، روز قیامت او را در حالی که دستهایش را به گردنش بسته اند پیش مردم حاضر می کنند و کارنامه اش را بررسی می کنند. اگر عادل بوده رها می شود و اگر ستمگر بوده است زبون و بدبخت می شود. سپس سران شما بر من اجتماع کردند و طلحه و زبیر با من بیعت کردند در حالی که غدر و مکر را در چهره ها و پیمان شکنی را در چشموهای ایشان می دیدم. آنگاه آن دو از من برای عمره گزاردن اجازه خواستند و به آنان گفتم که آهنگ عمره ندارید و چون به مکه رسیدند، حرمت عایشه را چنان که شاید رعایت نکردند و او را فریفتند و فرزندان بردگان آزاد شده در فتح مکه، با عایشه راه افتادند و به بصره رفتند و آنجا پرده حرمت مسلمانان را دریدند و کارهای بسیار زشت انجام دادند. و جای بسی شگفت است که آن دو در بیعت خود با ابو بکر و عمر پایداری کردند و بپ من ستم روا داشتند و حال آنکه هر دو می دانند که من فروتر از آن دو [ابو بکر و عمر] نیستم و اگر می خواستم چیزهایی بگویم، می گفتم. معاویه هم از شام برای طلحه و زبیر نامه ای نوشته و آن دو را فریب داده است و آن را از من پوشیده داشتند

ص: 163

و خروج کردند و برای سفلگان چنین توهمی پیش آوردند که خون عثمان را مطالبه می کنند و حال آنکه خون عثمان بر گردن آن دو می باشد و باید از آن دو خونخواهی شود و چه ادعای زیان آور و بی نتیجه ای طرح می کنند! به خدا سوگند

که آن دو در گمراهی و نادانی کور و کرافتاده اند و شیطان گروه خود را برای آنان آماده ساخته و سواران و پیادگان خویش را در اختیار آنان نهاده است تا ستم و باطل را برگرداند و جایگزین کند.

در این هنگام دستهای خود را بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! همانا طلحه و زبیر از من بریدند و بر من ستم کردند و بیعت مرا شکستند. خدایا! خودت گرهی را که آنان زده اند بگشا و آنچه را پیوسته و استوار کرده اند از هم گسیخته کن و هرگز آن دو را میامرز و سرانجام بد را در آنچه کرده اند و به آن امید بسته اند به ایشان بنمای.

مالک اشتر- که خدای از او خشنود باد- برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین کار را بر خود آسان بگیر به خدا سوگند موضوع طلحه و زبیر کار مشکلی نیست و برای ما پیچیده و دشوار نمی باشد. آن دو نخست با اختیار در این بیعت در آمدند و سپس بدون اینکه ما ستمی کرده یا بدعتی در اسلام پدید آورده باشیم از ما جدا شدند و سپس به فتنه انگیزی روی آوردند و در این کار ستمکار و سرگردانند. نه دلیل قابل توجهی دارند و نه نشانه ای از آنچه مدعی هستند. اکنون نیز جامه ننگ پوشیده و به نابودی دیار مسلمانان همت گماشته اند. اگر می پندارند که عثمان مظلوم کشته شده است باید خاندان عثمان، نخست آن دو را قصاص کنند و از ایشان انتقام بگیرند و من گواهی می دهم آن دو او را کشتند و ای امیر المؤمنین! خدا را گواه می گیرم که اگر آن دو به این بیعت که از آن بیرون رفته اند برنگردند و به فرمانبرداری از تو بازنیایند و چون گذشته نشوند، آن دو را نیز به عثمان ملحق خواهیم کرد.

سخنان ابو التیهان

در این هنگام ابو الهیثم بن التیهان «۱»- که خدایش رحمت کند- برخاست و

(۱) مالک بن یلی که بیشتر به کنیه خود معروف است از نخستین انصاری است که در مکه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و از اصحاب بیعت عقبه و یکی از تقییان دوازده گانه انصار است، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش دوم، ص ۲۱ و اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۳۱۸ م

ص: 164

گفت: ای امیر المؤمنین! خداوند در هر بامداد به آنان آنچه را خوش نمی دارند بدهد.

اگر به ما روی آورند و ملحق شوند، عذرشان را می پذیریم و اگر پیشنهاد ما را نپذیرند و پشت به آن کنند با آنان جهاد خواهیم کرد که به جان خودم مردمی که مرتکب کشتن کسی می شوند که خداوند کشتن او را حرام کرده است و اموال مردم را می گیرند و مؤمنان را می ترسانند شایسته نیستند که از ایشان دست برداریم.

عدی بن حاتم

امیر المؤمنین (ع) روی بفعدی بن حاتم «۱» کرد و فرمود: ای عدی! آیا تو با ما خواهی بود و در این کار که گرفتار آنیم با ما همراهی خواهی کرد؟ عدی گفت: چه من همراه شما باشم و چه نباشم، جماعت ما جایی خواهد بود که شما دوست بدارید.

اینک اسبان ما آماده و پیکانهای نیزه های ما تیز شده و شمشیرهایمان در آتش سرخ شده است. اگر صلاح بدانید که پیش برویم، پیشروی خواهیم کرد و اگر صلاح بدانید درنگ کنیم، درنگ خواهیم کرد. ما مطیع فرمان شخص تو خواهیم بود، به هر چه می خواهی فرمان بده تا برای اجرای آن شتاب کنیم.

ابو زینب ازدی

در این هنگام ابو زینب ازدی «۲» برخاست و گفت: به خدا سوگند اگر ما بر حق باشیم تو از همه ما راحت به هدایت نزدیکتر و بهره ات در خیر بیشتر است و اگر خدای نکرده در گمراهی باشیم در آن صورت گناه تو از همه ما بیشتر و بارت سنگینتر است.

اینک قصد آن داریم که به سوی این قوم برویم و دوستی خود را با ایشان قطع و بیزاری خود را از ایشان آشکار کنیم و در دشمنی با ایشان پشت به پشت دهیم و جنگ کنیم و قصد ما چیزی است که خدای عز و جل آن را می داند و اکنون تو را به خدا سوگند می دهیم - خدایی که به تو چیزها آموخته است که ما نمی دانیم - به ما

(۱) در سال نهم هجرت مسلمان شد و از اصحاب محترم و بخشنده پیامبر (ص) است.

به سال ۶۸ ه ق پس از گذشت بیش از صد سال از عمرش در کوفه درگذشت. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۵، ص ۸. م

(۲) از تابعین و مقیم کوفه بوده است و از کسانی است که برای تقاضای عزل سعید بن عاص به مدینه و نزد عثمان آمد. رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۵، ص ۲۲. م

ص: 165

بگویی آیا ما بر حق نیستیم؟ و دشمن ما در گمراهی نیست؟

امیر المؤمنین فرمود: گواهی می دهیم که اگر با نیت صاف برای یاری دین خود حرکت کنی و همان طور که گفتی دوستی خود را با ایشان قطع و بیزاری خود را از ایشان آشکار سازی، در رضوان خدای خواهی بود. ای ابو زینب! بر تو مژده باد که بر حقی و در این تردید مکن که چنان است که با احزاب جنگ می کنی.

ابو زینب این دو بیت را خواند:

«حرکت کنید به سوی احزاب که دشمنان پیامبرند و همانا بهتر ین مردمان پیروان علی هستند. اکنون هنگامی است که بر کشیدن شمشیر و نیزه دارای پیکان پهن و تاختن اسبها گواراست.» چون مردم کوفه تصمیم گرفتند برای یاری امیر المؤمنین (ع) حرکت کنند و گروهی برای این کار آماده شدند، ابن عباس و دیگر فرستادگان، همراه آن عده از اهل کوفه که آماده شده بودند برای پیوستن به علی (ع) به ذوقار حرکت کردند تا این خبر را به اطلاع او برسانند که کوفیان کمال کوشش را در فرمانبرداری دارند و به او خواهند پیوست و از یاری دادن خودداری نخواهند کرد. ابن عباس گفت: او [علی] برای اینکه آماده سفر و جنگ شود زودتر حرکت کرده است. ابن عباس قرطه بن کعب را به جانشینی خود در کوفه گماشته بود تا مردم را به پیوستن به امیر المؤمنین تشویق کند.

همین هنگام نامه‌ای از بصره برای امیر المؤمنین رسید که در آن نوشته شده بود: آن قوم با عثمان بن حنیف - امیر بصره - چگونه رفتار کرده‌اند و گروهی از شیعیان علی (ع) و یارانش را کشته‌اند و چه فتنه‌ها در آن شهر برانگیخته‌اند. ابن عباس هنگامی که پیش امیر المؤمنین رسید، او را سخت اندوهگین یافت که این اخبار موجب افسردگی و نگرانی او شده بود و چون فرمانبرداری مردم کوفه و وعده آنان را برای نصرت دادن بیان کرد، امیر المؤمنین شاد شد و همان جا منتظر ماند تا مردم کوفه و نیروهای امدادی برسند و بتواند از آنان برای جنگ با دشمن استفاده کند.

عثمان بن حنیف و پیمان گسلان

رفتار آن قوم نسبت به عثمان بن حنیف - که خدای از او خشنود باد - و همراهانش چنان است که اخبلر فراوان در آن باره رسیده و ناقلان سیره و تاریخ

ص: 166

در آن مورد متفقند.

واقدی و ابو مخنف به نقل از اصحاب خود و مدائینی و ابن دأب «۱» به نقل از مشایخ خود - با اسنادی که ما برای رعایت اختصار آن را حذف می کنیم و چون در بیشتر کتابهای ایشان آمده است به همان اکتفاء می کنیم - این گونه نوشته‌اند که چون عایشه و طلحه و زبیر با همراهان خود - که گروهی از بنی امیه و کارگزاران عثمان و گروهی از قریش بودند - از مکه بیرون آمدند تا خود را به بصره رسانند، شتابان راه پیمودند تا به بصره رسیدند و در جایی بنام حفیر ابو موسی «۲» فرود آمدند. این خبر به عثمان بن حنیف رسید که در آن هنگام از سوی امیر المؤمنین علی (ع) کارگزار بصره بود.

در آن هنگام حکیم بن جبلة پیش او بود و پرسید: چه خبر؟ گفت: خبردار شدم که این قوم در حفیر ابو موسی فرود آمده و پایگاه ساخته‌اند. حکیم بن جبلة «۳» به عثمان بن حنیف گفت: اجازه بده هم اکنون برای نبرد با آنان بروم که من در اطاعت امیر المؤمنین علی هستم. عثمان به او گفت: اکنون از این کار دست بدار تا نخست کسانی را پیش آنان روانه کنم و پیامی بفرستم. حکیم انا لله و انا الیه راجعون بر زبان آورد و گفت: ای عثمان! به خدا سوگند در این صورت هلاک خواهی شد. عثمان به گفتار او توجه نکرد و به عمران بن حصین «۴» و ابو الاسود دؤلی «۵» پیام فرستاد و آن دو را خواست. چون آمدند، موضوع آمدن آن قوم به بصره و فرود آمدن آنان در

(۱) ابو الولید عیسی بن یزید بن بکر بن دأب (در گذشته ۱۷۱ ه ق) از محدثان و علمای نسب در قرن دوم هجری و از ملازمان مهدی و هادی عباسی بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به دانشنامه ایران و اسلام، مقاله شارل پلا؛ ص ۵۵۶ م

(۲) حفیر در ده میلی و حفر ابو موسی در بیست و شش میلی بصره است، رجوع کنید به الاعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۶۵ ه ش؛ ص ۲۱۰ م

(۳) حکم یا حکیم (به صورت مصغر) از اصحاب پیامبر (ص) است و در جنگ جمل از یاران امیر المؤمنین بوده و کشته شده است، رجوع کنید به استیعاب (در حاشیه اصابه؛ ج ۱، ص ۳۲۴ م.

(۴) عمران از اصحاب پیامبر (ص) است، در سال فتح خیبر مسلمان شد و در جنگهای پس از آن شرکت داشت و به سال ۵۲ ه ق در بصره در گذشت. رجوع کنید به این اثر، اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۱۳۷ م.

(۵) ظالم بن عمرو که بیشتر به کینه خود (ابو الاسود) معروف است از بزرگان تابعان و دانشمندان و ادبای بصره است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن حجر، اصابه؛ ذیل شماره ۴۳۲۹ م

ص: 167

حفیر ابو موسی را به اطلاع آن دو رساند و از ایشان خواست پیش آنان بروند و گفتگو کنند که چه می خواهند و آنان را از فتنه‌انگیزی بازدارند. آن دو حرکت کردند و پیش عایشه رفتند و پرسیدند. که چه چیز موجب حرکت ام المؤمنین شده است؟ عایشه گفت: همان طور که از تازیانه و عصا زدن عثمان بر شما ناراحت و خشمگین شدم، اکنون توقع دارید که عثمان کشته شود و خشمگین نگردم. آن دو گفتند: تو را چه کار با تازیانه و عصا زدن عثمان است و حال آنکه پیامبر (ص) تو را از مداخله در این گونه امور بازداشته است. و ما تو را به خدا سوگند می دهیم که در راه جنگ با تو خونی ریخته نشود. عایشه گفت: مگر کسی پیدا می شود که با من جنگ کند؟ ابو الاسود گفت: آری به خدا سوگند جنگی که ساده‌ترین نوع آن بسیار سخت خواهد بود. سپس آن دو از پیش عایشه بیرون آمدند و نزد زبیر رفتند و گفتند: ای ابو عبد الله! تو را به خدا سوگند می دهیم که در راه جنگ با تو خونها ریخته نشود. زبیر گفت: اجازه می‌دهم به همانجا که آمده‌اید برگردید به شرط آنکه به زیان ما تباهی بار نیاورید. آن دو از زبیر ناامید شدند و بیرون آمدند و پیش طلحه رفتند و همان سخن را گفتند. طلحه گفت: چگونه است که علی بن ابی طالب همین که بر کار مدینه پیروز شده اس ت می‌خواهد فرمان فقط فرمان او باشد؟

به خدا سوگند بزودی خواهد دانست. آن دو برگشتند و گفتگوهای خود با آنان را به اطلاع عثمان بن حنیف رساندند.

ابن ابی سبره، از عیسی بن عیسی، از شعبی، نقل می کند که چون عمران و ابو الاسود پیش عایشه رفتند، از او پرسیدند: چه انگیزه‌ای تو را به این آورده است؟

و حال آنکه پیامبر (ص) تو را از این کارها بازداشته و مقرر کرده است در خانه خودت آرام بگیری؟ عایشه گفت : برای تازیانه و عصا خوردن دیگران خشمگین بشوم ولی در مورد شمشیر زدن به عثمان خشمگین نشوم؟ گفتند : تو را به خدا سوگند می‌دهیم که مبادا در راه تو خونها ریخته شود و مردم را بر یکدیگر بشورانی . گفت: من آمده‌ام تا میان مردم صلح برقرار کنم. آنگاه به عمران گفت: آیا حاضری پیامی از من به عثمان بن حنیف ببری؟ گفت : من چیزی جز پیام پسندیده نخواهم برد. ابو الاسود گفت: من پیام تو را می‌رسانم، هر چه می‌خواهی بگو. عایشه به ابو الاسود گفت: تو که برده آزاد کرده ایی عامری به او بگو به من خبر رسیده است که می خواهی با من رویاروی شوی و جنگ کنی . ابو الاسود گفت: آری به خدا سوگند همگی با تو جنگ خواهیم کرد.

ص: 168

عایشه گفت: پس تو از طرف خودت نیز همان خبری را که او ابلاغ کرده است، ابلاغ می‌کنی؟ برخیز و از پیش من بیرون شو و برگرد.

عمران و ابو الاسود از پیش عایشه بیرون آمدند و پیش طلحه رفتند و به او گفتند : ای ابو محمد! آیا تو مردم را برای جنگ با پسر عموی رسول خدا- که فضایل او چنین و چنان است- جمع می‌کری؟ و شروع به بر شمردن مناقب و فضایل و حقوق علی (ع) کردند. طلحه شروع به ناسزا گفتن و دشنام دادن به علی (ع) کرد و گفت:

هیچ کس به بدی او نیست و به خدا سوگند بزودی امور دیگری را خواهد دانست.

آن دو از خانه طلحه بیرون آمدند و با یکدیگر می‌گفتند: این مرد مدنی خشمگین است؛ سپس به خانه زیر رفتند و با او هم همان گونه سخن گفتند. او هم به علی (ع) ناسزا گفت و دشنام داد و به گروهی که پیش او بودند، گفت : صبح ایشان را فروگیرید پیش از آنکه عصر آنان شما را فروگیرند.

عمران و ابو الاسود از پیش زیر بیرون آمدند و نزد عثمان بن حنیف برگشتند و موضوع را به او گفتند و او به مردم اجازه شروع جنگ را داد و اعلام جنگ کرد. «۱»

شادی حفصه

چون به عایشه خبر رسید که امیر المؤمنین (ع) در ذوقار فرود آمده است، به حفصه، «۲» دختر عمر چنین نوشت:

اما بعد، اکنون ما در بصره فرود آمده ایم و علی در ذوقار است و گردنش چنان شکسته شده است که گویی تخم مرغی را به کوه صفا کوبیده باشند و چون شتر سرخ- موی محاصره شده است که اگر قدمی پیش گذارد دشنه به گلایش فرو می‌برند و اگر قدمی به عقب رود از پشت پاهایش را قطع می‌کنند.

چون این نامه به حفصه رسید، شاد شد و کودکان خاندان تیم و عدی را دعوت

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۲ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۷۰ م.

(۲) حفصه - دختر عمر - همسر پیامبر (ص) می‌خواست از مکه با عایشه همراه شود، برادرش عبد الله بن عمر از این کار او جلوگیری کرد، حفصه در شعبان سال ۴۵ ه ق در مدینه درگذشت، رجوع کنید به نویری، نهایة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۱۷ م.

ص: 169

مفید، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لیسید العترة فی حرب البصرة، ۱ جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

کرد و به دست کنیزکان خود دایره و دف داد و گفت بزنید و این ترانه را بخوانید:

«خبر تازه چیست؟ خبر تازه چیست؟ علی چون شتر سرخ موی محاصره شده در ذوقار است. اگر جلو رود دشنه به گلویش می‌زنند و اگر عقب رود پاهایش را قطع می‌کنند.» این خبر به ام سلمه (رض) رسید که زنان جمع شده و چنان می‌کنند. گریست و گفت: جامه‌هایم را بیاورید تا بپوشم و پیش ایشان روم و پاسخ لازم بدهم.

ام کلثوم نزد حفصه

ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین (ع) که حاضر بود گفت: من به نیابت از تو این کار را انجام می‌دهم که از تو در این باره آگاه‌ترم. ام کلثوم جامه پوشید و رو بند انداخت و پوشیده همراه تنی چند از کنیزکان خود که آنان هم رو بند زده بودند به صورت ناشناس به مجلس آنان در آمد و نشست و چون سبکی و سفلگی آنان را بدید، تقاب از چهره گشود و گفت: اگر اکنون تو و خواهرت [عایشه] بر امیر المؤمنین (ع) ستیزه می‌کنید، قبلاً هم نسبت به برادرش یعنی رسول خدا ستیزه کردید و خداوند درباره شما آن آیات را نازل فرمود «۱» و خداوند در قبال این ستیز شما او [علی] را یاری می‌کند. حفصه اظهار شرمساری کرد و گفت: این زنان و کودکان از نادانی و سفلگی چنین می‌کنند و همان دم آنان را پراکنده کرد.

خطبه عایشه در مرید

چون به عایشه خبر رسید که عثمان بن حنیف آهنگ جنگ دارد، سوار بر شتر خود شد و آن قوم برگرد او حرکت می‌کردند و چون به مرید «۲» رسید، ایستاد و مردم از هر سو جمع شدند؛ آن چنان که مرید آکنده از مردم شد.

(۱) منظور آیات ۵-۳ سوره شصت و ششم (تحریم) است که به نقل بسیاری از مفسران و مورخان و محدثان اهل سنت، در مورد عایشه و حفصه نازل شده است. برای اطلاع بیشتر از این منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعة من السلف؛ ص ۱۴۸-۱۳۵.

و برای اطلاع بیشتر از این کار حفصه و جمع شدن مردم در خانه او برای شنیدن این ترانه، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۳ م

(۲) مربد: بیشتر به معنی فضای باز و بزرگی است که در آن شتران را نگهداری می کرده‌اند، شاید میدان بزرگ کناره شهرها باشد. م

ص: 170

عایشه همچنان که سوار بر شتر بود، گفت: آرام! آرام! و مردم همگی آرام و خاموش شدند و گوش به او سپردند، او پس از حمد خداوند متعال چنین گفت: اما بعد، همانا عثمان بن عفان تغییر و تبدیلی در سنت می آورد و همواره آن گناه خود را با توبه می شست تا آنجا که خود همچون زرناب گردید. در این هنگام بر او هجوم بردند و او را در خانه اش کشتند و گروهی نیز همراه او در خانه به ظلم و ناحق کشته شدند. آنگاه علی را برگزیدند بدون اینکه مردم بخواهند یا شورایی و اختیاری باشد. علی کار مردم را با زور از دست ایشان بیرون کشید و کسانی که با او بیعت کردند می گفتند خلافت را برای خود بگیر و بر حذر باش.

ما که در مورد شما از تازیانه عثمان خشمگین بودیم، اکنون چگونه در مورد شمشیرهایی که بر عثمان زده شده خشمگین نباشیم؟ همانا این کار رو به راه نخواهد شد مگر آنکه به همان صورت که عمر انجام داد، با شورایی انجام شود که در آن هیچ کس از آنان که خون عثمان را ریخته است شرکت نداشته باشد. برخی از مردم خطاب به عایشه گفتند راست می‌گویی و برخی گفتند دروغ می‌گویی و کار در هم ریخت.

عایشه آنان را به حال خود گذاشت و حرکت کرد تا به محله دباغها رسید.

مردم دو گروه بودند، برخی با طلحه و زبیر و عایشه هماهنگ بودند و برخی همچنان نسبت به بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پایدار و به آن خشنود بودند. عایشه از میدان دباغها با همراهان خود به حرکت خویش ادامه داد. طلحه و زبیر و مروان بن حکم و عبد الله بن زبیر هم از عقیده عایشه پیروی کردند و خود را کنار دار الاماره رساندند و از عثمان بن حنیف خواستند از آن بیرون بروند، اما وی نپذیرفت. در این هنگام یاران عثمان بن حنیف و گروهی از مردم بصره جم ع شدند و جنگی سخت در گرفت تا نیمروز شد. در آن روز پانصد مرد سالخورده - که موهای خود را خضاب می بستند - از قبیله عبد القیس که همگی از یاران عثمان بن حنیف و شیعه علی (ع) بودند کشته شدند و این غیر از کشته شدگان از دیگر مردم بود. شدت جنگ چنان بود که به سوی گورسلان بنی مازن کشیده شدند و سپس از آب بند بصره هم گذشتند و به زابوقه «۱» رسیدند که کنار دار الرزق «۲» قرار داشت و آنجا هم جنگی سخت در گرفت که از هر دو

(۱) به گفته یاقوت نام شهرکی نزدیک بصره است، که بنی مسمع در آن ساکن بوده اند و جنگ جمل در آغاز روز آنجا بوده است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به یاقوت - حموی، معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۳۶۶. م

(۲) سیلو و انبار گندم و خوار و بار. م

ص: 171

گروه، افراد بسیاری کشته و زخمی شدند. در این هنگام مردم که شدت گرفتاری را دیدند وساطت کردند و هر دو گروه با صلح موافقت کردند و صلح این چنین انجام شد که دار الاماره و مسجد بزرگ و بیت المال در دست عثمان بن حنیف باقی بماند و طلحه و زبیر و عایشه هم در هر جای دیگر از بصره که می خواهند باشند و ستیزه و جدالی نداشته باشند، تا امیر المؤمنین علی (ع) به بصره برسد در آن هنگام اگر خواستند به اطاعت او در خواهند آمد و گرنه جنگ خواهند کرد. در این مورد عهدنامه ای نوشته شد و آن را مؤکد ساختند و گروهی از مردم را بر آن گواه گرفتند و سلاح را کنار گذاشتند و عثمان بن حنیف بر جان خود ایمن شد و مردم از دور او پراکنده شدند. «۱» طلحه و زبیر و یاران آنان در جستجوی عثمان بن حنیف بودند و خود را به دار الاماره رساندند و عثمان بن حنیف از آنان غافل بود و بر در دار الاماره گروهی از سبایجه «۲» مشغول پاسداری از بیت المال بودند و آنان گروهی از زط هستند. «۳» مهاجمان شمشیر بر پاسداران بیت المال کشیدند و از چهار سو آنان را مورد حمله قرار دادند و چهل تن از ایشان را اعدام کردند و زبیر شخصا عهده دار این کار بود. آنگاه به عثمان بن حنیف حمله کردند و نخست او را استوار بستند و سپس تمام موهای ریش او را که پیرمرد و دارای ریشی انبوه بود از بن کردند، آن چنان که یک مو هم بر چهره اش باقی نگذاشتند. طلحه می گفت: این تبهکار را شکنجه کنید و موهای ابرو و پلکهای چشمش [مژه هایش] را از بن بکنید و او را به زنجیر ببندید. هنگام سحر مردم جمع شدند و برای نماز صبح اذان گفتند. طلحه گام پیش نهاد تا با مردم نماز بگذارد، زبیر او را کنار زد و خواست خود، امامت جماعت را بر عهده گیرد، طلحه او را کنار زد و این کشمکش چندان طول کشید که نزدیک شد آفتاب بر آید، مردم بصره بانگ برداشتند که ای اصحاب رسول خدا! شما را به خدا سوگند، رعایت وقت نماز را بکنید که بیم داریم وقت بگذرد و نماز از دست برود. «۴»

(۱) آنچه طبری در تاریخ خود و نویری به نقل از آن آورده و متن عهدنامه را هم نقل کرده اند به گونه دیگر است. رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۷۷ و ص بعد و نویری نهایت الارب؛ ترجمه دکتر محمود م هدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۲۲. م

(۲ و ۳) قومی چابک از مردم سند و هند، مفرد آن سبیجی و سباج است. زط: نام مردمی هندی است. رجوع کنید به لسان العرب؛ ج ۲، ص ۲۹۴ و ج ۷، ص ۳۰۸. م

(۴) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۱ و ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۱. م

ص: 172

عایشه گفت: دستور دهید کس دیگری غیر از آن دو با مردم نماز بگزارد.

یعلی بن منبه پیشنهاد کرد یک روز عبد الله بن زبیر پیشنماز باشد و یک روز محمد بن - طلحه تا آنکه مردم امیری برای خود انتخاب کنند و به او راضی شوند. آن روز عبد الله بن زبیر با مردم نماز گزارد.

و چون به حکیم بن جبلة عبدی خبر رسید که آن قوم نسبت به عثمان بن حنیف چه کرده اند و سبابچه نیکوکار و پاسداران بیت المال مسلمانان را کشته اند، میان قوم خویش بانگ برداشت که به جنگ این گروه ستمگر گمراه بشتابید که خونهایی که ریختن آن حرام بوده، ریخته اند و نسبت به بنده صالح خدا عثمان بن حنیف آنچنان رفتار کرده اند و کارهایی را که خداوند عز و جل حرام کرده است روا دانسته اند.

هفتصد مرد از قبیله عبد القیس دعوت او را پذیرفتند و در مسجد جمع شدند و مردم دیگر هم آمدند . حکیم به مردم گفت: می بینید این قوم نسبت به برادرم عثمان بن حنیف چه کرده اند؟ برادرش نیستم اگر او را یاری ندهم! سپس دستهای خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت، پروردگارا ! همانا که طلحه و زبیر در آنچه انجام داده اند قصد قربت به تو نداشته اند و فقط دنیاداری کرده اند، پروردگارا! آن دو را در قبال کسانی که کشته اند، بکش و آرزوی آنان را بر میاور.

سپس بر اسب خود سوار شد و نیزه به دست گرفت و یارانش از پی او حرکت کردند . طلحه و زبیر هم با همراهان خود که اکثریت مردم بودند آمدند و جنگی سخت در گرفت و گروه بسیاری کشته و زخمی شدند . مردی از قوم [اصحاب جمل] به حکیم بن جبلة حمله کرد و شمشیری به او زد که پایش قطع شد . حکیم پای قطع شده خود را به دست گرفت و چنان محکم به ضارب خویش کوبید که او را به زمین انداخت . در این هنگام برادر حکیم که به اشرف معروف بود پیش او آمد و گفت چه کسی پای تو را قطع کرد؟ حکیم به آن شخص اشاره کرد. اشرف او را با شمشیر کشت و مردم بر حکیم و برادرش حمله کردند و هر دو را کشتند و آنگاه پراکنده شدند. «۱» طلحه و زبیر از میدان جنگ برگشتند و به دار الاماره فرود آمدند و بر خزانه و بیت المال دست یافتند. عایشه هم آمد و بخشی از اموال را گرفت تا میان یاران

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۸۰ و ترجمه آن؛ ص ۲۳۸۴ و کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۵، رجزهای حکیم آمده است و همچنین گفته اند اشرف پسر حکیم و برادرش رعل بن جبلة نیز با او کشته شدند.

ص: 173

خود تقسیم کند. طلحه و زبیر نیز همراه گروهی به بیت المال آمدند و مقدار زیادی از آن بردند و چون خواستند بروند بر درهای آن قفل زدند و گروهی را از سوی خود به پاسداری از آن گماشتند . عایشه دستور داد آن را مهر و موم کنند . طلحه خواست چنان کند، زبیر اجازه نداد و چون زبیر خواست انجام دهد، طلحه نگذاشت؛ چون این خبر به عایشه رسید، گفت: پسر خواهرم (عبد الله بن زبیر) آن را از سوی من مهر و موم کند. و در آن روز سه مهر بر در بیت المال زده شد.

سپس طلحه و زبیر به عایشه گفتند: در مورد عثمان بن حنیف چه دستور می دهی؟

گفت: او را بکشید که خدایش بکشد. زنی از مردم بصره پیش عایشه بود، گفت:

مادر جان! حواست کجاست؟ آیا فرمان به کشتن عثمان بن حنیف می دهی؟ حال آنکه برادرش سهل، امیر مدینه و میان اوس و خزرج بسیار محترم است. به خدا سوگند! اگر چنین کاری انجام دهی، سهل در مدینه با یک حمله تمام قرشیان را خواهد کشت.

عایشه از آن تصمیم خود برگشت و گفت: عثمان بن حنیف را مکشید ولی او را زندانی کنید و بر او سخت گیرید تا بعد تصمیم بگیرم. عثمان را چند روزی در زندان گذاشتند و چون ترسیدند برادرش سهل در مدینه بزرگان ایشان را زندانی کند و با ایشان در افتد، عثمان را آزاد کردند.

پیوستن ابن حنیف به علی (ع)

عثمان بن حنیف از بصره بیرون آمد و به امیر المؤمنین علی (ع) که در ذوقار بود پیوست. همین که چشم امیر المؤمنین به او افتاد و دید مردم با او چه کرده اند گریست و فرمود: ای عثمان! من تو را به صورت پیرمردی که دارای ریش بود فرستادم و با چهره بی مو بازگشتی. سپس عرضه داشت: پروردگارا! تو خود می دانی که آن قوم بر تو گستاخی کردند و کارهای حرام را روا دانستند. خدایا! خودت ایشان را در قبال شیعیان ما - که آنان را کشته اند - بکش و به سبب آنچه با جانشین من در آن شهر انجام داده اند در عذاب آنان شتاب کن.

همین که عثمان بن حنیف از بصره بیرون آمد، طلحه و زبیر درهای بیت المال را گشودند و چون به سیم و زری که در آن بود نگرستند، گفتند: اینها غنیمتهایی است که خداوند وعده داده بود که برای ما بزودی فراهم خواهد ساخت.

ص: 174

علی (ع) در بیت المال

ابو الاسود دؤلی می گوید: این سخن و رفتار را از طلحه و زبیر شنیده بودم و بعد از آن علی (ع) را دیدم که وارد بیت المال بصره شد و همین که آنچه در آن بود دید، گفت: ای زردها و سپیوها! کس دیگری غیر از مرا فریب دهید. مال، پیشوای ظلمت و تاریکی است و من پیشوای مؤمنانم. به خدا سوگند! که علی نه به آنچه در بیت المال بود توجه کرد و نه درباره آنچه دید اندیشید و من آن اموال را در نظرش همچون خاک بی مقدار دیدم و از آن قوم تعجب کردم و با خود گفتم آنان [طلحه و زبیر] از کسانی بودند که دنیا را می خواستند و این [علی] از کسانی است که آخرت را می جوئ و پیش و اعتقاد من درباره او افزون و قوی شد.

چون پس از بیرون آمدن عثمان بن حنیف از بصره کار آن قوم استقرار یافت، طلحه و زبیر و عایشه می دانستند که امیر المؤمنین علی (ع) در ذوقار منتظر رسیدن نیروهای امدادی است و او کارهای ایشان را نسبت به عثمان بن حنیف و مسلمانان تحمل نخواهد کرد. عایشه به زبیر دستور داد تا مردم را برای جنگ با علی (ع) فرا خواند و بیرون برود.

زبیر برای آنان سخنرانی کرد و به آنان فرمان داد کوشش کنند و گفت : دشمن شما بر شما سایه افکنده است و به خدا سوگند اگر بر شما پیروز شود، هیچ چشمی از شما باقی نمی گذارد که بتواند مزه بر هم زند . اینک بپاخیزید تا پیش از آنکه یارانش به او برسند، بر او حمله کنیم. و اکنون بروید مستمری و عطای خود را دریافت دارید.

چون زبیر به خانه خود برگشت، پسرش عبد الله گفت : به مردم فرمان می دهی مستمری خود را بگیرند؟ آنان با این مال پیش از آنکه علی اینجا برسد، پراکنده می شوند و تو ضعیف می شوی، چه بد کاری کردی و اندیشه ات ناصواب بود. زبیر به او گفت : خاموش باش وای بر تو ! جز آنچه که من گفتم چیز دیگری مصلحت نبود . طلحه گفت: عبد الله راست می گوید و سزاوار نبود که این مال تسلیم آنان شود تا هنگامی که علی به ما نزدیک شود و آن را به اشخاصی بپردازیم که از ما دفاع کنند.

زبیر خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند اگر جز یک درهم باقی نمانده بود آن را خرج می کردم. عایشه هم زبیر را بر این کار سرزنش کرد و عقیده او هم موافق با طلحه و عبد الله بود. زبیر گفت: به خدا سوگند اگر دست از من بردارید به معاویه

ص: 175

خواهم پیوست و او در شام بیعت کرده است. و ایشان دست از او برداشتند.

زبیر در حال شک و تردید

داود بن ابی هند، از ابن عمره - آزاد کرده زبیر - نقل می کند که می گفته است، زبیر در آن هنگام می گفت: اگر پارسد یا هزار سوار می داشتم که هم اکنون با من حرکت می کردند، بلافاصله به جنگ علی می رفتم و همین امشب یا فردا صبح به او می رسیدم و پیش از آنکه نیروهای امدادی او برسند او را می کشتم. و چون هیچ کس حاضر نشد با او حرکت کند، خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند این همان فتنه ای است که از آن سخن می گفتیم.

یکی دیگر از آزادکردگان او که به ابو عمره معروف بود، گفت: ای ابو عبد الله! خدایت رحمت کناد! از سویی این وضع را فتنه می خوانی و از سوی دیگر در آن کشت و کشتار را روا می دانی؟ گفت: وای بر تو، آرام باش! ما به آن آشناییم ولی بر آن صبر و شکیبایی نداریم.

یکی دو روز پس از آن، زبیر گفت: به خدا سوگند! هیچ کاری تاکنون پیش نیامده است مگر آنکه می دانسته ام پای خود را در آن چگونه بگذارم، جز این کار که نمی فهمم آیا باید روی به آن آورم یا پشت به آن کنم؟ پسرش عبد الله گفت: به خدا سوگند چنین نیست ولی گاه خود را به کوری می زنیم. هیچ چیز تو را به این گفتار و انداخته است مگر آنکه رسیدن رایات پسر ابو طالب را احساس می کنی و می دانی که مرگی سخت زیر آن درفشها پنهان است. زبیر گفت: دور شو! وای بر تو که اطلاعی از امور نداری.

حارث بن فضل از ابو عبد الله اگر نقل می کند که می گفته است، زبیر بن عوام در آن روز به عبد الله پسر خود چنین گفت: تو را چه می شود که ما را به حال خود نمی گذاری؟ این تو بودی که میان ما جدایی افکندی و ما را به این فتنه گرفتار

کردی و ما مجبور به پیمودن این مسیر شده‌ایم. من در فکر آن نبودم که متولی کاری شوم و حکومت کنم. به خدا سوگند! هیچ کس چون عمر بن خطاب نمی تواند میان این مردم حکومت کند و اگر ما بخواهیم به روش عثمان حکومت کنیم کشته می‌شویم.

پس مرا با این راه و در افکندن مردم به یکدیگر چه کار؟ عبد الله گفت: آیا تو اجازه می‌دهی که علی بر کار چیره شود؟ و خودت می‌دانی که او در نظر عمر هم بهترین

ص: 176

فرد آن شوری بود و در همان حال که عمر ضربت خورده بود به این موضوع اشاره کرد و به یاران خودش که در آن شوری بودند، گفت: علی بن ابی طالب را به خلافت درآورید تا در اسلام شکاف بزرگ پدید نیاید و در این کار بر او منت نهید تا سپس در مورد کس دیگری به اتفاق برسید.

چون عثمان بن حنیف به ذو قار رسید، همراه امیر المؤمنین علی (ع) بود و به مداوای خود مشغول گشت تا آنکه مردم کوفه به آنجا رسیدند.

واقدی از شیبان بن عبد الرحمن، از عامر بن کلب، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: پس از اینکه عثمان بن عفان کشته شد، چیزی نگذشت که طلحه و زبیر وارد بصره شدند؛ پس از آن هم چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب به ذو قار رسید. دو تن از پیرمردان و شیوخ قبیله به من گفتند: ما را پیش این مرد [علی] ببر تا ببینیم به چه چیزی دعوت می‌کند و چه می‌گوید. حرکت کردیم و چون به ذو قار رسیدیم، دیدیم به حضور داناترین عرب رسیده ایم. به خدا سوگند همین که در مورد نسب قوم من شروع به سخن گفتن کرد، خواستم بگویم که او از من به آن داناتر است و چنین پنداشتم که او در قبیله من از من بیشتر مورد اطاعت است. آنگاه علی (ع) از من پرسید: سالار بنی راسب «۱» کیست؟ گفتم: فلان کس است. پرسید: سالار بنی قدامه «۲» کیست؟

گفتم: فلان کس است. گفت: آیا حاضری دو نامه مرا به ایشان برسانی؟ گفتم: آری.

در این هنگام گفت: آیا با من بیعت نمی‌کنید؟ آن دو شیخی که همراه من بودند بیعت کردند و من از بیعت کردن خودداری کردم. گروهی از مردانی که گرد او بودند و نشان سجده بر پیشانی ایشان بود مرتب به من می‌گفتند: بیعت کن! و علی (ع) فرمود: این مرد را آزاد بگذارید. من گفتم: قوم من مرا به عنوان پیشاهنگ و مخبر فرستاده‌اند.

من آنچه دیدم به آنان گزارش می‌دهم، اگر بیعت کردند من هم بیعت می‌کنم و اگر کناره گرفتند من هم کناره می‌گیرم. علی (ع) به من فرمود: اگر قومت تو را به عنوان پیشاهنگ روانه کنند و آبگیر و بوستانی ببینی و بگویی بیاید آب و مرتع! در صورتی که آنان نپذیرند آیا یلای خود از آن بهره نمی‌گیری؟ من یکی از انگشتانش را در دست گرفتم و گفتم با تو به این شرط بیعت می‌کنم که تا هنگامی که از خدا اطاعت

(۱ و ۲) بنی راسب از شاخه‌های قبیله ازدشنوء و قحطانی هستند. بنی قدامه هم از شاخه‌های قبیله قضاعه و آنان نیز

قحطانی هستند. رجوع کنید به قلقشندی، نه‌ایه‌ الارب فی معرفه‌ انساب العرب، چاپ بغداد، ۱۳۷۸ ه ق؛ ص ۲۴۰ و ۲۶۳ م

ص: 177

می‌کنی من هم از تو اطاعت کنم و چون از فرمان خدا سرپیچی کنی، طاعتی برای تو بر ما نخواهد بود. فرمود: آری، و صدای خود را کشیده و بلند کرد. دست بر دستش نهادم و بیعت کردم. آنگاه امیر المؤمنین (ع) به محمد بن حاطب که دورتر نشسته بود توجه کرد و فرمود: چون خواستی پیش قوم خود برگردی، نامه‌ها و گفتار مرا به آنان ابلاغ کن. محمد برخاست و نزدیک رفت و برابر او نشست و گفت: چون من پیش قوم خود برسم، خواهند پرسید که عقیده این دوست تو [یعنی حضرت امیر] نسبت به عثمان بن عفان چیست؟ ناگاه کسانی که اطراف علی (ع) بودند شروع به دشنام دادن به عثمان کردند و من دیدم که او از این کار چنان ناراحت شد که عرق بر پیشانی‌اش نشست و سپس خطاب به آنان گفت: ای قوم! بس کنید که برای شما این سؤال طرح نشد و کسی از شما نرسید. «۱» کلب می‌گوید: هنوز از لشکرگاه علی (ع) بیرون نیامده بودم که مردم کوفه رسیدند. آنان می‌گفتند: عجیب است که می‌بینیم برادران اهل بصره ما می‌خواهند با ما جنگ کنند و در حالی که با تعجب می‌خندیدند، می‌گفتند: به خدا اگر رویاروی شویم داد حق را خواهیم داد. و چنان بود که می‌پنداشتند کشته نمی‌شوند.

گوید: من نامه‌های علی (ع) را با خود آوردم و پیش یکی از آن دو مرد رفتم.

نامه را پذیرفت و پاسخ مثبت داد؛ سراغ دیگری را گرفتم که خود را مخفی کرده بود، نشانم دادند. اگر به او می‌گفتند کلب آمده است مرا نمی‌پذیرفت. من پیش او رفتم و نامه را به او دادم و گفتم این نامه علی است و به او گفتم که من به علی (ع) گفته‌ام تو سالار قوم خود هستی. او از پذیرفتن نامه خودداری کرد و پاسخ هم نداد و گفت مرا نیازی به سروری نیست. کلب می‌گوید: به خدا سوگند! من هنوز در بصره بودم و نزد علی (ع) بازنگشته بودم که آنان آمدند و سپید چهرگانی را که همراه علی (ع) بودند دیدم که فرا رسیدند.

خبر دادن علی (ع) درباره تعداد کسانی که از کوفه پیش او خواهند آمد

نصر بن عمرو بن سعد، از اجلح، از زید بن علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است:

چون از مردم کوفه که در فلاتی در حال حرکت بودند خبری به امیر المؤمنین علی (ع)

(۱) این گفتگوی محمد بن حاطب، در عقد الفرید ابن عبد ربه؛ ج ۴، ص ۳۰۵، با افزونیهائی آمده است. م

ص: 178

نرسید، ابن عباس این موضوع را با نگرانی بازگو کرد. او می‌گوید علی (ع) به من در پاسخ فرمود: آرام و ساکت باش! که به خدا سوگند ظرف امروز و فردا شش هزار و ششصد تن از مردم کوفه پیش ما خواهند آمد و آنان بر مردم بصره

پیروز خواهند شد و به خدا سوگند که طلحه و زبیر هر دو کشته خواهند شد . ابن عباس می گوید: من همچنان مترصد باقی ماندم تا آنکه سواری آمد و به استقبالش شتافتم و از او کسب خبر کردم . او گفت: شمار ما شش هزار و ششصد تن است، و شمرديم، همچنان بود و یک تن هم کمتر نبود . «۱» اسماعیل بن عبد الملک بن یحیی بن شبل از ابو جعفر باقر (ع) نقل می کند که چون علی (ع) از ذوقار به قصد بصره حرکت کرد در خریبه «۲» فرود آمد و دوازده هزار تن همراهش بودند . عمار بن یاسر با هزار تن بر میمنه لشکر بود و مالک اشتر با هزار تن بر مسیر و خود علی (ع) فرماندهی ده هزار تن را بر عهده داشت . از بصره هم دو هزار مرد به یاری علی (ع) آمدند . قبیله ربیعہ همگی غیر از مالک بن مسمع آمده بودند و قبیله عبد القیس هم جز یک مرد - که از آمدن خودداری کرده بود - همه آمده بودند . قبیله بنی بکر هم به سرپرستی شقیق بن ثور سدوسی آمده بودند و سرپرستی قبیله عبد القیس را عمر بن جرموس عبدی بر عهده داشت . مهلب بن ابی صفره هم همراه کسانی از قبیله ازد که از او پیروی کرده بودند، آمده بود .

موضع احنف بن قیس

احنف بن قیس «۳» به امیر المؤمنین علی (ع) پیام داد که من در حالی که فرمانبردار شما هستم میان قوم خود می مانم و اگر بخواهید می توانم چهار هزار شمشیر از قبیله بنی سعد را از شرکت در جنگ بازدارم . امیر المؤمنین پیام فرستاد همان جا بمان و

(۱) در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۲۵، به نقل از ابو الطفیل، روایتی نظیر این آمده است که فرمود، دوازده هزار و یک تن خواهند آمد . و همان گونه بود . م

(۲) خریبه: نام جایی در بصره است که قبلاً در آن عمارتی بوده و خراب شده است و مردم کنار خرابه آن خانه های ساختند . رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۴۲۶ . م

(۳) احنف از بزرگان بصره است که در بردباری ضرب المثل بوده است، در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی (ع) بود، در سال ۷۲ ه ق درگذشت . رجوع کنید به ابن خلکان و فیات الاعیان؛ ج ۲، ص ۱۸۶ . م

ص: 179

آنان را از شرکت در جنگ بازدار .

احنف قوم خود را جمع کرد و گفت: ای بنی سعد! از شرکت در این فتنه خودداری کنید و در خانه های خود بنشینید، اگر مردم بصره پیروز شوند، برادران شما و آزاری به شما نخواهند رساند و اگر علی (ع) پیروز شود بازهم در امان و سلامت خواهید بود . بنی سعد از شرکت در جنگ خودداری کردند .

هلال بن وکیع حظلی چون از این موضوع آگاه شد، پیش احنف آمد و گفت : سرور ما در این موضوع چه می فرماید؟ احنف گفت: فردا که شما کشته خواهید شد اگر من زنده بمانم سرور شما خواهم بود . هلال گفت: همین امروز هم تو

سرور و پیر مایی. احنف گفت: من پیرمرد شمایم که از فرمانم اطاعت نمی‌شود و تو جوان هستی که فرمانت مطاع است. اگر سخن مرا می‌شنوی در خانه‌ات بنشین و همراه طلحه و زبیر حرکت مکن! هلال پذیرفت.

احنف افراد قبیله تمیم را خواست و آنان با او در این کار هماهنگ شدند، جز چند تنی که نپذیرفتند. چون این کار احنف به اطلاع طلحه و زبیر رسید، کسی پیش او فرستادند و از او دلجویی کردند و پیام دادند که در اطاعت ایشان در آید. احنف گفت: یکی از سه پیشنهاد مرا بپذیرید؛ یا آنکه در خانه خود می‌نشینم و خویشتن داری می‌کنم و نه با شما خواهم بود نه بر ضد شما، یا آنکه به علی بن ابی طالب خواهم پیوست، یا آنکه به اهواز می‌روم و آنجا می‌مانم. طلحه و زبیر گفتند: تا در این باره بیندیشیم و با کسانی که همراهشان بودند رایزنی کردند. آنان گفتند: همراه شدن احنف با علی که دشمن شماست، صلاح نیست. به اهواز هم اگر برود همه کسانی که مایل به شرکت در جنگ نیستند به او خواهند پیوست، بلکه صلاح آن است که همین جا بماند و اگر اندک حرکتی بر خلاف شما کند او را فرو خواهید گرفت، آن دو به او گفتند در خانه خود بنشینند و او در منطقه وادی السباع در خانه خود مقیم شد.

و چون فرستاده احنف پیش علی (ع) آمد و پیام آورد که او از شرکت قوم خود در جنگ جلوگیری خواهد کرد، کسی گفت: ای امیر المؤمنین! او کیست؟ فرمود:

زیرکترین عرب است و از همه ایشان برای قوم خود بهتر، و من میان او و مغیره بن شعبه مقایسه می‌کنم که او هم در طایف نشسته و منتظر است ببیند امت برای چه کسی مستقیم می‌شود. آن مرد گفت: خیال می‌کنم احنف به آنچه که شما دوست می‌داری نزدیک‌تر از مغیره است. علی (ع) فرمود: آری همین گونه است زیرا برای مغیره فرق

ص: 180

نمی‌کند که رایت حق برافراشته شود یا رایت گمراهی.

واقدی از معمر بن راشد، از عمرو بن عبید، از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفته است: ابو بکره «۱» به بصره آمد و نخست تصمیم داشت به طلحه و زبیر ملحق شود همین که دید عایشه عهده دار امور ایشان است، برگشت. از او پرسیدند: چه شد که به آنان نپیوستی؟ گفت: دیدم زنی عهده دار کار ایشان است و من از رسول خدا (ص) - ضمن نقل موضوع ملکه سبأ - شنیدم که می‌فرمود: قومی که زن تدبیر کارشان را به دست بگیرد، هرگز رستگار نمی‌شوند. بدین سبب خوش نداشتم در کار ایشان وارد شوم.

عبد الله بن عطا از عبد الرحمن پسر ابو بکره هم نقل می‌کند که می‌گفته است:

پدرم از اینکه همراه لشکر عایشه شود خودداری کرد و گفت، شنیدم پیامبر می‌فرمود:

قومی که کارشان بر عهده زن باشد رستگار نخواهند شد. «۲»

نامه عایشه به مردم مدینه و یمامه

واقعی از قول رجال خود روایت می کند که چون آن قوم از بیم سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف را رها کردند، عایشه برای مردم مدینه این نامه را فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحيم. از ام المؤمنین عایشه، همسر پیامبر (ص) و دختر صدیق [ابو بکر] به مردم مدینه.

اما بعد، همانا که خداوند حق را آشکار و حق طلبان را یاری داد و بدرستی که خداوند متعال فرموده است: «بلکه ما همیشه حق را بر باطل پیروز می گردانیم و باطل از میان رفتنی است». «۳» وای بر شما از آنچه وصف می کنید. اکنون ای بندگان خدا! از خدا بترسید و گوش فرا دهید و اطاعت کنید و همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و بر حق تمسک جویند و برای خود بهانه ای قرار مدهید، که خداوند مردم بصره

(۱) ابو بکره ثقفی که نام و نام پدرش مورد اختلاف است و بیشتر نفع بن حارث ضبط شده است از مردم طایف و در زمره اصحاب است و از او ۱۳۲ حدیث نقل شده و در سال ۵۲ ه ق در گذشته است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۱۷. م

(۲) این حدیث در الفیض القدسی (شرح جامع الصغیر)؛ ج ۱، ص ۳۰۳، از قول حاکم نیشابوری و بخاری و ترمذی و نسائی نقل شده است.

(۳) آیه ۱۸ از سوره بیست و یکم (انبیاء). م

ص: 181

را هماهنگ قرار داد و ایشان زبیر بن عوام را بر خود امیر ساختند و او فرمانده لشکرهاست و همگان سخن او را می پذیرند و بر فرمانبرداری از او هماهنگ و یکدل اند و مؤمنان پس از رایزنی با یکدیگر و در حضور جمع، بر این کار اتفاق کرده اند. ما هم در این کار پسندیده که ایشان وارد شده اند در آمده ایم. اکنون چون این نامه من به دست شما رسد، بشنوید و اطاعت کنید و در این فرمان خدا که شنیدید یاری دهید.

این نامه را عبید بن کعب در پنج شب گذشته از ربیع الاول سال ۳۶ [ه ق] نوشته است. «۱» عایشه برای مردم یمامه «۲» و اطراف آن نیز چنین نوشت:

اما بعد، من خداوند را به یاد شما می آورم که بر شما نعمت ارزانی داشته و شما را به اسلام ملزم ساخته است و خداوند متعال فرموده است: «هر رنج و اندوهی که در زمین یا نسبت به خودتان به شما برسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آنکه آن را بیافرینم ثبت است و به تحقیق که این کار بر خدا آسان است». «۳» پس همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و همراه کتاب خدا باشید و بدانید که مادر شما [عایشه] در آنچه شما را به آن فرا می خواند خیرخواه شماست و اینکه برای خدا خشم گیرید و با کسی که خلیفه محترمی را کشته و حکومت مسلمانان را از دست آنان بیرون کشیده است جنگ کنید که خداوند با او ستیز خواهد کرد. و همانا پسر حنیف که گمراه و گمراه کننده است در بصره بود و مردم را به راه دوزخ فرا می خواند و ما روی به بصره آوردیم تا مردم را به کتاب خدا فرا خوانیم و اینکه قرآن را میان خود

حکم قرار دهند و این کار موجب خشنودی آنان و اتفاق نظر ایشان در کارشان شد و در این مورد بر مسلمانان است که برای رضای خداوند اطاعت کنند . یا به این وسیله ما به خواسته خود می‌رسیم و یا از عهده بر نمی‌آییم و به مانعی بر می‌خوریم.

ولی چون به بصره نزدیک شدیم و پسر حنیف خبر آمدن ما را شنید، لشکریایی

(۱) ابن اثیر در کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۶، تاریخ این نامه را جمادی الاولی دانسته است.

(۲) نام شهری پائین تر از مدینه که فاصله اش تا بصره شانزده مرحله است، در قدیم نامش جو بوده است . رجوع کنید به ابو الفداء، تقویم البلدان، ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۹ هـ ش؛ ص ۱۳۴. م

(۳) آیه ۲۲ از سوره پنجاه و هفتم (حدید). م

ص: 182

جمع کرد و به آنان فرمان داد که با اسلحه با ما رویاروی شوند و با ما جنگ کنند و ما را برانند، و درباره ما گواهی بر کفر دادند و سخنان ناروا و زشت درباره ما گفتند . مسلمانان این کار آنان را ناپسند شمردند و سخنان آنان را دروغ دانستند و به عثمان بن حنیف گفتند، ای وای بر تو ! که ما می‌خواهیم از ام المؤمنین همسر رسول خدا و اصحاب آن حضرت که پیشوایان مسلمانانند پیروی کنیم. اما او همچنان بر گمراهی خویش و کار خود پایداری کرد . مسلمانان همین که دیدند ابن حنیف سرکشی می‌کند و پیشنهادشان را نمی‌پذیرد برای خاطر خداوند و رعایت حقوق ام المؤمنین به خشم آمدند. ناگاه بدون اینکه ما متوجه شویم همراه سه هزار تن از سفلگان و فرومایگان عرب مسجد بزرگ بصره را تصرف کرد و آنان را بر درهای مسجد گماشت. از آنان با التماس خواستیم که با حق بیعت کنند و میان ما و مسجد حایل نشوند ولی این تقاضا را نپذیرفتند . تا آنکه روز جمعه فرا رسید و پس از نماز که مردم پراکنده شدند طلحه و زبیر همراه مسلمانان با زور مسجد را گشودند و عبد الله بن زبیر را مأمور نماز گزاردن با مردم کردند . و ما همچنان از عثمان بن حنیف و یارانش در بیم بودیم که مبادا برای شیبخون و غافلگیر کردن ما هجوم آورند. و چون مسلمانان دیدند آنان تغییر روش نمی‌دهند، مواظب خود بودند. عثمان بن حنیف و همراهانش ناگاه بر ما هجوم آوردند و ورود به خانه مرا بر خود روا دانستند و برخی از بزرگان آنان همراهشان بودند و خواستند خون مرا بریزند . تنی چند را که بر در خانه من دیده بودند از پیش راندند ولی تنی چند از قریش و ازد که اطراف من بودند، آنان را عقب راندند و گروهی از مهاجمان کشته شدند و باقی گریختند و ما متعرض آنان نشدیم و بر ابن حنیف منت نهادیم و رهایش کردیم و او به صاحب خود پیوست.

اکنون ای بندگان خدا! این موضوع را به اطلاع شما می‌رسانیم تا برای نصرت دین خدا و قیام و خشم برای آن خلیفه مظلوم [عثمان] آماده شوید.

واقعی از عبد السلام بن حفص، از منهل بن سلم بصری نقل می کند که می گفته است: چون طلحه و زبیر از بیم سهل بن حنیف - که مبادا بر کسان ایشان در مدینه حمله برد - برادرش عثمان بن حنیف را از زندان آزاد کردند . عثمان به امیر المؤمنین علی (ع) که در ذوقار بود پیوست.

خطبه طلحه

چون طلحه و زبیر دانستند که عثمان بن حنیف به علی (ع) پیوسته است، طلحه

ص: 183

میان مردم برپا خاست و ضمن اعلان خبر مرگ عثمان بن عفان و بر شمردن نام قاتلان او و دشنام دادن به ایشان، کشتن او را به علی (ع) و یارانش نسبت داد و گفت که علی مردم را با زور به بیعت خود واداشت و از جمله چنین گفت : ای مسلمانان! خداوند شما را به نعمت ام المؤمنین عایشه مخصوص گردانیده است و شما حق قرابت و منزلتش را در پیشگاه پیامبر می شناسید، و می دانید که منزلت پدرش در اسلام چیست.

اینک آن بانو گواهی می دهد که ما در آنچه به شما خبر داده ایم، دروغ نگفته ایم و در آنچه شما را به آن فرا می خوانیم قصد فریب شما را نداریم که می گوئیم با علی بن ابی طالب و یاران او که از حق برگشته اند جنگ و جهاد کنید و ما در جستجوی پادشاهی و خلافت نیستیم ولی شما را بر حذر می داریم که مبادا مغلوب شوید و در مورد وصول به حق کوتاهی کنید و ما امیدواریم که شما در راه اطاعت از خدا و صلاح کار این امت ما را یاری دهید . پس من شایسته ترین کس هستم که باید در مصلحت مسلمین بیندیشم و اندوه کار ایشان را بخورم . علی هم اگر بخواهد برآستی مادر شما [عایشه] را یاری دهد باید از خلافت کناره گیری کند تا مردم هر که را برای خود می پسندند به خلافت برگزینند.

مردم بصره گفتند: آفرین و درود بر تو و خوشامد بر ام المؤمنین! و سپاس خداوند را که ما را به وجود او گرمی داشت و شما هم مورد رضایت و اعتماد مایید و جانهای ما در راه شما بخشیده شده است و در راه خشنودی و فرمانبرداری از شما تا پای مرگ ایستاده ایم.

آنگاه پیش عایشه رفتند و بر او سلام دادند و گفتند : می دانیم که مادر ما فقط به سبب اعتمادی که به ما داشته پیش ما آمده است و او خواهان اصلاح و حفظ خونها و خاموش کردن آتش فتنه ها و ایجاد الفت میان مسلمانان است و ما منتظر فرمان او در این باره هستیم و اگر کسی از فرمان او سرپیچی کند با او جنگ می کنیم تا تسلیم حق شود.

چون این گفتگوی طلحه با مردم بصره به اطلاع عبد الله بن حکیم تمیمی رسید پیش او رفت و گفت : ای طلحه! اینها نامه های توست که به دست ما رسیده و حاکی از عیبهایی است که تو بر او [عثمان] گرفته ای و اطلاع داریم که تو مردم را بر او شوراندی تا کشته شد و سپس در زمره گروهی از مردم با علی بیعت کردی و چنین خبر دارم که بدون اینکه بدعتی از علی سر زده باشد پیمان او را شکستی و بیعت او را گسستی.

ص: 184

با این کارها که از تو می‌شناسیم اکنون این چه رأیی است که درباره عثمان اظهار می‌داری؟ طلحه گفت: عیب گرفتن من بر عثمان و شوراندن من مردم را بر او، حقیقت دارد و اتفاق افتاد و اینک برای خلاص شدن از آن گناه راهی جز توبه و خونخواهی او نداریم. اما بیعت من با علی چنان بود که بر آن مجبور شدم و بیم آن داشتم که اگر از بیعت با او خودداری کنم کسانی را برگمارد تا مرا غافلگیر کنند همان طور که نسبت به عثمان کرد و او را کشت. عبد الله بن حکیم گفت: اینها بهانه‌هایی است که واقع آن را خدا می‌داند و در آنچه از عاقبت کار می‌ترسیم، از خدای باید یاری جست.

خطبه دیگر طلحه

عبد الله بن عبیده روایت می‌کند که چون عبد الله بن حکیم این سخنان را گفت طلحه برخاست و نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان راند و سپس گفت: پیامبر (ص) رحلت کرد در حالی که از ما خشنود بود، پس از او همراه ابو بکر بودیم تا درگذشت و او هم از ما خشنود بود. پس از او، عمر بن خطاب بود که سخنش را شنیدیم و فرمانبرداری کردیم. او هم درگذشت و از ما خشنود بود و فرمان داد پس از او در مورد خلافت مشورت و رایزنی شود. شش تن را برای خلافت پسندید و انتخاب کرد و کار ما بر یکی از آن شش تن قرار گرفت و بر او اتفاق کردیم. او عثمان بود و شایستگی خلافت را داشت. با او بیعت کردیم و فرمانش را شنیدیم و اطاعت کردیم ولی پس از آن کارهای تازه و بدعت‌هایی آورد که در دوره ابو بکر و عمر نبود و مردم آنها را از او خوش نداشتند و برای ما چاره ای از آنچه انجام دادیم نبود. ولی این مرد [علی (ع)] خلافت را بدون مشورت با ما بر عهده گرفت و بر آن چیره شد و حال آنکه ما و او برابر بودیم و ما را پیش او بردند و از همه مجبورتر بودیم و در حالی که شمشیر حاکم بود با زور و اکراه با او بیعت کردیم و آنچه اکنون از او می‌خواهیم این است که قاتلان عثمان را به وارثان او بسپرد، زیرا مظلوم کشته شده است و دیگر آنکه خود را از خلافت خلع و از آن کناره‌گیری کند تا مسلمانان با یکدیگر رایزنی کنند و همان گونه که عمر مقرر داشت پس از مشورت، رأی ما و مسلمانان بر هر کس قرار گرفت با او بیعت خواهیم کرد.

چون سخنان طلحه تمام شد یکی از بزرگان قبیله عبد القیس برخاست و

ص: 185

پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: ای مردم! کسانی که عهده‌دار تعیین خلیفه‌اند، مهاجران و انصار مدینه هستند و برای هیچ‌یک از مردم شهرستانها این حق نیست که آنچه را ایشان استوار داشته‌اند بشکنند یا آنچه را آنان پذیرفته و شکسته‌اند استوار نماید. مهاجران و انصار هرگاه تصمیمی بگیرند برای شهرستانها می‌نویسند و مردم سخن ایشان را می‌شنوند و اطاعت می‌کنند. از سوی دیگر عایشه و طلحه و زبیر از همه مردم بر عثمان سخت‌گیرتر بودند و چون عثمان کشته شد و مردم با علی بیعت کردند طلحه و زبیر هم در زمره مردم با او بیعت کردند و خبر بیعت آن دو با علی قبلاً به ما رسیده است. ما با علی بیعت کردیم و به خدا سوگند اینک نه خلیفه خود را خلع می‌کنیم و نه بیعت خود را می‌شکنیم.

طلحه و زبیر بر سرش فریاد زدند و دستور دادند ریش او را مقراض کنند، ولی ریش او را آن چنان از بن کردند که چیزی از آن باقی نماند.

در این هنگام مردی از بنی چشم «۱» برخاست و گفت: ای مردم! من فلان پسر فلانم، مرا بشناسید. و او نام و نسب خود را اظهار داشت تا بدانند او را عشیره ای است که از او دفاع خواهند کرد و کسانی که با او موافق نیستند بر آزار او پیشی نگیرند. او چنین گفت: ای مردم! اگر این قوم اینجا آمده‌اند که خون عثمان را طلب کنند به خدا سوگند ما عثمان را نکشته‌ایم و اگر می‌گویید بیمناک و ترسان اینجا آمده‌اند به خدا سوگند از جایی آمده‌اند که پرنده‌گان هم آنجا در امانند. بنابراین فریب آنان را مخورید و سخن مرا بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید. ایشان را به همان جا که آمده‌اند بر گردانید و بر بیعت خود نسبت به امام خویش پایدار باشید و از امیر خود فرمانبرداری کنید. مردم از گوشه و کنار مسجد بر او بانگ زدند و سنگریزه پراندند.

سپس مردی دیگر از قبیله عبد القیس برخاست که از پیش کسوتان ایشان بود و گفت: ای مردم! گوش فرا دهید و خاموش باشید تا سخن بگویم. عبد الله بن زبیر گفت: وای بر تو! تو را با سخن گفتن چه کار؟ گفت: مرا با سخن گفتن چه کار؟ به خدا سوگند! من برای سخن گفتنم و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و بر پیامبر درود فرستاد و سپس چنین گفت: ای گروه مهاجران! شما پیش از همه مردم، مسلمان

(۱) نام هشت شاخه از قبیله های بزرگ اوس و خزرج، «بنی چشم» است. رجوع کنید به قلقشندی، نهایة الارب؛ ص ۱۹۹ م

ص: 186

شده‌اید و خداوند پیامبر خود محمد (ص) را میان شما برانگیخت و او شما را به اسلام فرا خواند و مسلمان شدید و ما به سبب مسلمان شدن شما مسلمان شدیم و شما در اسلام رهبران بودید و ما پیروان شما بودیم و چون پیامبر (ص) رحلت کرد با مردی از خود [ابو بکر] بیعت کردید و هیچ اجازه ای از ما نگرفتید و تسلیم نظر شما شدیم. چون آن مرد در گذشت عمر بن خطاب را خلیفه خود کردید و به خ دا سوگند ابو بکر در آن مورد با ما مشورتی نکرد و چون شما رضایت دادید ما هم راضی و تسلیم شدیم. سپس عمر آن را در یک شورای شش نفره قرار داد و شما یکی از آن شش تن را برگزیدید باز ما تسلیم نظر شما شدیم و از شما پیروی کردیم و سپس آن مرد کارهای تازه کرد و بدعتها پ دید آورد که آن را سخت زشت دانستید. نخست او را محاصره و سپس از خلافت خلع کردید و سرانجام او را کشتید و هیچ مشورتی در این مورد با ما نکردید. آنگاه با علی بن ابی طالب بیعت کردید و در مورد بیعت با او هم با ما رایزنی نکردید، ما هم خشنود و تسلیم شدیم. و از شما پیروی کردیم و به خدا سوگند نفهمیدیم چرا بر او خشم گرفته اید؟ آیا اموالی را مخصوص خود کرده است؟ آیا به آنچه که خدا فرمان نداده حکمی کرده است؟ آیا کار زشت و ناپسندیده ای انجام داده است؟ اگر چنین است برای ما بیان کنید تا با شما همراه شویم. به خدا سوگند چنین می‌بینیم که برای مخالفت با او به گمراهی افتاده‌اید.

ابن زبیر به آن مرد گفت: تو را با این سخنان چه کار؟ مردم بصره خواستند بر او حمله کنند اما افراد خاندانش مانع شدند.

خطبه عایشه

محمد بن عمر واقدی از موسی بن طلحه روایت می‌کند که می‌گفته است روز جنگ جمل پیش عایشه حضور داشتم و از او درباره عثمان پرسیدند [او خطبه‌ای خواند] و من کسی را به فصاحت و تسلط او ندیدم. نخست با تکان دادن دستها توجه مردم را به خود جلب کرد و سپس حمد و ثنای خدا را بجا آورد و بعد چنین گفت: ای مردم! ما برای سه کار که عثمان انجام داد بر او خشم گوشتیم؛ نخست اینکه با توانگری و ثروت خلافت می‌کرد، دوم آنکه مردم را تازیانه می‌زد و سوم آنکه جایگاه امام را مرتفع و بلند ساخت. مردم نخست او را همچون جامه‌ای که با

ص: 187

آب و صابون بشویند شستند و چون پاک شد، ناگاه بر او حمله بردند و سه چیز را درباره اش شکستند و روا داشتند؛ حرمت ماه حرام، شهر حرام و خلافت را. به خدا سوگند که عثمان از همه آنان برای خدا پرهیزگارتر بود و نسبت به رعایت پیوند خویشاوندی از همگان برتر و در مورد شهوت جنسی از همگان پارساتر بود. این سخن خود را می‌گویم و از خداوند برای خودم و شما طلب آمرزش می‌کنم.

اسرافیل بن یونس «۱» از ابو اسحاق همدانی نقل می‌کند که می‌گفته است جلید بن زهیر جشمی و عبد الله بن عامر تمیمی پیش عایشه آمدند و بر او سلام دادند. عایشه پرسید: این دو کیستند؟ گفته شد: جلید از فرماندهان خراسان و عبد الله بن عامر تمیمی. گفت: این دو با مایند یا بر ضد ما؟ خودشان پاسخ دادند که نه با تو هستیم و نه بر ضد تو تا کار برای ما روشن شود. عایشه گفت: همین کنارگیری برای نصرت ما کافی است.

عمر بن صباح روایت می‌کند که تنی چند از بزرگان بصره پیش طلحه و زبیر آمدند و گفتند: وارثان و اولیاء خون عثمان کسانی دیگر غیر از شما دو تن هستند آنان را فرا خوانید تا خونخواهی کنند. بعد هم به خدا سوگند شما انصاف ندادید و حرمت پیامبر (ص) را مراعات نکردید که همسر او را با خود آوردید و در معرض باد و آفتاب قرار دادید و به جنگ کشاندید و حال آنکه خداوند به او فرمان داده است در خانه خود بنشیند، و زنان خودتان را در خانه های خویش محفوظ بداشتید.

ای کاش همسران خود را با خویش می‌آوردید. طلحه به آنان گفت: از ما دور شوید که خدایتان زشت گرداند! «۲» عمرو بن حصین نیز پیش عایشه آمد و گفت: برای تو در دیگر خواهرانت و دیگر همسران رسول خدا (ص) عبرت است و باید آنان سرمشق تو باشند. مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «در خانه‌هایتان آرام بگیرید؟» اگر می‌توانستی از فرمان خدا پیروی می‌کردی برای تو بهتر بود. عایشه به او گفت: گذشته، گذشته است. اکنون اگر می‌توانی ما را یاری کن و گرنه زطن خودت را از ما نگهدار. گفت: من از یاری دادن علی هم کناره‌گیری می‌کنم.

(۱) نام این راوی در میزان الاعتدال ذهبی؛ ج ۱، ص ۲۰۸ و مجمع الرجال قهپائی؛ ج ۱، ص ۲۰۰، اسرائیل آمده است. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۷۶، اعتراض جاریه بن قدامه به زبیر در این باره، و ایبائی از او آمده است.

ص: 188

عایشه گفت: به همین اندازه از تو خوشنودم.

نصیحت علی (ع) به اصحاب جمل

چون امیر المؤمنین علی (ع) از منطقه ذوقار حرکت کرد، صعصعه بن صوحان «۱» را با نامه‌ای پیش طلحه و زبیر و عایشه فرستاد و آنان را از حرمت اسلام آگاه کرد و نسبت به اعمال زشتی که مرتکب شده بودند - یعنی کشتن مسلمانان و رفتار ناپسند با عثمان بن حنیف که از اصحاب پیامبر (ص) بود و اعدام گروهی از مسلمانان - بیم داد و آنان را نصیحت نمود و به اطاعت دعوت کرد. صعصعه می‌گوید: چون به بصره رسیدم، نخست پیش طلحه رفتم. نامه را دادم و پیام را گزاردم. گفت: اکنون که جنگ به پسر ابی طالب دندان نشان داده است به ما مهربانی می‌ورزد؟ من پیش زبیر رفتم.

او را نرمتر از طلحه یافتیم و پس از او پیش عایشه رفتم. او را از همگان با شتاب‌تر به سوی بدی و شر دیدم. به من گفت: آری من برای خونخواهی عثمان قیام کرده‌ام و چنین خواهم کرد و به خدا سوگند هر کار که از دستم برآید انجام خواهم داد.

گوید: من پیش امیر المؤمنین علی (ع) برگشتم و پیش از آنکه به بصره برسد به او رسیدم. فرمود: ای صعصعه! چه خبر؟ گفتم: ای امیر المؤمنین! قومی را دیدم که چیزی جز جنگ با تو را نمی‌خواهند. فرمود: از خدا باید یاری خواست.

امیر المؤمنین سپس عبد الله بن عباس را فرا خواند و فرمود پیش آنان برو و عهد و بیعت مرا که بر گردن ایشان است بازگو کن. ابن عباس می‌گوید از طلحه شروع کردم و بیعت را به یاد او آوردم. گفت: ای ابن عباس! به خدا سوگند با علی در حالی بیعت کردم که شمشیر بالای سر و گردنم بود. گفتم: من خود دیدم تو با اختیار و میل بیعت کردی. مگر علی (ع) - وقتی که تو می‌خواستی با او بیعت کنی - به تو نگفت که اگر دوست می‌داری من با تو بیعت کنم و تو گفتی نه، که ما با تو بیعت می‌کنیم. طلحه گفت: علی هنگامی این سخن را به من گفت که گروهی با او بیعت کرده بودند و من یارای مخالفت با ایشان را نداشتم. ای ابن عباس! این قوم که همراه علی هستند او را فریفته‌اند و چون رویاروی شویم بزودی او را تسلیم خواهند کرد.

(۱) صعصعه از بزرگان قبیله عبد القیس و از یاران مخلص امیر المؤمنین علی (ع) است.

برای اطلاع از شرح حال او، رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۲۱. و برای اطلاع از اخلاص او رجوع کنید به شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶۷. م

ص: ۱۸۹

ای ابن عباس! مگر نمی‌دانی که من و زبیر با همه قدمتی که در اسلام داشتیم و آن همه حق مصاحبت با پیامبر (ص)، پیش او رفتیم و مردم او را احاطه کرده بودند و با شمشیر بالای سرش ایستاده بودند. او به شوخی به ما گفت: اگر دوست دارید با شما بیعت کنم و بر فرض که می‌گفتیم آری، آیا تصور می‌کنی علی به آن کار مبادرت می‌کرد؟

و حال آنکه مردم با او بیعت کرده بودند و آیا تصور می‌کنی حاضر بود خود را خلع و با ما بیعت کند؟ نه، به خدا سوگند که چنین نمی‌کرد. بلکه گروهی را که برای ما حرمتی نمی‌داشتند بر ضد ما می‌شوراند. و چنین بود که به اجبار با او بیعت کردیم، اکنون هم برای خونخواهی عثمان آمده‌ایم و تو به پسر عمویت بگو اگر می‌خواهد خون مسلمانان محفوظ بماند و کار امت اصلاح شود، قاتلان عثمان را که همراه اویند در اختیار ما بگذارد و خود را از خلافت خلع کند و خلافت را به شورایی میان مسلمانان واگذارد و آنان هر کس را که می‌خواهند به خلافت برگزینند و علی هم مردی چون ماست و اگر این پیشنهاد را نپذیرد، لبه‌های شمشیر را به او ارزانی - می‌داریم و برای او نزد ما چیز دیگری نخواهد بود.

ابن عباس می‌گوید: به او گفتم ای ابو محمد! انصاف ندادی، مگر نمی‌دانی که تو خود، عثمان را چنان محاصره کردی که مجبور شد تمام آب چاه خانه‌اش را در ده روز بیاشامد و تو او را از آشامیدن آب هم بازداشتی و علی با تو در این باره مذاکره کرد و نپذیرفتی و چون مصریان دیدند تو که از اصحاب پیامبری با عثمان چنین رفتار می‌کنی، با اسلحه به خانه‌اش ریختند و او را کشتند و پس از آن، مردم با مردی بیعت کردند که سابقه و فضل و قرابت او با رسول خدا (ص) و تحمل رنج و گرفتاری او در راه اسلام غیر قابل انکار بود و تو و دوستت (زبیر) بدون هیچ گونه اجباری آمدید و بیعت کردید، سپس بیعت او را شکستید و به خدا قسم مایه شگفتی است که نسبت به ابو بکر و عمر و عثمان اقرار داشتی و تسلیم بودی و اکنون بر علی خروج می‌کنی. به خدا سوگند که علی از هیچ‌یک از شما کوچکتر و فروتر نیست.

اما اینکه می‌گویی قاتلان عثمان را در اختیار تو بگذارد، بر تو پوشیده نیست که قاتل عثمان کیست و چه کسی او را کشته است. اما این گفتارت که اگر علی نپذیرد شمشیر در میانه خواهد بود، به خدا سوگند خودت بهتر می‌دانی که علی از این سخن بیمی ندارد. طلحه گفت: فعلا با ما مجادله مکن.

ابن عباس می‌گوید: پیش امیر المؤمنین علی که در آن هنگام کنار خانه‌های

ص: 190

بصره رسیده بود و برگشتم و نتیجه را گزارش دادم. عرضه داشت: «پروردگارا! تو در آنچه میان ما و قوم ماست، ما را فاتح گردان که تو بهترین پیروزی دهندگانی». «۱» سپس علی (ع) به من فرمود: پیش عایشه برو و به او بگو چرا از خانه رسول خدا بیرون آمدی؟ و او را از مخالفت کردن با حکم خداوند و عمل نکردن به عهد پیامبر (ص) بیم بده و به او بگو: نشاید زنان را که در این گونه امور دخالت کنند و به تو دستور داده نشده است که در این کارها دخالت کنی و راضی مشو که از فرمان خدا گام بیرون نهی؛ و از خانه ای که پیامبر فرمان داده است در آن مقیم باشی بیرون آمدی و اکنون خود را به بصره رساندی و مسلمانان را کشتی و کارگزاران مرا بیرون کردی و بیت المال را گشودی و دستور دادی مسلمانان را شکنجه کنند و ریختن خون صالحان را مباح کردی. اکنون از خدا بترس و کمی رعایت کن و خودت می‌دانی که تو از همه مردم بر عثمان سخت‌گیرتر بودی و آنچه اتفاق افتاد نتیجه کار تو بود.

ابن عباس می‌گوید: چون پیش عایشه رفتم و پیام امیر المؤمنین را دادم و نامه را برای او خواندم، گفت: ای ابن عباس! پسر عمویت چنین می‌پندارد که سرزمینها را در اختیار دارد. نه به خدا سوگند چنین نیست. هر چه در دست اوست بیشتر از آن در دست ماست. گفتم: ای مادر جان! امیر المؤمنین دارای سابقه و فضل ممتد در اسلام است و فراوان متحمل زحمت شده است. گفت: مگر طلحه و فد اکاری او را در جنگ احد فراموش کرده ای؟ گفتم: به خدا سوگند ما

هیچ کس را سراغ نداریم و نمی شناسیم که از علی بیشتر فداکاری کرده باشد . گفت: تو چنین می پنداری و حال آنکه علی را نقاط ضعف بسیاری است . گفتم: به هر حال از خداوند در مورد خون مسلمانان بترسید . گفت: چه خونریزی یی جز اینکه علی خود و همراهانش را به کشتن خواهد داد. من لبخند زدم. گفت: ابن عباس! از چه می خندی؟ گفتم: به خدا سوگند همراه علی گروهی هستند که در کمال بصیرتند و جانهای خود را در راه او فدا می کنند.

گفت: خداوند ما را بسنده و بهترین کارگزار است.

ابن عبس می گوید: امیر المؤمنین علی (ع) به من سفارش کرده بود با زبیر هم ملاقات کنم و اگر بتوانم هنگامی که پسرش عبد الله حضور نداشته باشد با او گفتگو کنم . من یکی دو بار رفتم، عبد الله هم حضور داشت، سکوت کردم . بار سوم که رفتم، عبد الله نبود. پیش زبیر رفتم و او به خدمتگزار خویش گفت بر در حجره

(۱) بخشی از آیه ۸۹ سوره هفتم (اعراف). م

ص: 191

بنشینند و نگذارد کسی پیش ما بیاید . من شروع به گفتگو کردم. او گفت: آری اگر به خلافت برسید، سرکشی می کنید. به خدا سوگند سرانجام پسر عمویت را خواهی دید.

من متوجه شدم که زبیر خشمگین است و شروع کردم به نرم کردن او، گاهی نرم می شد و گاه خشم می گرفت. شرحش - خدمتگزار زبیر - که گفتگوی ما را شنید، کسی پیش عبد الله بن زبیر که نزد طلحه بود فرستاد و او شتابان پیش ما آمد.

عبد الله به من گفت : ای ابن عباس! آنچه روشن است، رها کن . میان ما و شما، بیعت یک خلیفه و خون او [عثمان] و منفرد بودن یک تن [علی] و اجتماع سه نفر [طلحه و زبیر و عایشه] مطرح است، و مادری پارسا چون عایشه همراه ماست.

وانگهی نظر عموم مردم مهم است.

ابن عباس می گوید: من نخست سکوت کردم و پاسخ او را ندادم. سپس گفتم:

اگر می خواستم پاسخت را بدهم می دادم و آنچه لازم بود می گفتم. ابن زبیر گفت:

چرا این کار را نمی کنی و حال آنکه کارد به استخوان رسیده و کار از کار گذشته است.

گفتم: اما آنچه درباره عهد و بیعت خلیفه ای گفتم، همانا عمر شورایی از شش تن تشکیل داد و آنان کار را به عهده یک مرد که خود را از خلیفه شدن کنار کشید واگذارند تا او یکی را انتخاب کند و آن شخص [عبد الرحمن بن عوف] نخست خلافت را به علی (ع) پیشنهاد کرد و گفت به شرط رعایت روش ابو بکر و عمر، که علی نپذیرفت و چون عثمان

سوگند خورد و پذیرفت، او خلیفه شد. این است آنچه درباره عهد و پیمان خلیفه می‌گویی. و اما خون خلیفه دیگر که از آن سخن می‌گویی، بر گردن و پیش پدر توس و در هر حال پدرت یکی از دو کار را انجام داده است:

یا در کشتن او دست داشته است، یا آنکه از یاری دادن او خودداری کرده است. و اما آنچه درباره منفرد بودن یا اجتماع سه نفری گفتی، مردم همین که عثمان کشته شد به علی روی آوردند و با میل و آزادی با او بیعت کردند و پدرت و دوستش [طلحه] را رها کردند و به خلافت هیچ کدام راضی نشدند. اما اینکه می‌گویی مادری پارسا [عایشه] همراه شماست، این مادر را شما از خانه‌اش بیرون آوردید و حال آنکه خداوند به او فرمان داده است در خانه خود آرام بگیرد، ولی تو نخواستی او را به حال خود رها کنی و تو و پدرت می‌دانید که پیامبر (ص) او را از خروج بر حذر داشت و به او فرمود: «ای حمیراء! بر حذر باش که سگهای منطقه حوآب بر تو پارس کنند.» «۱»

(۱) موضوع بر حذر داشتن پیامبر (ص)، همسران خود را از پارس کردن سگهای حوآب، در منابع اهل سنت هم مکرر آمده است. از جمله: مستدرک حاکم نیشابوری؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و مسند احمد حنبل؛ ج ۶، ص ۹۷ و تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۴۸۵. برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعة من السلف؛ ص ۱۷۷-۱۷۳ م.

ص: 192

و آنچه اتفاق افتاد خود دیدی. اما اینکه مدعی رأی عمومی مردم در مورد خلافت هستی، درباره کسی که مردم در مورد خلافت او اجتماع کرده اند چه مشورتی باید انجام گیرد؟ و تو خود می‌دانی که پدرت و طلحه هر دو با اختیار و میل بیعت کردند و مجبور نبودند.

ابن زبیر گفت: به خدا سوگند! آنچه می‌گویی درست نیست، زیرا هنگامی که از عبد الرحمن بن عوف درباره افراد شورا پرسیدند، صاحب شما [علی ع] نزد او از همه ناامیدتر بود. عمر هم در حالی که علی را متهم می‌کرد از ترس آنکه مبادا در اسلام شکافی ایجاد شود، او را از اعضای شورا قرار داد. در مورد کشته شدن عثمان هم سالار تو به همه جا نوشت؛ آمدند و او را کشتند و با آنکه علی به ظاهر در خانه‌اش نشسته بود عثمان به دست و زبان او کشته شد و حال آنکه من درون خانه عثمان از او دفاع می‌کردم و ده و چند زخم برداشتم. و اینکه می‌گویی مردم با میل و رغبت با علی بیعت کردند، چنین نیست و به خدا قسم آنان فقط با اجبار و در حالی که شمشیر بالای سرشان بود بیعت کردند و علی حکومت مردم را غصب کرد.

زبیر گفت: ای ابن عباس! عقیده خودت را رها کن، که تو هم برای کشتن و ریختن خون ما آمده ای. گفتم: شما خود چنین خواستید و می‌خواهید و به خدا قسم ما همواره تو را در شمار بنی هاشم می‌شمردیم و آنان دائیه‌ای تو هستند. «۱» تو هم نسبت به آنان محبت داشتی تا اینکه این پسر بزرگ شد و پیوند خویشاوندی ایشان را گسست. زبیر گفت: از این گفتگو در گذر.

علی (ع) لشکر را مرتب می‌کند

چون فرستادگان علی (ع) از پیش طلحه و زبیر و عایشه برگشتند و علی دانست که آنان در مخالفت خود اصرار می‌ورزند و بر پیمان شکنی خود باقی هستند و آماده برای جنگ می‌شوند و ریختن خون شیعیان علی (ع) را حلال می‌شمردند و پندپذیر نیستند و دست از تبهکاری بر نمی‌دارند و هیچ وعد و وعیدی کارساز نیست، لشکرهای

(۱) مادر زبیر صفیه دختر عبد المطلب است. بنابراین ابو طالب و حمزه و سایر پسران عبد المطلب دایه‌های زبیرند. م

ص: ۱۹۳

خود را آماده ساخت و آرایش جنگی داد. ابن عباس را به فرماندهی جلوداران گماشت و هند مرادی جملی را بر ساقه لشکر گماشت - او کسی است که عمر بن خطاب در باره‌اش گفته بود هر چند نامش نام زنانه است ولی سالار مردم کوفه است. «۱» عمار بن یاسر را بر سواران و محمد بن ابی بکر را بر پیادگان فرماندهی داد و سپس رایات و درفشها را میان قبایل پخش کرد.

بر سواران قبیله مذحج همان هند جملی و بر پیادگان‌شان شریح بن هانی حارثی را گماشت. سعید بن قیس را بر سواران قبیله همدان و زیاد بن کعب بن مره را بر پیادگان ایشان گماشت. حجر بن عدی را بر سواران قبیله کنده فرماندهی داد و رفاعه بن شداد را بر سواران و پیادگان قبیله بجیله گماشت. عدی بن حاتم را بر پیادگان و سواران قبیله قضاعه گماشت. بر سواران خزاعه و دیگر یمینها عبد الله بن زید و بر پیادگان آنان عمرو بن حمق خزاعی را گماشت. جندب بن زهیر را بر سواران ازد و ابو زینب را بر پیادگان آنان فرماندهی داد؛ این ابو زینب همان کسی است که در مورد میگساری ولید بن عقبه گواهی داد و موجب شد تا او را برکنار کنند و بر او تازیانه بزنند.

عبد الله بن هاشم سدوسی را بر سواران و حسان بن مخدوع ذهلی را بر بکر بن وائل گماشت. بر سواران قبیله عبد القیس کوفه، زید بن صوحان عبدی و بر پیادگان‌شان حارث بن مره عبدی را فرماندهی داد. سفیان بن ثور سدوسی را بر سواران قبیله بکر بن وائل - که ساکن بصره بودند - و بر پیادگان ایشان حصین بن منذر را فرماندهی داد؛ او کسی است که امیر المؤمنین علی (ع) درباره او در جنگ صفین این بیت را خوانده است: «این پرچم سرخ از کیست که سایه اش این چنین در اهتزاز است و چون گفته شود حصین آن را پیش ببر، پیش برده می‌شود.» «۲» همچنین علی (ع) بر افراد قبیله لهازم، جوهر بن جابر و بر ذهلی‌ها، خالد بن -

(۱) هند بن عمرو جملی منسوب به جمل است که نام یکی از شاخه های قبیله بزرگ مذحج است. رجوع کنید به الاشتقاق؛ ص ۴۱۳، به نقل از شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، پاورقی ص ۲۵۸. م

(۲) نام این شخص به صورت حصین - که در تاریخ طبری آمده - صحیح است. این بیت همراه یا زده بیت دیگر در کتابهای کهن از جمله در وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقری، چاپ دوم، عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۲ ه ق؛ ص ۲۸۹ و عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۳۹، سه بیت از آن و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۵، ص ۲۲۷ و من الشعر المنسوب الی الامام الوصی علی بن ابی طالب، چاپ بیروت، ۱۹۷۳، ص ۱۲۰، چهار بیت آن آمده است. م

معمّر سدوسی و بر سواران قبیله عبد القیس که ساکن بصره بودند، منذر بن جارود عبدی و بر سواران قبیله اسد، قبیصه بن جابر اسدی و بر پیادگان ایشان عکبر بن وائل اسدی را برگماشت، او کسی است که در جنگ جمل، محمد پسر طلحه را کشت.

بر سواران تمیمی کوفه، عمیر بن عطارد و بر پیادگان ایشان، معقل بن قیس را گماشت، و او کسی است که بنی ناجیه را اسیر کرد.

بر سواران کوفه که از قبیله قیس غیلان بودند، عبد الله بن طفیل بکالی و بر پیادگان ایشان، قره بن نوفل اشجعی - صاحب نخيله - و بر سواران خاندانهای قریش و کنانه، هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص - معروف به مرقال - و بر پیادگان ایشان هاشم بن هاشم و بر سواران تمیمی بصره که به امیر المؤمنین پیوسته بودند، جاریه بن قدامه سعدی و بر پیادگان ایشان، اعین بن ضبیعه گماشته شدند و مجموع سواران و پیادگان که در آن روز در لشکرگاه علی (ع) بودند به شانزده هزار تن می‌رسید.

و چون به طلحه و زبیر خبر رسید که امیر المؤمنین (ع) لشکرهای خود را آراسته و مرتب ساخته است و یقین پیدا کردند که رفتار علی (ع) جدی است و او قصد جنگ دارد، آنها نیز برای آماده شدن اقدام کردند. مردم بصره در مورد آنان اختلاف نظر داشتند؛ احنف بن قیس همراه قبیله بنی سعد کناره گیری کرد و آنان می‌پنداشتند با آنان همراه خواهد بود و این تصورشان باطل شد. از سوی دیگر چون کعب بن سور قاضی از همراهی با طلحه و زبیر خودداری کرده بود، قبیله ازد هم خود را کنار می‌کشیدند زیرا کعب بن سور سالار ایشان بود و بر آنان و دیگر یمنی های مقیم بصره سروری داشت. طلحه و زبیر فرستادگانی پیش او فرستادند و از او تقاضای یاری و شرکت در جنگ کردند. او نپذیرفت و گفت: من از هر دو گروه کناره گیری می‌کنم. آن دو اندیشیدند که اگر کعب کناره گیری کند، تمام قبیله ازد کنار خواهند رفت و ما از او بی‌نیاز نیستیم، این بود که هر دو به خانه کعب رفتند و اجازه خواستند، ولی او اجازه نداد و چهره پنهان کرد. طلحه و زبیر پیش عایشه رفتند و موضوع را به او گفتند و از او خواستند به خانه کعب بروند، عایشه نپذیرفت و کسی را فرستاد و تقاضا کرد تا او به حضورش بیاید، ولی کعب پاسخ داد مرا از این کار معاف دار.

طلحه و زبیر به عایشه گفتند: ای مادر! اگر کعب از یاری ما خودداری کند، تمام قبیله ازد که مهمترین قبیله بصره است از یاری دادن ما خودداری خواهد

کرد. تو خود سوار شو و پیش او برو که اگر چنین کنی، او با تو مخالفت نخواهد کرد و رأی تو را اجرا خواهد کرد. عایشه سوار بر استری شد و گروهی از مردم بصره اطراف او را گرفتند و بر در خانه کعب بن سور رفت و از او اجازه خواست. کعب به او اجازه داد و خوشامد گفت. عایشه گفت: پسر جان کسی پیش تو فرستادم که بیایی و خدای عز و جل را یاری دهی، چه موجب شد تأخیر کنی و نپذیری؟ کعب گفت: مادر جان! مرا نیازی نیست که خود را در این فتنه دراندازم. گفت: پسرکم! همراه من باش و لگام شترم را بدست گیر که امیدوارم به وسیله من تو را به بهشت نزدیک کنند و سپس عایشه شروع به گریستن کرد. کعب را بر او رحمت آمد و دعوت او را پذیرفت و قرآنی بر گردن خویش آویخت و همراه عایشه بیرون آمد. یکی از غلامان بنی وهب که می دانست - کعب قبلاً از پذیرفتن این تقاضا خودداری می کرده و نمی خواسته در این فتنه در افتد چنین سروده است:

«ای کعب! همان رأی پسندیده نخست تو بهتر از این اندیشه سست تو بود.

زبیر برای اینکه کار را دگرگون نشان دهد و طلحه با سخنان یاهو پیش تو آمدند تا تو را با سخنان خود فریب دهند. مادرت هم به پستی گرایش دارد. این مادری که پاک و در پرده عصمت بود، اکنون شترش به هر سو می بردش و شکارافکن شده و پاسخ هر پرسش کننده را می دهد. او را میان درندگان افکندی و بر او اندوهی سخت عرضه داشتی؛ جنگ با علی و یاران او که روزگار رشته آن را به دشواری بر دوش افکنده است. نخست آنچه در اندیشه خود داشتی برای آن قوم آشکار ساختی و سخن کسی را گفتی که یاری دهنده نیست. آرزویی که از تو داشتند بر خطا بود و چه بسا که آرزوی امیدوار برآورده نمی شود. تو را در شهر نسبتی نیست و میان قبیله پناهی نداری و اکنون هم از اینکه ممکن است جمعی از پاهنندگان یا کفشداران نابود شوند بی تاب می کنی.» و چون کعب بن سور همراه قبیله ازد به عایشه پیوست، طلحه و زبیر آماده شدند تا لشکرها را مرتب سازند و تصمیم گرفتند که زبیر فرمانده و مدیر لشکر باشد و طلحه فرماندهی قلب لشکر را بر عهده بگیرد و رایت بزرگ به دست عبد الله بن حزام بن خویلد باشد و کعب بن سور فرماندهی قبیله ازد را بر عهده بگیرد. بر سواران میمنه، مروان بن حکم و بر پیادگان میمنه، عبد الر حمن بن عتاب بن اسید و بر سواران میسره که از قبایل بنی تمیم و قضاعه و هوازن بودند، هلال بن وکیع دارمی و بر پیادگان میسره،

ص:196

عبد الرحمن بن حارث بن هشام و حباب بن یزید و بر سواران قبیله قیس غیلان، مجاشع بن مسعود و بر پیادگان، جابر بن نعمان باهلی و بر سواران قبیله رباب، عمر بن سیری و بر پیادگان، خرنه بن عمرو عتبی و بر افراد قبیله ثقیف، عبد الله بن عامر بن کریم و بر مردم مدینه که همراه آنان شده بودند، عبد الله بن خلف خزاعی و بر پیادگان قبیله مذحج، ربیع بن زیاد حارثی و بر پیادگان قبیله قضاعه، عبد الله بن جابر راسبی و بر مردم قبیله ربیع که به آنان پیوسته بودند، مالک بن مسمع «۱» را به فرماندهی برگماشتند و چون ترتیب لشکر پایان یافت هر دو گروه رویاروی شدند و سخنرانان ایشان شروع به تحریک و ترغیب مردم به جنگ کردند.

خطبه ابن زبیر

عبد الله بن زبیر میان لشکرگاه خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت : ای مردم! این گروه اندک و فرومایه، نخست عثمان را در مدینه کشتند و اینک آمده اند تا کار شما را در بصره پراکنده سازند و حکومت مردم را با زور غصب کرده اند. اینک آیا حاضر نیستید خلیفه مظلوم خود را یاری دهید؟ آری از حریم مباح خود دفاع نمی کنید؟ آیا از خدا نمی ترسید که خود را تسلیم کنید؟ آیا حاضرید و راضی هستید به اینکه مردم کوفه وارد سرزمین شما شوند؟ اکنون به خشم آید که بر شما خشم گرفته شده و جنگ کنید که با شما اعلان جنگ شده است . علی حاضر نیست تصور کند در خلافت هیچ کس دیگر غیر از او را حق اظهار نظر است

(۱) از خاندان بکر بن وائل است . پدرش مسمع به حضور پیامبر آمد و در سال نهم مسلمان شد ولی بعد مرتد شد و در بحرین او را به قصاص سگی از قبیله عبد القیس که کشته بود، کشتند و این موضوع در الحیوان جاحظ؛ ص ۱۳۰، ج ۱، آمده است . مالک میان قوم خویش مورد احترام بود . در المعارف ابن قتیبه؛ ص ۱۸۴، آمده است که هرگاه خشم می گرفت صد هزار شمشیرزن هم به خاطر او خشم می گرفتند و در تاریخ طبری؛ ج ۷، ص ۱۶۸، آمده است که از طرفداران عثمان بود و بعد هم به معاویه پیوست و این اثر در کامل التواریخ؛ ج ۴، ص ۱۱۲ می گوید در جنگ صفین همراه معاویه بوده است و در اغانی؛ ج ۹، ص ۳۵ آمده است که پس از جنگ جمل مروان بن حکم به مالک پناهنده شد و امیر المؤمنین علی (ع) مروان را از او مطالبه کرد، تسلیم نکرد تا آنکه گروگانی گرفت و آن را به ابو حفصه، آزاد کرده مروان داد و گفت اگر برای مروان حادثه ای رخ داد گروگان را برای خود بردار.

ص: 197

و به خدا سوگند اگر بر شما پیروز شود دین و دنیای شما را تباه خواهد ساخت.

و سخنان بسیاری نظیر همین سخنان گفت.

خطبه حسن بن علی

چون سخنان ابن زبیر به گوش علی رسید به پسرش حسن فرمود : پسر! برخیز و سخنرانی کن . حسن (ع) برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

ای مردم! سخنان ابن زبیر به اطلاع ما رسید و به خدا سوگند که او بر عثمان گناهانش را بر می شمرد و گاه به او تهمت می زد و چنان سرزمینها را بر عثمان تنگ کرد تا کشته شد و طلحه در حالی که هنوز عثمان زنده بود رایت خود را بر بیت المال برافراشت.

اما اینکه می گوید علی حکومت مردم را با زور غصب کرده است پدرش مدعی است که با دست خود با علی بیعت کرده ولی با قلب خود بیعت نکرده است . بنابراین اقرار به بیعت می کند و بعد بهانه می تراشد. لازم است برای ادعای خود برهان و دلیل آورد و کجا ممکن است بتواند دلیل بیاورد؟ اما شگفت کردن ابن زبیر از اینکه مردم کوفه به سوی مردم بصره آمده اند؛ چه جای شگفت است که اهل حق به سوی اهل باطل هجوم آورند و به جان خودم و به خدا سوگند مردم

بصره خواهند دانست و امروز وعده گاه ما و ایشان است. به پیشگاه خداوند متعال درباره آنان داوری می‌بریم و خدای بر حق قضاوت خواهد کرد که بهترین قضاوت کنندگان است.

چون سخنان حسن (ع) تمام شد، مردی بنام عمر بن محمود برخاست و شعری در ستایش حسن (ع) خواند.

خطبه طلحه

چون سخنان حسن (ع) و اشعار آن مرد در ستایش او به اطلاع طلحه و زبیر رسید، طلحه برخاست و میان یاران خود چنین گفت: ای مردم بصره! همانا خداوند خیری را برای شما پیش آورده است که برای هیچ قومی هرگز پیش نیاورده است؛ مادران و حریم پیامبران، و پسر عمه و خواری او و کسی که دست خود را سپر بلای پیامبر ساخت [یعنی خود طلحه] همراه شمايند. همانا علی در حجاز نخست حکومت و حق مردم را غصب کرد و آماده برای جنگ شام شد و می‌خواهد خونهای مسلمانان را بریزد و با زور بر سرزمینهای آنان چیره شود و چون از حرکت ما به

ص: 198

سوی شما آگاه شد، آهنگ ما و شما کرد و منافقان انصار و قبیله مضر و ربیعه و پیادگان و سفلگان یمن گرد او جمع شده‌اند. اکنون چون با ایشان رویاروی شوید بر آنان حمله برید و بیم نداشته باشید و مبدا این موضوع را رعایت کنید که او پسر - عموی پیامبر است و اینک زوجه پیامبر و محبوبترین مردم در نظر او و دختر ابو بکر صدیق که او هم محبوبترین مردم در نظر رسول خدا بود، همراه شماست.

مردی به نام خیران بن عبد الله که نوجوان و از مردم حجاز بود و به بصره آمده بود، برخاست و گفت: ای طلحه! دشنام دادن تو به افراد قبایل مضر و ربیعه و یمنی ها کار درستی نبود و برای خود چیز صحیحی باقی نگذاردی و اگر چنان است که تو می‌گویی، ما هم مانند ایشانیم. آنان از ما و ما از آنانیم و کسی جز تو و دوستت (زبیر) میان ما فرقی نمی‌گذارد. وانگهی پیش از این ما با علی بیعت کرده ایم و شایسته نیست که آن را بشکنیم و ما ح ال شما را در امروز و حال شما را در دیروز خوب می‌شناسیم.

قوم آهنگ او کردند، بنی اسد جلوگیری کردند و آن جوان به خانه ابن صهبان پناه برد و از بیم جان آنجا مخفی شد.

اسود بن عوف هم چون شنید طلحه به قبایل ربیعه و مضر و یمن دشنام می‌دهد، گفت: فلانی! خداوند میان ما و مضر فرقی نهاده است، کوفیان هم چنانند که دو برادر با یکدیگر. و ما در اموری سست و بی پایه با آنان و این قوم مخالفت می‌کنیم و از آنچه اندیشیده ای ما را معاف دار. اسود از لشکر بیرون آمد و به عمان رفت و در جنگ جمل و صفین شرکت نکرد.

خطبه امیر المؤمنین علی (ع)

چون خبر هیاهوی آن قوم و تصمیم قطعی ایشان برای جنگ به علی (ع) رسید، برخاست و نخست حمد و ثنای خداوند کرد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد و سپس چنین فرمود: «ای مردم! همانا طلحه و زبیر به بصره آمدند و حال آنکه مردم

آن شهر در اطاعت فرمان خدا و بیعت با من هماهنگ بودند. ایشان را به سرپیچی از فرمان خداوند و مخالفت با من فرا خواندند. هر کس که از ایشان اطاعت کرد فریبش دادند و هر کس با ایشان مخالفت کرد او را کشتند. از جمله کسانی که کشته‌اند و خبر آن به شما رسیده است، حکیم بن جبلة و گروهی از سباجه [پاسداران و نگهبانان

ص: 199

بیت المال] اند و رفتار آنان با عثمان بن حنیف بر شما پوشیده نیست. اکنون نقاب از چهره برداشته و اعلان جنگ کرده‌اند و طلحه اکنون شروع به سرزنش و دشنام - دادن نسبت به ادیان شما کرده است. همانا طلحه و دوستش هیاھوی رعد و برق راه انداخته‌اند و حال آنکه همراه با سستی هستند. ما از شما نمی‌خواهیم که با آنان درافتید تا گمان برند که در دل خود نسبت به ایشان چه کینه‌ای دارید و متوجه محبت شما نسبت به ما بشوند. و ما تا وارد کارزار نشویم هیاھو نمی‌کنیم و تا باران نباریم سیل به راه نمی‌اندازیم. آنان از هدایت به گمراهی بیرون شدند و ما آنان را به رضایت خدا فرا می‌خوانیم و آنان ما را به خشم خدا فرا می‌خوانند و بدین سبب برای ما و شما روا و جایز است که آنان را حتی با جنگ به حق برگردانیم و کشتن آنان برای قصاص کسانی که کشته اند حلال شده است و به خدا سوگند که آنان به ق صد زیان رساندن آهنگ شما کرده‌اند. دیروز به شما مزه آتش را چشانند، بنابراین چون فردا با این قوم درگیر شدید مرا معذور دارید. به دعا و توجه به خداوند روی آورید و در تقیه نیکو عمل کنید [در حفظ خود کوشا باشید] و از خداوند یاری طلبید و شکیبایی و صبر کنید که خداوند با صابران است. «۱» حکیم بن مناف برخاست و برابر علی (ع) ایستاد و این ابیات را سرود:

«ای ابو الحسن! کسانی را که خفته بودند بیدار کردی ولی چنان نیست که هر که را به حق فرا خوانند، بشنود و چنان نیست که به هر کس خشنودی را عرضه دارند، بپذیرد، یا هر کس که حق او را عطا کنی به آن قانع باشد، و تو مردی هستی که خویبه‌های همه چیز بر تو ارزانی شده و این خداوند است که عطا می‌کند یا نمی‌بخشد.

و از تو در این کار هیاھویی دیده نمی‌شود و برای شخص مخالف موردی که در تو طمع ببندد یافت نمی‌شود. همانا مردانی که نخست با تو بیعت و سپس مخالفت کردند و راهنمایی تو را نپذیرفتند به گمراهی افتادند و تباه شدند. آنان شایسته آنند که شمشیرهای بران و نیزه‌های بلند در آنان نهاده شود و به جنبش آید. من امیدوارم آسیای مرگ بر آنان چنان به گردش درآید که آرام گیرند یا از پا درافتند. طلحه میان

(۱) از این خطبه در نهج البلاغه فقط چند کلمه ای آمده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۵ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۳۷. ظاهراً تمام این خطبه در کتاب الجمل واقعی آمده و شیخ مفید (رض) از آن کتاب نقل کرده است، و برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۳۶. م

ص: 200

آنان است و زیر هم قرین اوست و آنچه را که خداوند باز ندارد برای آن بازدارنده ای نیست. اگر به گمراهی خود ادامه دهند حلقه جنگ بسیار تنگ است و اگر از آن بازگردند میدان صلح فراختر است. آنان این بیعت را با اجبار انجام ندادند و حتی یک انگشت از ایشان با کراهت و اجبار کشیده نشده است و آنان در جدا شدن از آن درنگ هم نکردند و پس از آن گروه که جمع شدند حتی یک نفر برای آنان آشکار نشد که این بیعت را بشکند و چهار انگشت آنان از آن کوتاه ماند. آنان مادر مؤمنان را با خود بیرون آوردند و مکر و حيله ساختند و بر آن کس که براستی شجاع است عیب گرفتند. آنان با مکر و خدعه کشته شدن عثمان بن عفان را طرح می کنند و حال آنکه خود او را کشتند و خدعه گر همواره خدعه می کند، آری درخت وجود علی از درخت هاشم است و حال آنکه چوب وجود آن دو [طلحه و زبیر] آمیخته با سستی و کزی است.» «۱»

شروع جنگ

امیر المؤمنین (ع) باز آنان را پند و اندرز داد و سه روز مهلت در نظر گرفت تا شاید دست بردارند و رعایت کنند و چون دانست که بر مخالفت و ستیز خود اصرار دارند میان یاران خود برخاست و چنین فرمود:

ای بندگان خدا! با سینه های فراخ و گسترده بر این قوم حمله کنید که آنان بیعت مرا شکستند و شیعیان مرا کشتند و از دستور کارگزار من سرپیچی کردند و پس از اینکه او را سخت مضروب و شکنجه کردند از بصره بیرون راندند و حال آنکه او از اصحاب محترم و سالخورده پیامبر (ص) است و رعایت حرمت او را نکردند و سبابجه را که همگان مردانی نیکوکار بودند و حکیم بن جبله را با ظلم و دشمنی کشتند که چرا در راه خدا خشمگین شده اند؟ سپس شیعیان مرا تحت تعقیب قرار دادند و با اندک بهانه و شکی گردن زدند و اعدام کردند. اینان را چه می شود؟ خدایشان بکشد! به کجا می روند؟ ای بندگان خدا به سوی ایشان حمله برید و بر آنان همچو شیران شرزه باشید که آنان اشرارند و یاری دهندگان ایشان بر باطل نیز همگی اشرارند.

شما شککیا و آماده و برای رضای خدا حمله کنید و مہیای شمشیر و نیزه زدن و نبرد

(۱) چهار بیت از این ابیات به نقل از کوفی، تاریخ اعثم؛ در بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۲۱، آمده است و آن را از حبیب بن یساف انصاری دانسته اند. م

ص: 201

با همواردان باشید. هر کس از شما که خود را استوار و شجاع می بیند و از برادر خود احساس سستی و درماندگی می کند، از آن برادر خویش همان گونه که از خود دفاع می کند، دفاع کند و بداند که اگر خداوند بخواهد می تواند آن برادرش را هم چون او قرار دهد.

در این هنگام شداد بن شمر عدی برخاست و نزد امیر المؤمنین آمد و گفت:

ای مردم! در این هنگام که خطاکاران مجتمع می شوند و منکران سرکشی می کنند ما به خاندان پیامبرمان توجه می کنیم، آنانی که از آغاز نسبت به ما کرامت داشته اند و ما را از گمراهی هدایت کردند . اکنون خدایتان رحمت کند، پیوسته و ملازم ایشان باشید و کسانی را که به این سو و آن سو می روند رها کنید که در گمراهی خود سرگشته و در حال شک و تردیدند.

گوید: امیر المؤمنین علی (ع) بامداد پنجشنبه دهم جمادی الاولی «۱» به سوی دشمن حرکت کرد . مالک اشتر فرمانده میمنه و عمار بن یاسر فرمانده میسره بود.

رایت بزرگ را به پسرش محمد بن حنفیه «۲» داده بود و چون به آوردگاه رسید توقف کرد و خطاب به مردم اظهار داشت: برای شروع جنگ شتاب مکنید تا حجت را بر این قوم تمام کنم.

امیر المؤمنین علی (ع)، عبد الله بن عباس را احضار کرد و قرآنی به او داد و فرمود با این قرآن پیش طلحه و زبیر و عایشه برو و آنان را به احکام قرآن فرا خوان و به طلحه و زبیر بگو، علی می گوید، مگر شما با اختیار خود با من بیعت نکردید؟

اکنون چه انگیزه‌ای شما را به شکستن بیعت من واداشته است و این کتاب خدا میان من و شماست.

(۱) ظاهراً جنگ جمل در ماه جمادی الآخره بوده نه جمادی الاولی، هر چند در تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۲، نیز جمادی الاولی آمده است ولی در کتابهای دیگر از جمله:

مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج ۵ و ۶، ص ۲۱۲ و عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۱۴ و مسعودی، مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۲۹ و ابن شهر آشوب، مناقب؛ ج ۲، ص ۳۳۹، جمادی الآخره ثبت شده است. م

(۲) محمد بن حنفیه به هنگام جنگ جمل بیست ساله بوده است، زیرا مسعودی در التنبیه و الاشراف؛ ص ۲۸۳ و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص؛ ص ۱۶۹ و ابن کثیر در البدایه و النهایه؛ ج ۹، ص ۳۸، نوشته‌اند به سال ۸۱ هـ ق در شصت و پنج سالگی درگذشته است. یعنی متولد سال شانزده هجری است. محمد بن حنفیه در جنگهای جمل و صفین و نهروان پرچمدار بوده و شجاعت بسیار از او در کتب تاریخ ثبت شده است و این صفت شجاعت را پیامبر (ص) در فرزندان ابو طالب ستوده و فرموده اند، اگر همه مردم از نسل ابو طالب بودند همگی شجاع می بودند و این حدیث را وطواط در غرر الخصائص؛ باب حفظ جوار، ص ۱۷، نقل کرده است . خطبه محمد بن حنفیه در مدح پدرش که روز جنگ صفین ایراد کرده نموداری کامل از فصاحت و بلاغت است . محمد بن حنفیه جلیل - القدر است و حاضر نشدن او در التزام سید الشهداء به دستور ایشان بوده است و این موضوع در مقتل (محمد بن ابی طالب حائری) آمده است، یا به سبب بیماری او بوده و علامه حلی این موضوع را نوشته است . تسلیم شدن محمد بن حنفیه به امامت حضرت سجاد هم دلیل بر حسن اعتقاد اوست. شاید هم سید الشهداء (ع) خواسته‌اند با بودن محمد بن حنفیه در مدینه از آزار امویان نسبت به آل ابی طالب جلوگیری شود.

عبد الله بن عباس می گوید من از زیر شروع کردم زیرا بیش از آن دو به ما توجه داشت و نخست با او در مورد بازگشت از جنگ گفتگو کردم و به او گفتم امیر المؤمنین می فرماید، آیا با اختیار با من بیعت نکردی؟ اکنون چرا و با چه مجوزی جنگ کردن با مرا حلال می شمری؟ و این قرآن و احکام آن میان من و تو حاکم است و اگر می خواهی آن را حکم قرار می دهیم. او گفت: پیش سالار خودت برگرد که ما با اجبار بیعت کردیم و مرا نیازی به محاکمه با او نیست. من از پیش زیر نزد طلحه رفتم و مردم خود را آماده و استوار می کردند و من در حالی که قرآن در دست داشتم از میان مردم که خشونت می کردند گذشتم و طلحه را دیدم که زره پوشیده و قبضه شمشیر در دست دارد و مرکبش آماده است. به او گفتم: امیر المؤمنین می گوید:

چه چیز تو را بر قیام و خروج واداشته است و به چه سبب شکستن بیعت مرا جایز می دانی و حال آنکه عهد و بیعت من هنوز بر گردن توست؟ گفت: من برای خونخواهی عثمان خروج و قیام کرده ام، آیا پسر عمویت می پندارد بر کوفه چیره شده است در صورتی که من برای مدینه نامه نوشته ام و اکنون در مکه هم برای من بیعت گرفته می شود. گفتم: ای طلحه! از خدا بترس که مطالبه خون عثمان بر عهده تو نیست و فرزندان او برای مطالبه خون او سزاوارترند و حال آنکه ابان پسر عثمان، برای مطالبه خون پدر خود قیام نکرده است. گفت: ما در این کار از او توانا تریم. پسر عمویت عثمان را کشت و با زور حکومت ما را غصب کرد. گفتم: درباره مسلمانان و خونهای ایشان خدا را به یاد تو می آورم و این قرآن میان ما و شما خواهد بود و به خدا سوگند نسبت به پیامبر (ص) انصاف ندادید که زنان خودتان را در خانه هایتان نگهداشتید و همسر پیامبر را که به او فرمان داده بود در خانه بنشیند با خود آوردید. طلحه روی

ص: 203

از من برگرداند و به یاران خود ندا داد: با این قوم جنگ کنید که از عهده احتجاج با پسر ابی طالب بر نمی آید. گفتم: ای ابو محمد! آیا پسر ابو طالب را با شمشیر می ترسانی؟ به خدا سوگند که شمشیر، تو را زودتر فرو خواهد گرفت. گفت: به هر صورت میان ما و شما شمشیر خواهد بود.

ابن عباس می گوید از پیش آن دو نزد عایشه رفتم. او سوار بر هودج بود که اطراف آن سپرهایی نصب کرده و بر شترش - که نامش عسکر بود - بار کرده بودند.

کعب بن سور قاضی هم لگام شتر را در دست داشت و افراد قبیله های ازد و ضبه او را احاطه کرده بودند. همین که عایشه مرا دید، گفت: ای ابن عباس! چه چیز تو را اینجا آورده است؟ به خدا سوگند هیچ سخنی از تو گوش نمی دهم. پیش سالار خود برگرد و بگو میان ما و شما شمشیر خواهد بود. و کسانی که اطراف عایشه بودند فریاد کشیدند که ای ابن عباس! پیش از آنکه خونت ریخته شود برگرد.

من نزد امیر المؤمنین برگشتم و موضوع را به اطلاع او رساندم و گفتم: منتظر چیستی؟ به خدا سوگند این قوم چیزی جز شمشیر به تو نخواهند داد، پیش از آنکه آنان حمله کنند تو حمله کن. علی (ع) فرمود: برای پیروزی بر آنان به خداوند متعال مستظهریم. ابن عباس می گوید به خدا سوگند هنوز از جایم حرکت نکرده بودم که تیراندازان دشمن شروع به تیرباران ما کردند و تیرها از هر سو چون ملخ در آسمان پراکنده شد و در جولان آمد. گفتم: ای امیر المؤمنین! چه می اندیشی، تا چه هنگام این قوم هر کار که می خواهند انجام دهند؟ فرمان بده تا آنان را کنار بزنیم. فرمود: تا یک بار

دیگر حجت بر ایشان تمام کنم و گفت : چه کسی این قرآن را از من می گیرد و بر آنان عرضه می دارد و ایشان را به احکام قرآن فرا می خواند؟ و باید بداند که کشته خواهد شد ولی من در پیشگاه خداوند برای او ضامن بهشت خواهم بود. هیچ کس برنخواست مگر نوجوانی بنام مسلم از قبیله عبد القیس که قبایی سپید بر تن داشت و گویی هم اکنون او را می بینم. او گفت: ای امیر مؤمنان! من این کار را انجام می دهم و قرآن را بر آنان عرضه می کنم و جان خویش را در راه خداوند و به حساب او تقدیم می دارم. امیر المؤمنین (ع) با مهربانی و دلسوزی روی از او برگرداند و سخن خویش را دوباره تکرار کرد. بازهم کسی جز مسلم برنخواست. علی (ع) برای بار سوم چنان گفت. بازهم هیچ کس جز همان جوانمرد برنخواست. امیر المؤمنین قرآن را به او داد و گفت : برو، بر ایشان عرضه کن و آنان را به آنچه در آن است فرا خوان!

ص: 204

آن نوجوان آمد و برابر صف دشمنان ایستاد و قرآن را گشود و گفت : این کتاب خداوند است. امیر المؤمنین شما را به آنچه در آن است دعوت می کند. عایشه گفت: او را با نیزه ها دریابید که خدایش زشت بدارد، و از هر سو با نیزه بر او حمله بردند و او را کشتند. مادر آن جوان که آنجا بود فریاد کشید و خود را روی جسد او انداخت و شروع به کشیدن آن کرد. گروهی از لشکر امیر المؤمنین هم به او پیوستند و به مادرش کمک کردند تا جسد را آورد و مقابل علی (ع) نهاد و در حالی که می گریست این شعر را می خواند.

«پروردگارا! مسلم آنان را فرا خواند و کتاب خدا را بر آنان تلاوت کرد و قرآن ایشان را تترساند و آنان در حالی که مادرشان [عایشه] ایستاده بود و آنان را می نگریست از خونس نیزه های خود را رنگین ساختند و مادرشان آنان را به جنگ فرمان می داد و از آن باز نمی داشت.» «۱» و چون امیر المؤمنین (ع) دید که آن قوم این چنین ستیزه می کنند و ریختن خون حرام را حلال می شمردند، دستهایش را به سوی آسمان افراشت و عرضه داشت:

پروردگارا! چشمها سوی تو کشیده می شود و دستها به پیشگاه تو گشوده می شود و دلها به سوی تو کشش پیدا می کند؛ با اعمال به تو تقرب جسته می شود «پروردگارا در آنچه میان ما و قوم ماست ما را به حق پیروزی عنایت کن و تو بهترین پیروزی دهندگانی.» «۲» سپس علی (ع) پسر خویش محمد بن حنفیه را فرا خواند و رایت را که رایت رسول خدا (ص) بود به او سپرد و فرمود: پسرکم! این رایتی است که هیچ گاه با شکست برنگشته و هرگز برنخواهد گشت.

محمد بن حنفیه می گوید: هنگامی که آن را به دست گرفتم، باد بر آن می وزید و چون پایدار شدم و شروع به حمل آن کردم جهت وزش باد تغییر کرد و به طرف طلحه و زبیر و لشکرگاه ایشان وزیدن گرفت و همین که خواستم با آن حرکت کنم، امیر المؤمنین فرمود: پسرکم! صبر کن تا آنگاه که من به تو فرمان حرکت دهم.

سپس فرمود: ای مردم هر کس را که پشت به جنگ کند مکشید و هیچ زخمی بی

(۱) این موضوع به تفصیل در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۳۹-۲۴۳۸ و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۱۴ و بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۷۴، آمده است. م

را مکشید و پرده دری مکنید و بر هیچ زنی حمله مبرید و هیچ کشته‌ای را مثله مکنید.

در همین حال که او به ما چنین سفارش می کرد، تیرهای آن قوم به مردی از یاران علی (ع) اصابت کرد و او را کشت. علی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! گواه باش؛ پس از آن پسر عبد الله بن بدیل تیر خورد و کشته شد. پدرش همراه عبد الله بن عباس جسدش را برداشتند و پیش امیر المؤمنین نهادند و عبد الله بن بدیل گفت: ای امیر المؤمنین! تا چه هنگام صبر کنیم و گلوگاه خود را نشانه تیرهای این قوم قرار دهیم که یک یک ما را بکشند؟ به خدا سوگند که اگر مقصود تو اتمام حجت بود چنان کردی. در این هنگام امیر المؤمنین به من فرمود: پسرکم! رایت خویش را جلو ببر، و به میمنه و میسره لشکر هم پیام فرستاد که درفشهای خود را جلو ببرند. سپس زره پیامبر (ص) را خواست و بر تن کرد و دستاری بر شکم خویش و پایین تر از ناف خود بست و شهبای را که استر پیامبر بود سوار شد و مقابل صف ایستاد و درفش را پیش ایشان نگهداشتند. امیر المؤمنین آماده جنگ بود، در این هنگام قیس بن سعد بن عبادہ پیش آمد و این ابیات را خواند.

«این همان رایتی است که ما زیر آن همراه پیامبر (ص) جنگ می کردیم و جبریل ما را مدد می کرد. هر کس را که انصار یاری کنند، هر چند یاور دیگری نداشته باشد، زیان نمی کند. انصار مردمی هستند که چون جنگ می کنند دستهایشان با شمشیرهای مشرفی چنان دراز می شود که شهر را می گشایند.» یاران عایشه هم صفهای خود را مرتب کردند. شتری را که عایشه در هودج سوار آن بود و لگامش در دست کعب بن سور بود پیش آوردند. کعب بن سور، قرآنی بر گردن آویخته بود و افراد قبیله های ازد و ضبه اطراف شتر را گرفته بودند و عبد الله بن زبیر پیشاپیش شتر حرکت می کرد و مروان بن حکم در طرف راست عایشه قرار داشت، زبیر اداره سپاه را بر عهده داشت و فرماندهی سواران با طلحه و فرماندهی پیادگان با محمد پسر طلحه بود.

محمد بن حنفیه می گوید همین که امیر المؤمنین (ع) دید که آن قوم به سوی ما حمله ور شدند، به من فرمان داد رایت را پیش ببرم. من رایت را جلو بردم، مهاجران و انصار هم حمله را شروع کردند و آن قوم چون متوجه شدند که من جلوتر از یاران خود حرکت می کنم همگی شروع به تیرباران من کردند. من در جای خود ایستادم و گفتم تیرباران آنان یکی دو بار بیشتر صورت نخواهد گرفت و سپس پیش خواهم رفت.

همچنان که در افکار خود بودم، ناگاه دیدم امیر المؤمنین (ع) با دست خود به شانهم زد و رایت را از دست من گرفت و بانگ برداشت که: «ای یاری داده شده بمیران!» «۱» به خدا سوگند همین که این شعار شنیده شد، دایم آنان سست شدند و لرزه بر اندامهایشان افتاد و به یکدیگر پیوستند و پناه بردند تا عایشه بتواند جایگاه هر یک از ایشان را ببیند. در این هنگام عمار و مالک اشتر با شمشیرهای کشیده به آن قوم حمله بردند و امیر المؤمنین (ع) فریاد کشید: ای محمد بن ابی بکر! اگر عایشه بر زمین افتاد، او را بیوشان و کارهایش را بر عهده بگیر. چون قوم این سخن را شنیدند، سست و

مضطرب شدند. امیر المؤمنین همچنان در جای خود ایستاده بود. آن قوم پس از آن سستی و اضطراب بار دیگر به خود آمدند و جان گرفتند و به میدان آمدند و هم‌اورد طلبیدند، مردی از بنی عدی در حالی که شمشیر در دست داشت جلو شتر آمد و ایستاد و هم‌اورد خواست و این رجز را می‌خواند.

«بر شما شمشیر می‌زنم و علی را نمی‌بینم که شمشیر درخشان مشرفی خود را چون عمامه بر سرش فرو آورم. و قبیله خودم [عدی] را از او آسوده سازم.» مردی از یاران امیر المؤمنین علی (ع) که نامش امیه عبدی بود به نبرد او رفت و این رجز را می‌خواند:

«این علی است که راهش هدایت است، رشد و سعادت در اوست و پرهیزگاری راهنمای اوست و هر کس که از حق پیروی کند، دوست اوست.» آن دو به یکدیگر شمشیر زدند. ضربه آن مرد عدوی خطا کرد و امیه عبدی ضربتی به او زد و او را کشت. مردی دیگر که نامش عاصم بن مره و کنیه اش ابو الحرباء و از یاران عایشه بود بر جای او ایستاد و این رجز را خواند:

«من ابو الحرباء و نامم عاصم است و مادر ما مادری است که محرمهای بسیار دارد.» مردی از یاران امیر المؤمنین به نبرد او رفت و چنین شعار می‌داد:

«بر خود باش که من پیرو علی هستم و مدتهاست [پیروی از] مادر شما را رها کرده‌ام، او نسبت به قرآن و پیامبر (ص) سربچی کرد و مرتکب کارهای شگفت شد.» و ضربتی بر او زد و او را از پای درآورد و کشت. مردی دیگر از «اصحاب

(۱) «یا منصور امت» شعاری است که پیامبر (ص) در بسیاری از جنگهای خود می‌گفته‌اند. رجوع کنید به ابن اثیر، النهایه؛ ج ۴، ص ۳۷۱ م

ص: 207

جمل «۱» بر جای او ایستاد که نامش هیثم بن کلب از دی بود و این رجز را می‌خواند.

«ما م‌ادر پسندیده سیرت خویش را دوست می‌داریم و صحابه نکو سیرت را یاری می‌دهیم.» مردی از یاران امیر المؤمنین علی (ع) بر او حمله برد و چنین شعار می‌داد:

«راهنمای شما گوساله بنی امیه است و مادرتان بدبخت و زیانکار است و در فتنه ای تاریک سرگردان است.» و بر او ضربتی زد که تارکش را درید و کشته بر زمین افتاد. پس از او عمرو بن یثربی «۲» که از پهلوانان «اصحاب جمل» بود به آوردگاه آمد و هم‌اورد خواست. علباء بن هیثم به نبرد او شتافت و میان آن دو، دو ضربه رد و بدل شد که علباء کشته شد، خدایش رحمت کند. هند مرادی جملی به نبرد عمرو بن یثربی رفت. شمشیری زد که با سپر آن را رد کرد، در این هنگام عبد الله بن زبیر ضربتی بر هند زد و او را به خود مشغول داشت. عمرو و عبد الله بن زبیر هر دو به جنگ با او پرداختند و هند را کشتند. زید بن صوحان عبدی به جنگ او رفت و با یکدیگر ضربه هایی رد و بدل کردند. در این هنگام سوار دیگری از آنان به یاری عمرو آمد، زید بن صوحان سرگرم او شد و نیزه‌ای بر تهیگاهش زد که بر جای سرد

شد و در همین حال عمرو به زید ضربتی زد که زید از آن کشته شد. عمرو بن یثربی شروع به فخرفروشی کرد و این رجز را می‌خواند: «اگر مرا نمی‌شناسید، من ابن یثربی هستم که علباء و هند جملی و زید را کشتم؛ آنانی را که بر آیین علی بودند.» مالک اشتر به جنگ او شتافت و ضربتی بر چهره‌اش زد که او بر زمین افتاد ولی یارانش او را احاطه کردند. او از جای خود برخاست و پس از اینکه به خود آمد، گفت: از مرگ چاره نیست، م‌را بر جایی که علی ایستاده است راهنمایی کنید که اگر چشمم بر او افتد، شمشیر خود را در کاسه سرش قرار می‌دهم. عمار بن یاسر به او حمله کرد «۳» و این رجز را می‌خواند:

«ای پسر یثربی! میدان را ترک مکن تا با تو بر آیین علی جنگ کنم، سوگند به خانه خدا که ما به پیامبر سزاوارتریم.» عمار ضربتی بر ابن یثربی زد که کشته بر

(۱) اصطلاحی است که به یاران عایشه، طلحه و زبیر اطلاق می‌شود. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۷، آمده است که برادر عمیره قاضی بوده است.

(۳) برای اطلاع از ضعف جسمی عمار یاسر که در جنگ جمل بیش از نود سال از عمرش می‌گذشته است، رجوع کنید به مأخذ قبل؛ همان صفحه و ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۹۸.

ص: 208

زمین افتاد و قومش آمدند و جسدش را به لشکرگاه خود بردند.

چون امیر المؤمنین (ع) گستاخی و صبر و پایداری آن قوم را در جنگ دید به یاران خود در میمنه دستور داد به میسره ایشان حمله برند و به یاران خود در میسره دستور داد به میمنه آنان حمله برند و خود در قلب لشکر ایستاد. چیزی نگذشت که آن قوم سستی گرفتند و چون شمشیر در ایشان نهاده شد، گروهی بیرون از شمار از آنان کشته شدند و از هم پاشیده شدند. از یاران امیر المؤمنین هم گروه بسیاری کشته شدند. قبیله ازد در حالی که کعب بن سور پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و لگام شتر را در دست داشت، شتر را احاطه کرده بودند و همه کسانی که از اطراف لشکر گریخته بودند آنجا هجوم آوردند. عایشه با صدای بلند می‌گفت: ای فرزندانم حمله کنید، حمله! صبر و پایداری کنید که من برای شما ضامن بهشتم! و مردم از هر طرف به آن سو روی آوردند و پیشروی کردند و خود را نزدیک لشکر علی (ع) رساندند.

عایشه قطیفه‌ای را که همراه داشت بر تن خود انداخت؛ گوشه راست آن را بر شانه چپ و گوشه چپش را بر شانه راست خود انداخت همان گونه که پیامبر (ص) به هنگام نماز باران رفتار می‌کرد؛ آنگاه گفت، مشتی شن و خاک به من بدهید و چون به او دادند بر چهره اصحاب امیر المؤمنین پاشید و گفت چهره‌هایتان زشت باد! همان گونه که پیامبر با مشرکان بدر رفتار کرد. کعب بن سور همچنان که لگام شتر را می‌کشید، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواهی خونها را محفوظ بداری و آتش فتنه را خاموش کنی علی را بکش! و چون عایشه بسیار دشنام داد و بر چهره اصحاب علی (ع) شن پاشید، امیر المؤمنین فرمود: «هنگامی که سنگ پراندی، تو نپrandی بلکه شیطان پراند و به خواست خدا اوند نفرین تو بر خودت بر می‌گردد.» «۱» ام ذریع عبیدیه که از شیعیان علی (ع) بود چنین سروده است:

«ای عایشه! اگر آمده‌ای که ما را شکست دهی و دانه می افشانی که بر ما پیروز شوی و بر ما سنگریزه پرت می کنی، با شمشیرهای مشرفی به هنگام جنگ ضربه خواهی خورد و هر چه بنخ واهیم از خونهاش شما بر زمین می ریزیم.» محمد بن حنفیه - که رحمت خدا بر او باد - می گوید: امیر المؤمنین به من فرمود، پسرکم! رایت را جلو ببر، و اصحاب خود را مرتب ساخت. حسن (ع) را بر میمنه و حسین (ع) را بر میسره گماشت. بر میمنه اهل جمل، هلال بن وکیع و بر

(۱) این عبارت مأخوذ از سوره توبه است. م

ص: 209

میسره ایشان، صبره بن عثمان بود و دو گروه به یکدیگر حمله کردند و به خدا سوگند نخستین کشته ای که من از ایشان دیدم کعب بن سور بود که دست راستش قطع شد، لگام شتر را با دست چپ گرفت و کشته شد. برادرش و دو پسر کعب بن سور هم کشته شدند. در این هنگام مرد دیگری لگام شتر را در دست گرفت و این رجز را می خواند: «ای مادر ما عایشه! مترس و بیم نداشته باش که همه پسرانت شجاع و پهلوانند.» «۱» چیزی نگذشت که هر دو دست او قطع گردید و کشته شد و یکی دیگر به جای او برخاست و لگام شتر را گرفت، او هم دست راستش بریده شد و شمشیری بر سرش خورد و کشته شد و هر کس که لگام آن شتر را می گرفت یا دستش قطع می شد یا ساق پایش، تا آنجا که هشتصد تن بدین گونه کشته شدند.

گفته‌اند در آن روز هفتاد مرد از قریش کشته شدند. آخرین کسی که لگام شتر را گرفته بود مردی از بنی ضبه بود و این رجز را می خواند:

«ما بنی ضبه یاران شتریم، با لبه های تیز شمشیر خبر مرگ عثمان بن عفان را اعلام می کنیم. پیر ما را به ما برگردانید تا برویم.» «۲» مالک اشتر به جنگ با او شتافت و گفت: «چگونه ممکن است آن پیر خرف شده را که مرده است برگردانیم؟» و ضربتی بر سر او زد و او را کشت و چون او کشته بر زمین افتاد، عبد الله بن زبیر لگام شتر را در دست گرفت. عایشه پرسید: این کیست که لگام شترم را در دست گرفته است؟ گفت: من عبد الله بن زبیر خواهرزاده تو هستم.

عایشه گفت: ای وای بمصیبت خواهرم اسماء! مالک اشتر به عبد الله بن زبیر حمله کرد، ابن زبیر لگام شتر را رها کرد و به مالک روی آورد و عبد اسود لگام شتر را در دست گرفت. عبد الله بن زبیر و اشتر با یکدیگر گلاویز شدند و بر زمین افتادند و مالک گردن عبد الله را در دست داشت و ابن زبیر فریاد می کشید که من و مالک را با هم بکشید و مالک را با من بکشید.

مالک اشتر می گوید: بسیار شاد شدم که می گفت من و مالک را بکشید [زیرا کسی مرا به نام مالک نمی شناخت] که اگر می گفت [من و] اشتر [را بکشید] حتما مرا کشته بودند، در عین حال از حماقت ابن زبیر تعجب کردم که فریاد می کشید او

و

(۱ و ۲) در کامل التواریخ ابن اثیر؛ ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۳، این ابیات با افزونیهای آمده است و گفته شده سراینده این رجز وسیم بن عمرو ضبی است. م

ص: 210

مرا با هم بکشند، و برای آن بدبخت چه سودی داشت اگر با هم کشته می شدیم. و حال آنکه هیچ زنی در قبیله نزع مانند مرا نژاییده است؛ من دست از عبد الله بن زبیر برداشتم و او روی به گریز نهاد در حالی که گونه اش شکاف بزرگی برداشته بود.

در این هنگام مردم از اطراف شتر پراکنده شدند و امیر المؤمنین علی (ع) بیم آن داشت که دوباره بر گرد شتر جمع شوند و جنگ از سر گرفته شود، فرمان داد شتر را پی کنند، و یاران علی (ع) پاهای شتر را زدند که بر پهلوی در افتاد و عایشه چنان فریادی کشید که همه افراد دو لشکر شنیدند. روایات بسیاری درباره چگونگی مبارزه و رجزهایی که می خوانده اند آمده است که نقل همه آن موجب طولانی شدن گفتار است و ما به منظور اختصار به همین اندازه درباره شتر و کسانی که لگام آن را در دست گرفتند و دستها و پاهایشان قطع شد کفایت می کنیم.

از جمله اخباری که مسلم بن عماره نقل می کند این است که بشر عامری می گفته است به روزگار حکومت عثمان، از مدینه به کوفه می آمدم، به مردی بیابان نشین برخوردیم که صفحه ای از قرآن بر چهره خر خود زده بود. این موضوع در نظرم اهانت بزرگی آمد، جلوی او را گرفتم و دشنامش دادم. گفت: از من چه می خواهی گفتم: این چه کاری است که کرده ای؟ وای بر تو که بر چهره خر خود قرآن می آویزی! گفت: دست بردار همین ورقه و ورقه های دیگر مثل آن در خاکروبه ها و آشغالها ریخته است. نامه ها و قرآنها را که سالار تو فرستاده است دریده و در خاکروبه ریخته اند. بشر عامری می گوید: حذیفه را دیدم و این خبر را برای او نقل کردم.

گفت؟ آری چنین کردند و گویی هم اکنون آنجا می بینم که چنین کردند و سوگند به کسی که محمد را بر حق به پیامبری برانگیخته است که چنین کردند و افراد قبایل ازد و ضبه حضور داشتند. خداوند پاهایشان [ریشه شان] را قطع کند! این گذشت تا آنکه در جنگ جمل به چشم خود دیدم گروهی از افراد قبیله تمیم و ضبه اطراف شتر را گرفته اند و افراد قبیله ازد را هم دیدم که غالباً پاهایشان از پاشنه یا بالاتر و پایین تر بریده شده بود.

گوید: چون کعب بن سور کشته شد، غلامی از حدان «۱» که نامش وائل بن عمر بود به میدان آمد. می گریست و بر کعب چنین مرثیه می خواند:

(۱) نام یکی از شاخه های قبیله ازد شنوه است و هم نام محله ای در بصره که ایشان ساکن آنجا بوده اند. رجوع کنید به قلقشندی، نهایه العرب فی معرفة انساب العرب؛ ص ۲۱۳ و یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۲۳۰. م

ص: 211

«پروردگارا! کعب بن سور را که سرور و سپید چهره قبایل بود رحمت کن، او بهترین پا برهنگان و بهترین کفش پوشان و بهترین کشنده و کشته شده است. ای کعب! ای مرد کامل، بر تو مژده باد که حق را یاری دادی و باطل را رها کردی.» مردی به نام عبد الرحمن بن هاشم به نبرد او شلخت و در پاسخ او این ابیات را خواند:

«پسر سور را که مرد، خداوند نیامرزاد و خدا از او خشنود مباد که در هنگام قضاوت خود به ستم قضاوت کرد و تسلیم کفر شد و با هوای نفس مخالفت نکرد و او همراه کوردلان از گمراهی پیروی کرد و همراه دیگر پیروان هوی و هوس به فتنه در افتاد.» و ضربتی بر وائل بن عمر زد و او را کشت. سپس مردی بنام حنتمه بن اسود که از خاندان قشیر بود به جنگ آمد و چنین رجز می خواند:

«ما یاران شتر گرامی هستیم. و از هودج بزرگ او دفاع می کنیم. ما یاوران همسر پیامبر بزرگواریم و این از دیرباز، آیین خدایی ماست.» مردی از شیعیان امیر المؤمنین به نام عبید الله بن سالم به نبرد او رفت و این رجز را می خواند:

«ما همه فرمانبردار علی هستیم و تو ای بدبخت! در تباهی می دوی. آری گمراه پیرو گمراه است. آن همسر پیامبر هم با فرمان پیامبر مخالفت کرد و از خانه خود همراه گمراهان بیرون آمده است.» سپس بر دست او شمشیر زد و آن را قطع کرد و او بر پهلو افتاد. یارانش به فکر افتادند که او را از معرکه بیرون برند ولی در ازدحام او را لگدکوب کردند.

واقعی از عبد الله بن فضیل از پدرش از محمد بن حنفیه نقل می کند که می گفته است: چون به بصره رسیدیم و لشکرگاه ساختیم و صفهای خود را مرتب کردیم.

پدرم علی (ع) درفش را به من داد و فرمود شما هیچ کاری نکنید تا آنان جنگ را شروع کنند. امیر المؤمنین خوابید و دشمن شروع به تیرباران ما کرد. من او را از خواب بیدار کردم. بیدار شد و در حالی که چشمهای خود را می مالید هیاهوی اصحاب جمل شنیده می شد که بانگ برداشته بودند: خونخواهان عثمان بیابخیزید! علی (ع) در حالی که فقط پیراهنی به تن داشت جلو آمد و فرمان داد درفش را پیش ببرم. من آن را جلو بردم و گفتم: پدر جان در چنین جنگی و امروز فقط با یک پیراهن؟! فرمود: پسرم اجل آدمی تا نرسد، بهترین پاسدار اوست. به خدا سوگند من در التزام

ص: 212

رکاب پیامبر جنگ می کردم و بیشتر با سر برهنه و بدون زره بودم؛ گاهی هم زره می پوشیدم. و به همان حال نزدیک طلحه و زبیر رفت و با آن دو مذاکره کرد و چون برگشت، گفت: این قوم جز جنگ چیز دیگری را نمی پذیرند؛ اکنون با آنان جنگ کنید که ستم و سرپیچی کردند و در این هنگام آن زره خویش را که پشت نداشت خواست و پس از رحلت پیامبر (ص) تا آن روز آن را نبوشیده بود. پشت و سر شانه هایش از زره خالی بود.

گوید: امیر المؤمنین (ع) بند کفشی در دست داشت، ابن عباس پرسید: ای امیر المؤمنین! این بند کفش را برای چه می خواهی؟ گفت: برای اینکه دو قسمت باز زره را به یکدیگر وصل کنم. ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! آیا در روزی مثل امروز چنین زرهی می پوشی؟ فرمود: منظورت چیست؟ گفت: بر شما می ترسم.

فرمود: ای ابن عباس! بیم نداشته باش که از پشت سر مورد حمله قرار گیرم که من هرگز در هیچ جنگی پشت به دشمن نکرده‌ام. آنگاه به ابن عباس فرمود: اینک تو زره پیوش و او زرهی سعدی پوشید. امیر المؤمنین به سوی میمنه سپاه خود رفت و فرمان داد به میسره دشمن حمله برند و به میسره هم گفت به میمنه آنان حمله برند و آهسته به پشت من زد و فرمود پسرکم! پیش برو، و من رایت را پیش بردم و همچنان پیشروی می کردم تا شکست خوردند و از هر سو روی به گریز نهادند.

همچنین واقدی از هشام بن سعد، از قول پیرمردی از مردم بصره نقل می کند که می گفته است: چون علی بن ابی طالب صفهای خود را مرتب ساخت، برابر آنان ایستاد و مدتی همچنان ایستاده بود و مردم منتظر فرمانش بودند. این انتظار چندان طول کشید که با صدای بلند گفتند، تا کی باید صبر کرد؟ امیر المؤمنین (ع) دست بر هم زد و فرمود: ای بندگان خدا! شتاب مکنید که من دیدم پیامبر (ص) دوست می داشت هنگامی که نسیم وزیدن می گیرد حمله کند و همچنان درنگ کرد تا نیمروز شد و دو رکعت نماز گزارد. سپس فرمود پسر محمد را فرا خوانید. او را صدا کردند و آمد- محمد در آن هنگام نوزده ساله بود- و مقابل پدر ایستاد. علی (ع) رایت را خواست و دستور داد آن را بر چوبه اش نصب کردند و برافراشتند. و پس از آنکه حمد و ستایش خدا را بجا آورد، فرمود: همانا که این پرچم هیچ گاه به شکست برنگشته و هرگز برنخواهد گشت و من امروز آن را به کسی که شایسته آن است می سپارم. و آن را به پسرش محمد داد و گفت پسرکم پیش برو. و چون آن قوم دیدند

ص: 213

علی (ع) پیش می آید و رایت پیشاپیش او در حرکت است، سست شدند و همان دم مردم در هم افتادند و آنان به درخشندگی پیشانی علی (ع) می نگریستند و تیزی سلاح را در خود حس کردند و همگی پراکنده شدند ...

همچنین واقدی از عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل می کند که می گفت: روز جنگ جمل چون علی (ع) هیاهوی مردم را شنید به پسرش محمد گفت:

اینها چه می گویند؟ گفت: می گویند ای خونخواهان عثمان بیا خیزید؛ تصمیم او بر حمله استوار شد و یارانش می گفتند آفتاب بلند شد حمله کنیم و او می فرمود صبر و شکیبایی بهترین اتمام حجت است.

خطبه علی (ع) روز جنگ جمل

آنگاه امیر المؤمنین علی (ع) برای خطبه برخاست و در حالی که به کمانی عربی تکیه داده بود، نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد، او از پیامبر یاد کرد و بر او درود فرستاد و چنین گفت:

«اما بعد، مرگ جستجوگری شتابنده است؛ هر کس که از آن گریزگاهی می جوید نمی تواند از چنگالش بگریزد و نمی تواند آن را از تعقیب خود بازدارد، بنابراین پیش بروید و سخن مگویید. این صداها و هیاهو که از دشمن می شنوید دلیل سستی و اختلاف است؛ و به ما هم دستور داده می شد در جنگ سکوت کنیم.

اینک دندانهای خود را بر یکدیگر بفشارید و برای فرو آمدن ضربه‌های شمشیر شکبیا و پایدار باشید. سوگند به آن کس که جان من در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من سبکتر است از مردن در بستر. با شکیبایی و برای رضای خدا با آنان نبرد کنید که کتاب خدا و سنت با شماست و با هر کسی است که ما با او باشیم و همو نیروم ند است. با ضربه‌های خود نیروی راستین را به آنان نشان دهید. و هر کس از شما هنگام رویارویی در خود احساس شجاعت و قوت قلب و پایداری و شکیبایی می‌کند بر خود شیفته نشود و مپندارد که بر دیگران فضیلت دارد و اگر از برادر خود ضعف و سستی دید از او همان گونه دفاع کند که از خود دفاع می‌کند و بداند که اگر خداوند می‌خواست او را هم مانند وی قرار می‌داد.»

«۱»

(۱) بخشی از این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۳۷۱، ضمن خطبه ۱۲۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ص ۳۰۰، آمده است. م

ص: 214

پس از آن علی (ع) زره خود را خواست و پوشید و به پسرش محمد دستور داد با عمامه اش محل زره را در ناحیه شکم ببندد. سپس شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و در فضا حرکت داد و چون عیبی در آن ندید در غلافش جای داد و بر گردن خود آویخت. در آن حال مردم در صفهای خود بودند و اصحاب جمل نزدیک می شدند. امیر المؤمنین دستور داد صفها کاملاً آماده و در خط مستقیم قرار گیرند و رایت بزرگ را به محمد بن حنفیه داد و فرمود آن را پیش ببر و توجه داشته باش که باید رایت از همه همراهان تو جلوتر باشد و تو همچنان پیشاپیش حرکت کن و کسان از پشت سرت باید حرکت کنند و اگر کسی هم پیش بتازد و حمله ای کند باید نزد تو بازگردد. امیر المؤمنین (ع) مردم سپاه خود را به سه گروه تقسیم کرد، افراد قبیله مضر را در قلب سپاه و مردم یمن را در میمنه قرار داد و مالک اشتر را به فرماندهی آنان و عمار بن یاسر را به فرماندهی میسره گماشت.

اصحاب جمل هم صفهای خود را مرتب ساختند. بر افراد قبیله حنظله، هلال بن وکیع و بر قبایل بنی عمرو و بنی تمیم، عمیر بن عبد الله بن مرقد و بر بنی سعد، زید بن جبلة بن مروان و بر بنی ضبه و رباب، عمرو بن یثربی را گماشتند و پرچم ازد را به عمرو بن اشرف عتکی دادند.

محمد بن حنفیه می گوید: چون رویاروی شدیم، اصحاب جمل پیشی گرفتند و بر ما حمله آوردند. پدرم فریاد کشید که درفش را پیش ببر و من پیشروی کردم و چنان پیش می رفتم که یاران ما بتوانند به من برسند. اصحاب جمل که فشرده بودن هجوم آوردند و جنگ در گرفت و شمشیرها بالا و پایین می شد. پدرم همچنان که پشت سرم حرکت می کرد، فرمود: جلوتر برو. گفتم: راهی برای پیشروی ندارم که سر نیزه ها مقابل من است. خشمگین شد و فرمود: به تو فرمان می‌دهم جلو بروی، می‌گویی بر سر نیزه ها جلو بروم؟ پسرکم بو خدا توکل کن و پیشاپیش من با وجود سر نیزه ها پیش برو، و خود، درفش را از من گرفت و در حالی که هروله می‌کرد پیشروی می‌کرد. من اندکی ناراحت شدم و خود را به او رساندم و گفتم رایت را به من بده. فرمود: بگیر و متوجه شدم که چگونه رفتار کنم. آنگاه پدرم پیشاپیش من شروع به پیشروی کرد؛ شمشیر کشیده بود و ضربت می زد. به مردی چنان ضربه ای زد که استخوان زندش آشکار شد و به من

فرمود: پسرکم! مواظب رایت خود باش و بزودی این زحمت از دوش تو برداشته خواهد شد . من همچنان به ضربه زدنهای

ص:215

پدرم می نگرستم و می دیدم چنان به سرعت شمشیر می زند که هیچ خونی در آن دیده نمی شود و چند لحظه پس از ضربه او از عضو ضربه خورده خون بیرون می زد و دانستم که سرعت شمشیر بر جهش خون پیشی می گیرد. در این هنگام ما شتر را محاصره کردیم و کشتار و جنگ آنجا برخاست و ما سخت مضطرب و نگران بودیم، آنچنان که می پنداشتم مرگ و کشته شدن ما قطعی است . پدرم فریاد کشید: ای پسر- ای بکر! بند زیر شکم شتر را قطع کن و او چنان کرد و هودج عایشه را از آن باز کردند و گویی آبی بود که بر آتش جنگ ریخته شد و خاموش گشت.

همچنین واقدی از قول ابن جریح نقل می کند که می گفته است، رایت ویژه امیر المؤمنین علی (ع) را در جنگ جمل، پسرش محمد بر دوش داشت. اندکی سستی از او دید و آن را از دست محمد گرفت و خود آن را بر دوش کشید . محمد بن حنفیه می گوید، خود را به پدرم رساندم و تقاضا کردم به من بازدهد. مدتی طولانی پس نداد، سپس به من برگرداند و گفت: بگیر و پسندیده بر دوش خود داشته باش و میان یاران خود حرکت کن و سر آن را خمیده نگه مدار و برافراشته بدار تا یارانت آن را ببینند و من نیز چنان کردم . در این هنگام عمار به من گفت: امروز چه نیکو پرچمداری کردی، امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: پس از آن جریان! عمار گفت ای امیر المؤمنین! هیچ دانشی بدون آموزش به دست نمی آید.

ابراهیم بن نافع از سعید بن ابی هند نقل می کند که می گفته است برخی از یاران ما که در جنگ جمل حاضر بوده اند می گویند در آن روز علی (ع) جنگی نمایان کرد و شنیدند می گوید: فرخنده است خداوندی که به این شمشیرها اجازه داده است که آن کنند که می کنند. در آن روز چشم امیر المؤمنین علی (ع) به سفیان بن - حویطب بن عبد الغری افتاد که در لشکر دشمن بود و از ترس و از هجوم و فرا آمدن بدیها استرجاع میکرد [انا لله و انا الیه راجعون می گفت]. به او فرمود: به یاران من ملحق شو تا از کشته شدن در امان بمانی . او نخست چنان کرد ولی ضمن حمله ای که یاران طلحه و زبیر بر علی (ع) آوردند به ایشان پیوست. در این هنگام مردی از قبیله همدان به او حمله کرد و علی (ع) فریاد می کشید، از او دست بردار، ولی مرد همدانی [به سبب شدت هیاهو] نفهمید و او را پاره پاره کرد؛ علی (ع) فرمود: وای بر او که شمشیرها فرو گرفتش و با دشمنی کشته شد.

ابو الزیاد از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند که عبد الله بن زبیر می گفته است،

ص:216

هر کس لگام شتر عایشه را روز جنگ جمل در دست گرفت کشته شد و هر کس می آمد و لگام را می گرفت، عایشه از او می پرسید تو کیستی؟ تا آنکه من لگام شتر را در دست گرفتم و آخرین کس بودم زیرا کس دیگری پیدا نکردم . همین که من لگام را در دست گرفتم، عایشه پرسید کیستی؟ گفتم : پسر خواهرت. گفت: ای وای بر خواهرم اسماء که بی پسر شد. در این هنگام مالک اشتو بر من حمله آورد ما با یکدیگر گلاویز شدیم و بر زمین افتادیم . من می گفتم من و مالک

را با هم بکشید و او می گفت، من و عبد الله را بکشید. اگر او می گفت، من و ابن زبیر را بکشید و من می گفتم من و اشتر را بکشید، هر دو کشته می شدیم. من زخمهای سنگینی برداشتم و میان کشتگان و زخمیها افتادم.

در این هنگام اسود بن ابی البختری آمد و چون مرا زخمی و افتاده میان زخمیها دید بر اسب خود انداخت و با خود برد. هرگاه از دور چشمش به یکی از یاران علی (ع) می افتاد مرا چون کشته ای بر زمین می انداخت و چون کسی را نمی دید مرا با خود همچنان می برد، ولی ناگاه مردی از کنار من گذشت که مرا می شناخت.

بر او حمله آورد ولی ضربه اش خطا رفت و بر پای اسبش خورد و سرانجام اسود موفق شد و مرا با خود برد و در خانه یکی از مردان قبیله ضبه فرود آورد. آن مرد دو زن داشت یکی از تمیم و دیگری از بنی بکر که دومی از هواداران عثمان بود، او زخمهای مرا شست و بر آن کافور پاشید و هیچ یک از زخمهای من چرکین و عفونی نشد.

عایشه هم مرتب از من می پرسید و هیچ خبری از من نداشت. پس از اینکه زخمهای من بهبود یافت، به صاحب خانها م گفتم پیش عایشه برو و خبر سلامتی مرا به او بده و بر حذر باش که محمد بن ابی بکر تو را ببیند و نشانیهای محمد بن ابی بکر را به او دادم و گفتم مردی کوتاه قامت است. آن مرد پیش عایشه رفت و به او خبر داد و به او گفته بود که عبد الله بن زبیر به من دستور داده است محمد بن ابی بکر مرا نبیند.

عایشه به او گفته بود چنین نیست تو پیش محمد بن ابی بکر برو و او را پیش من بیاور، و این پس از تمام شدن جنگ و شکست ما بود. آن مرد می گوید پیش محمد بن - ابی بکر رفتم و او پیش خواهرش عایشه آمد. عایشه به او گفت برادر! گمان نمی کنم این کاری که به تو می گویم انجام دهی؟ گفت چه کاری است؟ گفت: پیش عبد الله بن زبیر برو و او را اینجا بیاور. آن مرد محمد بن ابی بکر را پیش من آورد. گوید: همین که چشم عبد الله بن زبیر به محمد بن ابی بکر افتاد وحشت کرد و شروع کرد به نفرین

ص: 217

کردن بر آن مرد. محمد بن ابی بکر گفت: آرام باش! و موضوع را به اطلاع او رساند.

ابن زبیر می گوید: من همراه محمد بن ابی بکر بیرون آمدم، او روی اسب نشست و خود را کنار کشید و من جلو او سوار شدم و او جامه های خود را جمع می کرد که به جامه من نخورد و من هم همان گونه رفتار می کردم، او همچنان مرا با خود می برد تا به خانه عایشه رسیدیم و شنیدم آنجا همگان آشکارا به عثمان بن عفان دشنام می دهند. گریستم و گفتم در شهری که عثمان را آشکارا دشنام دهند نمی مانم و از آنان دوری کردم. مرکبی از آنان گرفتم. ناگاه چشمم به مردی افتاد که از من کناره می گرفت و من هم از او کناره می گرفتم، ولی دانستم که او عبد الرحمن بن حارث است. از دور چشمم به مرد دیگری افتاد که بر اسبی غل نهاده و آن را می برد. گفتم به خدا سوگند این اسب زبیر است و خواستم آن مرد را [با تیر بزنم و] بکشم، عبد الرحمن گفت: شتاب مکن، او نمی تواند از ما بگریزد و چون نزدیک شد، دیدم غلام زبیر است. گفتم: زبیر کجاست؟ گفت: نمی دانم، و دانستم که زبیر کشته شده است.

محمد بن عبد الله از عمر بن دینار از صفوان نقل می‌کند که می‌گفته است: روز جنگ جمل همین که مردم صف کشیدند و رویاروی شدند، کسی از یاران امیر المؤمنین - علی (ع) بانگ برداشت و به قرشیان که در لشکر مقابل بودند، گفت: ای گروه جوانان.

قریش! چنین می‌بینم که با زور و رودربایستی بر این کار مجبور شده‌اید. اکنون شما را به خدا سوگند می‌دهم که خونهای خویش را حفظ کنید و خویشتن را به کشتن مدهید. از اشتر نخعی و جندب بن زهیر عامری خود را حفظ کنید. اشتر دامن زره خود را جمع می‌کند تا شما از او پیروی کنید و جندب دامن افشان حرکت می‌کند تا آنگاه که لازم باشد، و بر درفش او علامت سرخ است. گوید و چون مردم رویاروی شدند، اشتر و جندب هر دو به سوی شتر پیش رفتند و غرق سلاح بودند و عبد الرحمن بن عتاب بن اسید و معبد بن زهیر بن خلف بن امیه را کشتند. جندب آهنگ ابن زبیر کرد و چون او را شناخت، گفت تو را برای عایشه رها می‌کنم.

محمد بن عبد الله بن عبید می‌گوید: روز جنگ جمل، دست عبد الرحمن بن - عتاب قطع شد و در انگشتش انگشت بود. بشر آن انگشت را بیرون آورد و میان مردم یمامه پرتاب کرد. آنان نگین آن انگشت را که یاقوت بود کردند. مردی آن را از ایشان به پانصد دینار خرید و به مکه آورد و با سود سرشاری فروخت. محمد بن موسی از محمد بن ابراهیم، از پدرش، از قول معاذ بن عبد الله تمیمی که در جنگ جمل [همراه

ص: 218

طلحه و زبیر] حضور داشته است نقل می‌کند که او می‌گفته است: در جنگ جمل همین که رویاروی و آماده جنگ شدیم، منادی علی بن ابی طالب (ع) چنین ندا داد که ای گروه قرشیان! از خدای درباره جان خود بترسید، زیرا من می‌دانم که شما هر چند بر من خروج و قیام کرده‌اید ولی گمان نمی‌کردید که کار به اینجا کشیده شود.

اکنون خدا را، خدا را، درباره جانهایتان، که شمشیر را با کسی تعارف نیست. اکنون اگر دوست می‌دارید بازگردید تا ما خود با این قوم کنار آییم و اگر دوست می‌دارید به من بپیوندید که همه شما ایمن، و در امان خدا خواهید بود. گوید ما سخت شرمند شدیم و بر ما روشن شد که در چه [بلایی] افتاده‌ایم، ولی حافظان قرآن و حدیث ما را وادار کردند که با عایشه پایداری کنیم و کار به آنجا کشید که گروه بسیاری از ما کشته شدند، و به خدا سوگند خودم دیدم که چون اصحاب علی (ع) کنار شتر رسیدند، کسی فریاد کشید شتر را پی کنید. و چون شتر را پی کردند و از پا در آمد، علی (ع) خودش ندا داد هر کس سلاح بر زمین نهد در امان است و هر کس وارد خانه خود شود در امان است و به خدا سوگند! هیچ کس را در عفو بخشنده‌تر و کریم‌تر از او ندیده‌ام.

سلیمان بن عبد الله بن عویمر اسلمی می‌گوید، ابن زبیر می‌گفت: من سمت راست مردی از قریش ایستاده بودم. شنیدم کسی با صدای بلند فریاد می‌کشد که ای گروه قریش شما را از اشتر نخعی و جندب عامری بر حذر می‌دارم و در همین هنگام صدای عمار را هم شنیدم که به یاران ما می‌گفت: چه می‌خواهید و در جستجوی چه چیزی هستید؟ ما گفتیم: در جستجوی خون عثمانیم و اگر ما را با قاتلان او واگذارید بر می‌گردیم. عمار گفت: [عجب مردمی هستید!] اگر استدعا می‌کردید که [بدون هیچ قید و شرطی اجازه بدهیم] برگردید که همان هم مایه بدنامی است و گوشت دندانگیر و لقمه

دهان پر کنی نیست، موافقت نمی کردیم. و چون جنگ در گرفت ما اندادادیم قاتلان عثمان را در اختیار ما بگذارید تا برگردیم و دست از شما برداریم.

عمار در پاسخ گفت: ما این کار را انجام داده ایم، اینک عایشه و طلحه و زبیر که او را تشنه کشتند در اختیار شمایند؛ نخست حساب آنان را برسید و چون از آنان آسوده شدید پیش ما بیایید تا حق را به شما بدهیم و به خدا سوگند با این پاسخ عمار عموم اصحاب جمل از جنگ و کوشش خودداری کردند.

عبد الله بن رباح - وابسته و آزاد کرده انصار - از قول عبد الله بن زیاد - آزاد کرده

ص: 219

عثمان بن عفان - نقل می کرد که می گفته است: عمار بن یاسر روز جنگ جمل مقابل لشکر ما آمد و گفت: ای گروه! برای چه موضوعی با ما جنگ می کنید؟ گفتیم: برای اینکه عثمان در حالی که مؤمن بود کشته شد. عمار گفت: بنابراین ما هم با شما جنگ می کنیم برای اینکه عثمان در حال کفر کشته شده است. و شنیدم عمار می گفت: به خدا سوگند! اگر چنان به ما ضربه بزنید که تا حصارها و نخلستانهای منطقه هجر عقب نشینی کنیم باز هم می دانیم و معتقدیم که ما برحقیم و شما بر باطل. و به خدا سوگند شنیدم می گفت تأویل این آیه که خداوند می فرماید: «ای کسانی که گرویده اید هر کس از شما از دین خود برگردد خداوند بزودی قومی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان هم او را دوست می دارند» ﴿۱﴾ مربوط به امروز است.

گوید: چون مردم به جنبش در آمدند و به یکدیگر حمله کردند، میان ایشان گروهی بسیار کشته شدند و صدای برخورد شمشیرها بر سرها چون صدای تندر بود.

همین راوی می گوید: پس از جنگ جمل، در بصره از کنار کلیسای مسیحیان گذشتم، صدای برخورد ریسمانهای تافته را به سنگها می شنیدم و آن را به صداهایی که در جنگ جمل از برخورد شمشیرها به سرها شنیده بودم تشبیه می کردم. در همان حمله طریف بن عدی بن حاتم کشته شد و چشم عدی بن حاتم کور شد.

محمد بن عبد الله از عمر بن دینار نقل می کند که می گفته است، امیر المؤمنین - علی (ع) به پسرش محمد فرمود: این رایت را بگیر و حرکت کن، و علی (ع) در پی او حرکت می کرد و او را صدا کرد و فرمود: ای ابو القاسم! گفت: بله پدر جان! فرمود:

پسرکم آنچه که می بینی تو را به وحشت نیندازد که من از تو کوچکتر بودم رایت بر دوش می گرفتم و هرگز دشمن مرا به بیم و هیجان نینداخته است و چنین بود که با هیچ کس مبارزه نمی کردم مگر آنکه با خود می گفتم من پیروز می شوم و او را می کشم؛ با خود همواره از یاری خداوند یاد کن و امیدوار باش که بر آنان پیروز می شوی و مبادا ضعف نفس، یقین تو را سست کند که این بدترین زیونیه است.

محمد بن حنفیه می گوید: گفتم پدر جان! به خواست خداوند متعال امیدوارم چنان باشم که دوست می داری. فرمود: تو مواظب رایت خود باش و آن را استوار بدار و اگر صفها هم بر هم ریخت تو در جای خود توقف کن و میان یاران خود باش

(۱) بخشی از آیه ۵۴ سوره پنجم (مائده). م

ص: 220

و اگر برای تو روشن نبود که یارانت کیستند این را بدان که آنان تو را می بینند.

محمد بن حنفیه می گوید: به خدا سوگند من نخست میان یاران خود بودم و اندک اندک همه شان پشت سر من رفتند و میان من و صفهای دشمن هیچ کس باقی نماند که آنان را از اطراف من براند و من می خواستم میان ایشان پیشروی کنم.

ناگاه متوجه شدم پدرم پشت سرم قرار دارد و شمشیرش برهنه و کشیده است و به من فرمود تو پیشروی مکن تا من پیشاپیش تو حرکت کنم و پدرم جلوتر از من همراه گروهی حرکت کرد و با شتاب پیش می رفت و همه کسانی را که مقابل او قرار داشتند از پیش راند و چنان عقب نشینی کردند که خود را زیر پرچم خویش رساندند و همان جا ایستادند، باز مردم به یکدیگر درآویختند و شمشیرها به جنبش در آمد و به پدرم نگریستم که مردم را از چپ و راست به گریز وامی داشت و از پیش خود دور می کرد. من خواستم حمله کنم و جلو بروم، ولی خوش نداشتم با سفارش پدر خویش مخالفت کنم، زیرا فرموده بود از رایت جدا نشوی. پدرم خود را کنار شتر رساند که چهار هزار جنگجو از قبایل ضبه و تمیم و ازد و دیگر قبائل آنجا جنگ می کردند و پدرم فریاد کشید، بندهای زیر شکم شتر را ببرد! محمد بن ابی بکر پیشی گرفت و آن کار را انجام داد و هودج را برداشت. عایشه گفت: تو کیستی؟ گفت:

دشمنترین خویشانت از نظر تو. عایشه گفت: پسر آن زن خثعمی «۱» هستی؟ محمد گفت: آری و م قام او پایین تر از مادر تو نیست. عایشه گفت: آری به جان خودم سوگند که او زنی شریف است و اکنون این سخن را رها کن. سپاس خدا را که تو را سلامت داشت. محمد گفت این از چیزهایی است که تو آن را خوش نمی داشتی.

گفت: ای برادر! اگر چنان بود این سخن را نمی گفتم. محمد گفت: به هر حال پیروزی را دوست می داشتی و در آن صورت من کشته می شدم. عایشه گفت: آری دوست می داشتم پیروز شویم ولی چنان شدید که شدید. به هر حال من به سبب خویشاوندی نزدیک با تو سلامتی تو را خواهانم. تو امور را پیگیری مکن و به ظاهر بسنده کن و سرزنش کننده و طعنه زننده مباش که پدرت این چنین نبود.

علی (ع) هم آمد و با ته نیزه خود به هودج زد و گفت: ای عایشه! آیا پیامبر (ص)

(۱) مادر بزرگوار محمد بن ابی بکر اسماء بنت عمیس است که نخست همسر جعفر طیار و پس از شهادت آن بزرگوار همسر أبو بکر و پس از مرگ أبو بکر همسر امیر المؤمنین علی (ع) بود و عایشه برای تحقیر چنین گفته است. م

تو را به این کار سفارش کرده بود؟ گفت: ای پسر ابو طالب! پیروز شدی، در گذر و ببخش.

عمار هم آمد و گفت: مادر جان امروز در این جنگ ضربه های شمشیر پسرانت را چگونه دیدی؟ عایشه سکوت کرد و پاسخی نداد. مالک اشتر هم - که خدایش رحمت کناد - آمد و به عایشه گفت: سپاس خداوند را که دوست خویش را نصرت داد و دشمن خود را سرکوب کرد «حق آمد و باطل از میان رفت که باطل از میان رفتنی است». «۱» ای عایشه! رفتار خداوند را با خود دیدی؟ عایشه گفت: مادرت بر سوگ تو بگرید، تو کیستی؟ گفت: من پسر اشترم. عایشه گفت: دروغ می گویی، من مادر تو نیستم. گفت: آری، هر چند که خوش نداشته باشی مادر منی. عایشه گفت: تو همانی که می خواستی خواهرم اسماء را بی پسر کنی. گفت: اگر نه این بود که به سه جهت از آن کار روی گردان بودم تو را از او آسوده می کردم. و اشتر پس از درود فرستادن به پیامبر (ص) این دو بیت را خواند «۲»:

«ای عایشه اگر نه این بود که از سه جهت ملاحظه می کردم، اکنون پسر خواهرت [عبد الله بن زبیر] را مرده یافته بودی. صبحگاهی که نیزه ها او را فرو گرفته بود و با صدایی ضعیف می گفت من و مالک را با هم بکشید. «۳» عایشه سوار شد و گفت: اکنون که پیروز شده اید، افتخار می کنید و فرمان خداوند قطعی و استوار است.

امیر المؤمنین علی (ع)، محمد بن ابی بکر را صدا کرد و فرمود: از عایشه پیرس آیا تیر و نیزه ای به او اصابت نکرده است؟ محمد از او پرسید. گفت: فقط تیری پوست سرم را اندک خراشی داده است و از دیگر جهات به سلامت و خدا میان من و شما خواهد بود. محمد گفت: آری، خداوند روز رستاخیز بر تو حکم خواهد کرد در آنچه که میان خود و امیر المؤمنین کردی. بر او خروج کردی و مردم را به جنگ با او شو راندی و احکام کتاب خدا را پشت سر خود انداختی. گفت:

(۱) بخشی از آیه ۸۱ سوره هفدهم (بنی اسرائیل - اسری). م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد گفتگوها و اختلاف در موارد آن، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۶۳. م

(۳) برای اطلاع بیشتر از این ابیات، رجوع کنید به اربلی، کشف الغمه، چاپ قم، ۱۳۸۱ ه ق؛ ج ۱، ص ۲۴۳. م

ای محمد دست از ما بدار و به سالار خود بگو از من نگهداری کند. و هودج او از تیر زیادی که به آن خورده بود چون خاریشت می نمود. محمد بن ابی بکر می گوید به حضور امیر المؤمنین برگشتم و از گفتگوی خود با عایشه و آنچه گذشته بود آگاهی کردم. فرمود: به هر حال او زن است و فکر و اندیشه زنان ضعیف است. خودت عهده دار کارهای او باش و او را فعلا به خانه عبد الله بن خلف ببر تا درباره کارش بنگریم. من او را آنجا بردم و در همان حال زبانش یک لحظه از دشنام دادن به من و علی (ع) و آمرزشخواهی و رحمت بر کشتگان سپاه خودش آرام نمی گرفت.

همچنین واقعی از هشام بن سعد، از عباس بن عبد الله بن معبد، از معاذ بن - عبد الله تمیمی نقل می کند که می گفته است: هنگامی که با عایشه به بصره آمدیم و همان جا مقیم شدیم و مردم را برای قیام و یاری دادن خود دعوت کردیم، برخی از مردم دعوت ما را پذیرفتند و برخی هم نپذیرفتند و ما بر شرایط خود بودیم که - می گفتیم نباید هرگز با علی (ع) جنگ کنیم. تا آنکه گفته شد علی (ع) به بصره رسیده است و من نفهمیدم چگونه شد که ناگهان جنگ در گرفت. نخست نوجوانان و کودکان آن را برافروختند و بردگان آن را دامن زدند و ناگاه دیدم شتر [عایشه] هم به حرکت در آمد و همه لشکریان ما روی به جنگ آوردند. ناچار لشکر علی هم به جنبش در آمد ولی لشکریان ما پیشدستی کردند و نخست تیر انداختند و فریاد برآوردند و هیاهوی بسیار کردند و خود شنیدم که عایشه می گفت: این آغاز سستی است. و علی (ع) و یارانش پایدار ایستاده بودند. آنگاه علی (ع) یاران خود را مرتب کرد و رایات را در جای خود قرار داد و رایت بزرگ را که رایتی سپید و پهنای آن به اندازه طول یک نیزه بود - به پسرش محمد داد و میمنه و میسر و قلب لشکرش، همگی حمله آوردند و شنیدم که علی می گفت: ای محمد! پرچم را پیش ببر و میان قلب سپاه باش و اگر بر تو پیشی گرفتند و حمله کردند، یاران دیگر از پشت سر به تو خواهند پیوست. سپس شنیدم علی (ع) به محمد می گوید همه یارانت جلو افتادند و پیش روی تو هستند، تو هم پیشروی کن، جلو برو، جلو. و علی (ع) در حالی که رایت میان شانه هایش بود و شمشیر برهنه در دست داشت پیشروی می کرد، ضربتی به مردی زد که استخوان زند دستش آشکار شد و علی (ع) خود را کنار شتر رساند و مردم ما از هر سو کنار شتر جمع شده و او را احاطه کردند و گروهی هم خود را زیر بندهای شکم شتر و طنابهای هودج انداخته بودند و به خدا سوگند خودم شنیدم که

ص:223

علی (ع) به محمد بن ابی بکر فرمان داد بندها و ریسمانهای هودج را قطع کند و او چنان کرد و خود دیدم که علی ده تن از کسانی را که لگام شتر را در دست گرفته بودند کشت و هر بار شمشیر خود را با جامه اش پاک می کرد. پس از آن هم که ما همچون گوسپندان در دست ایشان اسیر شدیم، ما را پیش انداختند و بردند؛ بعد هم همگی برگشتیم و شروع به سرزنش خویش کردیم و پشیمان شدیم.

همچنین واقعی از محمد بن عبد الله بن عبید بن عکرمه بن خالد نقل می کند که عبد الرحمن بن حارث بن هشام می گفته است: من و اسود بن ابی البختری و عبد الله بن زبیر در بصره با یکدیگر پیمان بستیم و قرار گذاشتیم که اگر جنگ درگرفت و با علی (ع) و یارانش رویاروی شدیم تا پای جان و مرگ بایستیم تا علی را بکشیم. در آغاز جنگ صفهای لشکر علی مرتب بود و از جای خود تکان نمی خوردند، ولی پس از مدتی صفهای آنان به چپ و راست حمله کردند. عبد الرحمن می گوید: در آن هنگام من کنار عبد الله بن زبیر و اسود بودم، گفتم چه تصمیمی دارید؟ گفتند: ما بر تصمیم خود پایداریم. در این هنگام میسر سپاه علی بر میمنه سپاه ما حمله کرد و آنان را منهزم کردند و میمنه سپاه علی (ع) بر میسر ما حمله کرد و آن را از هم پاشید. ناگهان علی را دیدم که پشت سر پسرش محمد حرکت می کند و محمد پیشاپیش او رایت سپاه بزرگی را بر دوش می کشید و علی شمشیرش را کشیده بود.

مردی از بنی ضبه با او روبرو شد، او را و یکی دیگر پس از او را کشت و آهنگ ما کرد و کنار اسود و عبد الله ایستاد. هر یک از آن دو به دیگری پناه بردند و اسود می گفت: آیا گریز گاهی هست؟ ابن زبیر پیش آمد و لگام شتر عایشه را به دست گرفت و او آخرین کسی بود که آن را در دست گرفت. من به علی می نگریستم که کنار شتر رسیده بود و شمشیرش را که از آن خون می چکید بر دوش نهاده بود و به محمد بن - ابی بکر فریاد می زد که بندهای زیر شکم شتر

را قطع کن! و این شکست بود؛ پس ما هیچ چیز را چون پیوستن به شهر بزرگتر [بصره] ندیدیم و هنگامی که شکست خوردیم از ترس لشکریان علی بیرون آمدیم و همچنان بیم آن داشتیم که به تعقیب ما برآیند، تا اینکه چند منزل پیمودیم.

از ابن زبیر روایت شده که می گفته است: روز جنگ بصره عایشه بر شتر نری که نامش عسکر بود سوار شد و بر هودج او روپوشهای استوار و زره‌هایی کشیده بودند که مبادا تیری عبور کند و به عایشه اصابت کند. علی (ع) هم به سوی

ص: 224

ایشان آمد و چون رویاروی و درگیر شدند، جنگی سخت کردند. هفتاد تن از مردان قریش در آن روز لگام شتر عایشه را در دست گرفتند و همه کشته شدند.

راوی دیگری می گوید، مروان بن حکم و عبد الله بن زبیر هم زخمی شدند و چون آن گروه از قریش کشته شدند، گروه بسیاری از مردان بنی ضبه لگام شتر را به دست گرفتند و کشته شدند و هیچ کس لگام شتر عایشه را به دست نگرفت مگر اینکه کشته شد، آن چنان که شتر در خون کشتگان غرقه شد. در این هنگام مح مد بن - ابی بکر پیش رفت و بندهای زیر شکم شتر [بندهای هودج] را قطع کرد و هودج را همراه تنی چند از یاران خویش برداشت و به یکی از خانه‌های بصره برد و زبیر هم پشت به جنگ کرد و گریخت. ابن جرموز خود را به او رساند و او را کشت.

و چون مروان چنان دید، به طلحه نگرست که می خواست بگریزد. با خود گفت به خدا سوگند نباید خونخواهی عثمان را در این مورد از دست بدهم و تیری به او زد که سیاهرگ بزرگ پای طلحه را قطع کرد و از شدت خونریزی در افتاد و او را آنجا بردند و استرجاع می کرد و می گفت: به خدا سوگند تا آنجا که میدانم تیری بر من نیامد مگر از لشکرگاه خودمان. به خدا سوگند که ندیدم هیچ پیر مردی چنین تباه شود و چیزی نگذشت که در گذشت. «۱» و اقدی همچنین از موسی بن عبد الله، از حسین بن عطیه، از پدرش نقل می کند که می گفته است: در جنگ جمل همراه امیر المؤمنین علی (ع) بودم، شتر عایشه را دیدم که هودج بر آن بود و بر هودج صفحات آهنی و زره نصب کرده بودند. پس از آن چندان تیر و پیکان بر آن دیدم که بسیار تعجب آور بود و چون آن شتر را پی کردند، چنان فریادی کشید که هرگز صدایی مانند آن شنیده نشده بود و یاران علی (ع) به یکدیگر می گفتند بر شما باد پی کردن شتر و آن را پی کردند و همان دم بر زمین افتاد.

یزید از ابی زیاد، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می کند که می گفته است: روز جنگ جمل از بس بر هودج تیر و پیکان نشست بود، چون خارپشت بنظر می رسید.

ابن ابی میره از علقمه بن ابی علقمه، از پدرش روایت می کند که می گفته است:

(۱) ابن اثیر در کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۹۶ و تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۵، آورده اند: طلحه در یکی از خانه‌های ویران محله بنی سعد مرد و در آن دفن شد.

برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۲۴۳ و نویری، نهایه الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۵۹. م

ص: 225

هودج را از چوبهای کلفت ساختیم و بر آن صفحات آهنی نصب کردیم؛ بالای آن هم سپرهای آهنی قرار دادیم و روی آن پارچه خز سبز رنگی انداختیم و بالای آن روکش چرمی سرخ کشیدیم و برای عایشه دو سوراخ در آن هودج به اندازه چشم قرار دادیم و با این وجود سودی نداشت و در قبال آن قوم از این هودج کاری ساخته نبود.

واقعی از قول برخی از رجال عثمانی خود، از قول خود عایشه، چگونگی جنگ جمل و شکست و گریز آنان را نقل کرده و شرح داده است. از جمله روایاتی که آورده، روایت زیر است که می گوید: محمد بن حمید، از حمیده دختر ابن رفاعه، از مادرش کبشه دختر کعب نقل می کند که می گفته است: پدرم برای عثمان بسیار اندوهگین شد و سخت بر او می گریست و تنها چیزی که مانع خروج او از مدینه بود کور شدنش از شدت گریستن بود و او با علی بیعت نکرد و چون نسبت به او خشم و کینه داشت هیچ گاه به خلافت او اقرار نکرد.

پس از اینکه علی (ع) از مدینه بیرون رفت و عایشه از بصره برگشت، پدرم بر در خانه عایشه رفت و سلام داد و وارد خانه شد و میان او و عایشه پرده ای آویخته بود. عایشه اندکی از جریان بصره را به او گفت و از تشریح آن برای او خودداری کرد. کبشه می گوید بعد از ظهر به عایشه پیام دادیم و اجازه خواستیم به خانه اش برویم. اجازه داد و من همراه تنی چند از بانوان انصار به خانه اش رفتیم و او داستان قیام و خروج خود را برای ما نقل کرد و گفت هرگز گمان نمی کرده است که کار به اینجا کشیده شود. و سپس گفت برای من هودجی ساختند که در آن بنشینم و من زره پوشیدم و در آن نشستم و سپس در آن [هودج] میان مردم بیخاستم و ایشان را به صلح و عمل به احکام قرآن و سنت فرا خواندم، ولی هیچ کس حتی به یک کلمه از سخنان من گوش نداد و آنان که آمده بودند در جنگ شتاب کردند و از سوی ما تیراندازی کردند تا آنجا که از یاران علی (ع) یکی دو مرد کشته شدند و آنگاه جنگ دامنه پیدا کرد و مردم به یکدیگر حمله کردند و لشکر علی (ع) همتی جز کشتن شتر من نداشتند. چند تیر هم بر هودج من آمد و مرا زخمی کرد. کبشه می گوید عایشه ساعد خود را بیرون آورد و به ما نشان داد که نشانه زخمی بر آن بود و گریست و ما را هم به گریه واداشت.

عایشه گفت: هر مردی که لگام شتر مرا گرفت کشته شد. سرانجام پسر خواهرم عبد الله بن زبیر لگام را گرفت؛ من بر سر او فریاد کشیدم و گفتم تو را به حق خویشاوندی

ص: 226

سوگند می دهم از من فاصله بگیر. گفت مادر جان! موضوع مرگ است. آدمی در حالی که از یاران خود بی نیاز است و با نیت خیر کشته می شود بهتر از آن است که نیت خیر را از دست بدهد و اسیر شود. من فریاد کشیدم که ای وای اسماء بی پسر شد! عبد الله بن زبیر گفت: مادر جان سکوت کن، می بینی که چه پیش آمده است؛ و من خویشتن داری و سکوت کردم. همراه ما گروهی از جوانان کم سن و سال قریش بودند که از فنون جنگ آگاهی نداشتند و در جنگها شرکت نکرده

بودند؛ آنان همگی چون گوسپندان و شتران پروار برای آن قوم بودند و همه را کشتند. من در چنین حالی بودم و مردم هم بیشتر اطراف شتر من بودند. ساعتی سکوت برقرار شد. با خود گفتم آیا این سکوت مایه خیر است یا شر؟ و آیا جنگ آرام گرفته است؟ ناگاه متوجه شدم و دیدم علی بن ابی طالب خودش به جنگ مشغول است و شنیدم فریاد می‌کشد شتر را از پای درآورید. با خود گفتم به خدا سوگند می‌خواهند مرا بکشند. در همین حال علی بن ابی طالب همراه برادرم محمد بن ابی بکر و معاذ بن عبد الله تمیمی و عمار بن - یاسر پیش آمدند، بندهای هودج را بریدند و آن را برداشتند و روی دستهای خود حمل کردند و همه کسانی که با ما بودند گریختند و هیچ خبری از آنان نداشتیم. منادی علی (ع) در همین حال فریاد می‌کشید نباید هیچ کس را که گریخته و پشت به جنگ کرده است، تعقیب کرد و نباید هیچ مجروحی را کشت و هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است. مردم جان گرفتند و نفس راحتی کشیدند و از دوییدن آرم کردند و بطور معمولی راه می‌رفتند. مرا هم به خانه عبد الله بن خلف خزاعی بردند. «۱» آنجا خانه مردی بود که خودش در جنگ کشته شده بود و خانواده اش در سوک او بودند. همه کسانی هم که با علی دشمنی کرده و آتش جنگ را برافروخته بودند و از او می‌ترسیدند با من به آن خانه پناه آوردند. خواهرزاده‌ام، عبد الله بن زبیر را در حالی که مجروح شده بود از میدان جنگ بیرون برده بودند. و من در چنین حالی پرسیدم: ابو محمد طلحه چه کرد؟ کسی گفت: کشته شد. گفتم: ابو سلیمان چه کرد؟

گفتند: کشته شد. در آن ساعت چشمانم خشک شده بود و از اندوه فراوان استرجاع می‌کردم [انا لله و انا الیه راجعون می‌گفتم] و ندامت خود را آشکار می‌ساختم.

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد و درشت سخن گفتن صفیه همسر عبد الله با امیر المؤمنین و تحمل آن حضرت رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۲ م

ص: ۲۲۷

سپس که نام کشته‌شدگان را می‌بردند بر آنان می‌گریستم. ما در چنین حالی بودیم و من از عبد الله بن زبیر پرسیدم، گفته شد او کشته شده است و این موضوع چنان بر غم و اندوه من افزود که نزدیک بود قلبم شکافته شود. به خدا سوگند سه شبانه‌روز، نه آبی آشامیدم و نه چیزی خوردم و من در خانه کسانی بودم که از پذیرایی من کوتاهی نمی‌کردند و در خانه آنان نان فراوان بود و می‌خواستم گرسنگی خود را با خوردن چیزی تسکین دهم ولی نمی‌توانستم. و به خدا پناه می‌بریم از فتنه.

من خود، مردم را بر عثمان شوراندم تا کار چنان شد و چون کشته شد پشیمان شدم و دانستم که مسلمانان هرگز کسی چون او پیدا نخواهند کرد که از همگان بردبارتر و عابدتر و به هنگام گرفتاری بخشنده تر و نسبت به پیوند خویشاوندی مراقبتر بود.

کبشه دختر کعب می‌گوید: چون پیش پدرم برگشتم گفت عایشه برای شما چه گفت؟ و چون برای او گفتم، گفت: خدا عایشه را و امیر المؤمنین عثمان را رحمت کند که به خدا سوگند عایشه دشمنترین و سخت گیرترین مردم بر عثمان بود ولی از آن کار سخت پشیمان شد و توبه کرد و خواست انتقام خون او را بگیرد ولی کار بر خلاف آنچه می‌خواست شد.

خدای همه‌شان را رحمت کند! پدرم، سپس افزود خداوند عمر بن خطاب را رحمت کند که به خدا سوگند همه این کارها را پیشاپیش می‌دید و روزی گفت اگر اختلافی بروز کند میان خودتان بروز خواهد کرد و اگر میان شما اختلاف افتد آنچه که خوش ندارید بر سر شما خواهد آمد.

واقعی از محمد بن نجار از عایشه دختر سعد «۱» نقل می‌کند که می‌گفته است:

پدرم بیمار شد. مروان بن حکم برای عیادت او آمد. سخن از عایشه به میان آمد، مروان گفت: ای ابو اسحاق! من در کارهایی حضور داشتم؛ در جنگی که در خانه عثمان صورت گرفت از عایشه کناره گرفتم و جنگ کردم و زخمی بر زمین افتادم. پس از آن هم در جنگ جمل حاضر بودم و می‌دیدم که عایشه چگونه در هودج خود نشسته است و بر آن هودج زره افکنده بودند و مردم شکست خوردند و گریختند و هیچ کس لگام شتر را به دست نگرفت مگر اینکه کشته شد. پدرم در حالی که می‌گریست، پرسید:

آیا عمار هم در آن معرکه بود؟ مروان گفت: آری به خدا سوگند، و پدرم باز گریست.

مروان به سخن خود این چنین ادامه داد که من در جنگ جمل زخمی شدم و مرا از

(۱) منظور عایشه دختر سعد بن ابی وقاص است، و برای اطلاع از احوال او، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۸، ص ۳۴۲ م

ص: ۲۲۸

میدان بیرون بردند و در هیچ جنگی ندیده ام که مردم به سرعت آن جنگ شکست بخورند و پراکنده شوند. پدرم گفت: من دوست نداشته و نمی‌داشتم که در جنگ خانه عثمان و جنگ جمل چه به عنوان امرکننده و چه به عنوان نهی کننده شرکت می‌داشتم. و چون مروان از خانه بیرون رفت، پدرم همچنان می‌گریست و می‌گفت ای کاش می‌دانستم عمار و یارانش و نظایر او از دوستان ما چه بر سرشان آمده است؛ آیا خداوند آنان را به سرای دیگر برده و در بهشت خود جا داده است؟ ابن ابی سبره از قول مادرش نقل می‌کند که می‌گفته است از عایشه شنیدم که می‌گفت: در جنگ جمل با آنکه بر هودج من صفحات آهنی نصب کرده بودند تیر از لابلای آن به من که در هودج بودم می‌رسید و این در نظر من مهم نبود؛ فکر می‌کردم که ما با عثمان چه کردیم، مردم را چنان بر او شوراندیم که او را کشتیم و گمراهان را به جانس انداختیم و از تفرقه میان مسلمانان به خدا پناه می‌بریم.

منصور بن ابی الاسود، از مسلم اعور، از حبه عرنی «۱» نقل می‌کند که می‌گفته است: به خدا سوگند گویی من هم اکنون آن مردی را که به شتر عایشه ضربت زد می‌بینم؛ شمشیر را به پاشنه شتر زد و شتر به پهلو خوابید و گویی هم اکنون صدای نعره آن شتر را می‌شنوم و هرگز نعره‌ای آن چنان نشنیده‌ام و چون شتری شد و بندهای هودج را بریدند آن را از پشت شتر برداشتند و مردم بصره از هر سوی رو به گریز نهادند و پراکنده شدند. عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر پس از آنکه بندها و تنگها را بریدند، هودج را برداشتند و بر زمین نهادند. علی (ع) آمد و کنار هودج ایستاد و عایشه همچنان در آن بود. علی (ع) با ته نیزه به هودج زد و گفت: ای حمیراء! آیا پیامبر (ص) به تو فرمان داده بودند که این راه را

بیمایی؟ و عمار بن یاسر بانگ برداشته بود که هیچ زخمی را مکشید و هیچ گریخته و پشت به جنگ کرده را تعقیب مکیند. و خود دیدم که ابان و سعید، پسران عثمان بن عفان را به حضور علی آوردند و چون برابر امیر المؤمنین ایستادند یکی از حاضران گفت: ای امیر المؤمنین این دو را بکش. فرمود: چه بد سخنی می گویند، من که همه مردم را امان داده‌ام این دو را بکشم؟ سپس به آن دو رو کرد و فرمود: از گمراهی خود بازگردید و هرکجا می خواهید

(۱) حبه عنری کوفی (در گذشته ۶۷ ه ق) از راویان قرن اول هجری است. رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۴۵۰ و قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۲، ص ۷۷ م

ص: 229

بروید و اگر دوست داشته باشید می توانید پیش من بمانید و پاس خویشاوندی و پیوستگی رحم شما را خواهم داشت. آن دو گفتند: ای امیر المؤمنین! ما با تو بیعت می کنیم، و بیعت کردند و بیگشتند.

کشته شدن طلحه بن عبد الله

اسماعیل بن عبد الملك، از یحیی بن شبل، از جعفر بن محمد، از محمد بن علی (ع) نقل می کند که امام زین العابدین (ع) فرموده است که مروان بن حکم به من گفت: چون روز جنگ جمل دیدم مردم پراکنده شدند، گفتم: به خدا سوگند اکنون باید انعام خون خود [عثمان] را بگیرم و بر او پیروز شوم و تیری به طلحه زدم که به شاهرگ پایش خورد و شروع به خونریزی کرد. تیری دیگر هم به او زدم. او را برگرفتند و زیر درختی بردند و از او چندان خون رفت که مرد.

ابن سلیمان از ابن خیشه نقل می کند که روزی عبد الملك بن م روان ضمن گفتگو درباره عثمان و طلحه گفت اگر پدرم طلحه را نمی کشت تا به امروز زخم و داغ عثمان بر دل من باقی می ماند. همچنین عبد الملك «۱» می گفته است از پدرم مروان شنیدم که می گفت: روز جنگ جمل به طلحه نگرستم، زره و مغفر داشت و چیزی جز دو چشم او را بیرون از زره ندیدم. گفتم چگونه ممکن است بر او دست یابم؟ چشمم به شکافی در پایین زرهش افتاد تیری به او زدم که به شاهرگ پایش خورد و آن را قطع کرد و دیدم یکی از بردگانش او را بر پشت خویش حمل می کند و از معرکه بیرون می برد و چیزی نگذشت که مرد.

عبد الحمید بن عمران از ابن کعب قرظی از رواح بن حارث از عمیر نقل می کند که می گفته است: چون طلحه را در بصره دیدم گفتم ای ابو محمد! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ مگر تو با علی (ع) در مدینه با اختیار و بدون هیچ اجباری بیعت نکردی؟ گفت: دست از من بردار، به خدا سوگند با او بیعت نکردم مگر اینکه شمشیر بالای سرم بود. و روز جنگ جمل چون مردم رویاروی شدند، تیر ناشناخته ای به طلحه رسید و رگ پایش را برید و آن را قطع کرد و چندان خون از او رفت که درگذشت.

(۱) عبد الملك بن مروان پس از پدرش مروان به حکومت رسید و از سال ۶۵ تا ۸۶ هجری حاکم بود. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به مسعودی، التنبيه و الاشراف؛ ص ۲۷۰ م

ابو سهل از حسن بصری نقل می کند که می گفته است چون به طلحه تیر خورد، سوار بر استری شد و به غلام خود گفت جایی پیدا کن که من وارد شوم. غلام گفت:

نمی دانم تو را کجا ببرم؟ طلحه گفت: هرگز چون امروز ندیده ام که خون پیرمرد محترمی چون من این چنین تباه شود. حسن بصری می گفته است، آری فرمان خداوند قضای محتوم است.

در روایت علی بن زید بن جذعان «۱» چنین آمده است که چون به طلحه خبر رسید زبیر از معرکه دور شده است به جستجوی او برآمد و جنگ در گرفته بود و آنان از بازگشت زبیر آگاه نبودند. در این هنگام مروان بن حکم از کنار طلحه گذشت و چون او را دید [با خود] گفت، به خدا سوگند که پس از امروز نمی توانم انتقام خون عثمان را بگیرم و حال آنکه هم اکنون قاتل او میان سینه ها و کفلهای شتران است و تیری به طلحه زد و او را کشت.

و در روایت سفیان بن عیینه «۲» از ابو موسی، از حسن بن ابو الحسن چنین آمده است که می گفته است: طلحه بن عبد الله از روستاهایی که عثمان بن عفان در آنجا اختیار او گذاشته بود هزینه خویش را فراهم می ساخت و چنان بود که هنگام برداشت محصول آن روستاها هزار سوار شب آنجا می خوابیدند و بار می کردند و می رفتند و حق این نعمت عثمان را نشناخت و در ریختن خونسش کوشش کرد. و چون روز جنگ جمل فرا رسید، زرهی بر تن کرد که تمام اعضای او را از خوردن تیر محفوظ بدارد؛ در عین حال تیری به او خورد، و فرمان خداوند مقدر است، و خود، او را دیدم که چون تیر خورد، می گفت: تا امروز ندیده ام که خون پیرمردی چنین تباه گردد که خون من تباه شد. حسن می گفته است: پیش از این در رکاب پیامبر (ص) جنگ کرده و دست خویش را سپر بالای آن حضرت قرار داده بود، ولی افسوس که خود، کار خویشتن را تباه ساخت و به خدا سوگند من قبر او را دیدم که جایگاه شقاوت و بدبختی بود و کنار آن می نشستند و قضای حاجت می کردند و عجیبتر از این قوم ندیده ام.

(۱) از راویان بزرگ قرن اول و دوم هجری است. ترمذی او را صدوق و مورد اعتماد دانسته است. مرگش در سال ۱۳۱ ه ق بوده است، رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل شماره ۵۸۴۴. م

(۲) سفیان بن عیینه هلالی (درگذشته ۱۹۸ ه ق) از راویان مورد اعتماد قرن دوم هجری است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ ذیل شماره ۳۳۲۷ و قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۳، ص ۱۳۳. م

اما زیبر چنان شد که به یکی از قبایل پناه برد و گفت مرا پناه دهید و حال آنکه پیش از آن همواره خود پناه دهنده بود و کس را یارای آن نبود که بخواهد او را پناه دهد. حسن می‌گوید: زیبر از چه چیز می‌ترسید؟ که به خدا سوگند از کسی جز پسر خودش نمی‌باید می‌ترسید و سرانجام هم این جرموز با تنی چند از سست دینان او را تعقیب کردند و به خدا سوگند کسی چون او ندیدم که خونس این چنین تباه شود. گور او (در وادی السباع) جای آمد و شد روباهان است. «۱» چگونه بود که این دو تن خروج و قیام کردند و به آنچه می‌خواستند نرسیدند و به گذشته خویش هم بازنگشتند؟ و این بدبختی که برای آن دو مقدر شده بود بر من گران آمد.

قیس بن ابی حازم می‌گوید: تیری به زانوی طلحه خورد و خون از آن بیرون می‌زد و چون دهانه زخم را می‌بستند زانویش آماس می‌کرد؛ گفت رهایش کنید این تیری است که خداوند آن را فرستاده است، و همچنان خونریزی کرد تا درگذشت و او را کنار رود فرات دفن کردند. کسی در خواب طلحه را دید که می‌گوید، مرا از این غرقاب نجات دهید که در رنج بسیارم، و آن مرد سه بار این خواب را دید. گورش را شکافتند و دیدند تمام گورش چون کنا ره جوی و آبراهه مرطوب است. او را از آن گور بیرون آوردند آن بخش از چهره و ریشش که بر روی خاک قرار داشت پوسیده بود و خاک آن را خورده بود. خانه‌ای از خانه‌های خاندان بکر را به ده هزار درهم خریدند و آنجا به خاکش سپردند.

اینها که گفتیم مختصری از اخبار صحیحی است که درباره چگونگی کشته شدن طلحه، از طریق عامه نقل شده است و اسنادش مورد اتفاق است و دلالت بر آن دارد که طلحه در حال اصرار بر جنگ و بدون اظهار پشیمانی کشته شده است و موافق مذهب حشویه است و مخالف مذهب معتزله، و شاهدی بر بطلان ادعای آنان

(۱) ابن کثیر در البدایة و النهایه؛ ج ۱۱، ص ۳۱۹، گفته است: مردم بصره در ماه محرم گوری پیدا کردند و در آن جسد تازه مردی را دیدند که با جامه و شمشیر دفن شده است.

پنداشتند زیبر بن عوام است، او را بیرون آوردند و کفن کردند و مسجدی کنار گورش ساختند و اوقاف بسیار بر آن وقف کردند، و برای آن خدمتکاران و افراد موظف برای فرش و چراغ گماشتند.

ولی بنا بر نقل طبری در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۹، ابن جرموز اسب و سلاح و انگشتر او را برداشته و ظاهراً نمی‌تواند آن گوری که در وادی السباع با آن مشخصات پیدا شده است گور زیبر باشد.

ص: ۲۳۲

نسبت به توبه طلحه می‌باشد.

کشته شدن زیبر بن عوام

مفضل بن فضاله از سوید بن هادی، از محمد بن ابراهیم نقل می کند که می گفته است. زبیر بن عوام در حالی که سوار بر اسب خود- به نام ذو الجمار- بود، گریخت و به منطقه سفوان «۱» رسید. آنجا به عبد الله بن سعید مجاشعی و ابن مطرح سعدی برخورد، آن دو به او گفتند ای حواری رسول خدا! تو در پناه ما خواهی بود «۲» و هیچ کس به تو دسترسی پیدا نخواهد کرد. زبیر همراه آن دو حرکت کرد و در همان حال که با آن دو می رفت، مردی خود را به احنف بن قیس رساند و گفت می خواهم رازی را به تو بگویم. احنف گفت: جلو بیا و آن مرد نزدیک آمد و گفت زبیر گریخته است و من خودم او را دیدم که همراه مردی از خاندان مجاشع و مردی از خاندان منقر می رفت و گمان می کنم می خواهد خود را به مدینه برساند. احنف صدای خود را بلند کرد و گفت چه کنم؟ زبیر میان مسلمانان فتنه را برپا کرد و همین که شروع به کشتن یکدیگر کردند حالا او می خواهد خود را سلامت به مدینه رساند! ابن جرموز این سخن را شنید و همراه مرد دیگری بنام فضاله بن مجالس از جای برخاست. آن دو دانستند که احنف از این روی صدای خود را بلند کرد که خوش نمی دارد زبیر جان سالم بدر برد و ترجیح می دهد که کشته شود و هر دو به تعقیب زبیر پرداختند.

همین که همراهان زبیر آن دو را دیدند، به زبیر گفتند این ابن جرموز است و ما از او بر تو می ترسیم. زبیر گفت: مترسید من خود ابن جرموز را مواظب و شر او را از شما کفایت می کنم و شما دو نفر مواظب فضاله باشید و شر او را کفایت کنید.

در همین هنگام ابن جرموز به زبیر حمله کرد و زبیر هم به سوی او حمله آورد. ابن جرموز گفت: ای فضاله! مرا یاری کن وگرنه زبیر مرا خواهد کشت. فضاله به یاری او شتافت و ابن جرموز زبیر را کشت و سرش را جدا کرد و ابتدا پیش احنف بن قیس و سپس به لشکرگاه امیر المؤمنین علی (ع) آورد. لشکریان همین که او را دیدند، چون

(۱) سفوان در یک میلی بصره و از مناطق پرآب و درخت است. رجوع کنید به یاقوت- حموی، معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۹۰ م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد اینکه زبیر را حواری پیامبر می دانسته اند، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، ص ۷۳، که فصلی خاص در این باره آورده است. م

ص: 233

نمی شناختند پرسیدند تو کیستی؟ گفت: فرستاده احنف بن قیس هستم. برخی می گفتند آفرین بر تو و بر کسری که از نزد او آمده ای، خوش آمدی! و برخی می گفتند، بر تو و کسی که از نزد او آمدی آفرین و خوشامد مباد. ابن جرموز خود را کنار خیمه امیر المؤمنین رساند. مردی تنومند که زره بر تن داشت بیرون آمد؛ اشتر نخعی بود، از ابن جرموز پرسید تو کیستی؟ گفت: فرستاده احنف بن قیس. اشتر گفت: بر جای خود باش تا برای تو اجازه بگیرم. اجازه گرفت، ابن جرموز وارد خیمه علی (ع) شد. علی (ع) نشسته و تکیه داده بود و برابرش سپری بود که بر آن چند گرده نان جوین نهاده بودند. ابن جرموز سلام داد و از سوی احنف پیروزی امیر المؤمنین را شادباش گفت و افزود که من فرستاده اویم و زبیر را کشتم و این سر و شمشیر اوست، و آنها را برابر علی (ع) نهاد. امیر المؤمنین (ع) پرسید موضوع چگونه بوده است و ابن جرموز چگونه او را کشته است؟ و او چگونه آن را نقل کرد. سپس علی (ع) فرمود، شمشیرش را به من بده و

چون شمشیر را در دست گرفت آن را از نیام بیرون کشید و گفت : آری شمشیری است که آن را می شناسم و به خدا سوگند مکرر با همین شمشیر در التزام رکاب پیامبر (ص) جنگ کرده است ولی چه می توان کرد از مرگ و سرانجام نکوهیده و کشته شدنهای ناپسند.

در روایت منصور بن ابی الاسود از عطاء بن سائ ب، از ابو البختری چنین آمده است که چون احنف بن قیس سر و شمشیر زبیر را پیش امیر المؤمنین فرستاد و فرستاده اش آمد و پیروزی را شادباش گفت، امیر المؤمنین این آیه را تلاوت فرمود:

«منافقان آن کسانی هستند که نگران و مراقب حال شمایند که چون برای شما فتح و پیروزی ا ز جانب خدا برسد می گویند ما با شما بودیم.» «۱» در روایت دیگری که زید بن فراس از غزال بن مالک نقل می کند، چنین آمده است که چون زبیر کشته شد و سرش را پیش امیر المؤمنین آوردند فرمود به خدا سوگند اگر حاطب بن ابی بلتعنه چنان نمی کرد «۲» هرگز طلحه و زبیر این چنین گستاخ نمی شدند که با من جنگ کنند. زبیر از طلحه به من نزدیکتر بود و همواره در شمار

(۱) بخشی از آیه ۱۴۱ سوره چهارم (نساء) می باشد و ظاهراً تعریض به شیوه احنف است. م

(۲) برای اطلاع از عمل حاطب و نامه نوشتن او به قریش و فاش کردن اسرار نظامی، در منابع کهن تاریخ اسلام، رجوع کنید به واقدی، المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۶۱۰، و در کتب رجال، رجوع کنید به ابن حجر، الاصابه؛ شماره ۱۵۳۸. م

ص: 234

خاندان ما بود تا آنکه پسرش به سن بلوغ رسید و میان ما فاصله انداخت.

در روایت عبد الله بن جبیر از ابن ابی عون چنین آمده است که مروان بن حکم می گفته است: روز جنگ جمل گفتم به خدا سوگند باید امروز انتقام خون عثمان را بگیرم و تیری به طلحه زدم که شاهرگ پایش را قطع کردم و چون آن را می بستند خون جمع می شد و آن را به سختی به درد می آورد؛ طلحه به غلام خود گفت : رهاش کن! تیری است که خداوند برای من فرستاده است . سپس به او گفت برای من جایی پیدا کن که بروم و کناره بگیرم، و جایی پیدا نشد، سرانجام عبد الله معمر او را به خانه زن عربی رساند و بیرون آمد و اندکی بعد که آنجا برگشت، طلحه مرده بود.

زبیر هم گریخت و خواست خود را به مدینه برساند ولی چون به وادی السباع رسید، احنف بن قیس با صدای بلند گفت من درباره زبیر چه کار کنم؟ میان دو گروه از مردم را چنان آشفته کرد که شروع به کشتن یکدیگر کردند؛ اکنون هم می خواهد به خانه خود و پیش همسرش برگردد. ابن جرموز که این سخن را شنید به تعقیب زبیر پرداخت. مردی از قبیله مجاشع هم با ابن جرموز همراه شد و چون به زبیر رسیدند زبیر از آن دو ترسید و خود را کنار کشید . آن دو گفتند ای حواری رسول خدا تو در پناه ما خواهی بود و هیچ کس به تو دسترسی پیدا نخواهد کرد . ابن جرموز همراه زبیر رو به راه نهاد و گاه عقب می کشید و گاه زبیر از او فاصله می گرفت؛ ابن جرموز در این میان به زبیر گفت : زرعت را بیرون

بیایور و بر روی اسب بگذار که سنگین است و تو را به زحمت می دارد. زیر آن را از تن خود بیرون آورد. عمرو بن مجاشع هم گاه عقب می ماند و به عمد خود را عقب می کشید و زیر او را صدا می زد و او خود را به وی می رساند و زیر همچنان سوار بر اسب می رفت و عمرو همچنان گاه خود را عقب می کشید و زیر اطمینان پیدا کرده بود و عقب ماندن او را چیزی غیر عادی نمی دانست. ناگاه حمله کرد و از پشت سر چنان نیزه ای میان شانه های زیر زد که پیکان آن از سینه او بیرون آمد و از اسب در افتاد. او هم پیاده شد و سر زیر را برید و پیش احنف آورد و او آن را نزد امیر المؤمنین فرستاد. و چون علی (ع) سر و شمشیر زیر را دید، نخست فرمود شمشیر را به من بده، آن را دادند، از نیام بیرون کشید و فرمود: این شمشیری است که مدتهای طولانی با آن در التزام پیامبر (ص) جنگ کرده است ولی ای وای از مرگ همراه با سرانجام نکوهیده و کشته شدنهای

ص: 235

ناپسند. «۱» سپس به سر زیر نگریست و فرمود تو را افتخار همنشینی با پیامبر (ص) بود و به ایشان نزدیک بودی ولی افسوس که شیطان به بینی تو درآمد و تو را به چنین روز و جایگاهی درافکند.

امیر المؤمنین علی (ع) کشته شدگان را مورد خطاب قرار می دهد

چون آتش جنگ فرو نشست و طلحه و زیر کشته شدند و عایشه به خانه عبد الله بن خلف منتقل شد، امیر المؤمنین (ع) سوار شد و یاران اش از پی او به حرکت درآمدند و عمار بن یاسر که خدایش رحمت کند در رکاب آن حضرت پیاده می رفت تا به میدان رسیدند و میان کشتگان می گشتند. کنار جسد عبد الله بن خلف خزاعی رسیدند که جامه بسیار خوبی بر تن داشت. مردم گفتند: ای امیر المؤمنین! این سرور و سالار ایشان بود. فرمود: نه، این سردارشان نبود بلکه مردی شریف و دارای نفسی استوار بود. سپس کنار جسد عبد الرحمن بن عتاب بن اسید رسیدند، فرمود:

این رهبر و سالار قوم بود که او را چنین می بینید. سپس از کنار یک یک کشتگان عبور کرد و چون اشراف قریش را دید که میان کشتگان افتاده اند، فرمود: گویی بینی خود را بریدم، به خدا سوگند که کشته شدن شما بر من گران و ناخوش است و من قبلا به شما گفتم و شما را از برخورد شمشیرها بر حذر داشتم ولی شما نوجوان بودید و علم و آگاهی نداشتید و ای وای از مرگ بد، و از کشته شدن ناپسند به خداوند پناه می بریم؛ و به راه خود ادامه داد تا کنار جسد کعب بن سور رسید که میان کشتگان بر زمین افتاده بود و قرآنی بر گردنش بود. فرمود: نخست این قرآن را بردارید و در جای پاکی نهید و فرمود او را بنشانید، نشاندند و می دید که همچنان به سوی زمین می افتد و خطاب به آن جسد فرمود: ای کعب! من آنچه را که خدایم وعده فرموده بود راست یافتم، آیا تو هم آنچه را که خدایت وعده داده بود راست یافتی؟ سپس فرمود: بر پشت بخوابانیدش و از کنار او گذشت و چون جسد طلحه را میان کشتگان دید فرمود او را بنشانید و با آن جسد هم همان گونه گفتگو کرد و سپس فرمود او را

(۱) بسیاری از مورخان سنی و برخی از مورخان مورد توجه عموم مسلمانان درباره چگونگی کشته شدن زیر و اینکه امیر المؤمنین فرموده اند، قاتل زیر را به دوزخ مژده دهید، مطالب دیگری نوشته اند. مثلاً مسعودی در مروج الذهب؛ ص ۳۲۰، ج ۴ و مقدسی، البدء و التاریخ؛ ج ۵، ص ۲۱۵، و دیگران که از نظر بزرگان مکتب تشیع مقبول نیست. م

به پشت بخوابانید، و چنان کردند.

یکی از قاریان قرآن مقابل امیر المؤمنین ایستاد و گفت: ای امیر المؤمنین! این سخن گفتن چیست که نه گفتارت را می‌شنوند و نه پاسخی می‌دهند؟ فرمودند: هر دو گفتار، مرا شنیدند همچنان که کشته شدگان پدر- که آنان را در چاه افکندند- سخنان پیامبر (ص) را شنیدند و اگر به آنان برای پاسخ دادن اجازه داده می‌شد چیز شگفتی می‌دید. «۱» آنگاه از کنار جسد عبد الله بن مقداد «۲» عبور کرد که میان کشتگان افتاده بود، فرمود: خداوند پدرت را رحمت کند که اندیشه‌اش درباره ما بهتر از اندیشه تو بود.

عمار گفت: سپاس خداوند را که او را این چنین خوار بر زمین افکنده است و به خدا سوگند ای امیر المؤمنین! من در مورد حق، رعایت این را نمی‌کنم که چه کسی پدر یا پسر کیست؟ علی (ع) فرمود: خدایت رحمت کند و از حق پاداش بدهد! امیر المؤمنین علی (ع) چون از کنار عبد الله بن ربیع بن رواح که میان کشتگان افتاده بود عبور کرد، فرمود این درمانده به قصد نصرت عثمان بن عفان بیرون نیامده است و به خدا سوگند نظر عثمان درباره او و پدرش خوب نبود. و چون از کنار جسد معبد بن زهیر عبور کرد، فرمود: اگر فتنه‌انگیزی بر ستاره پروین می‌بود به آن دست می‌یافت و به خدا سوگند از چیزی هم آگاهی نداشت و کسی که او را دیده بود به من خبر داد که از بیم شمشیر در جستجوی پناهگاه بوده است و اکنون هم این درمانده چنین تباه شد، و چون از کنار جسد مسلم بن قرظله گذشت، گفت: این یکی را نیکی کردن من وادار به خروج کرد زیرا از من خواسته بود درباره چیزی که در مکه بر عثمان مدعی است با عثمان سخن گویم و من چندان با عثمان سخن گفتم که آن را به او بخشید و به من گفت: اگر وساطت تو نبوده هیچ‌گاه به او نمی‌دادم و تا آنجا که می‌دانم عشیره خوبی نیستند. و سپس برای یاری دادن عثمان به کام مرگ در افتاد.

سپس از کنار جسد عبد الله بن عمیر بن زهیر گذشت و گفت: عجب! این هم از کسانی بوده که به گمان خود درباره انتقام خون عثمان شمشیر کشیده است و حال

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد گفتار پیامبر (ص) در جنگ بدر با کشتگان، رجوع کنید به نه‌ایة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۲، ص ۳۵. م

(۲) مادر عبد الله ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب است و برادرزاده ابو طالب و عبد الله است. و از عجایب این است که پسر مقداد بر علی (ع) خروج کند و حال آنکه محمد بن- ابی بکر در التزام آن حضرت بوده است.

آنکه نامه‌ای برای من نوشته بود و در آن نسبت به عثمان بد گفته بود و آن نامه، او را رنجاند؛ در عین حال چیزی به او داد و او از عثمان خشنود شد. و چون از کنار جسد عبد الله بن حکم بن حزام گذشت، فرمود: پدر این یکی در خروج بر من مخالف بود و اگر چه پدرش ما را یاری نکرد ولی بیعت کرد و در خانه خود نشست و من هیچ- کس را که از یاری ما و دشمن ما خودداری کرده باشد ملامت و سرزنش نمی‌کنم بلکه سرزنش شده آن کسی است که با ما جنگ می‌کند. و

چون از کنار جسد عبد الله بن - مغیره بن اخنس گذشت، فرمود: این یکی پدرش روز جنگ خانه عثمان کشته شد و او به سبب خشمی که از کشته شدن پدر داشت بیرون آمد ولی نوجوانی بود که از سرانجام کارها آگاه نبود. و چون از کنار جسد عبد الله بن اخنس بن شریق عبور کرد، فرمود: اما این یکی را خودم دیدم که چون مردم شمشیرها را کشیدند، گریزان بود، و از مقابل شمشیر دوان دوان می گریخت و من از کشتن او نهی کردم ولی صدای من شنیده نشد، و او هم از کسانی بود که بر من خشم گرفته بود و او و دیگر نوجوانان قریش از فنون جنگ بی اطلاع بودند و با آنان خدعه و مکر ورزیدند و آنان را بر این کار کشاندند و چون در آن افتادند مضطرب و درمانده و کشته شدند.

شهید با خون خود احتجاج می کند

سپس به منادی خود امر کرد ندا دهد که هر کس دوست می دارد کشتگان خویش را دفن کند، دفن کند. و فرمود کشتگان ما را با همان جامه که در آن کشته شده اند دفن کنید که آنان با مقام شهادت محشور می شوند و من خود گواه آنان بر وفاداری ایشان خواهم بود.

نامه های علی (ع) به مدینه و کوفه

سپس علی (ع) به خیمه خویش بازگشت و عبد الله بن ابی رافع را خواست و به او فرمود برای مردم مدینه چنین بنویس: «۱» «بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی بن ابی طالب. سلام بر شما، نخست خداوندی را که خدایی جز او نیست ستایش می کنم و خداوند متعال با فضل و منت

(۱) عبد الله پسر ابو رافع است که از بردگان آزاد کرده بهامبر (ص) است، برای اطلاع از شرح حالش، رجوع کنید به ابن حجر، الاصابه؛ ج ۴، ص ۶۷. عبد الله عهده دار دبیری امیر المؤمنین علی (ع) بوده است و همچنین رجوع کنید به نویری، نهایه الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۲۵۸ م

ص: 238

و توجه خویش در نظر من و شما فرمانروای عدل است و خداوند که گفتارش حق است در کتاب خود چنین فرموده است: «همانا که خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی سازد تا زمانی که خود حال خویش را دگرگون سازند و هرگاه خداوند اراده کند که قومی را به بدی کردارشان عقاب کند هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و برای آنان جز خداوند کسی نیست که آن بلا را برگرداند.» «۱» و اکنون به شما از سرانجام کار خود و کسانی از مردم بصره و قریش و دیگران که همراه طلحه و زبیر شده بودند خبر می دهم. همان گونه که خود آگاهید آن دو بیعت مرا شکستند با آنکه بدون اکراه و با میل خود بیعت کرده بودند. من از پیش شما همراه آنان که به بیعت با من و حق پایدار بودند حرکت کردم و به ذوقار فرود آمدم و گروهی از مردم کوفه هم با من همراه شدند، طلحه و زبیر پیش از ما به بصره رفتند و نسبت به عامل من عثمان بن حنیف آن چنان رفتار کردند. من فرستادگانی پیش آنان فرستادم و همه گونه دلیل و برهان ارائه دادم و اتمام حجت کردم و چون کنار بصره رسیدم باز آنان را به حق فرا خواندم و اتمام حجت کردم و گفتم از هر خطا و لغزشی درگذشتم و بیعت شکنی و نقض عهد آنان را نادیده گرفتم ولی آنان چیزی جز جنگ با من و همراهانم و پا فشاری در

گمراهی را نپذیرفتند. چاره‌ای جز جهاد با ایشان نداشتم. خداوند گروهی از آن پیمان‌گسلان را کشت و گروهی هم پشت به جنگ کردند و گریختند. من شمشیر از ایشان برداشتم و همگان را عفو کردم و در مورد آنان حق و سنت را اجرا کردم و برای آنان کارگزاری برگزیدم و بر آنان گماشتم و او عبد الله بن عباس است و من به خواست خداوند متعال به کوفه می‌روم.» و این نامه به دست عبد الله بن ابی رافع در جمادی الاولی سال سی و شش هجری نوشته شد.

امیر المؤمنین علی (ع) برای ام هانی دختر ابو طالب [خواهر خود] چنین مرقوم داشت: «۲»

(۱) بخشی از آیه ۱۱ سوره سیزدهم (رعد). م

(۲) فاخته یا فاطمه یا هند دختر ابو طالب که بیشتر به کنیه خود ام هانی معروف است از زنان بسیار محترم خاندان قریش است، وفات او را ترمذی و دیگران از جمله ابن حجر در تقریب التهذیب؛ ص ۶۲۰، پس از امیر المؤمنین (ع) دانسته‌اند، ولی ابن شهر آشوب در مناقب؛ ج ۱، ص ۱۱۰، مرگ او را در زمان حیات پیامبر (ص) نقل کرده است، و ظاهراً صحیح نیست. م

ص: 239

«سلام بر تو! نخست خدای را که خدایی جز او نیست می‌ستایم. اما بعد، ما با سرکشان و ستمگران در بصره رویاروی و درگیر شدیم و خداوند با نیروی خود پیروزی بر آنان را به ما ارزانی داشت و به آنان هم پاداش ستمگران را داد. طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عتاب و گروهی بیرون از شمار کشته شدند. از لشکر ما هم فرزندان مخدوع و دو پسر صوحان و علی و هند و ثمامه و گروهی دیگر از مسلمانان که خدایشان رحمت کناد کشته شدند. و السلام.» برای مردم کوفه هم چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*». از علی امیر المؤمنین به مردم کوفه. سلام بر شما! نخست خدای را که خدایی جز او نیست ستایش می‌کنم و بعد، همانا که خداوند فرمانروای عدل است، «و چیزی را نسبت به قومی دگرگون نمی‌سازد تا خودشان آن را دگرگون سازند، و چون خداوند اراده کند که قومی را به بدی کردارشان عقاب کند هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و برای آنان جز خداوند کسی نیست که آن بلا را برگرداند». «۱» اینک به شما از عاقبت کار خویش و لشکر بصره و قریش و دیگران که همراه طلحه و زبیر بودند و به آن شهر رفته بودند خبر می‌دهم. آن دو بیعت من و سوگندهای استوار خود را شکستند و هنگامی که از کار ایشان آگاه شدم از مدینه بیرون آمدم و چون به ذوقار رسیدم از آنچه نسبت به عامل من عثمان بن حنیف انجام داده بودند آگاه شدم. پسر حسن و عمار و قیس را پیش شما فرستادم و آنان از شما خواستند که برای یاری و گرفتن حق پیامبر (ص) و حق ما بیرون آید و برادران شما شتابان دعوت مرا پذیرفتند و پیش من آمدند و برای اطاعت فرمان خدا شتاب کردند و چون کنار بصره رسیدم و فرود آمدم نخست آنان را دعوت کردم و دلیل و برهان آوردم و گفتم لغزش و خطای قریش و دیگران را می‌بخشم و از آنان در مورد پیمان‌شکنی و گسستن بیعت گله‌گزاری کردم و چشم پوشیدم. با وجود آن هیچ چیز جز جنگ با من و همراهان من و پافشاری در ستم و گمراهی را نپذیرفتند و ناچار از جنگ و جهاد با آنان شدم. گروهی از ایشان کشته شدند و گروهی دیگر به شهر خود گریختند.

آنگاه همان چیزی را که من از آنان خواسته بودم یعنی دست برداشتن از جنگ را پیشنهاد کردند . پذیرفتم و شمشیر در نیام کردم و همگان را

(۱) آیه ۱۱ سوره سیزدهم (رعد)

ص: 240

بخشیدم و حق و سنت را میان آنان معمول داشتم و عبد الله بن عباس را بر بصره گماشتم و به خواست خداوند به کوفه می آمیم و اینک زجر بن قیس جعفی را پیش شما فرستادم تا از او بپرسید و او از ما و از ایشان به شما خبر خواهد داد که چگونه حق را [پذیرفتند و] بر ما رد کردند و چگونه خداوند آنان را رد کرد و حال آنکه ناخوش می داشتند. و سلام و رحمت و برکات بر شما باد.» و این نامه را عبد الله بن ابی رافع در جمادی الاولی سال سی و شش نوشت.

خطبه علی (ع)

چون امیر المؤمنین (ع) این نامه ها را که متضمن خبر فتح و پیروزی بود نوشت، میان مردم برای خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر و خاندان او چنین فرمود:

«اما بعد، همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان و عزیز و انتقام گیرنده است.

عفو و آمرزش خویش را برای آنان که فرمانبردار اویند قرار داده است و عذاب و عقاب خود را برای آنان که سرکشی و مخالفت با امر او کنند و در دین بدعت هایی را که از آن نیست پدید آورند قرار داده است . نیکوکاران و صالحان به رحمت خدا نائل می شوند، و ای مردم بصره! خداوند مرا بر شما پیروزی داد و شما را به سبب کارهایتان تسلیم ساخت . بر شما باد که هرگز به آن کارها برنگردید که شما نخستین کس بودید که جنگ را شروع کردید و به ستیزه و ترک حق و انصاف روی آوردید.»

زهد علی (ع)

و چون از منبر فرود آمد، گروهی از یاران خویش را خواست و آنان همراه او حرکت کردند و به بیت المال رفتند . علی (ع) گروهی از قاریان قرآن و خزانه داران را نیز فرا خواند و دستور داد درهای بیت المال را گشودند و چون فراوانی اموال را دید، فرمود: این بهره و دست چیده من است، و آن را میان همه اصحاب تقسیم کرد و به هر یک از ایشان شش هزار درهم رسید و شمار یارانش دوازده هزار تن بود.

برای خود نیز مانند یکی از ایشان برداشت و در همان حال که سهم او همان جا باقی مانده بود مردی آمد و گفت : ای امیر المؤمنین! نام من از دفتر افتاده است و من هم همان زحمتی را که تو کشیده ای کشیده ام و علی (ع) سهم خود را به او پرداخت.

ثوری از داود بن ابی هند از ابو حرز اسود نقل می کند که می گفته است: خودم

طلحه و زبیر را در بصره دیدم که گروهی از مردم بصره و از جمله مرا دعوت کردند و همراه آن دو به بیت المال رفتیم و همین که چشم ایشان به اموال افتاد، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند و سپس این آیه را خواندند:

«خداوند به شما وعده غنیمت‌های بسیار داده است که در این یک برای شما تعجیل کرد» «۱» و گفتند ما سزاوارتر از هر کسی به این اموالیم. پس از اینکه سرانجام کار آنان چنان شد، علی بن ابی طالب (ع) ما را دعوت کرد و همراه او وارد بیت المال شدیم و همین که چشمش به آن اموال افتاد، دست بر هم زد و فرمود: کس دیگری غیر از مرا بفریب؛ و آن را به تساوی میان یاران خود قسمت کرد و فقط پانصد درهم باقی ماند که همان را سهم خویش قرار داد، و در این هنگام مردی آمد و گفت نام من از دفتر تو حذف شده است، و فرمود: آن را برگردانید، به او بگردانید و سپس گفت: سپاس خداوند را که چیزی از این [مال] را به من نرساند و آن را برای مسلمانان فراوان کرد.

خطبه علی پس از تقسیم اموال

واقعی روایت می‌کند که چون امیر المؤمنین از تقسیم آن مال آسوده شد برای خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت: ای مردم! من خدای را بر نعمت‌هایش می‌ستایم، طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه گریخت و به خدا سوگند اگر عایشه حق را جستجو می‌کرد و باطل را خوار و زبون می‌داشت او را در خانه خود مسکن و مأوی می‌بود و خداوند بر او جهاد را واجب نکرده است و نخستین خطای او گام برداشتن به زیان خودش بود و به خدا سوگند هرگز بر این قوم شوم‌تر از ناقه صالح نمی‌بود و دشمن شما از آنچه خداوند انجام داد بر کینه خود افزوده است و شیطان هم بر سرکشی و طغیان ایشان افزوده است و آنان در حالی که بر باطل بودند آمدند و در حالی که ستمگر بودند برگشتند. همانا برادران مؤمن شما در راه خدا جهاد کردند و ایمان آوردند و امید به آمرزش خدا دارند و به هر حال ما برحقیم و آنان بر باطلند و خداوند ما و ایشان را روز رستاخیز جمع خواهد کرد و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌خواهم.

(۱) بخشی از آیه ۲۰ سوره چهل و هشتم (فتح). م

نامه علی (ع) به اهل کوفه

عمر بن سعد از یزید بن صلت از عامر اسدی نقل می‌کند که می‌گفته است:

علی (ع) پس از فتح بصره، همراه عمر بن سلمه ارحبی برای مردم کوفه این نامه را فرستاد: «۱» «از بنده خدا علی بن ابی طالب به قرظ بن کعب و دیگر مسلمانان که پیش اویند. سلام بر شما باد! نخست خداوندی را که خدایی جز او نیست ستایش می‌کنم و بعد، ما با آن قوم از امت خود که بیعت ما را گسسته و اتحاد ما را گسیخته و بر ما ستم و خروج کرده بودند رویاروی شدیم و نخست با آنان در پیشگاه خداوند حجت و برهان آوردیم و خداوند ما را بر ایشان پیروزی

داد و طلحه و زبیر کشته شدند و من قبلاً آنان را بیم و اندرز دادم و صالحان امت را بر آنان گواه گرفتم ولی از مردان اطاعت نکردند و پند خیرخواهان را نپذیرفتند. و ستمگران به عایشه پناه بردند و گروهی بیرون از شمار برگرد او کشته شدند و شمار آنان را کسی جز خدا نمی داند و سپس خداوند بر چهره بقیه ایشان فرو کوفت و پشت به جنگ کردند و گریختند و ناهه صالح بر قوم خود شومتر از عایشه بر مردم این شهر نبوده است، با این تفاوت که عایشه مرتکب گناهی بزرگ شده است که از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کرده و مردم را فریب داده است و میان مؤمنان تفرقه انداخته و خون مسلمانان را ریخته و هیچ دلیل و برهان و عذری نداشته است، و همین که خداوند آنان را شکست داد، فرمان دادم هیچ گریخته و مجروحی تعقیب و کشته نشود و هیچ پوده‌ای دریده نشود و به هیچ خانه‌ای بدون اجازه وارد نشوند و من همه مردم را امان دادم. و مردانی صالح و شایسته از ما شهید شدند که خداوند حسنات آنان را افزون و درجات ایشان را برتر نماید و به آنان پاداش صابران را ارزانی دارد و به آنان بهترین پاداشی که به فرمانبداران و سپاسگزاران نعمت خدا داده می‌شود از سوی خاندان پیامبرشان داده شود. همانا که شما سخن مرا شنیدید و اطاعت کردید و فراخوانده شدید و اجابت کردید؛ چه نیکو برادران و یاران حق بودید و هستید.

و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد! «این نامه را عبد الله بن ابی رافع در رجب سال سی و ششم هجرت نوشت.

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۳۴-۳۳۲. م

ص: 243

روش علی (ع) درباره مردم بصره

مطر بن خلیفه از منذر ثوری نقل می‌کند که چون در جنگ جمل مردم منهزم شدند و روی به گریز نهادند، امیر المؤمنین (ع) فرمان داد منادی ندا دهد که هیچ زخمی و خسته ای را مکشید و هیچ گریخته ای را تعقیب نکنید، و فقط آنچه از سلاح و مرکب که در لشکرگاه بود تقسیم کرد.

سفیان بن سعد می‌گوید: عمار به امیر المؤمنین (ع) گفت: عقیده شما در مورد اسیر گرفتن زن و فرزندان اینان چیست؟ فرمود: هیچ راهی بر آن نیست و ما فقط با کسانی که با ما جنگ کرده اند جنگ کرده ایم. و چون مرکب و سلاحی را که در لشکرگاه بود تقسیم کرد یکی از یارانش که از قاریان بود گفت: باید، از زنان و فرزندان و دیگر اموال ایشان هم میان ما تقسیم کنی وگرنه به چه دلیل ریختن خونهای ایشان حلال باشد و تصرف اموال آنان حرام؟ فرمود: بر این زنان و فرزندان هیچ راهی نیست، که آنان در سرزمین مسلمانانند و همانا فقط کسانی را که با ما جنگ کرده اند و کسانی را که بر ما ستم کرده‌اند کشته‌ایم ولی اموال ایشان میراث کسانی است که مستحق دریافت آند و ارحام و خویشاوندان ایشانند. عمار که خدایش رحمت کناذ گفت: بنابراین گریختگان آنان را تعقیب نمی‌کنیم و زخمی‌ها را نمی‌کشیم. فرمود:

آری، که من همگان را امان داده‌ام.

سعد بن جشم از خارجه، از مصعب، از پدرش نقل می کند که می گفته است همراه امیر المؤمنین (ع) در جنگ جمل شرکت کردیم و چون بر آنان پیروز شدیم در جستجوی خوراک برآمدیم و از کنار سیم و زر می گذشتیم و چیزی بر نمی داشتیم و چون به خوراکی می رسیدیم بر می داشتیم و می خوردیم و علی (ع) آنچه از عطر و بوی خوش در لشکرگاه پیدا کرد میان ما و برای زنان ما تقسیم کرد و گفت به زنان بصره که شوهرانشان کشته شده اند بگویند عده نگه دارند و اموال کشتگان را میان خانواده هایشان تقسیم می کنیم که میراث آنان است، بر همان طریق که خداوند واجب کرده است. و چون اسیری از آنان را می آوردند در صورتی که قاتل بود و کسی را کشته بود او را می کشتند و در صورتی که دلیلی در دست نبود که قاتل باشد رهایش می کردند و چون آنچه از اسب و سلاح در لشکرگاه بود تقسیم کرد، اسبی را پیش آوردند و ارزش آن را تعیین کردند و همین که نزدیک بود آن را بفروشدند

ص: 244

مردی به حضور علی (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! این اسب از من است و من بدون آنکه اطلاع داشته باشم که فلان کس از آن برای خروج بر شما و جنگ از آن استفاده خواهد کرد، آن را به او عاریه دادم. از او در این باره گواه خواسته شد و چون گواه آورد و معلوم شد عاریه بوده است، اسب را به آن مرد برگرداند و بقیه را تقسیم کرد.

نکوهش علی (ع) مردم بصره را

نصر بن عمر بن سعد از ابو خالد، از عبد الله بن عاصم، از محمد بن بشیر همدانی، از حارث بن سریع نقل می کند که می گفته است، چون امیر المؤمنین بر مردم بصره پیروز شد و آنچه را میان اردوگاه بود تقسیم کرد، برای سخنرانی برخاست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر چنین گفت:

«ای مردم! همانا که خداوند دارای رحمت گسترده و آموزش همیشگی برای فرمانبرداران خویش است و مقرر کرده است که عذاب و عقابش بر سرکشان باشد.

ای مردم بصره! ای مردم مؤتفکه «۱» و ای لشکریان آن زن! و ای پیروان حیوان زبان بسته! [شتر عایشه] که چون آن شتر بانگ بر می داشت برانگیخته می شدید و چون از پای در آمد گریختید. خوی و سرشت شما سست و پیمان شما ناپایدار و دین شما نفاق است و شما تنهاکاران از دین بیرون شده اید. زمین شما نزدیک به آب و دور از آسمان است. عقلهای شما سبک و بردباری شما آمیخته با سفلی است. شمشیرهای خود را بر ما کشیدید و خون خود را ریختید و با امام خود مخالفت کردید. لقمه خوبی برای خورنده و شکار مناسبی برای شکارکننده اید. آتش برای شما اندوخته و ننگ برای شما مایه افتخار است. ای مردم بصره! بیعت مرا شکستید و دشمنان مرا یاری دادید؛ و اکنون گمان شما چیست؟» «۲»

(۱) مؤتفکه: که در آیه ۵۵ سوره پنجاه و سوم (النجم) آمده، یعنی شهر زیر و زبر شده و بیشتر به معنی شهرهای قوم لوط است. و برای اطلاع از دیگر روایات، رجوع کنید به تفسیر برهان؛ ج ۴، ص ۲۵۶ م

(۲) بخشی از این خطبه در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ضمن خطبه های ۱۳ و ۱۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، آمده است. و در منابع کهن بخشی از آن در اخبار - الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۱۸۸ و، عیون الاخبار ابن قتیبه؛ ج ۱، ص ۲۱۷، آمده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به سید عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۴۴. م

ص: 245

مردی از ایشان برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! گمان خیر داریم و می بینیم که تو پیروز و نیرومند شدی، اکنون اگر عقوبت کنی همانا که ما مجرم و گناهکاریم و اگر عفو کنی، در پیشگاه خداوند جهانیان بهتر است.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: از همه شما در گذشتم ولی از فتنه انگیزی بر حذر باشید که شما نخستین مردمی بودید که بیعت شکستند و اتحاد امت را شکافتند. اکنون از گناه بر گردید و خالصانه از آنچه میان شما و خداوند گذشته است توبه کنید.

چون از این خطبه خود برای مردم بصره فراغت یافت، بر استر خویش سوار شد. و گروهی از لشکریان و همچنین از طوایف مختلف برگرد او جمع شدند.

انگیزه‌های کینه و دشمنی عایشه

عمر بن ابان «۱» می‌گوید: چون امیر المؤمنین بر مردم بصره پیروز شد، گروهی از آنان به حضور ایشان آمدند و گفتند: ای امیر المؤمنین چرا عایشه این چنین با تو ستیز کرده و در مخالفت با تو تا این اندازه پیش رفت؟ و حال آنکه او زنی از زنان است و جنگ و جهاد بر او واجب نیست و به او اجازه داده نشده است که از خانه خود بیرون آید و میان مردان آشکار گردد و در هر حال این کارها که کرده شایسته او نبوده است.

علی (ع) فرمود: اینک اموری را برای شما بیان می‌کنم که سبب کینه او بر من شده است و حال آنکه من در هیچ مورد گناهی نداشته‌ام ولی او به خیال خود آنها را گناه دانسته و به همان سبب نسبت به من چنین کرد.

نخست اینکه پیامبر (ص) مرا بر پدر او برتری می‌داد و هر چند گاهی هم او را بر من مقدم می‌داشت ولی به همان اندازه هم بر او دشوار بود و چون ناراحتی پدرش را می‌دید وی هم از او پیروی می‌کرد.

دوم اینکه چون پیامبر (ص) میان اصحاب خود عقد برادری بست، میان پدرش و عمر بن خطاب برادری قرار داد و مرا به برادری خود مخصوص کرد و این موضوع هم بر او دشوار آمد و این سعادت که نصیب من شد او را خشمگین ساخت.

سوم آنکه پیامبر (ص) مقرر کرد درهای خانه‌های همه اصحاب که به مسجد

(۱) این شخص ظاهراً نوه عثمان بن عفان است. رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۶۰۴۷. م

گشوده می‌شد، بسته شود مگر در خانه من، و چون در خانه پدرش [أبو بکر] و دوست پدرش [عمر] را بست و در خانه مرا گشوده باقی گذاشت یکی از خویشاوندان پیامبر (ص) در این مورد با آن حضرت گفتگو کرد و پیامبر فرمودند من درهای خانه‌های شما را به فرمان خود نبستم و در خانه علی را نگشودم، بلکه خدای عز و جل در خانه های شما را بست و از او را گشوده باقی گذاشت و این موضوع بر أبو بکر گران آمد و خشم گرفت و با زن و فرزند خود در این باره سخن گفته بود و عایشه هم چیزی از او شنیده بود و کینه مرا در دل گرفت.

چهارم آنکه روز جنگ خیبر، پیامبر (ص) نخست رایت جنگ را به پدر او سپرد و فرمود برنگردد و چندان پایداری کند که خیبر را بگشاید یا در آن راه کشته شود، ولی او در این مورد پایداری نکرد و گریخت. فردای آن روز رایت را به عمر بن - خطاب داد و همان گونه فرمود، او هم پایداری نکرد و گریخت و پیامبر (ص) را این کار خوش نیامد و آشکارا و در حضور جمع فرمود: فردا رایت را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست می دارند و او حمله کننده است و گریزنده نیست و باز نخواهد گشت تا خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب کند، و رایت را به من عنایت کرد و من چندان پایداری و شکیبایی کردم تا خداوند به دست من آن را گشود و این موضوع پدر عایشه را اندوهگین ساخت و افسرده کرد و بو من کینه گرفت و حال آنکه مرا در این باره هیچ گناهی نبود و عایشه هم به سبب کینه پدر، بر من کینه گرفت.

پنجم آنکه پیامبر (ص) پدر او را برای ابلاغ سوره براءت گسیل داشت و به او دستور داد پیمان با مشرکان را لغو کند و او حرکت کرد، آنگاه خداوند به پیامبرش وحی کرد که او را برگرداند و آیات را از او بگیرد و به من تسلیم کند، و پدر او می دانست این فرمان خداست، و خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که این آیات را باید مردی از تو ابلاغ کند و من از پیامبر بودم و او از من. با وجود این عایشه به سبب کینه پدرش، بر من کینه گرفت.

ششم آنکه عایشه بر خدیجه دختر خویلد خشمگین بود و او را خوش نمی داشت.

همچنان که زنهای یک مرد نسبت به یکدیگر این چنین اند و عایشه می دانست که پیامبر (ص) بسیار به یاد خدیجه است و خاطره او را پاس می دارد و این موضوع هم بر او گران می آمد و این حالت او نسبت به فاطمه دختر خدیجه هم وجود داشت و

مرا و فاطمه و خدیجه را دوست نمی داشت و بر ما کینه می ورزید و این حالت میان هووها [طبیعی و] معروف است.

هفتم آنکه پیش از نزول آیات حجاب، روزی به حضور پیامبر رسیدم؛ عایشه نزدیک ایشان نشسته بود، همین که پیامبر مرا دید رخ خوشامد گفتند و دستور دادند نزدیک بروم و همچنان مرا به خویشتن نزدیکتر فرا خواند تا آنکه مرا میان خود و عایشه جا دادند. این موضوع بر عایشه سخت گران آمد و روی به من کرد و با بداندیشی زنانه و شتابزدگی در گفتار، گفت: ای علی برای کفل خود جای دیگری غیر از جای ران من پیدا نکردی؟ پیامبر (ص) بر او تندی کرد و فرمود: آیا این سخن را به علی می گویی؟ به خدا سوگند او نخستین کس است که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است و

نخستین کسی است که در قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد و از همه مردم بر عهد من سزاوارتر است. هیچ کس او را دشمن نمی دارد مگر اینکه خداوندش با روی در آتش می افکند. این هم موجب افزونی خشم و دشمنی او با من شد.

و چون به عایشه آن تهمت را زدند، پیامبر (ص) سخت آشفته و ناراحت شد و با من رازنی کرد. من گفتم: ای رسول خدا! از بریره، کنیز عایشه، تحقیق کن؛ اگر چیزی بود او [عایشه] را رها کن که زنان بسیارند. پیامبر (ص) به من فرمود: تو این کار را انجام بده و از بریره پرس و تحقیق کن و من چنان کردم و او بر من خشم و کینه گرفت. به خدا سوگند که من بدی او را نخواستهام ولی برای خدا و رسول خدا خیرخواهی کردم و امور دیگری هم نظیر اینها که گفتم بوده است و اگر می خواهید از او پرسید که چه چیزی او را چنان نسبت به من خشمگین ساخت که همراه آنان که بیعت مرا شکستند بیرون آمد و در ریختن خون شیعیان من و تظاهر به دشمنی با من میان مسلمانان چنین رفتار کرد، و آیا چیزی جز ستم و خشم و کینه - بدون آنکه در آن انگیزه دینی باشد - موجب این کار بوده است؟ و خداوند یاری دهنده است. «۱» آنان گفتند به خدا سوگند سخن همین است که تو گفتی و اندوه و پیچیدگی را گشودی و گواهی می دهیم که تو سزاوارتری، و تو به خدا و پیامبر از آنان که با تو دشمنی

(۱) هر چند که راوی این روایت عمر بن ابان است ولی می توان برای اطلاع بیشتر از این موارد به کتابهای مناقبی که اهل سنت نوشته اند مراجعه کرد. رجوع کنید به مغازلی شافعی، مناقب و خوارزمی، مناقب. م

ص: 248

کردند نزدیکتری. حجاج بن عزمه انصاری در این باره اشعاری سروده است که چون موضوعات آن را به تفصیل گفتیم ما را از آوردن آن ابیات بی نیاز ساخت.

واقعی نقل کرده است که چون امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ جمل آسوده شد، گروهی از جوانان قریش آمدند و از آن حضرت امان خواستند و اینکه اجازه دهد با او بیعت کنند و برای این موضوع عبد الله بن عباس را شفیع قرار دادند. علی (ع) شفاعت او را پذیرفت و اجازه داد به حضورش آیند و چون آمدند خطاب به آنان فرمود:

افسوس بر شما گروه قریش! به چه جرمی با من جنگ کردید؟ آیا میان شما به غیر عدل حکمی کردم؟ یا میان شما مالی را ناپایدار بخش کردم؟ یا کسی را بر شما برگزیدم و برتری دادم؟ یا از پیامبر (ص) دور بودم؟ یا در راه اسلام کم و اندک متحمل رنج شده بودم؟ گفتند: ای امیر المؤمنین! ما همچون برادران یوسفیم، از ما درگذر و برای ما استغفار کن! به یکی از ایشان نگریست و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مساحق، پسر مخرمه ام و معترف به گناه و مقرر به لغزش، و از گناه خویش توبه کردم. علی (ع) فرمود:

از شما در گذشتم و همه تان را بخشیدم و به خدا سوگند هر چند میان شما کسی است که اگر با کف دست خویش با من بیعت کند آن را با کفل خویش در هم می شکند.

مروان بن حکم در حالی که به مردی دیگر تکیه داده بود پیش آمد. علی (ع) پرسید تو را چه می شود آیا زخمی هستی؟ گفت: آری، ای امیر المؤمنین! و مرگ خود را در همین زخم می بینم. علی (ع) لبخند زد و گفت: نه، به خدا سوگند که از این زخم بر تو باکی نیست و بزودی این امت از تو و فرزندان تو زی سرخ [خون آلود] خواهند دید. مروان بیعت کرد و برگشت.

سپس عبد الرحمن بن حارث بن هشام جلو آمد و چون چشم علی (ع) به او افتاد، فرمود: به خدا سوگند اگر چه تو و خانواده ات اهل صلح بوده اید و هر چند توانگرید، [در عین حال] از شما هم در می گذرم و بر من بسیار سنگین آمد که شما را همراه این قوم دیدم و دوست می داشتم این اتفاق بر شما واقع نمی شد. عبد الرحمن گفت: و کار چنان شد که نمی بایست شود، و بیعت کرد و برگشت.

فرستادن عایشه به مدینه

چون امیر المؤمنین (ع) تصمیم گرفت به کوفه برود، به عایشه پیام فرستاد و

ص: 249

دستور داد به مدینه برود. و چون عایشه آماده شد، علی (ع) بر چهل زن عمامه و کلاه پوشاند و شمشیر از دوش آنان آویخت و دستور داد از عایشه در طول راه حفاظت کنند و در سمت چپ و راست و از پشت سرش حرکت کنند. عایشه در طول راه می گفت خدایا خودت جزای علی بن ابی طالب را بده که چنین کرد و چهل مرد را همراه من گسیل داشت و حرمت پیامبر را درباره من رعایت نکرد. ولی چون به مدینه رسیدند، آن زنان عمامه ها و کلاه خودها را از سر برداشتند و شمشیرها را کنار گذاشتند و همراه او وارد خانه اش شدند. و چون عایشه چنان دید و دانست آنان زن هست ند از دشنامهایی که به علی (ع) داده بود پشیمان شد و گفت: خداوند به پسر ابو طالب جزای خیر عنایت کند که حرمت پیامبر را در مورد من رعایت کرده و پاس داشته است. «۱»

اعتراف مروان به ستم خویش

ابو مخنف از عدی، از ابی هشام، از برید، از عبد الله بن مخارق، از هاشم بن مساحق قرشی نقل می کند که می گفته است، پدرم می گفت: چون در جنگ جمل مردم گریختند، گروهی از قریش که مروان بن حکم نیز همراهشان بوده است پیش او آمدند و برخی به برخی دیگر گفته اند به خدا سوگند ما بر این مرد یعنی امیر المؤمنین (ع) ستم کردیم و بدون سبب بیعت او را شکستیم و به خدا سوگند بعد از آنکه بر ما پیروز شد هیچ کس را پس از رسول خدا در کرم و بخشش چون او ندیدیم. اکنون بیایید پیش او برویم و از او پوزش بخواهیم. گوید بر در خانه علی رفتیم و اجازه خواستیم. اجازه داد و چون برابرش رسیدیم، سخنگوی ما خواست سخنی بگوید، فرمود: آرام و خاموش باشید تا من سخن گویم. همانا که من بشری چون شما، اگر حق گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر باطل گفتم سخن مرا رد کنید. اکنون شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که چون رسول خدا (ص) رحلت کرد، من از همگان به او نزدیکتر و برای حکومت بر مردم از ه مگان سزاوارتر بودم؟ گفتند: آری می دانیم.

فرمود: در عین حال از من برگشتید و با أبو بکر بیعت کردید . من خویشتن داری کردم و دوست نداشتیم میان مسلمانان پراکندگی و اختلاف پیش آورم. و أبو بکر حکومت

(۱) برای اطلاع بیشتر در این باره و حسن رفتار امیر المؤمنین علی (ع) با عایشه، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو الفاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۸ - ۲۴۷۲. م

ص: 250

را پس از خود برای عمر قرار داد، بازهم خودداری کردم و مردم را تحریک نکردم و حال آنکه می دانستم که شایسته ترین مردم برای آن کار و سزاوارتر مردم به جانشینی رسول خدایم و همچنان صبر و شکیبایی کردم تا کشته شد و [عمر] مرا نفر ششم آن شوری قرار داد، بازهم از خلافت دست برداشتم که دوست نمی داشتم میان مسلمانان تفرقه اندازم. و شما با عثمان بیعت کردید و خود بر او شوریدید و او را کشتید و من در خانه خود نشسته بودم. شما خود پیش من آمدید و با من بیعت کردید همچنان که با أبو بکر و عمر بیعت کرده بودید، ولی نسبت به آن دو وفاداری کردید ولی به عهد خود با من وفا نکردید. چه چیزی موجب آمد تا بیعت آن دو را نشکنید و بیعت مرا بشکنید؟

گفتیم: ای امیر المؤمنین همچون بنده صالح خدا یوسف (ع) باش که چنین گفت:

«امروز بر شما سرزنشی نیست، خدای که مهربانترین مهربانان است شما را ببخشد . «۱» علی (ع) فرمود: امروز بر شما سرزنشی نیست، هر چند میان شما مردی است که اگر با دست خویش با من بیعت کند با کفل خویش آن را می شکند، و مقصودش مروان بن حکم بود.

مسعودی از هاشم بن ولید، از ابن سعید تمیمی، از ابو ثابت - آزاد کرده ابو ذر - نقل می کند که می گفته است، در جنگ جمل همراه امیر المؤمنین علی (ع) بودم، همین که دیدم عایشه همراه طلحه و زبیر میان دو صف ایستاده، با خود گفتم این بانو، ام المؤمنین و همسر رسول خداست و آن دو هم حواری پیامبر و اصحاب او در جنگ احدثند و لحظه ای در شک و تردید افتادم؛ همان گونه که همه مردم شک می کنند ولی همین که هنگام نماز ظهر فرا رسید، خداوند این شک را از دل من زدود و با خود گفتم علی امیر مؤمنان و برادر سالار پیامبران است و نخستین کسی است که مسلمان شده است؛ هرگز در این کاری که انجام می دهد شبهه و تردید ندارد و همراه ایشان جنگ کردم، جنگی سخت؛ و چون جنگ تمام شد به مدینه برگشتم و کنار خانه ام سلمه رفتم و اجازه ورود خواستم . پرسیدند: کیستی؟ گفتم: سائلم. ام سلمه گفت: به این سائل خوراکی دهید. گفتم: به خدا سوگند من خوراک نخواستم و من آزاد کرده ابو ذرم؛ آمده ام مسئله ای درباره دین خود بیرسم . ام سلمه به من خوشامد گفت و من داستان آن روز را گفتم . پرسید: در آن هنگام که دلها در فضای شک و تردید به پرواز در آمده بود چه کردی و کجا بودی؟ گفتم: در همان حال که شک داشتم، خداوند

(۱) آیه ۹۲ سوره دوازدهم (یوسف). م

ص: 251

پرده از دل من برداشت و همراه امیر المؤمنین جنگ کردم تا از آن فارغ و آسوده شد. ام سلمه گفت: آفرین بر تو، چه نیکو رفتار کردی و من خود از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود:

«همانا علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر درآیند.» «۱» درباره شمار کشتگان در جنگ بصره روایات مختلف است و در برخی آمده است که شمارشان بیست و پنج هزار بوده است. از عبد الله بن زبیر هم روایت شاذی نقل شده که شمار آنان پانزده هزار بوده است. شاید هم سخن ابن زبیر صحیحتر باشد ولی از آنچه همه اهل علم در این باره گفته‌اند فاصله دارد و نمی‌توان آن را پذیرفت.

اخباری رسیده درباره کسانی که در آن جنگ دست و پایشان جدا شده و بعد از آن جراحت مرده اند، مشهور است که شمارشان حدود چهارده هزار تن بوده است. «۲»

ابن عباس والی بصره

از جمله مسائلی که واقدی از قول رجال خود نقل می کند این است که چون امیر المؤمنین (ع) خواست از بصره برود، عبد الله بن عباس را به حکومت آن شهر گماشت و او را سفارش کرد و اندرز داد و از جمل با او چنین فرمود:

«ای ابن عباس! بر تو باد بیم از خداوند و رعایت عدل نسبت به کسانی که بر آنان ولایت داری؛ و بر مردم چهره گشوده داشته باش و مجلس خویش را بر آنان گشاده دار و بردبار باش و از خشم بر حذر باش که سبک مغزی شیطان است، و از هوای نفس بیرهیز که تو را از راه حق باز می‌دارد و بدان آنچه تو را به خداوند نزدیک کند تو را از آتش دور کند و آنچه تو را از خدا دور می‌کند به آتش نزدیک می‌سازد و خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش.» «۳» ابو مخنف لوط بن یحیی روایت می‌کند که چون امیر المؤمنین، ابن عباس را بر بصره گماشت برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر

(۱) تمام این روایت از قول ابو ثابت در مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری؛ ج ۳، ص ۱۲۴، آمده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۱۱۲ م

(۲) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۱ م

(۳) این توصیه با اندک تفاوتی در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۱۰۷۱ و در الامامة و السیاسة ابن قتیبه؛ ج ۱، ص ۷۹، آمده است. م

پیامبر (ص) چنین فرمود: «ای گروه مردمان! من عبد الله بن عباس را بر شما جانشین خود قرار دادم؛ سخنش را بشنوید و فرمان او را تا هنگامی که از فرمانهای خدا و رسول خدا اطاعت می‌کند، اطاعت کنید و اگر میان شما بدعتی آورد یا از حق منحرف شود، بدانید که او را از فرماندهی بر شما عزل خواهیم کرد و من امیدوارم که او را پارسا و پاکیزه و با عفت

بیابم و من او را والی شما قرار ندادم مگر اینکه درباره اش چنین گمان دارم و خداوند ما و شما را پیامزد. «عبد الله بن عباس تا هنگامی که امیر المؤمنین آماده حرکت برای شام شد در بصره ماند و آنگاه زیاد بن ابیه و ابوالاسود دؤلی را به جانشینی خود گماشت و به امیر المؤمنین پیوست و به جنگ صفین رفت. همچنین ابو مخنف لوط بن یحیی از رجال خود نقل می کند که چون امیر المؤمنین (ع) آهنگ برگشت به کوفه کرد، میان مردم بصره بیاخاست و چنین فرمود: ای مردم بصره! چه چیزی می خواهید بر من عیب بگیرید؟ آنگاه به پیراهن و ردای خویش اشاره کرد و گفت به خدا سوگند که اینها بافته خاندان من است. ای مردم بصره بر من چه عیب می گیرید و اشاره به انبانی کرد که در دست داشت و فرمود به خدا سوگند که این خوراک من است و از غلات خودم در م دینه است و اگر از پیش شما با چیزی بیشتر از همین که می بینید بیرون رفته باشم در پیشگاه خداوند از خیانتکاران شمرده شوم، و سپس حرکت کرد و مردم تا بیرون بصره او را بدرقه کردند و احنف بن قیس همراه ایشان به کوفه رفت.

و چون از بصره بیرون رفت و به اندازه پرتاب یک تیر راه پیمود، در حالی که سوار بر استر رسول خدا بود روی به کوفه کرد و چنین گفت: سپاس پروردگاری را که مرا از پلیدترین سرزمینها که خاکش از همه جا خشن تر و از همه جا به ویرانی نزدیکتر و به آب نزدیک و از آسمان دور است بیرون آورد. آنجا محل فروشدن آب است و نه ده م از شر، در آن قرار دارد و مسکن جن است. بیرون رونده از آن به سوی رحمت می رود و واردشونده به آن به سوی گناه می رود. همانا دنیا سپری نمی شود تا آنکه همه بدکاران به آن درآیند و همه مؤمنان از آن بیرون روند و مسجد آن همچون سینه کشتی خواهد شد. «۱» اینها جمله ای از اخبار جنگ و انگیزه های آن فتنه و گفتارهای صاحبان آراء

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۴۹-۳۴۲. م

ص: 253

مختلف درباره آن بود که به طور مختصر بیان کردیم و بیشتر اخباری که نقل کر دیم از اخبار عامه بود و روایات خاصه، و آنچه را شیعیان روایت کرده اند نقل نکردیم. و غرض و هدف ما از بیان جنگ بصره و کشتار و کردارهای ناپسندی که در آن صورت گرفت، این بود که دشمنی و ستیز آن قوم با امیر المؤمنین علی (ع) را روشن سازیم که بدون آنکه شبهه ای در بر حق بودن حکومت او وجود داشته باشد و بدون هیچ عذری و به عمد با او جنگ کردند و قصد ریختن خونس را داشتند و بر خلاف او رفتار کردند و با این اخبار توضیح دهیم و روشن سازیم که ادعای توبه ایشان باطل است و عقیده برخی از حشویه و معتزله و مرجئه که می گویند طلحه و زبیر و دیگران توبه کرده اند، سست و تباه است.

از جمله اموری که این موضوع را ثابت می کند، این است که آن قوم به کردار خود اصرار می ورزیدند و از آن پشیمان نبودند و نه تنها توبه نکردند بلکه آنان با دشمنی و کینه نسبت به علی (ع) و زدن تهمت گمراهی و بدعت گذاری به او و فرزندان و شیعیان و یارانش از همه آنان تبری می جستند و آن را وسیله تقرب به خداوند می دانستند. البته که امیر المؤمنین (ع) هم نسبت به آنان همین عقیده را داشت و تقرب به خداوند را جهاد و جنگ با آنان می دید و این موضوع تا هنگام رحلت آن حضرت ادامه داشت.

اینک علاوه بر اخباری که تاکنون نوشتم و همه اهل عقل و نقل با اختلاف نظری که دارند صحت آن را می پذیرند، مطالب دیگری هم که گواه بر این است می نویسم؛ هر چند آنها را در کتابهای دیگر خود جمع کرده ام ولی چون مایه تأکید و تأیید است در این کتاب هم می آورم تا از فحواي آن استفاده شود و از خداوند یاری می خواهم.

از جمله موضوعی است که ابو بکر محمد بن عمر جعابی «۱» از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده «۲»، از ابو الحسن علی بن حسین بن فضال با اسناد او در کتاب مبنی که از کتابهای مشهور اوست، از ابان بن عثمان، از اجلح، از ابی صالح، از

(۱) جعابی از محدثان بزرگ قرن چهارم و در گذشته به سال ۳۵۵ هجری است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به شیخ طوسی، الفهرست؛ شماره ۶۶۹. م

(۲) ابن عقده (در گذشته ۴۳۲ ه ق) از محدثان بنام است. رجوع کنید به عمر رضا - کحاله، معجم المؤلفین؛ ج ۲، ص ۱۰۶. م

ص: 254

عبد الله بن عباس نقل می کند که می گفته است: چون تهمت زندگان، چنان تهمتی به عایشه زدند، پیامبر (ص) در آن باره با علی مشورت کرد و علی (ع) گفت: ای رسول خدا، زن بسیار است در این مورد از بریره کنیز عایشه تحقیق کنید. و چون از بریره پرسیدند، گفت: من جز خیر و نیکی چیزی نمی دانم. و چون این خبر به عایشه رسید، گفت: از این پس هرگز علی را دوست نخواهم داشت. بعد هم می گفت: او را دوست نمی دارم. مگر او همان کسی نیست که با دوست خود، پنهانی و در خلوت از کنیز من بازپرسی کرد. و اسناد این حدیث در نظر عامه مسلمانان صحیح است و حکایت از دشمنی عایشه با علی (ع) دارد. آن هم با توجه به خیرخواهی علی برای پیامبر (ص) و کوشش او در راه اطاعت از رسول خدا و امانت در مشورت. و معلوم است که علی (ع) در این مورد هرگز ستمی به عایشه روا نداشته است و اگر چنان می بود. پیامبر (ص) گفتار و رایزنی او را نمی پذیرفت و چون به نتیجه کار علی (ع) توجه کرده و آن را شنیده و پذیرفته است دلیل بر آن است که در آن باره به علی (ع) اعتماد داشته است و این دلیل بر صحت عمل و حسن اعتقاد علی (ع) و گمراهی کسی است که برای این موضوع بر او خشم گرفته است.

دیگر آن است که محمد بن مهران از محمد بن علی بن خلف، از محمد بن کثیر، از اسماعیل بن زیاد بزاز، از ابی ادریس، از رافع - آزاد کرده عایشه - نقل می کند که می گفته است: پسر بچه بودم و خدمتگزاری او را بر عهده داشتم و معمولاً هنگامی که پیامبر در خانه عایشه بودند من همان نزدیکی بودم. یک روز که پیامبر (ص) در خانه عایشه بودند، کسی آمد و در زد. من رفتم، کنیزکی بود که ظرفی سرپوشیده همراه داشت.

پیش عایشه برگشتم و به او خبر دادم. گفت: او را به خانه بیاور. کنیزک آمد و ظرف را پیش عایشه نهاد و عایشه ظرف را پیش پیامبر نهاد و ایشان شروع به خوردن کردند و فرمودند: ای کاش امیر المؤمنین و سالار اوصیاء و پیشوا و امام پرهیزکاران با من می بود و از این غذا می خورد. عایشه پرسید او کیست؟ در همین حال در خانه را کوبیدند. رفتم و دیدم

علی بن ابی طالب است. به حضور پیامبر برگشتم و گفتم علی بر در خانه است. فرمود: او را بیاور و همین که علی وارد شد، پیامبر فرمودند: چه خوب، من در آرزوی آمدن تو بودم و اگر دیرتر آمده بودی از خداوند مسئلت می کردم که تو را پیش من برساند. بنشین و همراه من از این غذا بخور. چون علی (ع) نشست، دیدم پیامبر به او نگرست و فرمود: خدا بکشد آن را که با تو جنگ کند و

ص: 255

خدای دشمن دارد آن را که با تو دشمنی کند. عایشه گفت: چه کسی با او جنگ می کند و چه کسی با او دشمنی می ورزد؟ فرمود: تو و همراهانت.

این حدیث هم دلالت بر دشمنی عایشه با علی دارد و با آنکه می دانست امام پرهیزگاران کیست، با استفهامی که حاکی از انکار اوست و نفرین پیامبر (ص) هم حاکی از آن است که می دانسته است عایشه با او جنگ و ستیز خواهد کرد و خواسته است فضیلت علی (ع) را بیان کند و از [افکار] امت هر گونه شبهه را بزدايد که علی بر حق و صواب است و دشمن او در ستیز و دشمنی خود با او، بر باطل است. «۱» دیگر روایتی است که گروهی آن را از ارقم بن شرحبیل، «۲» از عبد الله بن عباس نقل می کنند، که می گفته است: پیامبر (ص) در بیماری مرگ خویش فرمودند کسی پیش علی فرستید و او را فرا خوانید. عایشه گفت خوب است به ابو بکر پیام دهم که بیاید و چون عمر و ابو بکر آمدند، پیامبر (ص) چشمهای خود را گشودند و هم اینکه آن دو را دیدند، فرمودند بروید، اگر کاری داشته باشم پیام خواهم داد.

اسحاق هم از عکرمه، از عبد الله بن عباس نقل می کند که می گفته است: حال پیامبر (ص) بسیار سنگین شد و او را خواب و ضعف در ربود و چون از آن حال بیرون آمد، فرمود: برادر من را پیش من فرا خوانید. عایشه دستور داد ابو بکر را فرا خوانند و آمد ولی همین که پیامبر او را دیدند روی از او برگرداندند. ام سلمه گفت:

علی (ع) را فرا خوانید که او برادر و حبیب پیامبر است. او را خبر کردند. آمد و برابر رسول خدا (ص) نشست. همین که پیامبر او را دیدند، نزدیک خود فرا خوانند و مدتی طولانی آهسته با او سخن می گفتند. این حدیث که نقل شد با توجه به اینکه راویان آن از عامه و خاصه بسیارند و حدیث استواری است دلالت بر دشمنی و رشک و حسد عایشه نسبت به علی (ع) دارد. «۳»

(۱) این روایت از کشف الیقین؛ ص ۱۳ و ۱۴، در بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۳۸، ص ۳۵۱، آمده است. همچنین رجوع کنید به همان مأخذ و همان جلد؛ ص ۳۶۰-۳۴۸. م

(۲) برای اطلاع از ثقه بودن ارقم بن شرحبیل (در منابع اهل سنت) رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۱۷۱. م

(۳) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۲۲، ص ۴۶۱، که از بصائر الدرجات صفار و خصال صدوق هم نظیر این را آورده است. م

دیگر از این موارد، موضوعی است که راویان نقل کرده اند که عایشه گواهی می داد که عمل أبو بکر در گرفتن فدک از فاطمه (ع) صحیح بوده است و در قبال گواهی امیر المؤمنین (ع) بر خلاف گواهی می داد و بدین گونه از پدر خود، در محروم ساختن فاطمه (ع) از میراث پیامبر، پشتیبانی کرد و در این مسأله هیچ یک از دیگر همسران رسول خدا با او موافقت نکردند.

همچنین ابن اسحاق از زهری، از عبد الله بن عبد الله، از عایشه نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ع) در خانه میمونه بیمار شدند؛ زنان خود را خواستند و اجازه گرفتند که دوره بیماری را در خانه من بگذرانند و آنها اجازه دادند. پیامبر در حالی که به دو مرد از افراد خانواده اش که یکی از ایشان فضل بن عباس بود، تکیه داده بودند و پاهایشان بر زمین کشیده می شد و دستاری بر سر بسته بودند به خانه من آمدند.

عبد الله، راوی این روایت می گوید: این موضوع را برای عبد الله بن عباس گفتم، گفت: آیا می دانی آن مرد دیگر که بود؟ او علی بن ابی طالب بود و مادر ما [عایشه] هیچ گاه از او به نیکی یاد نمی کرد و حال آنکه می توانست.

دیگر از این امور آن است که عایشه، عثمان و فرمانداران او را همواره دشنام می داد و سرزنش می کرد و همه نوع سخن زشت درباره او می گفت از جمله پیراهن پیامبر (ص) را بر می افراشت و می گفت این پیراهن پیامبر است که هنوز کهنه و پوسیده نشده است ولی عثمان سنتهای پیامبر را کهنه و فرسوده کرد. و چون خبر دهنده مرگ عثمان به مکه آمد و خبر کشته شدن او را داد، جمعی از طرفداران عثمان شروع به زاری و گریستن کردند. عایشه دستور داد منادی او ندا دهد که گریه شما بر این پیر خرف شده چیست؟ او می خواست نور خدا را خاموش کند و خداوند متعال چراغ عمرش را خاموش کرد و می خواست سنت پیامبر را تباه کند و به همین سبب خداوند او را کشت. و چون در مکه شایع شد که با طلحه بیعت شده است، شاد شد و شتابان بر استر خود سوار شد و آهنگ مدینه کرد ولی همین که به سرف رسید، عبد بن ابی سلمه [که از مدینه می آمد] با او دیدار کرد. عایشه از او پرسید چه خبر داری؟

گفت: عثمان کشته شد. عایشه پرسید چه کسی را به حکومت برگزیدند؟ گفت: با علی پسر عموی پیامبر بیعت کردند. عایشه گفت: به خدا سوگند دوست می داشتم که ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و بیعت برای این دوست تو صورت نمی گرفت. عبد بن ابی سلمه گفت: به چه سبب، و حال آنکه به خدا سوگند بر روی توده خاک آلود

زمین هیچ کس گرامیتر از علی در پیشگاه خداوند نیست. چرا حکومت او را خوش نمی داری؟ گفت: ما بر عثمان در مواردی اعتراض داشتیم و او را سرزنش می کردیم و آن موارد را تذکر می دادیم. او توبه کرد و از پیشگاه خداوند طلب آمرزش نمود و مسلمانان از او پذیرفتند و چاره ای جز آن نداشتند، ولی سالار تو ناگهان بر او شورش کرد و او را کشت و به خدا سوگند، همانا که یک انگشت عثمان بهتر از اوست و او همچون چیزی بی ارزش از میان رفت. عایشه از همانجا به مکه برگشت و شروع کرد به اعلام خبر کشته شدن عثمان و آن سخنان را بنیای مردم گفت.

خدایتان رحمت کناد! آیا با این مطالب در نظر هیچ یک از عاقلان شبهه‌ای در دشمنی عایشه با علی (ع) باقی می‌ماند و آیا هیچ شخص بالغی در دشمنی و ستیزه او تردید می‌کند؟ دیگر از این امور، موضوعی است که نوح بن رواح «۱»، از ابی اسحاق، از منهای از قول گروهی از اصحاب ما نقل می‌کند که چون طلحه به مکه آمد، پیش عایشه رفت؛ همین که عایشه او را دید، گفت: ای ابو محمد! عثمان را کشتی و با علی بیعت کردی؟

گفت: مادر جان! مثل من، مثل همان [مرد کسعی] است که شاعر [درباره‌اش چنین] سروده است:

«پشیمان شدم همچون پشیمانی آن مرد کسعی، همین که چشمانم دید که دستانم چه کرده است.» «۲» و می‌بینی که در همه حال عایشه دشمنی خود را با علی (ع) آشکار می‌سازد و با هر زبان که بتواند ستیزه خود را با او بروز می‌دهد.

دیگر از این موارد، نامه‌هایی است که به اطراف فرستاده و مردم را بر علی (ع) شورانیده است، بدون آنکه هیچ گناهی از علی (ع) سر زده باشد. از جمله بنا به نقل مورخان به زید بن صوحان چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*». از عایشه دختر ابوبکر و مادر مؤمنان و همسر پیامبر به پسر مخلص خود زید بن صوحان . اما بعد، چون این نامه من به دست تو رسید، در خانه خود قیام کن و مردم را از یاری علی بازدار تا فرمان من به تو برسد و امید است از تو اخباری به من برسد که از آن خشنود گردم و تو از مطمئن‌ترین افراد در

(۱) به احتمال قوی نام پدر این راوی دراج است، رجوع کنید به قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۶، ص ۱۸۲ و ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۹۱۳۳. م

(۲) قبلاً در مورد این ضرب المثل توضیح داده شد. رجوع کنید به بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۳۸. م

ص: 258

نظر منی. و السلام».

زید بن صوحان در پاسخ چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*». از زید بن صوحان به عایشه دختر ابوبکر . اما بعد، خداوند به تو فرمانی داده است و به ما هم فرمانی داده است. به تو دستور داده است در خانه ات آرام بگیری و به ما فرمان جهاد داده است. نامه‌ات رسید و بر خلاف آنچه خدا فرمان داده است بود و آن نامه بر خلاف حق است. و السلام.» و دیگر از این گونه موارد که در کتابهای تصنیف شده درباره جنگ جمل و کتابهای دیگر آمده و در اخبار نقل شده است، نامه ای است که عایشه به حفصه نوشته است. از جمله، روایتی است که اصم از حسن بن ابی الحسن بصری نقل کرده که چون علی (ع) به ذوقار رسید، عایشه به حفصه آن نامه را که قبلاً آوردیم نوشته است. «۱» بشر بن ربیع، از عمار دهنی، از سالم بن ابی الجعد نقل می‌کند که پیامبر (ص) در حالی که عایشه و علی (ع) حضور داشتند موضوع خروج و قیام یکی از همسرانش را طرح کرد. عایشه خندید. پیامبر (ص) به علی نگرستند و فرمودند چون چنین چیزی از او دیدی با او مدارا کن. «۲» عصام بن قدامه

بجلی، از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (ص) در حضور همه همسران خویش به عایشه فرمود : ای کاش می دانستم کدامیک از شما بر شتر نری سوار می شود و خروج می کند و سگهای حوآب بر او پارس می کنند و گروهی بسیار از چپ و راست او کشته می شوند که همگی در آتشند و برخی شاید بعدها از آتش برهند . «۳» همین حدیث را أبو بکر بن عیاش از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس نیز نقل می کند. مسعودی در حدیث خود می گوید که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمودند: چون به او رسیدی، او و یارانش را بزن.

علی بن مسهر، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می کند که می گفته

(۱) رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۵ و ج ۱۴، ص ۱۳. م

(۲) رجوع کنید به حاکم نیشابوری، مستدرک الصحيحین؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و ابن حجر، الصواعق (در حاشیه تطهیر الجنان)؛ ص ۱۰۸، آمده است : پیامبر فرمودند ای علی بزودی میان تو و عایشه ستیزی پیش خواهد آمد . علی (ع) پرسید: من بر او ستم می کنم؟ فرمود:

نه و هنگامی که چنین شد، او را به خانه خویش بازگردان.

(۳) رجوع کنید به احمد بن حنبل، مسند؛ ج ۶، ص ۹۷. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعة من السلف؛ ص ۱۷۶-۱۷۳. م

ص: 259

است، پیامبر (ص) فرمودند: ای عایشه! تو را دو بار در خواب دیدم که گویی بر شتری سواری که روپوشی از حریر دارد و چون روپوش را کنار زدم تو را دیدم.

بنابراین می بینی که پیامبر (ص) او را از این کار منع کرده و با آنکه می دانسته است که او چنان خواهد کرد و از سرانجام عایشه آگاه بوده، باز او را از آن بازداشته و تهدید کرده است و عایشه به عمد به مخالفت با علی قیام کرده و نهی پیامبر را نادیده گرفته است و با آگاهی و اطلاع کاملی که در این باره داشته، اقدام بر آن کرده است.

وانگهی قرآن که از هر خبر و حدیث مهمتر است، او را بدون شبهه از این کار منع کرده است؛ در آنجا که خداوند متعال خطاب به عایشه و دیگر همسران رسول خدا فرموده است : «و در خانه های خود بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلی [گذشته] خودآرایی مکنید.» «۱» ولی او مخالفت فرمان خدا از خانه خود بیرون آمد و میان همگان و لشکریان و جنگ حاضر شد و همان کار دوره جاهلی را انجام داد و ریختن خون مسلمانان را روا دانست و شرع را بر مسلمانان تباه ساخت و برای مستضعفان و اشخاص بی اطلاع شبهه ها ایجاد کرد.

و باز از این جمله است آنچه که ابو داود طبری، از عبد الله بن شریک، از عامر از عبد الله بن عامر نقل می کند که می گفته است: شنیدم عبد الله بن بدیل خزاعی «۲» به عایشه می گفت تو را به خدا سوگند می دهم که آیا خود ما از تو نشنیدیم

که می‌گفتی خودم شنیدم پیامبر می فرمود: علی همراه حق است و حق همراه علی است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر پیش من درآیند؟ «۳» گفت: آری، همین - گونه است. عبد الله گفت: اگر چنین بوده است، پس این وضع چیست؟ گفت:

دست از سرم بردارید، به خدا سوگند دوست دارم همه‌شان نابود گردند.

و این هم دلیل بر آن است که او بدون داشتن هیچ شبهه و تردیدی در این موضوع که این کار بر خلاف فرمان خدا و رسول خداست آن را انجام داده است.

(۱) بخشی از آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب). م

(۲) از بزرگن قبیله خزاعه که پیش از فتح مکه مسلمان شد و در فتح مکه و جنگهای حنین و طایف و تبوک شرکت کرد. از یاران مخلص امیر المؤمنین علی (ع) است و به گفته ابن اثیر در جنگ صفین شهید شد. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۲۴ م

(۳) حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۲۴، آن را آورده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به اخطب خوارزم، مناقب؛ ص ۵۶ و خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۴، ص ۳۲۱ م

ص: 260

اخبار در این مورد بسیار زیاد است و اگر بخواهیم همه را بیان کنیم، کتاب طولانی می‌شود.

اما آنچه در مورد دشمنی و ستیز طلحه و زبیر با امیر المؤمنین علی (ع) قابل توجه است این است که آن دو با عثمان مخالفت و جنگ کردند و او را از میان برداشتند به طمع آنکه پس از او به حکومت برسند و در این موضوع هیچ شبهه و تردید هم نداشتند و به همین منظور کشتن عثمان را بر عهده گرفتند ولی همین که مردم با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کردند و آرزوی آنان برای حکومت از دست رفت هر دو آهنگ جنگ با او کردند و آنچه را که خود بر سر عثمان آوردند به علی نسبت دادند و در این باره سخت دشمنی و ستیزه کردند.

موسی بن مطیر «۱» از اعمش، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است: وارد مدینه شدیم و نخست پیش طلحه رفتیم. او در حالی که قطیفه‌ای سرخ بر خود پیچیده بود بیرون آمد. ما موضوع عثمان را و اینکه مردم با او سخت در افتاده اند به او گفتیم.

گفت: نزدیک است که سفلگان شما بر خردمندان پیروز شوند. سپس گفت: آیا با خود هیمة نیاورده‌ای؟ این دو کمربند پارچه‌ای را بردارید و ببرید بر در خانه اش آتش بزنید. ما بیرون آمدیم و در محله احجار الزيت پیش علی رفتیم و موضوع عثمان را گفتیم. گفت: از مرد [عثمان] بخواهید توبه کند و عجله نکنید، اگر از اعمال خود برگشت چه بهتر، وگرنه در این کار بنگرید.

محمد بن اسحاق از ابو جعفر اسدی، از پدرش از عبد الله بن جعفر نقل می کند که می گفته است وقتی عثمان در محاصره بود، من پیش او بودم. همین که دانست او را خواهند کشت، من و عبد الرحمن بن ازهر را پیش علی (ع) فرستاد و در آن هنگام طلحه ظاهرا بر کار پیروز شده بود. عثمان گفت: بروید و به علی بگویید که تو برای حکومت شایسته تر و سزاوارتر از پسر زن حضرموتی [یعنی طلحه] هستی.

مواظب باش که او بر خلافت پسر عمویت بر تو چیره نشود. «۲»

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد این راوی، رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۸۹۲۸. م

(۲) عبد الله بن جعفر بن ابی طالب برادرزاده و داماد امیر المؤمنین علی (ع) است برادر مادری محمد بن ابی بکر و یحیی بن علی (ع) است و مادرشان اسماء بنت عمیس می باشد.

او از بخشنندگان معروف اعراب است و به سال هشتاد هجری در گذشته است. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۳۳. م

ص: 261

فضل بن دکین، از عمران خزاعی، از مسیره بن جریر نقل می کند که می گفته است: در محله احجار الزيت پیش زبیر بودم و او دست مرا در دست گرفته بود؛ مردی پیش او آمد و گفت: ای ابو عبد الله! میان ساکنان خانه عثمان و آب مانع شدند. گفت: بخت از ایشان برگشت و برگشته باد! و این آیه را تلاوت کرد:

«میان آنان و آنچه آرزو داشتند مابین افتاد همچنان که نسبت به امثال آنان از پیش این چنین شد و آنان در شک و تردید بودند.» «۱» این روایات و امثال آن نشان دهنده کاری است که طلحه و زبیر نسبت به عثمان انجام داده اند و ریختن خونس را روا می دانسته اند، و امیر المؤمنین علی (ع) در اینگونه موارد بر کنار بوده و تا حد امکان هم از عثمان دفاع کرده است و طلحه و زبیر مدعی خونخواهی عثمان شده اند و بر علی تهمت زده اند و گفته اند او کشتن عثمان را به عهده داشت، و به آنچه مدعی بودند و خود کرده بودند از کشتن اهل ایمان و فتنه انگیزی در اسلام و نابودی بندگان و شهرها، او را متهم ساختند.

ابراهیم بن عمر، از پدرش، از بشیر، از نوح بن دراج نقل می کند که علی (ع) به طلحه و زبیر فرمود به خدا سوگند که شما آهنگ عمره ندارید و از قصد شما و قصد دوستان [عایشه] آگاهم، و آن دو به خدا سوگند خوردند که قصدی جز عمره گزاردن ندارند.

حسن بن مبارک از بکر بن عیسی نقل می کند که [علی] از آن دو استوارترین عهد و پیمانی را که ممکن است از کسی گرفت، گرفت؛ برای اینکه مخالفت و عهدشکنی ننمایند و کاری جز عمره انجام ندهند؛ و متذکر شد که باید هر دو پیش او برگردند و آن دو چنان تعهد و میثاق بستند و سپس علی به آنان اجازه داد و آن دو از مدینه بیرون آمدند.

ام راشد- کنیز آزاد کرده ام هانی- می گوید: طلحه و زبیر پیش علی آمدند و از او برای عمره اجازه خواستند، و چون از پیش او بیرون آمدند، شنیدم می گویند ما با دل‌های خود بیعت نکردیم بلکه فقط با دست‌های خود بیعت کردیم . من این سخن ایشان را به علی گفتم، این آیه را تلاوت فرمود:

«آنان که با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بر فراز دست آنهاست . و هر کس بیعت شکنی کند بر زیان خود کرده است و هر کس به عهده‌ی که با خدا بسته است وفا کند بزودی خداوند به او پاداشی بزرگ عطا خواهد

(۱) آیه آخر سوره ۳۴ (سباء). م

ص: 262

کرد.» ^۱ گوید، آنگاه برای ایراد خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود : اما بعد، چون خداوند پیامبر خویش را به سوی خود فرا برد، با خود گفتیم ما افراد خانواده و گروه اصلی و اولیای او و وارثانش و سزاوارترین افراد به او هستیم و هیچ کس با ما در مورد جانشینی ستیزه نخواهد کرد . در همان حال که چنان می گفتم، منافقان به حرکت در آمدند و جانشینی پیامبرمان را از دست ما بیرون کشیدند و به غیر ما دادند و به خدا سوگند اگر بیم تفرقه میان مسلمانان و وحشت برگشت آنان به کفر نبود، تا آنجا که می توانستیم در تغییر آن کوشش می کردیم. اکنون ای مسلمانان! شما خود کار خودتان را به ما واگذاشتید [و ما را به حکومت برگزیدید] و طلحه و زبیر هم همراه دیگران با من بیعت کردند، سپس به بصره رفته‌اند تا جماعت شما را به تفرقه بیندازند و فتنه‌انگیزی کنند. پروردگارا! آن دو را در قبال مکر و خدعه‌ای که نسبت به این امت می‌کنند و به سبب سرکشی، فروگیر.

در روایت دیگری- غیر از کتاب فوق- متن این خطبه چنین است:

«اما بعد، چون خداوند پیامبر خویش را قبض روح کرد، با خود گفتیم ما خاندان و وارثان و عترت اویم و کسی در جانشینی او با ما ستیزه نمی کند و بر حق ما طمع نمی بندد و ناگاه قوم ما خود را در برابر ما قرا ر دادند و جانشینی پیامبرمان را از ما غصب کردند و حکومت از آن دیگران شد و ما در زمره مردمان ناتوان در آمدیم که اشخاص ضعیف بر ما طمع بستند و اشخاص زبون بر ما عزت فروختند . چشمانی از ما بر آن گریست و سینه‌ها تنگی گرفت و دل‌ها بی‌تابی کرد و به خدا سوگند اگر بیم پراکندگی و برگشتن مسلمانان به کفر نمی بود و بیم آنکه به دین زیانی برسد نبود، رفتار ما با آنان غیر از این بود. فرمانروایانی حکومت را به دست گرفتند که برای مردم خیراندیش نبودند؛ و سپس شما ای مردم! مرا از خانه ام بیرون آوردید و با من بیعت کردید، با آنکه خوش ن می داشتم کار شما را بر عهده بگیرم و با زیرکی می دانستم در دل بیشتر شما چه می گذرد. این دو مرد هم نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و شما خود این موضوع را می دانید، اکنون پیمان شکنی و مکر کردند و همراه عایشه به بصره رفتند تا جماعت شما را پراکنده کنند . تا آخر ...» در جلوگیری از دفن جسد امام حسن (ع) کنار مرقد جدش، عایشه سخنانی

(۱) آیه ۱۰ سوره ۴۸ (الفتح). م

گفته است که در آن، میان علماء اختلاف نظری نیست. از جمله آنکه گفته است، مرا با شما و شما را با من چه کار است که می‌خواهید [پیکر] کسی را به خانه من درآورید که دوست نمی‌دارم؟ عایشه همواره و در موارد مختلف امام حسن (ع) را آزار داده است، که فعلاً ما را نیازی به بازگو کردن آن نیست. «۱» از خداوند متعال توفیق مسئلت می‌کنم تا به آنچه او را خشنود می‌کند و به آنچه به او نزدیک می‌کند عمل کنیم و از او برای راه سعادت راهنمایی می‌طلبیم که برآورنده حاجات و پاسخ دهنده به دعوات است و سپاس عارفان در قبال فضیلت شناختها که عنایت فرموده است و درودها و سلام خدا بر سرور ما محمد مصطفی که از میان همه خلق به حق برانگیخته شده است و ماه نبلان دین و نور پرهیزگاران و سرور گذشتگان و آیندگان است و بر آل پاک او باد.

سپاس و ستایش فراوان خداوند متعال را که به این بنده خود، توفیق ترجمه این کتاب را ارزانی داشت.

کمترین بنده درگاه علوی محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس، چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۴۰۸ قمری بیست و پنجم آذر ۱۳۶۶ خورشیدی و ۱۶ دسامبر ۱۹۸۷ میلادی

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره جلوگیری عایشه از دفن پیکر مطهر امام حسن (ع)، در منابع مقدم بر عصر شیخ مفید، رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۲۵ و مسعودی اثبات الوصیه؛ ص ۱۶۰ و روایت مفصلی که از اصول کافی در بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۱۴۲، آمده است. و همچنین رجوع کنید به ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین؛ ص ۴۹. م

فهرست راهنما

آفریقا ۱۰۹

ابان (پسر عثمان) ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۵۳

ابو اسحاق جبله بن زفر ۸۲، ۸۴، ۲۵۷

ابن الباقلانی ۲۹

ابن ام مکتوم ۸۹

ابن خلف ۹۴

ابراهیم بن عبید بن ام کلاب ۹۷

ابراهیم بن عمر ۲۶۱

ابراهيم بن نافع ٢١٥

أبو بكر بن طيب ٢٩

ابو بكر بن عياش ٢٥٨

ابو السائب ٢٩

ابو الزيات ٢١٥

ابو بكر تمار ٢٨

ابو طالب ١٩٢، ٢٠٢، ٢٣٦، ٢٤٩

ابو سفیان ٦٤، ٦٦، ١٢٥

ابو حرز اسود ٢٤٠

ابو خالد ٢٤٤

ابو الوليد عيسى بن يزيد ١١٢، ١٦٦

ابو ليلى ١٢٥

ابو حفصه ١٩٦

ابو لؤلؤة ٥٤

ابو اسيد بن ربيعه ٥٧

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان شيخ مفيد ابو ايوب خالد بن زيد ٥٧، ٧١

ابو ذر غفاري، ابو ذر ابو ثابت ٢٥٠

ابو العباس احمد بن سعيد بن عقده ٢٥٣

ابو الحسن علي بن حسين بن فضال ٢٥٣

ابو صالح ٢٥٣، ٢٥٨

ابو موسى المراد ٣٤

ابو الهذيل علاف عدي، محمد بن هذيل ابو عمره ١٧٥

ابو عبد الله اغر ١٧٥

ابو السائب ١٤٧

ابو سليمان ٢٢٦

ابو سهل ٢٢٩

ابو عبيدة بن جراح ٤٦

ابو بكر ٤٦، ٤٧، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٧٠، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٩، ١١٠، ١١٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٥٧، ١٦٢، ١٨٠، ١٨٤، ١٨٦،
١٩٨، ٢٢٠، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧

ابو الهيثم بن التيهان ٥٧، ٧٢، ١٦٣، ١٦٤

ابن ابي ميره ٢٢٤

ابن سليمان ٢٢٩

ص: 266

ابن خيثمه ٢٢٩

ابن عبد ربه ١٢٨

ابن قتيبه ١٢٨

ابن ابي سبره ١٦٧، ٢٢٨

ابن يحيى ٣١

ابن دأب - ابو الوليد عيسى بن يزيد ابن قولويه ٧

ابن حجر ٨

ابن شهر آشوب ٩

ابن صهبان ۱۹۸

ابن عمره ۱۷۵

ابن العلاء ۲۹

ابن اسحاق ۲۵۶

ابن جریح ۲۱۵

ابن ابی عون ۲۳۴

ابن جرموز ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

ابن ابی عامر ۸۶

ابن سراج ۱۳

ابی عامر ۱۶۷

ابی هشام ۲۴۹

ابی ادريس ۲۵۴

اثبات الوصیه (مسعودی) ۲۶۳

اجلح ۱۷۷، ۲۵۳

احتجاج (احمد بن علی طبرسی) ۹

احکام القرآن (ابن عربی معافری اندلسی) ۴۸، ۹۲

احکام القرآن (جصاص) ۴۹

احجاز الزيت ۸۴، ۲۶۰، ۲۶۱

احنف بن قیس ۸۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

اخبار الطوال (ابو حنیفه دینوری) ۱۷، ۱۵۱، ۲۴۴

اختیار معرفۃ الرجال (شیخ طوسی) ۱۸۸

اختصاص (شیخ مفید) ۱۴۲

ازدشنوء (قبیلہ) ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۴

ازدی، ابو زینب ۱۶۴

ازدی، جندب ۵۹

ازدی، ابو مخنف لوط بن یحیی ۱۳، ۵۱، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۶۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲

ارقم بن شرحبیل ۲۵۵

اسامۃ بن زید ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۴، ۱۲۴، ۱۴۵

اسحاق ۲۵۵

استیعاب (ابن عبد البر) ۵۲، ۵۶، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۶۶

اسدی، عامر ۲۴۲

اسکافی ۳۴

اسید بن حضیر ۴۶

اسحاق بن محمد ۱۱۱

اسعدی، ابو جعفر ۲۶۰

اسماعیل بن عبد الملک بن یحیی بن شبل ۱۷۸، ۲۲۹

اسماء ۲۱۶

اسماء بنت عمیس ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۶۰

اسود بن ابی البختری ۲۱۶، ۲۳۳

اسلمی، بریده ۵۷

اسلمى، سليمان بن عبد الله بن عويمر ٢١٨، ٢٢٣

اسرافيل بن يونس ١٨٧

اسود بن عوف ١٩٨

اسد الغابة فى معرفة الصحابة (ابن اثير) ١٤، ٥٧، ٨٣، ٩٩، ١٠٨، ١٢٥، ١٣٢، ١٣٩، ١٦٣، ١٦٦، ١٨٨، ٢٥٩، ٢٦٠

ص: 267

اسماعيل بن محمد ٧٤

اشعرى، ابو عبد الله ٢٩

اشعرى، اسماعيل بن ابى بشر ٢٩

اشعرى، ابو موسى ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ٢٣٠

الاشتقاق ١٩٣

اشرف بن جبلة ١٧٢

اشنان ١٠

اشعث بن سوار ٥٩

اشجعى، قره بن نوفل ١٩٤

اصم ٢٥٨

اصم، عمر بن عبد الله ٧٧

اصول كافى (كلينى رازى) ٢٦٣

الصواعق ٨٢

الاصابة فى تمييز الصحابة (ابن حجر عسقلانى) ٥٢، ٥٦، ٥٧، ١٠٨، ١٣٢، ١٥٣، ١٦٦، ٢٣٣، ٢٣٧

اعمش ٨٤، ٢٦٠

اعين بن ضبيعه ١٩٤

ايعان الشيعة (سيد محسن جبل عاملي) ١٠، ١١، ٦١

الاعلام (زركلي) ١٨٠

الاعلاق النفيسه ١٦٦

اغاني (ابو الفرج اصفهاني) ٨٥، ١٢٦، ١٩٦

افلح بن سعيد ١٤٠

افندي، ميرزا عبد الله ١٢

ام سلمه ١٤٣ - ١٤٠، ١٤٥، ٢٥٠

الامتناع و المؤانسه (ابو حيان توحيدى) ٨

الامامه و السياسة (ابن قتيبه) ٤٥، ٦٥، ١٤٢، ٢٥١

ام هاني ١٣٩، ٢٣٨، ٢٦١

ام راشد ٢٦١

ام ذريح عبديه ٢٠٨

ام كلثوم ١٦٩

امالي (شيخ صدوق) ١٥٠

ام حبيبه ١٢٥

انصاري، حجاج بن عزمه ٢٤٨

انصار ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ٦٦، ٧٠، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٩٨، ١٠٥، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٤٣، ١٤٦، ١٤٩، ١٦٣، ١٨٥، ١٩٨،

٢٠٥، ٢١٨

انصاري، ثابت ٨٦

انصاري، قرظة بن كعب ١٦٠، ١٦٥، ٢٤٢

انصاری، حبیب بن یساف ۲۰۰

انصاری، حسان بن ثابت - حسان بن ثابت اندیشه‌های کلامی شیخ مفید (مارتین مکدرموت) ۱۰، ۱۱، ۱۴

اهواز ۱۷۹

اوس (قبیله) ۱۷۳، ۱۸۵

باهلی، جابر بن نعمان ۱۹۶

بجلی، عصام بن قدامه ۲۵۸

بجیله (قبیله) ۱۵۲، ۱۹۳

بحار الانوار (علامه مجلسی) ۹، ۱۱، ۳۸، ۴۱، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳

بحرین ۱۹۶

بخاری ۱۸۰

البدایة و النهایه (ابن کثیر) ۱۱۰، ۲۰۱، ۲۳۱

البدء و التاريخ (مقدسی) ۶۳، ۲۰۱، ۲۳۵

براء بن عازب ۵۷

بریره ۲۴۷، ۲۵۴

برید ۲۴۹

بزاز، اسماعیل بن زیاد ۲۵۴

بشر بن معتمر ۳۳

بشیر بن سعد ۴۶

ص: 268

مفيد، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسيّد العترة في حرب البصرة،
جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

بشر بن ربيع ۲۵۸

بشير ۲۶۱

بصائر الدرجات (صفار) ۲۵۵

بصره ۲۹، ۷۴، ۸۱، ۹۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲

بصری، حسن بن ابی الحسن ۱۸۰، ۲۵۸

بطحاء (منطقه) ۱۴۰

بغداد ۷، ۸، ۹، ۲۹

بکالی، عبد الله بن طفیل ۱۹۴

بکر بن عیسی ۲۶۱

بکر بن وائل (قبيله) ۹۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۳۱

بلخی، ابن مجالد ۳۳

بنی امیه (خاندان) ۵۴، ۸۳، ۱۱۵، ۱۶۷، ۲۰۶

بنی اسد ۷۳، ۱۹۸

بنی تمیم ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۱۶

بنی رباب ۱۹۶، ۲۱۴

بنی راسب ۱۷۶

بنی سعد ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۱۴

بنی ضبه ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۴

بنی عدی ۲۰۶

بنی عمرو ۲۱۴

بنی قدامه ۱۷۶

بنی مازن، گورستان ۱۷۰

بنی مسمع ۱۷۰

بنی نوفل ۱۴۰

بنی هاشم ۵۸، ۶۴، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵

بنی وهب ۱۹۵

بیت المقدس ۵۸

بیعت رضوان ۵۶، ۵۸، ۵۹

تابعین ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۶

تاریخ بغداد (خطیب) ۲۹، ۳۱، ۴۱

تاریخ اعثم (کوفی) ۲۰۰

تاریخ بلعمی ۷۱

تاریخ الخمیس (دیار بکری) ۶۷، ۱۳۲

تاریخ طبری ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۷-۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷،
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۵۱

تاریخنامه طبری ۹۰، ۹۲

تاریخ یعقوبی ۶۴، ۶۵، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۶۳

تاج العروس ۶۸

تذکرۃ الخواص (ابن جوزی) ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۰۱

ترمذی ۱۸۰، ۲۳۰

تطهير الجنان (ابن حجر هيثمي) ۸۲

تفسير ابو الفتوح رازی ۸۵

تفسير خازن ۹۰، ۹۲

تفسير علی بن ابراهيم قمی ۹۳

تفسير برهان ۲۴۴

تفسير روح المعاني (آلوسی) ۴۹، ۱۳۰، ۱۴۵

تفسير كشاف (زمخشري) ۶۸، ۱۳۰

تقريب التهذيب ۲۳۸

تقويم البلدان (ابو الفداء) ۱۸۱

تمام بن عباس ۱۴۶

ص: 269

تمیمی، یعلی بن منبه ۹۷، ۹۹، ۱۴۰

تمیمی، عبد الله بن حکیم ۱۸۳، ۱۸۴

تمیمی، عبد الله بن عامر ۱۸۷

تمیمی، معاذ بن عبد الله ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶

تمیمی، ابن سعید ۲۵۰

التنبيه و الاشراف (مسعودی) ۲۰۱، ۲۲۹

تهذيب الاحكام (شيخ طوسي) ٩، ١١، ١٢

توضيح الملل ٣١

پيامبر (ص) ٢٦، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٨، ٥٦، ٥٩، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ١٠٣، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١٣، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٨، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٩، ١٧١، ١٨٠، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٣

ثقفى، ابو بكره ١٨٠

ثقفى كوفى، ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ١٤، ٧٢، ١٠٠

ثقفى، عبد الرحمن ١٨٠

ثقفى، مغيرة بن شعبه ٦٥

ثقف (قبيله) ١٩٦

ثمامه ٢٣٩

ثورى، منذر ٢٤٠، ٢٤٣

جاروديه (فرقه) ١٢٩

جارية بن قدامه ١٨٧

جابر ٥٩

جابر بن عبد الله بن حزام ٥٨

جاحظ ٣٠، ٦٩، ١٢٢، ١٢٣

جبائى، عبد السلام محمد ٣٣، ٤٦، ١٣٣

جبائى، محمد بن عبد الوهاب ١٣٣

جبريل ٢٠٥

جشمى، جيلد ١٨٧

جعابی، ابو بکر محمد بن عمر ۲۵۳

جعفر بن محمد (ع) ۲۲۹

جعفر طیار ۲۲۰

جعفر بن بشر ۳۴

جعفی، زجر بن قیس ۲۴۰

جمحی، عبد الرحمن بن جمیل ۵۷

جمل (مدائنی) ۱۵

جمل (واقدی) ۱۵، ۶۰، ۷۳، ۱۶۱، ۱۹۹

الجمل (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی) ۱۴

جملی، هند مرادی ۵۹، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۳۹

جمهرة اشعار العرب ۱۳۳

جمل (شتر عایشه) ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸

جوهر بن جابر ۱۹۳

جنگ جمل: بیشتر صفحات کتاب جنگ احد ۵۷، ۲۵۰

جنگ بدر ۵۶، ۵۷، ۱۱۲، ۲۳۶

جنگ خیبر ۲۴۶

جنگ حنین ۲۵۹

جنگ تبوک ۲۵۹

جنگ صفین ۵۴، ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۵۲، ۲۵۹

جنگ طائف ۲۵۹

جنگ نهروان ۲۰۱

حارثی، ربیع بن زیاد ۱۹۶

حارث بن فضل ۱۷۵

حارثی، شریح بن هانی ۱۹۳

ص: 270

حارث بن سریع ۲۴۴

حارث بن ابی بلتعہ ۲۳۳

حاباب بن یزید ۱۹۶

حابیب بن ذؤیب ۷۳

حابشه ۱۲۵

حابیب بن مسلمہ ۱۱۷

حجۃ بن الحسن (ع) ۹

حجاز ۵۵، ۱۵۲، ۱۹۷، ۱۹۸

حجر بن عدی ۵۷، ۷۷، ۱۵۵، ۱۹۳

حجر اسماعیل ۱۳۵

حرث بن سراق ۵۷

حرث بن عوف ۵۷

حدان (قبیلہ) ۲۱۰

حذیفہ ۸۶، ۲۱۰

حسان بن ثابت انصاری ۵۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴

حسن بن عبد الله ١١٢

حسن بن علي (ع) ٥٨، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٧، ١٥٩، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٣

حسن بن ابو الحسن ٢٣٠

حسن بن مبارك ٢٤١

حشويه ٩٧، ١٣٣، ٢٣١، ٢٥٣

حصين بن حرث بن عبد المطلب ٥٧

حصين بن منذر ١٩٣

حضرمي ٢٦٠

حطيئه ١٠٨

حفير ابو موسى ١٦٦، ١٦٧

حفصه (دختر عمر) ١٦٨، ٢٥٥، ٢٥٨

حكم بن ابي العاص ٣٠، ١٠٨، ١٠٩

حكيم بن جبلة ٥٩، ٦٠، ١٦٦، ١٩٨، ٢٠٠

حكيم بن مناف ١٩٩

حلياء الاولياء (حافظ ابو نعم) ١٣٣

حمانى، ثعلبة بن يزيد ٨٤

حميده (دختر ابن رفاعه) ٢٢٥

حمزه ١٩٢

حمير (قبيله) ١٣٨

حنتمة بن اسود ٢١١

حنظله (قبيله) ۲۱۳

حنظلی، هلال بن وکیع ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۴

حوأب (منطقه) ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۱، ۲۰۸

الحيوان (جاحظ) ۱۹۶

خالد بن زید ۵۷

خالد بن ابی خلف ۵۸

خالد حذاء ۱۲۵

خارجہ ۲۴۳

خديجه ۲۴۶، ۲۴۷

خريبه ۱۷۸

خزاعه ۱۹۳، ۲۵۹

خزاعی، عبد الله بن بدیل ۵۷، ۲۰۵، ۲۵۹

خزاعی، محمد بن بدیل ۵۷، ۵۹

خزاعی، عمر بن حمق ۵۷، ۱۹۳

خزاعی، ابو عمر بن بدیل بن ورقای ۷۷

خزاعی، سليمان بن سرد ۵۹

خزاعی، عبد الله بن خلف ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۳۵

خزاعی، عمران ۲۶۱

خزرج (قبيله) ۱۷۳، ۱۸۵

خزيمه بن ثابت (ذو الشهادتين) ۵۷

خصال (صدوق) ۲۵۵

خصایص (نسائی) ۳۸، ۴۰

خطیل بن اوس ۶۵

خوارج، ۱۳، ۷۴، ۱۳۲، ۱۳۳

خوزستان ۶، ۲۹

ص: 271

خولانی، عبد خیر ۱۵۰

خیاط (ابن الخیاط) معتزلی، عبد الرحیم خیبر ۴۵، ۱۶۶

خیران بن عبد الله ۱۹۸

دارمی، هلال بن وکیع ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۳

دانشنامه ایران و اسلام ۳۱، ۱۶۶

داوود بن ابی هند ۲۴۰

دباغها (میدان) ۱۷۰

درزان ۲۹

الدر المنثور (سیوطی) ۱۳۰، ۱۴۵

دؤلی، ابو الاسود ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۵۲

دیوان حسان ۱۲۶، ۱۳۳

دهنی، عمار ۲۵۸

الدَّرِيعَةُ (شیخ آقا بزرگ تهرانی) ۶۱

ذو خشب ۷۷

ذوقار (منطقه) ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۳۸، ۲۵۸

ذهبی ۸

ذهلی، حسان بن مخدوع ۱۹۳

ذهلی‌ها ۱۹۳

راسبی، عبد الله بن جابر ۱۹۶

رافع ۲۵۴

ربذه ۱۴۶

ربعه (قبيله) ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۸

رجال (نجاشی) ۷، ۱۵

رعل بن جيله ۱۷۲

رفاعة بن ابی رافع ۷۱

رفاعة بن شداد ۱۹۳

رفاعة بن سعد ۵۸

رمانی، علی بن عیسی ۹، ۱۱

روضات الجنات ۱۱

رواح بن حارث ۲۲۹

ریاض العلماء (میرزا عبد الله افندی) ۱۲

زائده بن قدامه ۶۶

زابوقه ۱۷۰

زبیر بن عبد المطلب ۲۳۶

زبير بن عوام ١٣، ١٤، ٢٤، ٢٦، ٢٨، ٣١، ٣٢، ٤٥، ٥٣، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٩٧، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٢٦،
١٣٤، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٧، ١٧٠،
١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٥،
١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢،
٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢

زط (قبيله) ١٧١

زهري، محمد بن مسلم ٧٧

زياد بن أبيه ١٥٥، ٢٥٢

زياد بن كعب بن مره ١٩٣

زيد بن علي ١٧٧

زيد بن فراس ٢٣٣

زيد بن جبلة بن مروان ٢١٤

زيديه (فرقه) ١٢٩

زينب (دختر ابو سلمى) ٩٤

سائب بن مالك ١٧٧

سالم ٤٦، ٦٥

سالم بن ابى الجعد ٢٥٨

سالم بن عبد الله ١٤٠

ساعدي، جبلة بن عمرو ٥٨

ص: ٢٧٢

ساعدي، سهل بن سعد ٥٨

سبابجه ١٧١، ١٩٨

سبا، ملکه ۱۸۰

السبعة من السلف (سید مرتضی فیروزآبادی) ۹۴، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۵۸

سدوسی، عبد الله بن هاشم ۱۹۳

سدوسی، سفیان بن ثور ۱۹۳

سدوسی، خالد بن معمر ۱۹۳

سدوسی، شقیق بن ثور ۱۷۸

سرف ۹۶، ۲۵۶

سعد بن ابی وقاص ۲۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۴، ۱۴۷، ۲۲۷

سعد بن عباده ۶۳

سعد بن زید بن نفیل ۶۰، ۶۱

سعد بن چشم ۲۴۳

سعد بن زیاد ۵۸

سعد (پسر سعد بن عباده) ۵۸

سعد بن مبشر ۵۹

سعدی، جاریة بن قدامه ۱۹۴

سعدی، ابن مطرح ۲۳۲

سعید بن عاص ۱۱۵، ۱۵۳، ۱۶۴

سعید (پسر عثمان) ۲۲۸

سعید بن ابی هند ۲۱۵

سعید بن جبیر ۷

سعید بن مسیب ۶۰، ۶۱

سعید بن قیس ۱۹۳

سفوان (منطقه) ۲۳۲

سفیان بن سعد ۲۴۳

سفیان بن عیینہ ۲۳۰

سفیان بن حویطب بن عبد الغری ۲۱۵

سقیفه، شورا ۱۷۶

السقیفه و فدک (جوهری) ۴۶، ۶۳، ۶۴

سلولی، عبد الرحمن بن عدیس ۵۹

سلمان ۶۴

سنن (نسائی) ۹۴

سنن (ابی داوود) ۲۶، ۱۰۶

سنن الکبری (بیہقی) ۹۴

سهل بن حنیف ۵۷، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۰

سهل بن سعید ۵۸

سوید بن حارث ۵۹

سویقه ۸

سید رضی ۹، ۱۰، ۱۶۱

سید مرتضی ۹، ۱۰، ۱۴

سیره (ابن هشام) ۹۲، ۱۳۰

شام ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۵۲

شحام ۳۳

شداد بن اوس ۵۷

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد) ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۸، ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۴، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۵۸

شرحس ۱۹۱

شعبی ۱۶۷

شیبان بن عبد الرحمن ۱۷۶

شیخ مفید ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۱۴۲، ۱۹۹

شیخ صدوق ۹

شیعه ۳۵، ۱۳۲، ۱۳۳

صالح، ناقه ۲۴۱، ۲۴۲

صبره بن عثمان ۲۰۸

صباح (جوهری) ۶۸

صحیح (ابن ماجه) ۳۸

صحیح (بخاری) ۳۸، ۹۲، ۱۰۶

ص: 273

صحیح (مسلم) ۳۸، ۹۲، ۱۰۶

صحیح (ترمذی) ۳۸، ۴۰، ۴۱

صفوان ۲۱۷

صفوان بن امیه ۱۳۹

صفیه (مادر زبیر) ۱۹۲

صفیه (همسر عبد الله بن خلف) ۲۲۶

صلعاء ۸۶

صنعاء ۱۳۹

صوحان ۲۳۹

الصواعق (ابن حجر) ۲۵۸

صیمری، عباد بن سلیمان ۳۲

ضبه (قبیله) ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶

ضبی، وسیم بن عمرو ۲۰۹

ضرار بن ثامت ۵۸

طائی، محل بن خلیفه ۱۴۸

طبری، ابو داوود ۲۵۹

طبری ۱۲۸

طبقات (محمد بن سعد) ۷، ۱۳، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۹۰، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴

طریف بن عدی بن حاتم ۲۱۹

طلحة بن عبد الله ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳

۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

طوسی ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵

ظالم بن عمرو دؤلى، ابو الاسود عاصم بن مره (ابو الحربا) ٢٠٦

عامر بن اجبل ٥٨

عامر بن كليب ١٧٦

عامر ٢٥٩

عامرى، بشر ٢١٠

عامرى، جندب بن زهير ٢١٧، ٢١٨

عائشه ١٣، ١٤، ١٧، ٢٤، ٢٦، ٢٨، ٣٠، ٣٢، ٧٦، ٨٥، ٨٦، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩١، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١١، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٥، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢

عائشه (دختر سعد) ٢٢٧

عبادة بن صامت ٥٧

عباس بن عبد المطلب ٦٤

عبد الله ٥٩

عبد الله بن ارقم ٥٩

عبد الله بن وال ٥٩

عبد الله بن فضيل ٢١١

عبد الله بن عمر بن على بن ابى طالب ٢١٣

عبد الله بن رياح ٢١٨

عبد الله بن عباس بن معبد ٢٢١

عبد الله بن سائب ١٣٩

عبد الله بن قيس ابو موسى اشعري عبد الله بن ابي رافع ١٤٠، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٢

عبد الله بن حارث بن فضل ١٥٦

عبد الله بن كريز بن عامر عبد الشمس ٧٥، ٧٩، ٩٩، ١٩٦

عبد الله بن جعفر بن ابي طالب ٥٨، ٧٣، ٢٦٠

عبد الله بن زيد ١٩٣

عبد الله بن حزام بن خويلد ١٩٥

عبد الله بن عقيل ٥٧

عبد الله بن جبير ٢٣٤

عبد الله بن معمر ٢٣٤

عبد الله (پدر پیامبر) ٢٣٦

عبد الله بن مقداد ٢٣٦

عبد الله بن ربيعة بن رواح ٢٣٦

عبد الله بن عمير بن زهير ٢٣٦

عبد الله بن حكم بن حزام ٢٣٧

عبد الله بن مغيرة بن اخنس ٢٣٧

عبد الله بن اخنس بن شريق ٢٣٧

عبد الله بن مخارق ٢٤٩

عبد الله بن عبد الله ٢٥٦

عبد الله بن شريك ٢٥٩

عبد الله بن عاصم ٢٤٤

عبد الله بن عامر ٢٥٩

عبد الله بن ابي لهب ٥٨

عبد الله بن حضرمي ١٣٦

عبد الله بن ثعلبه ٦٠

عبد الله بن ابي سفيان بن حوث بن عبد المطلب ٥٨، ٦٥

عبد الله بن زبير بن عبد المطلب ٥٨

عبد الله بن ابي سرح ٨٠

عبد الله بن عمر ٥٠، ٥٤-٥٢، ١٣٦

عبد الله بن سعيد بن كلاب ٢٩

عبد الله بن زبير ١٤، ٥٤، ١٣٧، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٥، ٢٠٧،
٢٠٩، ٢١٠، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٥١

عبد الله بن ابي ربيعه ١٣٩، ١٤٠

عبد الله بن عباس ٥٨، ٨٦، ٩٤، ١٠٠، ١٢٩، ١٤٥، ١٥٧، ١٧٨، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣،
٢١٢، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٨

عبد الرحمن بن عوف ٤٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٩، ١١٠

عبد الرحمن بن عتاب بن اسيد ١٩٥، ٢١٧، ٢٣٥، ٢٣٩

عبد الرحمن بن حارث بن هشام ١٩٦، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٤٨

عبد الرحمن بن عطاء ١٨٠

عبد الرحمن بن ابي ليلى ٨٤، ٢٢٤

عبد الرحمن ٩٥

عبد الرحمن بن ازهر ٢٦٠

عبد الرحمن بن ملجم ٩٥

عبد الرحمن بن هاشم ٢١١

عبد المطلب ٥٨، ١٩٢

عبد الشمس (خاندان) ١١٠

عبد الملك بن مروان ٢٢٩

عبد الحميد بن عبد الرحمن ٧١

عبد الحميد بن عمران ٢٢٩

عبد القيس (قبيله) ١٧٠، ١٧٢، ١٧٨، ١٨٥، ١٨٨، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٣

عبدى، حارث بن مره ١٩٣

عبدى، زيد بن صوحان ٥٧، ١٥٠، ١٩٣، ٢٥٨، ٢٧٠

ص: 275

عبدى، عمر بن جرموس ١٧٨

عبدى، شداد بن شمر ٢٠٠

عبدى، صعصعة بن صوحان ٥٨، ١٨٨

عبدى، محمد بن هذيل ٣١

عبدى، منذر بن جارود ١٩٤

عبدى، اميه ٢٠٦

عبد بن ابى سلمه ٢٥٦

عبد اسود ٢٠٩

عبدیه، ام ضریح ۲۰۷

العبر فی خبر من غیر (ذهبی) ۸

عبید الله بن عباس ۵۸، ۱۱۲

عبید الله بن عمر ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۶

عبید الله بن سالم ۲۱۱

عبید بن کعب ۱۸۱

عتبه بن ابی لهب ۶۵

عتبی، خرشنه بن عمرو ۱۹۶

عتکی، عمرو بن اشرف ۲۱۴

عثمان بن ابی شیبہ ۷۲

عثمان بن محمد ۷۳

عثمان بن حنیف ۵۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۳۹

عثمان بن عفان ۲۵، ۲۸، ۴۴، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷

۲۶۰

عدی ۲۴۹

عدی بن حاتم ۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۹

عدی (خاندان) ۶۴، ۱۳۸

عراق ۱۱، ۵۵، ۸۱، ۱۵۶

عروه (پسر زبیر) ۱۳۵

عرنی، حبه بن جویره ۵۹

عرنی کوفی ۲۲۸

عروه ۸۰

عطاء بن سائب ۲۳۳

عقد الفريد (ابن عبد ربه) ۴۵، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۱

عقبه بن عامر ۵۷

عقبه، اصحاب ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۱۶۳

عکبرا ۸

عکرمه ۱۱۲

علقمه ۸۰

علقمه بن ابی علقمه ۲۲۴

علی بن صالح ۱۱۲

علباء بن هيثم ۲۰۷

علی بن الحسين (ع) ۲۰۲، ۲۲۹

علی بن مسهر ۲۵۸

علی ۲۳۹

علی بن جذعان ۲۳۰

علی بن أبي طالب (ع): در بیشتر صفحات علویان ۱۰

عمار یاسر ۱۶، ۲۴، ۷۱، ۹۶، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹

عمار بن اوس ۵۸

عمر بن حزم ۵۸

عمر بن دینار ۲۱۷، ۲۱۹

عمر بن بلال ۵۸

عمر بن سیری ۱۹۶

عمر بن محمود ۱۹۷

عمر بن محسن ۵۷

عمر بن سعد ۲۴۲

عمر بن ابان ۲۴۵، ۲۴۷

عمر بن خطاب ٤٦، ٤٧، ٥٠، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٧٠، ١٠٣، ١٠٤، ١١٢، ١٣٦، ١٣٨، ١٥٧، ١٦٢، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٤، ١٨٦، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥٥

عمر بن عبد الله بن ابي ربيعہ ۱۳۹

عمر بن صباح ۱۸۷

عمران بن حصین ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

عمر بن قیس ابن ام مکتوم عمرو بن مجاشع ۲۳۴

عمر و بن حصین ۱۸۷

عمر و بن عبید ۱۸۰

عمر و بن بحر جاحظ عمرو بن عبید بن باب ۲۹

عمر و بن جاران ۸۲

عمر و بن معدی کرب ۷۹

عمیر ۲۲۹

عون بن جعفر طیار ۵۸

عیسی بن عیسی ۱۶۷

عیون الاخبار (ابن قتیبه) ۲۴۴

الغارات ۱۳

غرر الخصائص (وطواط) ۲۰۲

غفاری، حجار بن سعد ۵۷

غفاری، ابو ذر ۱۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱

غلابی، محمد بن زکریای ۱۳

فارس ۲۹، ۸۱، ۱۴۱

فاطمه (س) ۶۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶

فدک ۵۱، ۲۵۶

فرات ۱۵۱، ۲۳۱

فرافصه ۱۱۵

فرزدق ۱۳۹

فرعون ۱۰۴

فضائل الخمسة من الصحاح الستة (سید مرتضی فیروزآبادی) ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۲۵۱

فضالة بن مجالس ۲۳۲

فضل بن عباس ۵۸، ۹۴، ۲۵۶

فضل بن دکین ۲۶۱

فضيلة المعتزله (جاحظ) ۳۰

الفهرست (شیخ طوسی) ۷، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۵۳

الفهرست (ندیم) ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۵۱، ۶۰، ۶۱

فهرست (نجاشی) ۱۲

فید (منطقه) ۱۵۸

الفیض القدسی (شرح جامع صغیر) ۱۸۰

قارون ۱۰۴

قاسطین ۴۰، ۷۵

قاضی، ابو العباس بن حسین بن ابی عمر ۲۹

قاضی، کعب بن سور ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۵

قاضی، عمیره ۲۰۷

قثم بن عباس ۵۸، ۱۴۶

قحطانی ۱۷۶

قرشی، هاشم بن مساحق ۲۴۹

قرشی، ابو حذیفه اسحاق بن بشر ۴۶، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۱۱، ۱۲۴

ص: 277

قریش ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸

قرظی، ابن کعب ۲۲۹

قرنی، اويس ۵۹

قضاعه (قبيله) ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۶

قميصه ۵۹

قمی، جعفر بن محمد ۹

قنفذ ۶۴

قہستانی، ابو بکر اصم ۳۱

قیس غیلان (قبیلہ) ۱۹۴، ۱۹۶

قیس بن ابی حازم ۲۳۱

قیس بن سعد ۴۶، ۵۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۵، ۲۳۹

قیس بن حنظلہ ۵۹

کامل التواریخ (ابن اثیر) ۱۰، ۱۱، ۷۷، ۱۱۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴

کبشہ ۲۲۵

کحالہ، عمر رضا ۲۹

کسعی ۱۳۸، ۲۵۷

کشف الغمہ (اربلی) ۲۲۱

کشف الابرار (میبدی) ۱۳۰

کشف الیقین ۲۵۵

کعب ۲۲۵

کعبہ ۵۸

کلبی، محمد بن اسحاق ۶۶

کلبی ۲۵۸

کمیل بن زیاد ۵۸

کوفہ ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،

۱۹۳، ۱۹۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۲

کویفه ۱۰۶

کنانه ۸۰

کنانه (قبيله) ۱۹۴

کنده (قبيله) ۱۹۳

کندی، حجر بن عدی حجر بن عدی الکنی و الالقاب (شیخ عباس قمی) ۲۹، ۶۱، ۶۹، ۱۱۲

لسان المیزان ۸، ۱۰

لسان العرب ۱۳۹، ۱۷۱

لخمی، عبد الملک بن عمیر ۱۲۵

مهازم ۱۹۳

لؤلؤة البحرين (شیخ یوسف بحرانی) ۹

لوط، قوم ۲۴۴

لیث بن ابی سلیمان ۸۶

لیثی، ابو عابد ۵۷

لیثی، ابو عروه ۷۷

مارقین ۴۱، ۷۵

مالک اشتر ۵۸، ۶۳، ۹۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۳

مالک بن ضمیره ۵۹

مالک بن مسمع ۱۷۸، ۱۹۶

مالک بن عجلان ۷۱

مالک بن یلی ابو الهیثم بن التیهان مبنی (علی بن حسین بن فضال) ۲۵۳

مجاشع (خاندان) ۲۳۲، ۲۳۴

مجاشع بن مسعود ۱۹۶

مفيد، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة،
جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

مجاشعی، عبد الله بن سعيد ۲۳۲

مجلة البلاغ ۱۱

مجلسی ۱۱

مجمع البيان (طبرسی) ۴۸

مجمع الرجال (قهیائی) ۱۸۷، ۲۳۰، ۲۵۷

مجمع (هیشمی) ۴۸

المحاسن و المساوی (بیهقی) ۱۴۱

ص: 278

محرم ۱۴۰، ۲۳۱

محمد بن ابی خلف ۵۸

محمد بن ابی حذیفه ۵۸

محمد بن اسحاق ۸۶، ۱۲۴، ۲۶۰

محمد بن ابراهیم ۲۱۷، ۲۳۶

محمد بن مهران ۲۵۴

محمد بن خلف ۲۵۴

مفيد، محمد بن محمد - مهدوی دامغانی، محمود، نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة،
١ جلد، نشر نی - تهران، چاپ: اول، ١٣٨٣ ش.